إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) / العدد (21- ب)

**انتشارات انصار امام مهدی**

شرائع الإسلام

(الجزء الثاني)

(العبادات)

احکام نورانی اسلام

جلد دوم

(عبادت‌ها)

السيد أحمد الحسن

وصي ورسول ويماني الإمام المهدي (ع)

15 / شعبان / 1427هـ ق

**سید احمد‌الحسن**

**وصی، فرستاده و یمانیِ امام مهدی**

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی

الطبعة الثانية

1431 هـ - 2010 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdyoon.org

**جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد‌الحسن**

**به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.**

**www.almahdyoon.co**

[**www.almahdyoon.co/ir**](http://www.almahdyoon.co/ir)

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع) / العدد (21- ب)

**انتشارات انصار امام مهدی**

شرائع الإسلام

(الجزء الثاني)

(العبادات)

احکام نورانی اسلام

جلد دوم

(عبادت‌ها)

السيد أحمد الحسن

وصي ورسول ويماني الإمام المهدي (ع)

15 / شعبان / 1427هـ ق

**سید احمد‌الحسن**

**وصی، فرستاده و یمانیِ امام مهدی**

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی

الطبعة الثانية

1431 هـ - 2010 م

لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع)

يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

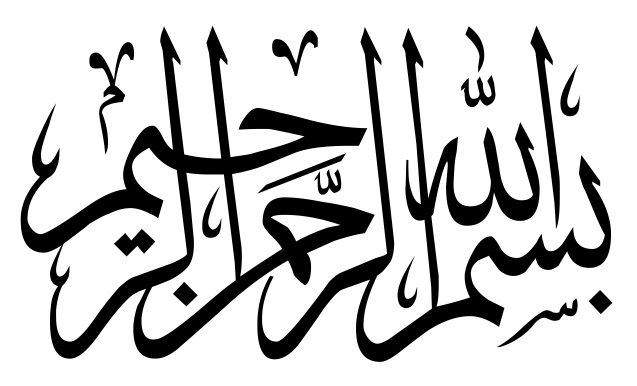
www.almahdyoon.org

**جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد‌الحسن**

**به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.**

**www.almahdyoon.co**

[**www.almahdyoon.co/ir**](http://www.almahdyoon.co/ir)



**فهرست**

[**کتاب زکات 11**](#_Toc494665068)

[نوع اول: زکات مال 11](#_Toc494665069)

[مبحث اول: کسی که زکات بر او واجب است 11](#_Toc494665070)

[مبحث دوم: موارد وجوب و استحباب زکات 13](#_Toc494665071)

[زکات حیوانات: 14](#_Toc494665072)

[شرایط وجوب زکات: 14](#_Toc494665073)

[آنچه واجب است به‌عنوان زکات پرداخت شود 18](#_Toc494665074)

[زکات طلا و نقره 24](#_Toc494665075)

[احکام هفتگانۀ زکات طلا و نقره 26](#_Toc494665076)

[زکات غلّات 27](#_Toc494665077)

[مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت) 32](#_Toc494665078)

[تعریف 32](#_Toc494665079)

[شروط 32](#_Toc494665080)

[احکام 34](#_Toc494665081)

[مبحث سوم: مستحقان دریافت زکات و زمان تسلیم زکات و نیت 36](#_Toc494665082)

[مستحقان دریافت زکات 36](#_Toc494665083)

[بخش اول: انواع مستحقان دریافت زکات 36](#_Toc494665084)

[بخش دوم: ویژگی‌های مستحقان دریافت زکات 41](#_Toc494665085)

[بخش سوم: متولی مصرف زکات 42](#_Toc494665086)

[بخش چهارم: پیوست‌ها 44](#_Toc494665087)

[مبحث چهارم: وقت تسليم زکات 46](#_Toc494665088)

[مبحث پنجم: نيّت 48](#_Toc494665089)

[نوع دوم: زکات فطره (فطریه) 50](#_Toc494665090)

[اول: کسانی که فطریه بر آن‌ها واجب است 50](#_Toc494665091)

[دوم: جنس زکات 53](#_Toc494665092)

[سوم: زمان فطریه 53](#_Toc494665093)

[چهارم: مصرف زکات فطره 54](#_Toc494665094)

[**کتاب خمس 55**](#_Toc494665095)

[فصل اول: آنچه به آن خمس تعلق می‌گیرد 55](#_Toc494665096)

[فصل دوم: تقسيم خمس 58](#_Toc494665097)

[انفال 60](#_Toc494665098)

[**کتاب حج 62**](#_Toc494665099)

[بخش اول: مقدمات 62](#_Toc494665100)

[مقدمۀ اول 62](#_Toc494665101)

[مقدمۀ دوم: شرایط حج 63](#_Toc494665102)

[حِجّةُ الاسلام 63](#_Toc494665103)

[حجی که با نذر، قسم و یا عهد واجب می‌شود 71](#_Toc494665104)

[نیابت 72](#_Toc494665105)

[مقدمۀ سوم: انواع حج 78](#_Toc494665106)

[حج تمتّع 78](#_Toc494665107)

[حج اِفراد و قران 81](#_Toc494665108)

[مقدمۀ چهارم: میقات‌ها 84](#_Toc494665109)

[میقات‌های شش‌گانه 84](#_Toc494665110)

[احکام مواقیت 85](#_Toc494665111)

[بخش دوم: اعمال حج 86](#_Toc494665112)

[۱- احرام 86](#_Toc494665113)

[مقدمات 86](#_Toc494665114)

[چگونگی احرام 88](#_Toc494665115)

[واجبات احرام 88](#_Toc494665116)

[احکام احرام: 90](#_Toc494665117)

[مستحبات احرام 91](#_Toc494665118)

[محرمات و مکروهات 92](#_Toc494665119)

[2- وقوف در عرفات 98](#_Toc494665120)

[مقدمه 98](#_Toc494665121)

[چگونگی وقوف 98](#_Toc494665122)

[واجبات 98](#_Toc494665123)

[احکام وقوف در عرفات 99](#_Toc494665124)

[مستحبات 100](#_Toc494665125)

[3- وقوف در مشعر 100](#_Toc494665126)

[مقدمه 100](#_Toc494665127)

[چگونگی وقوف در مشعر 101](#_Toc494665128)

[4- ورود به مِنا و اعمال عبادی آن 104](#_Toc494665129)

[اول: رمی جمرۀ عقبه 104](#_Toc494665130)

[دوم : قربانی کردن 105](#_Toc494665131)

[1- قربانی 105](#_Toc494665132)

[2- خصوصیات قربانی 106](#_Toc494665133)

[3- بدل از قربانی 107](#_Toc494665134)

[4- قربانی حج قِران 109](#_Toc494665135)

[5- قربانی روز عید قربان 110](#_Toc494665136)

[سوم: حلق و تقصیر 111](#_Toc494665137)

[5- طواف 113](#_Toc494665138)

[اول: مقدمات 113](#_Toc494665139)

[دوم: چگونگی طواف 115](#_Toc494665140)

[سوم: احكام طواف 119](#_Toc494665141)

[6- سعی بین صفا و مروه 122](#_Toc494665142)

[7- احکام مربوط به مِنا پس از بازگشت 124](#_Toc494665143)

[بخش سوم: ملحقات 130](#_Toc494665144)

[اول: احصار و صَدّ 130](#_Toc494665145)

[دوم: احكام صيد (شکار) 134](#_Toc494665146)

[فصل اول: صيد بر دو نوع است 134](#_Toc494665147)

[اول: صیدی که کفاره ندارد 134](#_Toc494665148)

[دوم: آنچه کفاره دارد 135](#_Toc494665149)

[فصل دوم: آنچه موجب ضمان است 140](#_Toc494665150)

[اقدام به تلف کردن 140](#_Toc494665151)

[دوم: در اختیار داشتن 141](#_Toc494665152)

[سوم : باعث تلف شدن 142](#_Toc494665153)

[فصل سوم: صید در محدودۀ حرم 143](#_Toc494665154)

[فصل چهارم: ملحقات 145](#_Toc494665155)

[سوم: سایر محرمات احرام 147](#_Toc494665156)

[خاتمه 152](#_Toc494665157)

[کتاب عمره 153](#_Toc494665158)

[كتاب امر به معروف و نهی از منكر 156](#_Toc494665182)

بسم الله الرحمن الرحيم

شرائع الإسلام

(الجزء الثاني)

**احکام نورانی اسلام**

**(جلد دوم)**

كتاب الزكاة

كتاب الخمس

كتاب الحج

كتاب العمرة

كتاب الجهاد

كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

• **کتاب زکات**

• **کتاب خمس**

• **کتاب حج**

• **کتاب عمره**

• **کتاب امربه‌معروف و نهی‌از‌منکر**

**كتاب الزكاة**

**کتاب زکات**

وفيه قسمان:

که مشتمل بر دو نوع است:([[1]](#footnote-1))

القسم الأول: في زكاة المال

**نوع اول: زکات مال**

والنظر في: من تجب عليه، وما تجب فيه، ومن تصرف إليه.

که مباحث زیر را شامل می‌شود:

کسی که زکات بر او واجب است، آنچه زکات به آن تعلق می‌گیرد و کسانی که مستحق دریافت زکات هستند.

النظر الأول: من تجب عليه الزكاة

**مبحث اول: کسی که زکات بر او واجب است**

فتجب الزكاة على: البالغ، العاقل، الحر، المالك، المتمكن من التصرف. فالطفل لا تجب عليه الزكاة، ولكنها في ماله غير الذهب والفضة مما يجب فيه الزكاة، فيجب على الولي إخراجها وإلا فيخرجها إذا بلغ، وكذا المجنون.

زکات بر کسی واجب است که بالغ، عاقل، آزاد، صاحب مال باشد و اجازۀ تصرف در اموال خود را نیز داشته باشد. زکات بر کودک واجب نیست؛ اما بر سرپرست او واجب است تا زکات آن قسمت از اموال کودک که زکات به آن تعلق می‌گیرد -‌به غیر از طلا و نقره‌- را بپردازد و اگر چنین نکند وقتی کودک بالغ شد خودش زکات را می‌پردازد. دیوانه نیز حکمش به همین صورت است.

والملك شرط في الأجناس كلها، ولابد أن يكون تاماً، فلو وهب له نصاب لم يجز في الحول إلا بعد القبض، وكذا إذا أوصى له اعتبر الحول بعد الوفاة والقبول. ولو اشترى نصاباً جرى في الحول من حين العقد لا بعد الثلاثة، وكذا لو شرط البائع أو هما خياراً زائداً على الثلاثة. ولو استقرض مالاً وعينه باقية جرى في الحول من حين قبضه، ولا يجري الغنيمة في الحول إلا بعد القسمة. ولو عزل الإمام قسطاً جرى في الحول إن كان صاحبه حاضراً، وإن كان غائباً فعند وصوله إليه.

تملّک‌داشتن در همۀ اجناس شرط است و باید مالکیتش تام و تمام باشد.([[2]](#footnote-2)) اگر به‌اندازۀ حدنصاب([[3]](#footnote-3)) به کسی هدیه داده شود، محاسبۀ سال زکات بعد از دریافت آن مال آغاز می‌شود؛ همچنین اگر کسی وصیت کند که از اموالش به‌اندازۀ حدنصاب به فردی داده شود محاسبۀ سال زکات بعد از وفات و پذیرفتن این وصیت توسط وصیت‌شونده آغاز خواهد شد.

اگر مالی را که به‌اندازۀ حدنصاب است خریداری کند محاسبۀ سال زکات از زمان برقرار‌شدن قرارداد (خرید) شروع می‌شود نه از روز سوم،([[4]](#footnote-4)) و اگر فروشنده یا هر دو خیار فسخ([[5]](#footnote-5)) را بیش از سه روز شرط کنند باز هم حکم به همین صورت خواهد بود.([[6]](#footnote-6)) اگر مالی را قرض کند و عين آن مال باقی بماند، محاسبۀ سال زکات از موقع دريافت شروع می‌شود. محاسبۀ سال مالیِ غنیمت، تنها پس از تقسیم‌شدن آن آغاز می‌شود و اگر امام قسمتی (از غنایم) را برای شخصی کنار بگذارد، اگر صاحبش حاضر باشد، محاسبۀ سال زکاتش از همان لحظه آغاز می‌شود؛ ولی اگر غایب باشد محاسبۀ سال از هنگامی‌که آن سهم به دستش برسد آغاز می‌گردد.

ولو نذر في أثناء الحول الصدقة بعين النصاب انقطع الحول لتعينه للصدقة. والتمكن من التصرف معتبر في الأجناس كلها. وإمكان أداء الواجب إلى مستحقه معتبر في الضمان لا في الوجوب.

اگر در طول سالِ زکات، صدقه‌ای به مقدار حدنصاب نذر کند، چون به مقدار حدنصاب به‌عنوان صدقه تعیین شده است محاسبۀ سال به هم می‌خورد. شرط است که فرد در همۀ اجناسی که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد اجازۀ تصرف داشته باشد. امکان پرداخت زکات به مستحقش، شرط در واجب‌شدن زکات نیست، بلکه شرط در ضامن‌بودن فرد (در صورت تلف‌شدن مال) است.([[7]](#footnote-7))

ولا تجب الزكاة في: المال المغصوب، ولا الغائب إذا لم يكن في يد وكيله أو وليه ولا الرهن، ولا الوقف، ولا الضال، ولا المال المفقود، فإن مضى عليه سنون وعاد زكاه لسنته استحباباً، ولا القرض حتى يرجع إلى صاحبه، ولا الدين حتى يقبضه، فإن كان تأخيره من جهة صاحبه تجب الزكاة على مالكه. والكافر تجب عليه الزكاة، لكن لا يصح منه أداؤها، فإذا تلفت لا يجب عليه ضمانها وإن أهمل. والمسلم إذا لم يتمكن من إخراجها وتلفت لم يضمن، ولو تمكن وفرط ضمن. والمجنون والطفل لا يضمنان إذا أهمل الولي.

در این موارد زکات واجب نیست: مال غصبی، مال فرد غایب (درصورتی‌که در اختیار وکیل یا ولی‌اش نباشد)، رهن، وقف، حیوان گمشده، مال گمشده -که اگر چندین سال سپری و سپس پيدا شود، زکات برای همان سال مستحب است‌- همچنین مال قرضی تا اینکه به صاحبش بازگردد. پرداخت زکات دِین تا زمانی که آن را دریافت کند واجب نیست، اما اگر تأخير آن از سوی صاحبش باشد زکات بر مالکش واجب است.

پرداخت زکات بر کافر واجب است ولی صحيح نیست. اگر (مالی که باید آن را برای زکات پرداخت می‌کرد) تلف شود ضمان آن بر او واجب نيست حتی اگر سهل‌انگاری کرده باشد. اگر مسلمان توانايی خارج‌کردن زکات (از مالش) را نداشته باشد و مال تلف شود ضامن نيست، ولی اگر توانايی آن را داشته و کوتاهی کرده باشد ضامن است. ديوانه و کودک، اگر سرپرستشان سهل‌انگاری کند (و مال زکات تلف شود) ضامن نیستند.

النظر الثاني: في بيان ما تجب فيه وما تستحب

**مبحث دوم: موارد وجوب و استحباب زکات**

تجب الزكاة في الأنعام الثلاث: الإبل، والبقر، والغنم. وفي: الذهب، والفضة، والغلات الأربع: الحنطة، والشعير، والتمر، والزبيب والحبوب. وتجب في مال التجارة، ولا تجب فيما عدا ذلك.

زکات در این حیوانات سه‌گانه واجب می‌شود: شتر، گاو و گوسفند؛ و در طلا، نقره و همچنین در غلات چهارگانۀ گندم، جو، خرما و کشمش و همچنین حبوبات؛ زکات در مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت) نیز واجب است و در غیر این موارد واجب نیست.

وتستحب: في كل ما تنبت من الأرض مما يكال أو يوزن، وفي الخيل الإناث. وتسقط عما عدا ذلك إلا ما سنذكره. ولا زكاة في البغال، والحمير، والرقيق. ولو تولد حيوان بين حيوانين أحدهما زكوي، روعي في إلحاقه بالزكوي إطلاق اسمه.

زکات در این موارد مستحب است: تمام چیزهایی که از زمین می‌روید، ‌فرقی نمی‌کند محاسبۀ آن‌ها با کِیل (پیمانه)([[8]](#footnote-8)) باشد یا با وزن‌؛ و همچنین در اسب‌های ماده؛ در غير این موارد زکات ساقط می‌شود، مگر آنچه ذکر خواهيم کرد. قاطر، الاغ و (بردگانِ) مملوک زکات ندارند.

اگر حیوانی از نسل دو حیوان مختلف متولد شود که به یکی از آن دو زکات تعلق می‌گیرد با توجه به اسمی که به آن حیوان اطلاق می‌گردد در مورد زکاتش حکم می‌شود.([[9]](#footnote-9))

القول: في زكاة الأنعام

**زکات حیوانات:**

والكلام في: الشرائط، والفريضة، واللواحق.

که مشتمل بر سه بخش است: شرایط وجوب زکات، آنچه به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و پیوست‌ها.

أما الشرائط، فأربعة:

**شرایط وجوب زکات:**

(وجوب زکات چهارپایان) چهار شرط دارد:

الأول: اعتبار النصب، وهي في الإبل إثنا عشر نصاباً خمسة كل واحد منهما خمس وفيه شاة، فإذا بلغت ستاً وعشرين صارت كلها نصاباً وفيه بنت مخاض داخلة في السنة الثانية، ثم ست وثلاثون وفيه بنت لبون داخلة في السنة الثالثة، ثم ست وأربعون وفيه حقة داخلة في السنة الرابعة، ثم إحدى وستون وفيه جذعة داخلة في السنة الخامسة، ثم ست وسبعون وفيه بنتا لبون، ثم إحدى وتسعون وفيه حقتان، فإذا بلغت مائة وإحدى وعشرين فأربعون أو خمسون أو منهما، وفي الأربعين بنت لبون وفي الخمسين حقة.

شرط اول: **رسیدن به حدنصاب**

برای شتر دوازده نصاب وجود دارد؛ برای هر پنج شتر یک گوسفند به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و این کار تا بیست‌وپنج شتر ادامه می‌یابد (این پنج مورد از دوازده نصاب محسوب می‌شود). وقتی تعداد شترها به بیست‌وشش نفر رسید همگی به یک نصاب رسیده‌اند و برای همۀ آن‌ها یک «بنت مخاض» (ماده‌شتری که وارد سال دوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و بعد اگر به سی‌وشش نفر رسید یک «بنت لبون» (ماده‌شتری که وارد سال سوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و سپس برای چهل‌وشش شتر یک «حُقَّه» (ماده‌شتری که وارد سال چهارم شده) پرداخت می‌شود و سپس برای شصت‌ویک شتر یک «جِزعه» (ماده‌شتری که وارد سال پنجم شده) پرداخت می‌شود، سپس برای هفتادوشش شتر دو «بنت لبون» پرداخت می‌شود و زکات نودویک شتر دو «حُقّه» می‌باشد و هنگامی‌که تعداد شترها صدوبیست‌و‌یک نفر شد (محاسبۀ زکاتش این‌گونه خواهد بود که) شترها را به دسته‌های چهل‌تایی یا پنجاه‌تایی و یا ترکیبی از این دو تقسیم کرده، برای هر چهل شتر یک «بنت لبون» و برای هر پنجاه شتر یک «حُقه» به‌عنوان زکات پرداخت می‌نماید.

وفي البقر نصابان: ثلاثون، وأربعون دائماً. وفي الثلاثين تبيعة داخلة في السنة الثانية، وفي الأربعين مسنة داخلة في السنة الثالثة.

و در مورد گاو فقط دو نصاب وجود دارد: سی‌تایی و چهل‌تایی.

برای سی عدد گاو یک «تَبیعه» (ماده گاوی که وارد سال دوم شده) و برای چهل عدد گاو یک «مُسِنّه» (ماده‌گاوی که وارد سال سوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود.

وفي الغنم: أربعون وفيها شاة، ثم مائة وإحدى وعشرون وفيها شاتان، ثم مائتان وواحدة وفيها ثلاث شياه، ثم ثلاثمائة وواحدة فيها أربعة شياه، وهكذا كلما زادت مائة زادت شاة ففي أربع مائة وواحد خمس شياه. والفريضة تجب في كل نصاب من نصب هذه الأجناس، وما بين النصابين لا يجب فيه شئ.

در مورد گوسفند: زکاتِ چهل رأس گوسفند، یک گوسفند است، سپس زکات صدوبیست‌و‌یک رأس، دو گوسفند، سپس زکات دویست‌و‌یک رأس، سه گوسفند است، سپس زکات سیصد‌و‌یک رأس، چهار گوسفند و به همین منوال هر صد رأس که اضافه شود به زکاتش یک گوسفند اضافه می‌گردد، بنابراین در چهارصد‌و‌يک رأس گوسفند، پنج گوسفند زکات داده می‌شود.

مقدار واجب زکات با رسیدن هرکدام از این انواع به حدنصاب واجب می‌گردد و در مقدار بين دو نصاب چيزی واجب نیست.

وقد جرت العادة بتسمية ما لا يتعلق به الفريضة من الإبل شنقاً، ومن البقر وقصاً، ومن الغنم عفواً، ومعناه في الكل واحد. فالتسع من الإبل نصاب وشنق، فالنصاب خمس والشنق أربع بمعنى أنه لا يسقط من الفريضة شئ ولو تلفت الأربع. وكذا التسعة والثلاثون من البقر نصاب ووقص، فالفريضة في الثلاثين والزائد وقص حتى تبلغ أربعين. وكذا مائة وعشرون من الغنم نصابها أربعون، والفريضة فيه وعفوها ما زاد، حتى تبلغ مائة وإحدى وعشرين. وكذا ما بين النصب التي عددناها. ولا يضم مال إنسان إلى غيره وإن اجتمعت شرائط الخلط وكانا في مكان واحد، بل يعتبر في مال كل واحد منهما بلوغ النصاب. ولا يفرق بين مالي المالك الواحد ولو تباعد مكانهما.

به‌طورمعمول به شترهايی که به حدنصاب نمی‌رسند «شَنق» می‌گویند، به گاوها «وَقص» و به گوسفندها «عَفو» می‌گویند و معنی این سه کلمه یکی است.

پس در نُه شتر، نصاب و شنق وجود دارد که نصاب پنج‌تا و شنق چهارتا است، به این معنی که حتی اگر چهارتا از آن‌ها تلف شوند چيزی از زکات واجب ساقط نمی‌شود.

به همین ترتیب برای سی‌ونه گاو، نصاب و وَقص وجود دارد که برای سی عدد از آن‌ها زکات واجب می‌شود و اضافۀ آن «وقص» است تا به چهل رأس برسد.

همچنين در صدوبیست رأس گوسفند، برای چهل عدد از گوسفندان زکات واجب پرداخت می‌شود و مقدار اضافی آن «عَفو» حساب می‌شود تا اینکه به صدوبیست‌و یک رأس برسد. حکم مقدار مابين این نصاب‌هايی که بیان کردیم نیز به همین صورت است.

در محاسبۀ زکات، مال کسی به ديگری ضميمه نمی‌شود، حتی اگر با هم مخلوط و در يک مکان باشند، بلکه باید مال هرکدام از آن‌ها به‌تنهایی به حدنصاب برسد.

همچنین دو مالِ متعلق به یک مالک -حتی اگر مکان‌هایشان از يکديگر دور باشد‌- جدا از هم محاسبه نمی‌گردند.

الشرط الثاني: السوم، فلا تجب الزكاة في المعلوفة، وفي السخال إلا إذا استغنت عن الأمهات بالرعي. ولابد من استمرار السوم ثمانية أشهر في الحول، ويكفي إتمام السابع والدخول في الثامن، فلو علفها أكثر من أربعة أشهر استأنف الحول عند استئناف السوم. وكذا لو منع السائمة مانع كالثلج، فعلفها المالك أو غيره بإذنه أو بغير إذنه أكثر من أربعة أشهر خلال الحول.

**شرط دوم: سُؤم (حیوانی که به چرا می‌رود)**

حیوانی که به او خوراک داده می‌شود زکات ندارد. در مورد برّۀ حيوان هم زکات واجب نیست مگر اينکه با چریدن از شير مادر بی‌نیاز شده باشد.

چریدن حداقل باید هشت ماه در سال استمرار داشته باشد و تمام‌شدن ماه هفتم و ورود به ماه هشتم کفايت می‌کند؛ بنابراین اگر بيش از چهار ماه به حیوان علف داده شود محاسبۀ سال زکات از ابتدای چرای دوباره آغاز می‌گردد.

همچنين اگر مانعی مانند یخبندان باعث شود حیوان نتواند بچرد و مالک یا شخصی غیر از او (با اجازه یا بدون اجازۀ او) بیش از چهار ماه به حیوان علوفه بدهد سال زکات از ابتدای چریدن دوباره آغاز می‌گردد.

الشرط الثالث: الحول، وهو معتبر في الحيوان، ومال التجارة، والذهب والفضة مما تجب فيه. والخيل مما يستحب فيه.

**شرط سوم: حول (گذشتن يک سال)**

که در مورد حیوانات، مال‌التجاره، طلا و نقره‌ای که زکاتش واجب است و همچنین اسب‌هایی که زکاتشان مستحب است در نظر گرفته می‌شود.

وحده أن يمضي له أحد عشر شهراً، ثم يهل الثاني عشر، فعند هلاله تجب ولو لم يكمل أيام الحول. ولو اختل أحد شروطها في أثناء الحول بطل الحول، مثل: إن نقصت عن النصاب فأتمها، أو عاوضها بمثلها أو بجنسها، وإذا فعل ذلك فراراً وجبت الزكاة. ولا تعد السخال مع الأمهات، بل لكل منهما حول على انفراده. ولو حال الحول فتلف من النصاب شئ، فإن فرط المالك ضمن، وإن لم يكن فرط سقط من الفريضة بنسبة التالف من النصاب. وإذا ارتد المسلم قبل الحول لم تجب الزكاة واستأنف ورثته الحول، وإن كان بعده وجبت، وإن لم يكن عن فطرة لم ينقطع الحول، ووجبت الزكاة عند تمام الحول ما دام باقياً.

منظور از آن (سال) گذشتن یازده ماه و ورود به ماه دوازدهم است؛ هنگام آغاز ماه دوازدهم، زکات واجب می‌شود -گرچه روزهای سال تمام نشده است‌- و اگر در اَثنای این دورۀ مربوط به سال، يکی از شروط از بین برود -مانند اينکه مقدار مال از حدنصاب کمتر و سپس کامل شود يا اينکه آن را با مثل یا هم‌جنسش معاوضه کند‌- محاسبۀ سال زکات از نو شروع می‌شود؛ اما اگر این کارها را برای فرار از پرداخت زکات انجام دهد زکات واجب می‌گردد.

بچه‌‌های گوسفندان همراه مادرانشان شمرده نمی‌شوند، بلکه سال زکاتِ هرکدام جداگانه محاسبه می‌گردد.

اگر سال زکات کامل شود و مقداری از حدنصاب تلف گردد [دو حالت خواهد داشت:] اگر مالک کوتاهی کرده باشد او ضامن است و اگر کوتاهی نکرده باشد به نسبت مقدار تلف‌شده از حدنصاب، از مقدار زکات واجب کم می‌شود.([[10]](#footnote-10))

اگر مسلمان پیش از فرا رسیدن سال زکات مرتد([[11]](#footnote-11)) شود، زکات واجب نمی‌گردد و ورثۀ او محاسبۀ سال زکات را از ابتدا آغاز می‌کنند و چنانچه بعد از فرا‌رسیدن سال زکات مرتد شود پرداخت زکات واجب می‌گردد. اگر مرتد فطری([[12]](#footnote-12)) نباشد، سال زکات قطع نمی‌شود و هنگام تمام‌شدن سال، اگر مال باقی مانده باشد زکات واجب می‌گردد.

الشرط الرابع: أن لا تكون عوامل، فإنه ليس في العوامل زكاة، ولو كانت سائمة.

**شرط چهارم: اینکه حیوان کاری نباشد.** ([[13]](#footnote-13))

به حیوانِ کاری زکات تعلق نمی‌گیرد، حتی اگر جزو چارپایان چرنده در بیابان باشد.

وأما الفريضة، فيقف بيانها على مقاصد:

**آنچه واجب است به‌عنوان زکات پرداخت ‌شود**

توضیح آن مستلزم بیان چند نکته است:

الأول: الفريضة في الإبل شاة في كل خمسة حتى تبلغ خمساً وعشرين، فإن زادت واحدة كانت فيها بنت مخاض، فإذا زادت عشراً كان فيها بنت لبون، فإذا زادت عشراً أخرى كان فيها حقة، فإذا زادت خمس عشرة كان فيها جذعة فإذا زادت خمس عشرة أخرى كان فيها بنتا لبون، فإذا زادت خمس عشرة أيضاً كان فيها حقتان، فإذا بلغت مائة وإحدى وعشرين طرح ذلك، وكان في كل خمسين حقة وفي كل أربعين بنت لبون.

**نکتۀ اول:** در مورد زکات شتر، واجب است برای هر پنج شتر یک گوسفند به‌عنوان زکات بپردازد تا بیست‌وپنج شتر (که باید پنج گوسفند به‌عنوان زکات بپردازد) و اگر یکی دیگر به شترها افزوده شد (یعنی بیست‌وشش شتر شدند) زکات آن یک «بنت مخاض»([[14]](#footnote-14)) می‌شود و اگر ده شتر دیگر به آن‌ها اضافه شود (زکات سی‌و‌شش شتر) یک «بنت لبون»،([[15]](#footnote-15)) و اگر پانزده شتر به آن افزون گردد (زکات چهل‌وشش شتر) یک «حُقه»،([[16]](#footnote-16)) و اگر پانزده شتر دیگر به آن‌ها اضافه شود (زکات شصت‌ویک شتر) یک «جِذعه»،([[17]](#footnote-17)) و اگر پانزده شتر دیگر اضافه گردد (زکات هفتادوشش شتر) دو «بنت لبون» و اگر پانزده شتر دیگر افزون گردد (زکات نودویک شتر) دو «حقه» خواهد بود و هنگامی‌که شترها به صدوبیست‌و‌یک شتر برسد زکات به روش دیگری محاسبه می‌شود؛ یعنی باید برای هر پنجاه شتر یک «حقه» و یا برای هر چهل شتر یک «بنت لبون» بپردازد.

ولو أمكن في كل عدد فرض كل واحد من الأمرين كان المالك بالخيار في إخراج أيهما شاء، وفي كل ثلاثين من البقر تبيع أو تبيعة، وفي كل أربعين مسنة.

اگر تعداد طوری بود که هم چهل‌تایی و هم پنجاه‌تایی (به هر دو روش) قابل‌محاسبه باشد مالک می‌تواند به هر‌یک از دو روش که بخواهد عمل کند.

برای هر سی عدد گاو یک «تبیع»([[18]](#footnote-18)) یا «تبیعه»([[19]](#footnote-19)) به‌عنوان زکات بپردازد و برای هر چهل عدد گاو، یک «مسنه».([[20]](#footnote-20))

الثاني: في الأبدال

**نکتۀ دوم: نکاتی دربارۀ جایگزین‌های زکات**

من وجبت عليه بنت مخاض وليست عنده أجزأه ابن لبون ذكر، ولو لم يكونا عنده كان مخيراً في ابتياع أيهما شاء. ومن وجبت عليه سن وليست عنده وعنده أعلى منها بسن دفعها وأخذ شاتين أو عشرين درهماً أو الفرق بينهما، وإن كان ما عنده أخفض منها بسن دفع معها شاتين أو عشرين درهماً أو الفرق بينهما، والخيار في ذلك إليه لا إلى العامل، سواء كانت القيمة السوقية مساوية لذلك أو ناقصة عنه أو زائدة عليه. ولو تفاوتت الأسنان بأزيد من درجة واحدة لم يتضاعف التقدير الشرعي، ورجع في التقاص إلى القيمة السوقية، وكذا ما فوق الجذع من الأسنان، وكذا ما عدا أسنان الإبل.

کسی که باید یک بنت مخاض به‌عنوان زکات بپردازد درصورتی‌که نداشته باشد می‌تواند یک «ابن لبونِ» (نر) بپردازد و اگر هیچ‌کدام را نداشت، هرکدام را که خواست می‌تواند بخرد [و به‌عنوان زکات بپردازد]. کسی که بر او واجب است شتری با سنِّ خاص به‌عنوان زکات بپردازد ولی چنین شتری را ندارد و شتری با سنِّ بیشتر دارد، همان را بپردازد و [در برابر ارزش اضافه‌اش] دو گوسفند یا بیست درهم یا اختلاف قیمت بین آن دو را پس بگیرد و اگر شتری که دارد یک سال کوچک‌تر است، همراهش دو گوسفند یا بیست درهم یا تفاوت آن‌ها را بپردازد و انتخاب یکی از این موارد با مالک است نه با جمع‌کنندۀ زکات و فرقی ندارد که انتخابش مساوی، کمتر یا بیشتر از قیمت بازار باشد.

اگر سن آن دو بیش از یک سال تفاوت داشته و یا شتر از «جذع»([[21]](#footnote-21)) بزرگ‌تر باشد به این مقدار شرعیِ تعیین‌شده (دو گوسفند یا بیست درهم) افزوده نمی‌شود([[22]](#footnote-22)) و در مورد تفاوت ارزش آن‌ها به قیمت بازاری آن‌ها مراجعه می‌کنیم. در مورد اختلاف سن در مورد غیر از شتر نیز حکم همین‌گونه است.

الثالث: في أسنان الفرائض

**نکتۀ سوم: واجبات مربوط به سن و سال**

بنت المخاض: هي التي لها سنة ودخلت في الثانية، أي أمها ماخض أي حامل.

بنت مخاض: ماده شتری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده است؛ یعنی مادرش «ماخض» (باردار) است.

وبنت اللبون: هي التي لها سنتان ودخلت في الثالثة، أي أمها ذات لبن.

بنت لبون: ماده شتری که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است؛ یعنی مادرش شیر (لبن) دارد.

والحقة: هي التي لها ثلاث سنين ودخلت في الرابعة فاستحقت أن يطرقها الفحل أو يحمل عليها.

حقه: ماده شتری که سه سالش تمام و وارد سال چهارم شده و آمادۀ آمیزش یا بارداری شده باشد.

والجذعة: هي التي لها أربع ودخلت في الخامسة وهي أعلى الأسنان المأخوذة في الزكاة.

جذعه: ماده شتری است که چهار سالش تمام و وارد سال پنجم شده است و بالاترین سنی است که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود.

والتبيع: هو الذي تم له حول، وسمي بذلك لأنه يتبع أمه في الرعي.

تبیع: گاو نری که یک سالش تمام شده است و نامش را «تبیع» (دنباله‌رو) گذاشته‌اند، چون در چریدن از مادرش تبعیت می‌کند.

والمسنة: هي الثنية التي كملت لها سنتان ودخلت في الثالثة.

مسنة: ماده گاوی که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است؛ و به آن «ثَنیة» می‌گویند.

ويجوز أن يخرج من غير جنس الفريضة بالقيمة السوقية، ومن العين أفضل، وكذا في سائر الأجناس.

می‌تواند زکات واجب را از جنسی غیر از آنچه واجب شده با توجه به قیمت بازار بپردازد، ولی اگر زکات را از همان جنس بپردازد بهتر است؛ و در مورد سایر انواع نیز حکم به همین صورت است.

والشاة التي تؤخذ في الزكاة أقله الجذع (أكمل ستة أشهر) من الضان، أو الثني (دخل في الثانية) من المعز، ولا تؤخذ المريضة ولا الهرمة ولا ذات العوار. وليس للساعي التخيير، فإن وقعت المشاحة يقرع حتى يبقى السن التي تجب عليه.

کمترین گوسفندی که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود «جذع» است (گوسفندی که شش ماهش کامل شده) یا بزی که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. حیوان بیمار، سالخورده و یا ناقص به‌عنوان زکات پذیرفته نمی‌شود. مسئول جمع‌آوری زکات حق انتخاب ندارد و اگر برای انتخاب گوسفند مشکلی پیش بیاید (بحثی در بگیرد) از بین گوسفندان واجد شرایط قرعه انداخته، یکی را انتخاب می‌کنند.

وأما اللواحق، فهي:

**پیوست‌ها:**

إن الزكاة تجب في العين لا في الذمة، فإذا تمكن من إيصالها إلى مستحقها فلم يفعل فقد فرط، فإن تلفت لزمه الضمان. وكذا إن تمكن من إيصالها إلى الساعي أو إلى الإمام.

زکات در عین مال واجب می‌شود نه در ذمّه؛ پس اگر امکان رساندن آن به مستحق یا مسئول جمع‌آوری زکات یا امام را داشته باشد و چنین نکند، کوتاهی کرده و در صورت تلف شدن مال، ضامن است.

ولو أمهر امرأة نصاباً وحال عليه الحول في يدها فطلقها قبل الدخول وبعد الحول كان له النصف موفراً، وعليها حق الفقراء.

اگر مهریۀ زنی را یک نصاب کامل قرار دهد و این مال یک سال در دست زن باشد، سپس مرد بدون اینکه با زن نزدیکی کرده باشد آن زن را طلاق بدهد، نصف آن (نصابی که به زن پرداخته) را باید به مرد بدهد و زکات واجب از مال زن برداشته می‌شود.

ولو هلك النصف بتفريط، كان للساعي أن يأخذ حقه من العين ويرجع الزوج عليها به، لأنه مضمون عليها.

اگر نصف آن [مالی که به‌اندازۀ نصاب بود و به‌عنوان مهر به زن داده شد] به دلیل کوتاهی از بین برود، مسئول جمع‌آوری زکات از عین مال، زکات را برمی‌دارد و مرد برای گرفتن نصفۀ خود (که باید پس می‌گرفت و اکنون مقداری از آن کم شده) به زن رجوع می‌کند، چون زن ضامن (تلف‌شدن مال) است.

ولو كان عنده نصاب فحال عليه أحوال، فإن أخرج زكاته في كل سنة من غيره تكررت الزكاة فيه، وإن لم يخرج وجبت عليه زكاة حول واحد.

کسی که به‌اندازۀ یکی از نصاب‌ها مال داشته باشد و چند سال بر آن بگذرد: اگر هر سال، زکات آن نصاب را از مالی غیر از خودِ آن مال بپردازد هر سال جدیدی که بر آن مال می‌گذرد باید زکات آن نصاب را بپردازد (زکات تکرار می‌شود)، اما اگر زکاتش را از خودِ آن مال پرداخت کند فقط پرداخت زکات یک سال واجب است.([[23]](#footnote-23))

ولو كان عنده أكثر من نصاب كانت الفريضة في النصاب، ويجبر من الزائد. وكذا في كل سنة حتى ينقص المال عن النصاب، فلو كان عنده ست وعشرون من الإبل، ومضى عليها حولان وجب عليه بنت مخاض وخمس شياه، فإن مضى عليها ثلاثة أحوال وجب عليه بنت مخاض وتسع شياه.

اگر کسی بیش از حدنصاب مال داشته باشد زکات واجب به حدنصاب تعلق می‌گیرد و جای آن مقداری که از نصاب به‌عنوان زکات پرداخت کرده است با آن مقدار که اضافه بود پر می‌شود؛([[24]](#footnote-24)) و به همین ترتیب هر سال باید زکات پرداخت کند تا زمانی که مالش از مقدار نصاب کمتر شود؛ بنابراین اگر بیست‌وشش شتر داشته باشد و دو سال بر آن بگذرد بر او یک بنت مخاض و پنج رأس گوسفند واجب می‌شود و اگر سه سال بگذرد بر او یک بنت مخاض و نُه گوسفند واجب می‌شود.

والنصاب المجتمع من المعز والضان، وكذا من البقر والجاموس، وكذا من الإبل العراب والبخاتي تجب فيه الزكاة، والمالك بالخيار في إخراج الفريضة من أي الصنفين شاء.

زکات در نصابی که از گوسفند و بز، یا از گاو و گاوميش و یا از شترهای اصیل و غیر اصیل تشکیل شده باشد، واجب می‌شود و مالک از هرکدام از این صنف که بخواهد می‌تواند زکات را خارج کند.

ولو قال رب المال: لم يحل على مالي الحول، أو قد أخرجت ما وجب علي قبل منه ولم يكن عليه بينة ولا يمين، ولو شهد عليه شاهدان قبلا. وإذا كان للمالك أموال متفرقة كان له من أيها شاء إخراج الزكاة. ولو كانت السن الواجبة في النصاب مريضة لم يجز أخذها، وأخذ غيرها بالقيمة. ولو كان كله مراضاً لم يكلف شراء صحيحة.

اگر صاحب مال گفت: بر مالم یک سال نگذشته است يا اينکه بگويد قبلاً زکاتم را پرداخت کرده‌ام، از او پذیرفته می‌شود و لازم نیست بيّنه بیاورد یا سوگند بخورد، ولی اگر دو شاهد خلاف گفتۀ او شهادت بدهند، گفتۀ آن دو شاهد پذیرفته خواهد بود.

اگر مالک دارای اموال متفرقه‌ای باشد از هرکدام از آن‌ها که بخواهد می‌تواند زکات را خارج کند. اگر حیوانی که واجب است آن را زکات بدهد مريض باشد پذیرفته نیست و حیوان یا حیوانات دیگری([[25]](#footnote-25)) هم‌قیمت با حیوان مریض پرداخت ‌نماید([[26]](#footnote-26)) و اگر همۀ آن‌ها مريض باشند مکلّف به خريد حیوان سالم نيست.

ولا تؤخذ الربى: وهي الوالدة إلى خمسين يوماً، ولا الأكولة: وهي السمينة المعدة للأكل، ولا فحل الضراب. ويجوز أن يدفع من غير غنم البلد وإن كان دون قيمة، ويجزي الذكر والأنثى.

حیوانی که تازه زایمان کرده (تا پنجاه روز) و حیوان چاقی که برای [ذبح و] خوردن کنار گذاشته شده و فَحل (حیوان نری که لقاح‌کنندۀ ماده‌هاست) به‌عنوان زکات دریافت نمی‌گردد.

می‌تواند [جایز است] از غير گوسفندهای شهر زکات را بپردازد -حتی اگر به قيمت کمتر باشند- و همچنین در پرداخت زکات تفاوتی بین حیوان نر و حیوان ماده وجود ندارد.

القول: في زكاة الذهب والفضة

**زکات طلا و نقره:**

ولا تجب الزكاة في الذهب حتى يبلغ عشرين ديناراً (والدينار مثقال ذهب عيار 18)، ففيه عشرة قراريط (أي 2.5 %). ثم ليس في الزائد شئ حتى يبلغ أربعة دنانير ففيها قيراطان (أي 2.5 %). ولا زكاة فيما دون عشرين مثقالاً ولا فيما دون أربعة دنانير. ثم كلما زاد المال أربعة ففيها قيراطان (أي 2.5 %) بالغاً ما بلغ.

زکات در طلا واجب نمی‌شود تا اينکه به بيست دينار برسد (هر دينار معادل یک مثقال طلای ۱۸ عيار است) که باید از آن (بیست دینار) ده قیراط([[27]](#footnote-27)) (یعنی دو و نیم درصد [مقدار طلا]) را زکات بدهد؛ سپس بر مقدار اضافه بر آن، چيزی واجب نيست تا اينکه مقدار اضافه به چهار دينار برسد که در آن (مقدار اضافه) دو قيراط (دو و نیم درصد [مقدار طلا]) زکات واجب است. بر طلایی که کمتر از بيست مثقال (دینار) باشد زکاتی واجب نیست؛ همچنین بر مقدار اضافه‌ای که کمتر از چهار دينار باشد نیز زکات واجب نیست؛ و پس‌ازآن (بیست دینار) برای هر چهار دینار دو قیراط زکات واجب می‌شود (هرچقدر که بالا برود).

ولا زكاة في الفضة حتى تبلغ مائتي درهم، ففيها خمسة دراهم. ثم كلما زادت أربعين كان فيها درهم. وليس فيما نقص عن الأربعين زكاة، كما ليس فيما نقص عن المائتين شيء، والدرهم (2.5 غرام) فضة خالصة.

زکات در نقره واجب نيست تا اينکه به دويست درهم برسد که زکاتش پنج درهم است؛ سپس به ازای هر چهل درهم یک درهم زکات واجب می‌گردد و در آنچه کمتر از چهل درهم باشد زکاتی واجب نيست، همان‌طور که در کمتر از دويست درهم نیز چیزی واجب نیست. هر درهم معادل دو و نیم گرم نقرۀ خالص است.

ولا يشترط وجوب الزكاة فيهما كونهما مضروبين دنانير ودراهم منقوشين بسكة المعاملة، أو ما كان يتعامل بهما، بل يكفي الاقتناء لهما للادخار وإن كانا سبائك أو نقار أو تبر. ويشرط حول الحول حتى يكون النصاب موجوداً فيه أجمع، فلو نقص في أثنائه، أو تبدلت أعيان النصاب بغير جنسه أو بجنسه لم تجب الزكاة. وكذا لو منع من التصرف فيه سواء كان المنع شرعياً كالوقف والرهن، أو قهرياً كالغصب.

در وجوب زکات بر دينار و درهم، اینکه ضرب شده باشند و نقش سکۀ رایج در معاملات بر آن‌ها بسته شده باشد يا آنکه با آن‌ها معامله شود شرط نيست، بلکه نگهداری آن‌ها به جهت پس‌انداز کافی است، حتی اگر شمش طلا یا شمش نقره و يا خاک (پودر) طلا باشد و وجود همۀ نصاب در تمام طول سال شرط است و اگر در بين سال کم شود يا اينکه عين نصاب با چیزی از جنس خودش و یا به غیر از جنس خودش عوض شود، در اين صورت زکات واجب نمی‌شود و همچنين اگر از تصرف در آن منع شده باشد پرداخت زکات واجب نیست، چه این منع شدن شرعی باشد -‌مانند وقف و رهن- و يا اجباری باشد مانند غصب.

ولا تجب الزكاة في حلي الزينة إن كان محللاً كالسوار للمرأة وحلية السيف للرجل، وتجب إن كان محرماً كالخلخال للرجل، وكالأواني المتخذة من الذهب والفضة، وآلات اللهو لو عملت منهما. وإن ادخر الفضة أو الذهب ولم يزكها كان من مصاديق هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ التوبة: ۳۴.

زیورآلات زینتی که حلال باشند زکات ندارند -‌مانند النگو برای زن و تزیینِ شمشیر برای مرد- و اگر (زینت) حرام باشد زکاتش واجب است -‌مثل خلخال برای مرد- و همچنین ظرف‌هایی که از طلا و نقره ساخته شده و وسایل لهو که از طلا و نقره درست شده باشد (زکات دارند). اگر طلا و نقره را انبار کند و زکاتش را نپردازد از مصادیق این آیه خواهد بود: ﴿(و کسانی را که زر و سيم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، اینان را به عذابی دردآور بشارت بده)﴾؛([[28]](#footnote-28)).

وأما أحكامها، فمسائل:

**احکام هفت‌گانۀ زکات طلا و نقره:**

الأولى: لا اعتبار باختلاف الرغبة مع تساوي الجوهرين، بل يضم بعضها إلى بعض. وفي الإخراج إن تطوع بالأرغب، وإلا كان له الإخراج من كل جنس بقسطه.

**اول**: اگر مقداری طلا یا نقره داشته باشد که قسمتی از قسمتی دیگر مرغوب‌تر باشند برای محاسبۀ نصاب، همۀ آن‌ها با هم جمع می‌شوند و برای پرداخت زکات اگر مایل بود همۀ زکات را از آنچه مرغوب‌تر است بپردازد، وگرنه از هرکدام از آن‌ها به نسبت خودش بپردازد.

الثانية: الدراهم المغشوشة لا زكاة فيها حتى تبلغ خالصها نصباً، ثم لا يخرج المغشوشة عن الجياد.

**دوم**:درهم ناخالص زکات ندارد تا وقتی‌که مقدار نقرۀ خالصش به حدنصاب برسد؛ به‌علاوه نمی‌تواند از آن درهم‌های ناخالص، زکاتِ واجب را بپردازد.

الثالثة: إذا كان معه دراهم مغشوشة، فإن عرف قدر الفضة أخرج الزكاة عنها فضة خالصة، وعن الجملة منها. وإن جعل ذلك وأخرج عن جملتها من الجياد احتياطاً جاز أيضاً، وإن ماكس ألزم تصفيتها ليعرف قدر الواجب.

**سوم**:اگر کسی درهم‌های ناخالص داشته باشد، اگر نسبت نقرۀ خالص موجود در آن را بداند، می‌تواند زکات آن را از نقرۀ خالص بپردازد یا از همان درهم‌های ناخالص به‌اندازۀ زکاتش نقرۀ خالص خارج کند.([[29]](#footnote-29))

و اگر مقدار نقرۀ خالص را نداند می‌تواند احتیاطاً به ازای کل درهم‌ها زکات را با درهم خالص بپردازد و اگر (با مأمور جمع‌آوری زکات بر سر مقدار نقرۀ خالص) چانه‌زنی کند باید درهم‌ها را تصفیه([[30]](#footnote-30)) نماید تا مقدار زکات واجب آن مشخص گردد.

الرابعة: مال القرض إن تركه المقترض بحاله حولاً وجبت الزكاة عليه دون المقرض، ولو شرط المقترض الزكاة على المقرض لا يلزم.

**چهارم**:اگرقرض‌گیرنده‌ای مالِ قرضی را یک سال کنار بگذارد، زکات بر قرض‌گیرنده واجب می‌شود نه بر قرض‌دهنده؛ و اگر قرض‌گیرنده با قرض‌دهنده شرط کند که زکات مال را او بپردازد بر او (قرض‌دهنده) واجب نمی‌شود.

الخامسة: من دفن مالاً وجهل موضعه، أو ورث مالاً ولم يصل إليه ومضى عليه أحوال ثم وصل إليه زكاه لسنته استحباباً.

**پنجم**:کسی که مالی را پنهان و جایش را فراموش کند، یا مالی به‌عنوان ارث به او داده شود اما به دستش نرسد و چند سال بر آن مال بگذرد و بعدازآن به دستش برسد مستحب است که زکات همان سال (که به دستش رسیده) را بپردازد.

السادسة: إذا ترك نفقة لأهله فهي معرضة للإتلاف تسقط الزكاة عنها مع غيبة المالك، وتجب لو كان حاضراً.

**ششم**:وقتی نفقه‌ای را برای خانواده‌اش کنار گذاشته و آن نفقه در معرض تلف‌شدن و مالک هم خودش غایب باشد، زکات ساقط می‌شود و اگر مالک حضور داشته باشد زکاتش واجب خواهد بود.

السابعة: لا تجب الزكاة حتى يبلغ كل جنس نصاباً، ولو قصر كل جنس أو بعضها لم يجبر بالجنس الآخر، كمن معه عشرة دنانير ومائة درهم، أو أربعة من الإبل وعشرون من البقر.

**هفتم**:تا زمانی که کل یک جنس به حدنصاب نرسد زکاتش واجب نمی‌شود و اگر یک جنس کمتر از حدنصاب باشد نمی‌توان آن را با جنس دیگری کامل کرد، مثل کسی که ده دینار و صد درهم دارد، یا چهار شتر و بیست گاو دارد.([[31]](#footnote-31))

القول: في زكاة الغلات

**زکات غلّات**

والنظر في الجنس، والشروط، واللواحق.

شامل مباحث مربوط به جنس، شروط و ملحقات آن می‌باشد.

أما الأول: فلا تجب الزكاة فيما يخرج من الأرض، إلا في الأجناس الأربعة: الحنطة والشعير والتمر والزبيب، وباقي الحبوب مما يدخل المكيال والميزان كالذرة والأرز والعدس والماش والدخن والفاصوليا.

**اول**: در آنچه از زمين می‌رويد زکات واجب نمی‌شود، مگر در جنس‌های چهارگانه: گندم، جو، خرما، کشمش؛ و [در] سایر حبوباتی که با کِيل يا ترازو اندازه‌گیری می‌شوند، مثل ذرت، برنج، عدس، ماش، ارزن و لوبيا [واجب است].

وأما الشروط: فالنصاب وهو (٨٥٠ كيلو غرام)، وما نقص فلا زكاة فيه، وما زاد فيه الزكاة ولو قل. والحد الذي تتعلق به الزكاة من الأجناس عند نضجها. ووقت الإخراج في الغلة إذا صفت، وفي التمر بعد اخترافه، وفي الزبيب بعد اقتطافه.

**شرایط وجوب زکات:**

رسیدن به حدنصاب (۸۵۰ کيلوگرم) و بر مقدار کمتر از آن زکات واجب نمی‌شود و بر آنچه بیش از حدنصاب باشد زکات تعلق می‌گیرد، حتی اگر مقدار کمی باشد.

زمان واجب شدن زکات در این اجناس وقت رسیدن محصول است. وقت خارج‌کردن زکات از غلات هنگام پاک‌شدن و در خرما بعد از بريدن آن و در کشمش بعد از چيدن آن است.

ولا تجب الزكاة في الغلات إلا إذا ما ملكت بالزراعة، لا بغيرها من الأسباب كالابتياع والهبة والمسايحة، ويزكي حاصل الزرع، ثم لا تجب بعد ذلك فيه زكاة ولو بقي أحوالاً. ولا تجب الزكاة إلا بعد إخراج المؤن كلها.

زکات در غلات تنها در شرایطی واجب می‌شود که شخص از طریق کشاورزی مالک آن شده باشد نه از راه دیگری مانند خرید، هدیه یا مبادله.

وقتی زکات محصول کشاورزی پرداخت شود، دیگر زکاتی بر آن واجب نمی‌شود حتی اگر چند سال باقی بماند.

زکات تنها پس از کسر همۀ هزينه‌ها واجب می‌شود.

وأما اللواحق، فمسائل:

**پیوست‌ها**

که شامل چند مسئله است:

الأولى: كل ما سقي سيحاً أو بعلاً (بعرقه) أو عذياً (بالمطر) ففيه العشر، وما سقي بالآلة ففيه نصف العشر. وإن اجتمع فيه الأمران كان الحكم للأكثر، فإن تساويا أخذ من نصفه العشر، ومن نصفه نصف العشر.

**اول**: هر آنچه توسط آب جاری یا دِیم (آب باران) آبیاری می‌شود و یا از طریق ریشه آب را دریافت می‌کند زکاتش یک‌دهم است و محصولی که به‌صورت آبی([[32]](#footnote-32)) آبياری شود زکاتش نیم عُشر (نصف یک‌دهم) است و اگر از هر دو نوع آبیاری استفاده شود باید مطابق هر شیوه‌ای که بیشتر آبیاری کرده است زکات بدهد،([[33]](#footnote-33)) و اگر مساوی بودند از نصف آن یک‌دهم و از نصف ديگر نیمی از یک‌دهم (یک‌بیستم) به‌عنوان زکات برداشته می‌شود.

الثانية: إذا كان نخيل أو زروع في بلاد متباعدة يدرك بعضها قبل بعض، ضممنا الجميع وكان حكمها حكم الثمرة في الموضع الواحد، فما أدرك وبلغ نصاباً أخذ منه، ثم يؤخذ من الباقين قل أو كثر. وإن سبق مالاً يبلغ نصاباً تربصنا في وجوب الزكاة إدراك ما يكمل نصاباً سواء أطلع الجميع دفعة، أو أدرك دفعة، أو اختلف الأمران.

**دوم**: در مورد نخلستان یا کشتزارهايی که در مکان‌های دور از هم باشند و میوۀ بعضی از آن‌ها زودتر از دیگری می‌رسد، همه را با هم جمع می‌کنیم و حکم آن‌ها مانند محصولی است که در يک مکان قرار دارد؛ پس آنچه به دست می‌آيد اگر به حدنصاب برسد زکاتش برداشته می‌شود و از بقيۀ محصول بعد از رسیدن آن زکات دریافت می‌گردد چه کم باشد و چه زياد؛ و اگر بخشی از مالش که مقدار آن کمتر از نصاب است برسد، برای وجوب زکات صبر می‌کند تا با رسیدن محصول بقیۀ کشتزارها، ثمره به حدنصاب برسد، فرقی نمی‌کند که همۀ نخلستان و زراعت یک‌جا شکوفه زده باشد یا همگی با هم به بار نشسته باشد و یا هم‌زمان نباشند.

الثالثة: إذا كان له نخل تطلع مرة، وأخرى تطلع مرتين يضم الثاني إلى الأول.

**سوم**: اگر دو نوع نخل داشته باشد که یکی از این دو نخل یک بار در سال محصول بدهد و دیگری دو بار، دومین بار به اولی ضميمه می‌شود.([[34]](#footnote-34))

الرابعة: لا يجزي أخذ الرطب عن التمر، ولا العنب عن الزبيب، ولو أخذه الساعي وجف ثم نقص رجع بالنقصان.

**چهارم**: دریافت رطب به‌جای خرما کفايت نمی‌کند و همچنین پرداخت انگور به‌جای کشمش و اگر کسی که مسئول جمع‌آوری زکات است آن را دریافت کند و بعداً خشک شود و مقدار آن کاهش یابد باید آن مقدار کم شده را (دوباره) دریافت کند.

الخامسة: إذا مات المالك وعليه دين، فظهرت الثمرة وبلغت نصاباً لم يجب على الوارث زكاتها، ولو قضي الدين وفضل منها النصاب لم تجب الزكاة لأنها على حكم مال الميت، ولو صارت تمراً والمالك حي ثم مات وجبت الزكاة وإن كان دينه يستغرق تركته، ولو ضاقت التركة عن الدين تقدم الزكاة.

**پنجم**: اگر مالک فوت کند و دِينی به گردنش باشد، سپس محصولاتش برسد و به‌اندازۀ حدنصاب باشد پرداخت زکات آن بر وارث واجب نیست و اگر دِين میت پرداخت شود و بعد به‌اندازۀ حدنصاب از ثمره باقی بماند، باز هم زکات در آن واجب نمی‌شود زیرا در حکم مال ميت است و اگر محصولاتش تبدیل به خرما شود و خود مالک هنوز زنده باشد و بعدازآن فوت کند، پرداخت زکات واجب می‌شود حتی اگر دِينش به میزان همۀ اموال باقی‌مانده‌اش باشد و اگر اموال باقی‌ماندۀ میت از دِين کمتر باشد، زکات مقدّم می‌شود.

السادسة: إذا ملك نخلاً قبل أن تنضج ثمرته فالزكاة عليه، وكذا إذا اشترى ثمرة قبل أن تنضج، فإن ملك الثمرة بعد ذلك فالزكاة على المملك.

**ششم**: اگر پیش از آنکه ثمرۀ نخلستانی به بار بنشیند (شخصی) مالکِ آن نخلستان شود زکاتش بر عهدۀ اوست و همچنين اگر ثمره را قبل از به بار نشستن بِخَرد (باز هم زکاتش بر عهدۀ اوست)؛ اما اگر ثمره را بعد از به بار نشستنش صاحب شود زکات بر عهدۀ کسی است که محصول را از او خریده([[35]](#footnote-35)) است.

السابعة: حكم ما يخرج من الأرض مما يستحب فيه الزكاة حكم الأجناس الأربعة والحبوب في قدر النصاب، وكيفية ما يخرج منه، واعتبار السقي.

**هفتم**: حکم آنچه از زمين می‌رويد و زکاتش مستحب است از نظر مقدار حدنصاب([[36]](#footnote-36)) و مقدار زکات و چگونگی آبياری در آن، همانند غلات چهارگانه و حبوبات است.

القول: في مال التجارة

**مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت)**

والبحث فيه، وفي شروطه، وأحكامه.

بحث در تعریف آن، شروط و احکامش می‌باشد.

أما الأول: فهو المال الذي ملك بعقد معاوضة، وقصد به الاكتساب عند التملك فلو انتقل إليه بميراث أو هبة لم يزكه، وكذا لو ملكه للقنية، وكذا لو اشتراه للتجارة ثم نوى القنية.

**تعریف:**

مالی است که با عقد معاوضه([[37]](#footnote-37)) مالک شود و با تملّکش قصد کسب‌وکار با آن را داشته باشد؛ پس اگر مالی به‌عنوان ارث يا هدیه به او داده شود زکات ندارد و همچنین اگر آن را برای پس‌انداز تهیه کند زکات ندارد و همچنین اگر آن را برای تجارت بخرد و سپس نيت پس‌انداز کند([[38]](#footnote-38)) (زکات ندارد).

وأما الشروط، فثلاثة:

**شروط:**

شامل سه شرط است:

الأول: النصاب، ويعتبر وجوده في الحول كله، فلو نقص في أثناء الحول ولو يوماً سقط الوجوب، ولو مضى عليه مدة يطلب فيها برأس المال ثم زاد كان حول الأصل من حين الابتياع، وحول الزيادة من حين ظهورها.

**اول**: نصاب. باید در تمام طول سال سرمایۀ تجارتش به‌اندازۀ نصاب باشد؛ پس اگر در طول سال حتی يک روز از حدنصاب کمتر شود وجوب زکات از بین می‌رود و اگر مدتی بر سرمایه بگذرد که در اين مدت به دنبال به دست آوردن سرمایۀ (اضافه) بوده باشد سپس سرمایه کنونی اضافه شود، سال محاسبۀ زکات برای اصل سرمایه از لحظۀ خريد و سال محاسبۀ زکات برای آنچه اضافه شده است از لحظۀ به وجود آمدن آن خواهد بود.

الثاني: أن يطلب الاكتساب برأس المال أو زيادة، فلو كان رأس ماله مائة فيطلب بنقيصة ولو حبة لم يجب، وإذا مضى عليه وهو على النقيصة أحوال زكاه لسنة واحدة استحباباً.

**دوم**: اينکه کسب‌وکار را با اصل سرمايه و یا سودی که از آن به دست آورده است انجام دهد؛ پس اگر سرمايۀ او صد (واحد) باشد و با کمتر از آن به کسب‌وکار بپردازد -حتی اگر به مقدار ذره‌ای کمتر باشد- زکات بر او واجب نمی‌شود و اگر چندين سال با همین سرمایۀ کمتر از حدنصاب بر او بگذرد، فقط پرداخت زکات يک سال برایش مستحب خواهد بود.

الثالث: الحول، ولابد من وجود ما يعتبر في الزكاة من أول الحول إلى الآخر، فلو نقص رأس ماله أو نوى به القنية انقطع الحول. ولو كان بيده نصاب بعض الحول فاشترى به متاعاً للتجارة استأنف الحول، ولو كان رأس المال دون النصاب استأنف عند بلوغه نصاباً فصاعداً.

**سوم**: گذشتن یک سال بر سرمایه. باید آن مقدار از سرمایه که در واجب‌شدن زکات شرط است از اول سال تا آخر آن موجود باشد؛ پس اگر سرمايۀ او در طول سال کم شود يا نيت کند که آن را نگه دارد و پس‌انداز کند، سال زکات سرمایۀ او قطع می‌شود. پس اگر قسمتی از سال، سرمایه‌ای به‌اندازۀ حدنصاب داشته باشد و با آن متاعی را برای تجارت بخرد سال زکاتی او از نو شروع می‌شود و چنانچه سرمايۀ او کمتر از حدنصاب باشد، سال زکاتی او از هنگامی شروع می‌شود که سرمایه‌اش به حدنصاب و یا بيشتر برسد.

وأما أحكامه، فمسائل:

**احکام:**

شامل چند مسئله است:

الأولى: زكاة التجارة تتعلق بقيمة المتاع لا بعينه، ويقوم بالدنانير أو الدراهم.

**اول:** زکات تجارت به قيمت کالا تعلق می‌گیرد نه به خودِ آن و با دينار يا درهم قيمت‌گذاری می‌شود.

تفريع: إذا كانت السلعة تبلغ النصاب بأحد النقدين دون الآخر تعلقت بها الزكاة لحصول ما يسمى نصاباً.

**نکته**: اگر کالا بر اساس درهم یا دینار به حدنصاب برسد، زکات به آن تعلق می‌گيرد، چون به آنچه نصاب ناميده می‌شود رسیده است.

الثانية: إذا ملك أحد النصب الزكاتية للتجارة، مثل أربعين شاة أو ثلاثين بقرة سقطت زكاة المال ووجبت زكاة التجارة، ولا تجتمع الزكاتان.

**دوم**: اگر شخصی تعدادی از حیواناتی که به آن‌ها زکات تعلق می‌گیرد (مانند چهل گوسفند يا سی گاو) را برای تجارت خریداری کند، زکات چهارپایان به آن تعلق نمی‌گیرد، بلکه زکات تجارت در آن واجب می‌گردد و دو زکات با هم جمع نمی‌شوند.

الثالثة: لو عاوض أربعين سائمة بأربعين سائمة للتجارة سقط وجوب المالية والتجارة، واستأنف الحول فيهما.

**سوم**: اگر برای تجارت چهل حیوان سائمه (حیوانی که با چریدن ارتزاق می‌کند) را با چهل سائمه عوض کند، زکات چهارپایان و زکات تجارت ساقط می‌شود و محاسبۀ سال زکات از ابتدا آغاز می‌گردد.

الرابعة: إذا ظهر في مال المضاربة الربح كانت زكاة الأصل على رب المال لانفراده بملكه، وزكاة الربح بينهما يضم حصة المالك إلى ماله ويخرج منه الزكاة لأن رأس ماله نصاب. ولا يجب في حصة الساعي الزكاة إلا أن يكون نصاباً، وتُخرج وإن لم ينضَّ المال أي تفرز حصة الساعي عن حصة المالك لإخراج الزكاة.

**چهارم**: اگر در مال مضاربه([[39]](#footnote-39)) سودی به دست بیاید، زکات اصل مال بر صاحب آن است، به علت اینکه در اصل مال با کسی شریک نیست و زکات سود بر عهدۀ هردوی آن‌هاست و سود مالک، ضميمۀ سرمایه‌اش می‌شود و باید برای کل آن زکات بپردازد، زیرا سرمايه‌اش جزو نصاب محسوب می‌شود و شریک لازم نیست برای سودش (کسی که با پول کار می‌کرده و تنها از سود سهم می‌برده است) زکات بپردازد، مگر اينکه سهم او از سود، به حدنصاب برسد و حتی اگر هرکدام سهم خود را جدا نکرده باشند باید زکات پرداخت شود، یعنی برای پرداخت زکات، سهم شریک از سهم مالک جدا محاسبه می‌شود (هرچند هنوز با هم مخلوط باشند).

الخامسة: الدين لا يمنع من زكاة التجارة ، ولو لم يكن للمالك وفاء إلا منه ، وكذا القول في زكاة المال، لأنها تتعلق بالعين.

**پنجم:** دِين (بدهی) مانعِ وجوب زکات تجارت نمی‌شود، حتی اگر مالک چیزی جز آن نداشته باشد و حکم در زکات چهارپایان نیز به همین صورت است، زیرا زکات بر عين (خود مال) تعلق می‌گیرد.

ثم يلحق بهذا الفصل مسألتان:

**دو مسئله:**

الأولى: العقار المتخذة للنماء، ويستحب الزكاة في حاصله، ولو بلغ نصاباً وحال عليه الحول وجبت الزكاة. ولا تستحب في المساكن ولا في الثياب ولا الآلات ولا الأمتعة المتخذة للقنية.

**اول**: پرداخت بهرۀ زمینی که برای بالا رفتن قیمتش خریداری شده مستحب است و بعدازآن اگر بهره‌اش به حدنصاب برسد و یک سال بر آن بگذرد زکات بر آن واجب می‌شود.

زکات در این موارد مستحب نیست: خانه، لباس، وسایل و غذاهایی که انسان ذخیره می‌کند.

الثانية: الخيل إذا كانت إناثاً سائمة وحال عليها الحول، ففي العتاق عن كل فرس ديناران، وفي البراذين عن كل فرس دينار استحباباً.

**دوم**: ماده‌اسب‌هایی که خود می‌چرند، اگر یک سال بر آن‌ها بگذرد (دو حالت دارد): اگر اسب اصیل باشد به ازای هر اسب مستحب است دو دینار پرداخت شود و اگر اسب غیر اصیل باشد مستحب است یک دینار پرداخت گردد.

النظر الثالث : في من تصرف إليه ووقت التسليم والنية

**مبحث سوم: مستحقان دریافت زکات و زمان تسلیم زکات و نیت**

القول: في من تصرف إليه

**مستحقان دریافت زکات**

ويحصره أقسام:

این مبحث چند بخش دارد:

الأول: أصناف المستحقين للزكاة، ثمانية:

**بخش اول: انواع مستحقان دریافت زکات**

که هشت گروه هستند:

الفقراء والمساكين: والفقير هو الذي يملك مؤنة لا تكفيه، والمسكين الذي لا يملك مؤنة. ومن يقدر على اكتساب ما يمون به نفسه وعياله لا يحل له أخذها، لأنه كالغني، وكذا ذو الصنعة. ولو قصرت عن كفايته جاز أن يتناولها، ويعطى ما يتم به كفايته، وليس ذلك شرطاً. ومن هذا الباب تحل لصاحب الثلاثمائة، وتحرم على صاحب الخمسين، اعتباراً بعجز الأول عن تحصيل الكفاية وتمكن الثاني. ويعطى الفقير ولو كان له دار يسكنها، أو خادم يخدمه إذا كان لا غناء له عنهما، أي مضطر للخادم كالمعاق لا بعنوان الشأنية التي ابتدعها عبيد الشهوات.

**۱ و ۲- فقرا و مساکین**

فقیر کسی است که هزینه‌های زندگی‌اش را به‌طور کامل ندارد و مسکین کسی است که هیچ چیزی برای خرجی خود در اختیار ندارد. کسی که بتواند به‌اندازۀ مخارج خودش و خانواده‌اش درآمد کسب کند جایز نیست زکات بگیرد -زیرا همانند انسان غنی (بی‌نیاز) است- و حکم کسی که در یک صنعت، ماهر است نیز به همین صورت است؛([[40]](#footnote-40)) و اگر درآمدش کمتر از مخارجش باشد می‌تواند از زکات بگیرد و به‌اندازه‌ای که هزینه‌هایش را تکمیل کند به او از زکات داده می‌شود، البته این شرطی را ایجاب نمی‌کند؛ به‌همین‌دلیل ممکن است پرداخت زکات به کسی که سیصد درهم درآمد داشته باشد جایز باشد (زیرا برای مخارجش کافی نیست) اما برای کسی که پنجاه درهم درآمد دارد حرام باشد (زیرا برای مخارجش کافی است). به فقیر زکات پرداخت می‌شود حتی اگر برای سکونت خانه داشته یا خادم داشته باشد؛ ‌وقتی نمی‌تواند بدون این‌ها زندگی کند، یعنی ناچار است که خادم داشته باشد -مثل انسان معلول- نه اینکه به‌عنوان شأن و مقام خانوادگی -که بندگان شهوات مُبدعش هستند- خادم بگیرد.

ولو ادعى الفقر، فإن عرف صدقه أو كذبه عومل بما عرف منه، وإن جهل الأمران أعطي من غير يمين، سواء كان قوياً أو ضعيفاً، وكذا لو كان له أصل مال وادعى تلفه.

اگر کسی ادعای فقیر‌بودن نماید و بتوان راست‌گویی یا دروغ‌گویی او را تشخیص داد، بر اساس همان (تشخیص) با او رفتار می‌شود و اگر نتوان راست‌گویی یا دروغ‌گویی‌اش را تشخیص داد بدون اینکه او را قسم دهیم، از زکات به او پرداخت می‌شود و فرقی ندارد که (از نظر مالی) قوی بوده باشد یا ضعیف و اگر مقداری مال داشته باشد و ادعا کند تلف شده نیز حکم به همین صورت است (بدون قسم از او پذیرفته می‌شود).

ولا يجب إعلام الفقير أن المدفوع إليه زكاة، ولو كان ممن يترفع عنها وهو مستحق جاز صرفها إليه على وجه الصلة. ولو دفعها إليه على أنه فقير فبان غنياً ارتجعت مع التمكن، وإن تعذر كانت ثابتة في ذمة الآخذ. ولا يلزم الدافع ضمانها سواء كان الدافع المالك، أو الإمام، أو الساعي. وكذا لو بان أن المدفوع إليه كافر أو فاسق، أو ممن تجب عليه نفقته، أو هاشمي وكان الدافع من غير قبيلة.

واجب نیست به فقیر بگوییم آنچه به او داده می‌شود زکات است و اگر از کسانی باشد که این‌گونه اموال را نمی‌پذیرد -‌درحالی‌که مستحق زکات است‌- زکات را به‌عنوان هدیه به او می‌دهند و اگر فکر کنند فقیر است و از زکات به او بدهند و بعداً مشخص شود که دارا بوده است، در صورت تمکّن باید از او پس گرفته شود و اگر از برگرداندن آن معذور بود بر ذمّۀ گیرنده باقی خواهد بود (که مال را پس دهد) و کسی که زکات را به او پرداخته چه مالک بوده یا امام یا مسئول جمع‌آوری زکات ضامن نیست؛ همچنین اگر معلوم شود کسی که زکات را به او داده‌اند کافر یا فاسق بوده یا از افراد واجب‌النفقه‌اش بوده یا هاشمی بوده است و از زکات غیرهاشمی به او داده‌اند، باز هم حکم همین‌گونه است.([[41]](#footnote-41))

والعاملون: وهم عمال الصدقات، ويجب أن تستكمل فيهم أربع صفات: التكليف، والإيمان، والعدالة، والفقه. ولو اقتصر على ما يحتاج إليه منه - أي الفقه - جاز، وأن لا يكون هاشمياً وإلا اقتصر على إعطائه من زكاة الهاشمي. ولا اعتبار بالحرية. والإمام بالخيار بين أن يقرر له جعالة مقدرة، أو أجرة عن مدة مقررة.

**۳- مسئولین دریافت و پرداخت زکات**

آن‌ها مسئولین جمع‌آوری و تقسیم صدقات هستند و باید این چهار ویژگی را داشته باشند: تکلیف، ایمان، عدالت ودانستن احکام شرعی؛ و اگر به‌اندازۀ نیاز از مسائل زکات بدانند جایز است (که به او از زکات بدهند) و اگر هاشمی (سید) بود فقط از زکات سادات به او می‌دهند. لازم نیست که مسئول، آزاد باشد.

امام می‌تواند به ازای کل کارش برایش دستمزدی تعیین کند یا اینکه بر اساس مدت‌زمان به او دستمزد بپردازد.

والمؤلفة قلوبهم: وهم الكفار والمنافقون الذين يستمالون إلى الجهاد.

**۴- متمایل کردن دل‌ها به سمت ایمان (مؤلفة قلوبهم)**

منظور کفار و منافقینی هستند که تمایل دارند همراه مسلمانان جهاد کنند.

وفي الرقاب: وهم ثلاثة : المكاتبون، والعبيد الذين تحت الشدة، والعبد يشترى ويعتق وإن لم يكن في شدة، ولكن بشرط عدم المستحق.

**۵- بردگان** ([[42]](#footnote-42))

بر سه نوع هستند: 1- برده‌های مکاتب،([[43]](#footnote-43)) 2- برده‌هایی که تحت فشار و سختی هستند، 3- برده‌ای که خریده و آزاد می‌گردد، حتی اگر تحت فشار و سختی نباشد، به‌شرط اینکه مستحقی وجود نداشته باشد.

وكذا من وجبت عليه كفارة ولم يجد فإنه يعتق عنه، والمكاتب إنما يعطى من هذا السهم إذا لم يكن معه ما يصرفه في كتابته. ولو صرفه في غيره والحال هذه جاز ارتجاعه. ولو دفع إليه من سهم الفقراء لم يرتجع. ولو ادعى أنه كوتب وصدقه مولاه قبل، ولا يحتاج بينة أو حلف.

همچنین کسی که کفاره بر او واجب می‌شود و نتواند برده خریداری و آزاد کند از طرف او آزاد می‌کنند. در صورتی به بندۀ مُکاتَب از این سهم داده می‌شود که نتواند مقداری که در قرارداد ذکر شده است را بپردازد و اگر با وجود کم‌داشتن پول برای قراردادش مال را برای کار دیگری خرج کند جایز است از او پس گرفته شود، اما اگر از سهم فقرا به او داده شده باشد آن را پس نمی‌گیرند. اگر (بنده‌ای) ادعا کند مُکاتَب است و مولایش او را تصدیق کند ادعایش پذیرفته می‌شود و نیازی به بینه (گواه) یا سوگند نیست.

والغارمون: وهم الذين عليهم الديون في غير معصية ولا يستطيعون قضاءها، فلو كان في معصية لم يقض عنه. نعم، لو تاب صرف إليه من سهم الفقراء، وجاز أن يقضي هو، ولو جهل في ماذا أنفقه لا يمنع.

**۶- ورشکستگان و بدهکاران**

کسانی هستند که بدهی دارند و بدهکاری‌شان در راه معصیت هم نبوده ولی نمی‌توانند بدهی‌شان را پرداخت کنند. اگر بدهی که دارد به دلیل انجام معصیتی بوده باشد نباید از طرف او ادا شود؛ البته اگر توبه کرده باشد از سهم فقرا به او پرداخت می‌شود و جایز است آن را برای بدهی‌اش هزینه کند و اگر ندانند (بدهی‌اش را) در چه راهی مصرف کرده (این ندانستن) مانع از پرداخت زکات به او نمی‌شود.

ولو كان للمالك دين على الفقير جاز أن يقاصه، وكذا لو كان الغارم ميتاً جاز أن يقضي عنه وأن يقاص. وكذا لو كان الدين على من يجب نفقته جاز أن يقضي عنه حياً أو ميتاً وأن يقاص. ولو صرف الغارم ما دُفِعَ إليه من سهم الغارمين في غير القضاء أُرتجع منه، ولو أدعى أن عليه ديناً قُبِلَ منه إذا صدقه الغريم، وكذا لو تجردت دعواه عن التصديق والإنكار.

اگر مالک (که می‌خواهد زکات مالش را پرداخت کند) از فقیر پولی طلب داشته باشد جایز است همان پولی که از فقیر می‌خواهد را به‌عنوان قسمتی از زکاتش حساب کند و چنانچه بدهکار فوت کرده باشد می‌توان بدهی‌اش را از طرف او پرداخت کرد یا (کسی که از میت طلبکار است) طلبش را به‌عنوان زکات محسوب کند.

چنانچه یکی از افرادی که نفقه‌اش بر او واجب است بدهی داشته باشد می‌تواند (به‌عنوان زکات) بدهی او را پرداخت کند -چه آن شخص زنده باشد یا فوت کرده باشد- (و همچنین اگر خود او از آن کسی که نفقه‌اش بر عهده‌اش است طلبی داشته باشد) می‌تواند آن را به‌عنوان زکات خود به‌حساب آورد.

اگر بدهکار آنچه از سهم بدهکاران به او داده شده است را در غیر پرداخت بدهی‌اش مصرف کند، از او پس گرفته می‌شود و اگر ادعا کند که بدهی به عهدۀ اوست و طلبکار نیز او را تصدیق کند گفته‌اش پذیرفته می‌شود و چنانچه صرفاً ادعا کند و کسی او را تصدیق یا تکذیب نکرده باشد نیز حکمش به همین صورت است.

وفي سبيل الله: وهو الجهاد الهجومي والدفاعي، ويدخل فيه المصالح كبناء القناطر، والحج، ومساعدة الزائرين، وبناء المساجد. والغازي يعطى وإن كان غنياً قدر كفايته على حسب حاله، وإذا غزى لم يرتجع منه، وإن لم يغز استعيد.

**۷- در راه خدا**

منظور جهاد هجومی و دفاعی است. موارد دیگری را که مصلحتی در آن باشد نیز شامل می‌شود، مانند ساختن سنگر، حج، کمک به زائرین، ساختن مساجد. به جنگجو متناسب با اوضاعش از زکات به‌اندازه‌ای که برایش کافی باشد اعطا می‌شود -‌حتی اگر بی‌نیاز باشد‌- و تا وقتی‌که بجنگد از او پس گرفته نمی‌شود، ولی اگر در جنگ شرکت نکند از او پس گرفته می‌شود.

وابن السبيل: وهو المنقطع به ولو كان غنياً في بلده، وكذا الضيف. ولابد أن يكون سفرهما مباحاً، فلو كان معصية لم يعط، ويدفع إليه قدر الكفاية إلى بلده، ولو فضل منه شئ أعاده.

**۸- در راه‌مانده**

کسی که در حال حاضر پولی ندارد حتی اگر در شهر خود دارا و غنی باشد و میهمان نیز به همین صورت است؛ و باید سفرشان مباح باشد، پس اگر سفری برای معصیت باشد چیزی از زکات به آن‌ها داده نمی‌شود و به‌اندازه‌ای که برای رفتن به شهرش کافی باشد به او پرداخت می‌شود و اگر چیزی از آن اضافه بیاید باید آن را بازگرداند.

القسم الثاني: في أوصاف المستحق

**بخش دوم: ویژگی‌های مستحقان دریافت زکات**

الوصف الأول: الإيمان. فلا يعطى كافراً، ولا معتقداً لغير الحق إلا ما ذكر حال كونهم يستمالون للجهاد، ومع عدم المؤمنين يجوز صرف الفطرة خاصة إلى المستضعف، وتعطى الزكاة أطفال المؤمنين دون أطفال غيرهم. ولو أعطى مخالف زكاته لأهل نحلته ثم استبصر أعاد.

**۱- ایمان**

به کافر و همچنین به کسی که معتقد به غیر حق باشد چیزی از زکات پرداخت نمی‌شود، مگر کسانی که -همان‌طور که گفته شد- تمایل به جهاد دارند. فطریه را تنها در صورت نبودن مؤمن می‌توان به مستضعف داد. زکات به کودکان مؤمنان داده می‌شود و به غیر آن‌ها داده نمی‌شود. اگر کسی که مخالف [عقیدۀ حق] بوده باشد زکاتش را به کسانی داده باشد که هم‌عقیدۀ او بوده‌اند و سپس به حق گرویده باشد، باید دوباره زکاتش را بپردازد.

الوصف الثاني: مجانبة الكبائر، كالخمر والزنا وترك الصلاة، وإذا لم توجد بينة على ذلك فيكفي معرفته حدود الصلاة، وأن يغتسل غسل التوبة، وأن يقسم على أن يجتنب الكبائر.

**۲- پرهیز از گناهان کبیره**

گناهانی مثل شراب‌خواری، زنا و ترک نماز؛ و چنانچه شاهدی بر این مطلب پیدا نشد، شناخت او از حدود نمازها، انجام‌دادن غسل توبه و قسم‌خوردن بر اینکه از گناه کبیره دوری می‌کند کافی است.

الوصف الثالث: ألا يكون ممن تجب نفقته على المالك، كالأبوين وإن علوا، والأولاد وإن سفلوا ، والزوجة، والمملوك. ويجوز دفعها إلى من عدا هؤلاء من الأنساب ولو قربوا كالأخ والعم.

**۳- واجب‌النفقۀ**([[44]](#footnote-44)) **مالک نباشد**

واجب‌النفقه مانند والدین، اجداد و هر‌چه بالاتر رود و فرزندان، نوادگان و هر‌چه پایین‌تر رود، همسر (زن) و بنده. پرداخت زکات به سایر اقوام جایز است حتی اگر اقوام بسیار نزدیک باشند، مانند برادر و عمو.

ولو كان من تجب نفقته عاملاً جاز أن يأخذ من الزكاة، وكذا الغازي، والغارم والمكاتب، وابن السبيل، لكن يأخذ هذا ما زاد عن نفقته الأصلية مما يحتاج إليه في سفره كالحمولة.

اگر به این دلیل که کارگر اوست نفقه‌اش بر او واجب باشد جایز است از زکات به او بپردازد و جنگجو نیز به همین صورت است و بدهکار (ورشکسته)، بردۀ مکاتب و در راه‌مانده نیز به همین صورت هستند، البته در راه‌مانده علاوه بر مخارج اصلی -مثل خوراک‌- خرج سفرش را نیز از زکات می‌گیرد.

الوصف الرابع: أن لا يكون هاشمياً. فلو كان كذلك لم تحل له زكاة غيره، ويحل له زكاة مثله في النسب. ولو لم يتمكن الهاشمي من كفايته من الخمس جاز له أن يأخذ من الزكاة ولو من غير هاشمي، ولا يتجاوز قدر الضرورة. ويجوز للهاشمي أن يتناول المندوبة من هاشمي وغيره.

**۴- هاشمی نباشد**

اگر هاشمی باشد زکاتِ غیر هاشمی برایش حلال نیست و زکات کسی که در نَسَب همانندِ او باشد برایش حلال است.([[45]](#footnote-45)) اگر مقداری از خمس که به هاشمی داده می‌شود، برطرف‌کنندۀ نیازش نباشد جایز است به‌قدر ضرورت از زکات بردارد، حتی اگر از غیر هاشمی بگیرد و تنها به مقدار ضرورت می‌تواند از زکات غیر هاشمی بگیرد. هاشمی می‌تواند زکاتِ مستحب را از هاشمی و غیر هاشمی دریافت کند.

والذين يحرم عليهم الصدقة الواجبة من ولد هاشم خاصة، وهم الآن: أولاد أبي طالب، والعباس، والحارث، وأبي لهب.

مراد از هاشمی‌هایی که صدقۀ واجب بر آن‌ها حرام است، تنها فرزندان هاشم هستند و این افراد در حال حاضر فرزندان ابوطالب، عباس، حارث و ابو‌لهب می‌باشند.([[46]](#footnote-46))

القسم الثالث: في المتولي للإخراج

**بخش سوم: متولی مصرف زکات**

وهم ثلاثة: المالك، والإمام، والعامل.

متولیان مصرف زکات عبارت‌اند از: مالک، امام و مسئول جمع‌آوری زکات.

وللمالك أن يتولى تفريق ما وجب عليه بنفسه وبمن يوكله، والأولى حمل ذلك إلى الإمام. ويتأكد ذلك الاستحباب في الأموال الظاهرة كالمواشي والغلات.

مالک می‌تواند خودش یا وکیلش مسئولیت رساندن زکات به مستحق را بر عهده بگیرد و بهتر است آن را به امام برساند و استحباب این کار (رساندن به امام) در اموال ظاهری مانند حیوانات و غلّات بیشتر است.

ولو طلبها الإمام وجب صرفها إليه، ولو فرقها المالك والحال هذه لا يجزي. وولي الطفل كالمالك في ولاية الإخراج.

اگر امام زکات را درخواست کند واجب است آن را به امام بپردازند و در این صورت جایز نیست مالک خودش آن را به مستحق برساند.

ولیّ (سرپرست) کودک -‌از نظر اجازۀ پرداخت زکات (از اموال کودک)- مانند مالک است.

والإمام ينصب عاملاً لقبض الصدقات، ويجب دفعها إليه عند المطالبة، ومطالبته بمنـزلة مطالبة الإمام. ولو قال المالك: أخرجت ما وجب علي قبل قوله، ولا يكلف بينة ولا يميناً.

امام شخصی را برای دریافت صدقات معیّن می‌کند و هنگامی‌که آن شخص زکات را درخواست کند واجب است زکات را به او بدهند و خواستن او به‌منزلۀ خواستن امام است و اگر مالک بگوید پیش از درخواست او زکات را پرداخت کرده است از او پذیرفته می‌شود و به اقامۀ دلیل شرعی یا سوگند خوردن، مکلف نمی‌شود.

ولا يجوز للساعي تفريقها إلا بإذن الإمام، فإذا أذن له جاز أن يأخذ نصيبه، ثم يفرق الباقي. والأفضل قسمتها على الأصناف، واختصاص جماعة من كل صنف. ولو صرفها في صنف واحد جاز، ولو خص بها ولو شخصاً واحداً من بعض الأصناف جاز أيضاً.

مسئول زکات بدون اذن امام، اجازۀ مصرف زکات را ندارد؛ پس وقتی امام به او اجازه دهد، سهم خودش را برداشته، باقی‌ماندۀ آن را به مستحقان می‌رساند. بهتر است زکات را بین همۀ گروه‌های مستحق زکات تقسیم کند و به تعدادی از هر گروه، مقداری از زکات را بدهد. اگر زکات را تنها به یک گروه از مستحقان بدهد جایز است و حتی جایز است که آن را به یک نفر از یک گروه بپردازد.

ولا يجوز أن يعدل بها إلى غير الموجود، ولا إلى غير أهل البلد مع وجود المستحق في البلد، ولا أن يؤخر دفعها مع التمكن، فإن فعل شيئاً من ذلك أثم وضمن.

با وجود مستحق، جایز نیست زکات را به غیر مستحق بپردازد و همچنین با وجود مستحق در شهر، جایز نیست زکات را به مستحقی در شهر دیگر بپردازد و همچنین به تأخیر انداختن پرداخت زکات -‌در صورت توانایی در پرداختش- جایز نیست و اگر یکی از این موارد را مرتکب شود گناه کرده و ضامن است.

وكذا كل من كان في يده مال لغيره فطالبه فامتنع، أو أوصى إليه شئ فلم يصرفه فيه، أو دفع إليه ما يوصله إلى غيره. ولو لم يجد المستحق جاز نقلها إلى بلد آخر ولا ضمان عليه مع التلف، إلا أن يكون هناك تفريط. ولو كان ماله في غير بلده فالأفضل صرفها إلى بلد المال، ولو دفع العوض في بلده جاز ، ولو نقل الواجب إلى بلده ضمن إن تلف.

حکم کسی که مال دیگری را در اختیار داشته باشد و او آن را درخواست کند و شخص از پس دادن مال امتناع کند نیز به همین صورت است؛([[47]](#footnote-47)) و يا اينکه به او وصيت شده باشد که مال را برای مورد خاصی خرج کند و او در انجام آن کوتاهی کند و يا چيزی به او بدهد تا آن را به ديگری برساند.

اگر در آن شهر مستحقی را پیدا نکند می‌تواند زکات را به شهر ديگری انتقال دهد و در صورت تلف شدن، ضامن نخواهد بود -مگر اينکه کوتاهی کرده باشد‌- و اگر مالش در شهر دیگری باشد، بهتر است در همان شهری که مال در آن است صرف شود و اگر عوض آن را در شهر خودش بدهد نیز جايز است؛ ولی اگر زکات واجب را به شهر خودش منتقل کند، در صورت تلف‌شدن، ضامن خواهد بود.

وفي زكاة الفطرة الأفضل أن يؤدي في بلده وإن كان ماله في غيره، لأنها تجب في الذمة، ولو عين زكاة الفطرة من مال غائب عنه ضمن بنقله عن ذلك البلد، مع وجود المستحق فيه.

در مورد زکات فطره بهتر است آن را در شهر خودش بپردازد، حتی اگر مالش در شهر ديگری باشد، چراکه این نوع زکات بر خود شخص واجب می‌شود نه بر مال. اگر زکات فطره را از مالی که در شهری دیگر است تعيين کند و در آن شهر مستحق وجود داشته باشد، در انتقال مال از آن شهر به شهر خودش ضامن خواهد بود.

القسم الرابع : في اللواحق

**بخش چهارم: پیوست‌ها**

وفيه مسائل:

مسائل هشت‌گانه:

الأولى: إذا قبض الإمام أو الساعي الزكاة برئت ذمة المالك ولو تلفت بعد ذلك.

**اول**: اگر امام يا مسئول زکات آن را دریافت کند دیگر چیزی بر عهدۀ مالک نخواهد بود، حتی اگر بعدازآن تلف شود.

الثانية: إذا لم يجد المالك لها مستحقاً فالأفضل له عزلها، ولو أدركته الوفاة أوصى بها وجوباً.

**دوم**: اگر مالک برای پرداخت زکات مستحقی پیدا نکند بهتر است آن را جدا کند و اگر هنگام مرگش فرا رسید واجب است به آن وصيت کند.

الثالثة: المملوك الذي يشترى من الزكاة إذا مات ولا وارث له ورثه أرباب الزكاة.

**سوم:** اگر بنده‌ای که از مال زکات خريده می‌شود بميرد و وارثی نداشته باشد صاحبان زکات، وارثِ او هستند.

الرابعة: إذا احتاجت الصدقة إلى كيل أو وزن كانت الأجرة على المالك.

**چهارم:** اگر محاسبۀ صدقه نياز به کيل يا وزن‌کردن داشته باشد، اجرت آن بر عهدۀ مالک است.

الخامسة: إذا اجتمع للفقير سببان أو ما زاد يستحق بهما الزكاة، كالفقر والكتابة والغزو، جاز أن يعطى بحسب كل سبب نصيباً.

**پنجم:** اگر فقيری دو یا چند سبب از اسباب استحقاق زکات را داشته باشد -مثل فقر و عبد مکاتب بودن و جنگجو بودن- جايز است با توجه به هر سبب، سهمی به او داده شود.

السادسة: إذا قبض الإمام الزكاة دعا لصاحبها استحباباً.

**ششم:** هنگامی‌که امام زکات را می‌گیرد مستحب است برای صاحب آن دعا کند.

السابعة: يكره أن يملك ما أخرجه في الصدقة اختياراً واجبة كانت أو مندوبة، ولا بأس إذا عادت إليه بميراث وما شابهه.

**هفتم:** مکروه است با اختیار خود آن مالی که به‌عنوان صدقۀ واجب یا مستحب پرداخت کرده است را دوباره مالک شود و اگر بدون اختیار، آن مال را مالک شود (مانند اینکه آن را به ارث ببرد) اشکالی ندارد.

الثامنة: يستحب أن يوسم نعم الصدقة، وفي أقوى موضع منها وأكشفه، كأصول الأذان في الغنم، وأفخاذ الإبل والبقر. ويكتب في الميسم ما أخذت له: زكاة، أو صدقة، أو جزية.

**هشتم:** مستحب است محکم‌ترین و آشکارترین جای بدن حیوانی را که به‌عنوان صدقه می‌پردازد علامت‌گذاری کند -‌مانند بیخ گوش گوسفندان و ران‌های شتر و گاو‌- و در علامت نوشته شود که به چه منظوری پرداخت شده است: زکات، صدقه، يا جزيه.

القول: في وقت التسليم

**مبحث چهارم: وقت تسليم زکات**

إذا أهل الثاني عشر وجب دفع الزكاة، ولا يجوز التأخير إلا لمانع أو لانتظار من له قبضها. وإذا عزلها جاز تأخيره إلى شهر أو شهرين. والتأخير إن كان لسبب مبيح دام بدوامه ولا يتحدد، وإن كان اقتراحاً لم يجز ويضمن إن تلفت.

هنگامی‌که ماه دوازدهم آغاز شود پرداخت زکات واجب می‌گردد و به تأخير انداختن آن جايز نيست، مگر مانعی پیش بیاید یا منتظرِ مسئول جمع‌آوری زکات باشد. اگر زکات را کنار گذاشته باشد جایز است یک یا دو ماه تسلیم آن را به تأخیر بیندازد و اگر تأخیر به دلیلی مباح بوده باشد تا زمان وجود آن عذر، اشکالی وجود ندارد و محدود به مدت‌زمان خاصی نمی‌شود، ولی اگر خودسرانه و بدون دلیل تسلیم زکات را به تأخیر بیندازد، جايز نيست و اگر [مال زکات] تلف شود ضامن خواهد بود.

ولا يجوز تقديمها قبل وقت الوجوب، فإن آثر ذلك دفع مثلها قرضاً، ولا يكون ذلك زكاة، ولا يصدق عليها اسم التعجيل، فإذا جاء وقت الوجوب احتسبها من الزكاة، كالدين على الفقير، بشرط بقاء القابض على صفة الاستحقاق، وبقاء الوجوب في المال.

پرداخت زکات پیش از واجب‌شدنش جايز نيست و اگر بخواهد آن را زودتر بپردازد به‌عنوان قرض پرداخت می‌کند و آن (مال) زکات محسوب نمی‌شود و به چنین‌کاری پرداخت پیش از موعد نمی‌گویند؛ بنابراین هنگامی‌که وقت وجوب آن فرا برسد آنچه قرض داده بود را به‌عنوان زکات به‌حساب می‌آورد، مثل طلبی که از فقير دارد‌؛([[48]](#footnote-48)) (این حکم) به شرطی صحیح است که قرض گيرنده هنوز جزو مستحقان زکات باقی مانده و پرداخت زکات برای آن مال نیز هنوز واجب باشد.

ولو كان النصاب يتم بالقرض لم تجب الزكاة، سواء كانت عينه باقية أو تالفة. ولو خرج المستحق عن الوصف استعيدت، وله أن يمنع من إعادة العين ببذل القيمة عند القبض كالقرض. ولو تعذر استعادتها غرم المالك الزكاة من رأس.

اگر مالی که دارد به همراه مقداری که قرض گرفته روی هم به‌حد نصاب برسد زکات واجب نمی‌شود؛ فرقی ندارد که عین آن باقی باشد يا تلف شده باشد. اگر مستحق از صفت (مستحق) خارج شود([[49]](#footnote-49)) مالی که در دست او بوده است پس گرفته می‌شود؛ ([[50]](#footnote-50)) در این صورت مستحق می‌تواند از برگرداندن عین مال امتناع کند و قیمت آن را مطابق زمانی که آن مال را تحویل گرفته بود بپردازد، مثل حکم قرض گرفتن؛ و چنانچه برای عدم پرداخت، عذری داشته باشد مالک باید خسارت تمام زکات را بپردازد.

ولو كان المستحق على الصفات وحصلت شرائط الوجوب جاز أن يستعيدها ويعطي عوضها لأنها لم تتعين، ويجوز أن يعدل بها عمن دفعت إليه أيضاً.

چنانچه فرد هنوز هم مستحق دریافت زکات باشد و شرایط وجوب زکات بر آن مال نیز وجود داشته باشد، جایز است آن مالی را که قبلاً به‌عنوان قرض به او داده بود از او پس بگیرد و عوض آن را به او اعطا کند، زیرا قبلاً این مال به‌عنوان زکات تعیین نشده بود و همچنین جایز است زکات را به کسی غیر از آن مستحق بپردازد.

فروع ثلاثة:

**نکات سه‌گانه:**

الأول: لو دفع إليه شاة فزادت زيادة متصلة كالسمن لم يكن له استعادة العين مع ارتفاع الفقر، وللفقير بذل القيمة. وكذا لو كانت الزيادة منفصلة كالولد، لكن لو دفع الشاة لم يجب عليه دفع الولد.

**اول**: چنانچه گوسفندی را به مستحق اعطا کند، سپس ارزش آن گوسفند توسط خودش افزایش یابد (مثلاً چاق شود) و فقر آن فقیر نیز از بین برود، مالک نمی‌تواند آن گوسفند را پس بگیرد و فقیر می‌تواند قیمت آن را بپردازد. اگر افزایش ارزش در چیزی جدای از خودِ گوسفند باشد (مثل بچه‌دار شدن گوسفند) باز هم حکم به همین صورت است، ولی اگر فقیر گوسفند را پس بدهد، واجب نیست بچۀ آن گوسفند را نیز بدهد.

الثاني: لو نقصت يردها ولا شئ على الفقير.

**دوم**: اگر (مالی که به‌عنوان قرض در دست فقیر بوده) ناقص شود آن را برمی‌گرداند و چيزی بر عهدۀ فقير نيست.

الثالث: إذا استغنى بعين المال ثم حال الحول جاز احتسابه عليه، ولا يكلف المالك أخذه وإعادته، وإن استغنى بغيره استعيد القرض.

**سوم**: اگر فقیر با گرفتن این مالِ قرضی دارا شود و پس‌ازآن، وقت محاسبۀ زکات صاحب مال فرا برسد، می‌تواند همان مالی که به فقیر داده است را به‌عنوان زکات حساب کند و لازم نیست مالک، مال را از او پس بگیرد (تا فقیر شود) و بعد به او برگرداند و اگر فقیر با مالی غير از آن دارا شود باید مالک آن قرضی که به او داده را پس بگیرد.([[51]](#footnote-51))

القول: في النية

**مبحث پنجم: نيّت**

والمراعى نية الدافع إن كان مالكاً، وإن كان ساعياً أو الإمام أو وكيلاً جاز أن يتولى النية كل واحد من الدافع والمالك. والولي عن الطفل والمجنون يتولى النية، أو من له أن يقبض منه كالإمام والساعي. وتتعين عند الدفع، وحقيقتها: القصد إلى القربة، والوجوب أو الندب، وكونها زكاة مال أو فطرة. ولا يفتقر إلى نية الجنس الذي يخرج منه.

اگر پرداخت‌کنندۀ زکات به مستحق، خودِ مالک باشد، خودش نیت می‌کند و اگر مسئول جمع‌آوری زکات يا امام يا وکيل (پرداخت‌کنندۀ زکات به مستحق باشند) فرقی نمی‌کند مالک، نیت‌کننده باشد یا پرداخت‌کنندۀ زکات. سرپرست کودک و مجنون، مسئولیت نيت زکات را بر عهده می‌گیرد يا کسی که از آن سرپرست، زکات را تحویل می‌گیرد، مثل امام یا مسئول جمع‌آوری زکات (هنگام پرداخت آن به مستحق نیت می‌کند). نیت فقط باید هنگام پرداخت انجام شود و حقيقت نیت این است: قصد قربت نماید و مشخص کند که زکاتِ واجب است یا مستحب و اینکه زکاتِ مال است یا زکات فطره؛ و نيازی نیست جنس آنچه را که به‌عنوان زکات می‌خواهد بپردازد در نیتش مشخص کند.

فروع:

**چند نکته:**

لو كان له مالان متساويان حاضر وغائب فأخرج زكاة ونواها عن أحدهما أجزأته ، وكذا لو قال : إن كان مالي الغائب سالماً .

اگر دو مالِ مساوی داشته باشد که يکی نزد او و ديگری در جایی دیگر باشد و زکاتی را بپردازد و نیت کند برای یکی از آن دو باشد، کفایت می‌کند. اگر زکاتی بپردازد و بگويد: اگر مال غایب من سالم باشد (این به‌عنوان زکات همان است) نیز حکم به همین صورت است.

ولو أخرج عن ماله الغائب إن كان سالماً ، ثم بان تالفاً جاز نقلها إلى غيره .

اگر برای مالی که نزدش نیست زکات پرداخت کند با این نیت که اگر سالم بود این مال به‌عنوان زکاتش باشد، سپس معلوم شود که آن مال (که نزدش نیست) تلف شده است می‌تواند این زکاتی را که پرداخته است به‌عنوان زکات مال دیگری به‌حساب آورد.

ولو نوى على مال يرجو وصوله إليه لم يجز ولو وصل ، ولو لم ينو رب المال ونوى الساعي أو الإمام عند التسليم جاز وإن كان الساعي أخذها كرهاً أو طوعاً .

اگر زکاتی پرداخت کند و نیت کند برای مالی باشد که امید دارد در آینده به دستش برسد، چنین کاری جایز نیست (حتی اگر آن مال بعداً به دستش برسد).

اگر صاحب مال نيت نکند و مسئول زکات يا امام هنگام تسليم آن نيت کنند جايز است، چه مسئول زکات آن را با رضايت دریافت کرده باشد يا به اجبار.

\* \* \*

القسم الثاني : في زكاة الفطرة

**نوع دوم: زکات فطره (فطریه)**

وأركانها أربعة :

چهار رکن دارد:

الأول: في من تجب عليه

**اول: کسانی که فطریه بر آن‌ها واجب است**

تجب الفطرة بشروط ثلاثة:

واجب شدن فطریه سه شرط دارد:

الأول: التكليف، فلا تجب على الصبي، ولا على المجنون، ولا على من أهل شوال وهو مغمى عليه.

**اول**: تکلیف؛ پس بر این افراد فطریه‌دادن واجب نیست: کودک، دیوانه و کسی که هنگام حلول ماه شوال بی‌هوش باشد.

الثاني: الحرية، فلا يجب على المملوك، ولا على المدبر، ولا على أم الولد، ولا على المكاتب المشروط، ولا المطلق الذي لم يتحرر منه شئ. ولو تحرر منه شئ وجبت عليه بالنسبة، ولو عاله المولى وجبت عليه دون المملوك.

**دوم:** آزاد بودن؛ پس بر برده، فطریه دادن واجب نیست و همچنین برای بردۀ مُدبّر،([[52]](#footnote-52)) کنیز امّ ولد،([[53]](#footnote-53)) بردۀ مکاتب مشروط،([[54]](#footnote-54)) و بردۀ کاملی که هیچ بخشی از او آزاد نشده باشد فطریه‌دادن واجب نیست. چنانچه بخشی از برده آزاد شده باشد به همان مقداری که آزاد شده است باید فطریه پرداخت کند و چنانچه مولای او خرجش را می‌دهد، فطریه بر مولایش واجب است، نه بر برده.

الثالث: الغنى، فلا تجب على الفقير وهو الذي لا يملك قوته وقوت عياله، ولا يقدر على توفير قوته وقوت عياله كله.

**سوم:** دارا (غنی) بودن؛ پس بر فقیر، فطریه دادن واجب نیست و فقیر به کسی گفته می‌شود که خرجی خود و خانواده‌اش را ندارد و نمی‌تواند همۀ خرج خود و خانواده‌اش را مهیا کند.

ويستحب للفقير إخراجها، وأقل ذلك أن يدير صاعاً على عياله ثم يتصدق به. ومع الشروط يخرجها عن نفسه وعن جميع من يعوله، فرضاً أو نفلاً، من زوجة وولد وما شاكلهما، وضيف وما شابهه، صغيراً كان أو كبيراً، حراً أو عبداً، مسلماً أو كافراً.

مستحب است فقیر فطریۀ خود را از اموالش خارج کند، کمترین مقداری که می‌دهد این است که یک صاع (سه کیلوگرم از غذاهای رایج) را در بین اعضای خانواده‌اش بچرخاند و سپس آن را صدقه بدهد.

اگر این شروط وجود داشته باشد باید فطریه را از طرف خود و تمامی کسانی که خرجی‌شان بر عهده‌اش است، بپردازد؛ فرقی نمی‌کند خرجی دادن به آن افراد بر او واجب باشد یا مستحب، از جمله همسر، فرزند و یا هرکسی شبیه به این‌ها و میهمان و یا شبیه میهمان، (و فرقی ندارد که) کودک باشد یا پیر، آزاد باشد یا بنده، مسلمان باشد یا کافر.

والنية معتبرة في أدائها، فلا يصح إخراجها من الكافر وإن وجبت عليه، ولو أسلم سقطت عنه.

در ادا کردن فطریه نیت لازم است؛([[55]](#footnote-55)) پس فطریه‌دادن توسط کافر صحیح نیست، ‌هرچند که فطریه بر او هم واجب است‌ و چنانچه مسلمان شود از او ساقط می‌گردد.

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: من بلغ قبل الهلال، أو أسلم، أو زال جنونه، أو ملك ما يصير به غنياً وجبت عليه. ولو كان بعد ذلك ما لم يصل العيد استحبت، وكذا التفصيل لو ملك مملوكاً أو ولد له.

**اول:** پرداخت فطریه بر کسی که پیش از حلول هلال ماه شوال به بلوغ برسد یا مسلمان شود یا دیوانگی‌اش از بین برود و یا صاحب چیزی شد که با آن فقرش برطرف شود واجب می‌گردد و چنانچه بعد از حلول هلال ماه تا پیش از عید این شرایط مهیا شد، فطریه‌دادن مستحب است؛ همچنین اگر فرد، صاحب برده شد و یا فرزندی به دنیا آورد همین شرایط و احکام (از نظر زمان واجب‌شدن فطریه و غیره) لحاظ می‌شود.

الثانية: الزوجة والمملوك تجب الزكاة عنهما ولو لم يكونا في عياله إذا لم يعلهما غيره.

**دوم:** فطریۀ همسر و برده تا زمانی که در تکفّلِ فرد هستند بر او واجب است، حتی اگر (شب عید) در بین خانواده حضور نداشته باشند.

الثالثة: كل من وجبت زكاته على غيره سقطت عن نفسه وإن كان لو انفرد وجبت عليه، كالضيف الغني والزوجة.

**سوم:** هرکسی که زکاتش بر شخص دیگری واجب شود وجوب آن از خودش ساقط می‌گردد، هرچند درصورتی‌که جدا می‌بود زکات بر او واجب می‌شد، مانند مهمانی که فقیر نباشد (که اگر مهمان نمی‌بود باید زکاتش را خودش پرداخت می‌نمود) و همسر.

فروع:

**چهار نکته:**

الأول: إن كان له مملوك غائب يعرف حياته، فإن كان يعول نفسه، أو في عيال مولاه وجبت على المولى، وإن عاله غيره وجبت الزكاة على العائل.

**اول:** اگر برده‌اش غایب باشد و بداند که زنده است، اگر خودش خرج خود را می‌داده يا تحت تکفل مولايش باشد، فطریه‌اش بر مولا واجب می‌شود و اگر کس دیگری غیر از مولایش خرجش را می‌دهد، زکات بر همان فرد واجب می‌شود.

الثاني: إذا كان العبد بين شريكين فالزكاة عليهما، فإن عاله أحدهما فالزكاة على العائل.

**دوم:** اگر دو نفر به‌صورت شراکتی دارای یک برده باشند، زکات بر هر دو واجب می‌شود و اگر يکی از آن‌ها خرجی‌اش را بدهد پرداخت زکات بر خرج‌دهنده واجب می‌شود.

الثالث: لو مات المولى وعليه دين، فإن كان بعد الهلال وجبت زكاة مملوكه في ماله، وإن ضاقت التركة قسمت على الدين والفطرة بالحصص، وإن مات قبل الهلال لم تجب على أحد إلا بتقدير أن يعوله.

**سوم:** اگر مولا فوت کند و بدهی (دِین) داشته باشد، اگر بعد از هِلال فوت کرده باشد، واجب است زکات برده را از مالش خارج کنند و اگر اموال میّت کم باشد بین بدهی و زکات فطره به‌اندازۀ سهم هرکدام تقسيم می‌شود و اگر پیش از هلال فوت کند زکات فطرۀ برده (عبد) بر کسی واجب نيست، مگر کسی که خرجی او را می‌دهد.

الرابع: إذا أوصي له بعبد ثم مات الموصي، فإن قبل الوصية قبل الهلال وجبت عليه، وإن قبل بعده سقطت ولا تجب على الورثة. ولو وهب له ولم يقبض لم تجب الزكاة على الموهوب له، ولو مات الواهب كانت على الورثة.

**چهارم:** اگر وصیت کند برده‌اش به شخصی به ارث برسد و بعدازآن بمیرد، اگر پذیرفتن وصیت پیش از هلال باشد پرداخت زکات برده بر او (کسی که برده را به ارث برده) واجب است و اگر بعد از هلال باشد پرداخت زکات برده بر آن شخص و ورثه واجب نیست.

اگر کسی برده‌ای به او هدیه بدهد اما آن را دریافت نکند، زکات برده به عهدۀ او نیست و اگر کسی که برده را به او بخشیده است بميرد زکات فطرۀ برده بر ورثه واجب می‌شود.

الثاني: في جنسها

**دوم: جنس زکات**

والضابط: إخراج ما كان قوتاً غالباً كالحنطة والشعير ودقيقهما وخبزهما، والتمر والزبيب والأرز واللبن والأقط.

ضابطه و قانون آن: از غذایی که به‌طور غالب مصرف می‌شود زکات می‌دهد مانند گندم، جو، آرد (گندم و جو)، نان (گندم و جو)، خرما، کشمش، برنج، شیر و کشک.

ومن غير ذلك يخرج بالقيمة السوقية، والأفضل إخراج التمر ثم الزبيب، ويليه أن يخرج كل إنسان ما يغلب على قوته.

غیر از این موارد قیمت بازاری آن محاسبه می‌گردد و بهتر است به ترتیب یکی از این موارد را به‌عنوان فطریه بپردازد: خرما، کشمش و بعدازآن آنچه غالباً مصرف می‌کند.

والفطرة: من جميع الأقوات المذكورة صاع، والصاع أربعة أمداد، والمد ثلاثة أرباع الكيلو غرام، والصاع ثلاث كيلوغرامات.

مقدار فطریه: از تمام موارد مذکور یک صاع می‌باشد که هر صاع معادل چهار مُد است و هر مد معادل سه‌چهارم کیلوگرم است؛ بنابراین هر صاع، سه کیلوگرم می‌باشد.

الثالث: في وقتها

**سوم: زمان فطریه**

وتجب بهلال شوال، ولا يجوز تقديمها قبله إلا على سبيل القرض. ويجوز إخراجها بعده، وتأخيرها إلى قبل صلاة العيد أفضل. فإن خرج وقت الصلاة - ووقتها إلى الزوال - وقد عزلها أخرجها واجباً بنية الأداء، وإن لم يكن عزلها عصى ويأتي بها أداءً. وإذا أخر دفعها بعد العزل مع الإمكان كان ضامناً، وإن كان لا معه لم يضمن.

با حلول هلال ماه شوال فطریه واجب می‌گردد و جایز نیست فطریه را زودتر از این زمان بپردازد، مگر اینکه به‌عنوان قرض بدهد و می‌تواند بعد از رؤیت هلال، زکات را از اموال خود خارج کند و به تأخیر انداختن آن تا پیش از نماز عید بهتر است. اگر وقت نماز به پایان رسید -‌پایان وقت نماز عید فطر هنگام زوال (اذان ظهر) است- و آن را کنار گذاشته بود واجب است آن را به نیت ادا بپردازد و چنانچه کنار نگذاشته بود، معصیت کرده و واجب است باز هم به نیت ادا بپردازد. اگر پس از خارج‌کردن فطریه از اموال، پرداختش را به تأخیر بیندازد درحالی‌که می‌توانسته آن را به متولی یا به فقیر برساند و سهل‌انگاری کرده باشد، ضامن است و اگر نمی‌توانسته، ضامن نیست.

ولا يجوز حملها إلى بلد آخر مع وجود المستحق ويضمن، ويجوز مع عدمه ولا يضمن.

اگر مستحق در آن شهر باشد جایز نیست فطریه را به شهر دیگری ببرد و ضامن خواهد بود؛ ولی اگر مستحق وجود نداشت، جایز است و ضامن هم نخواهد بود.

الرابع: في مصرفها

**چهارم: مصرف زکات فطره**

وهو مصرف زكاة المال، ويجوز أن يتولى المالك إخراجها، والأفضل دفعها إلى الإمام أو من نصبه. ولا يعطى غير المؤمن أو المستضعف مع عدمه، ويعطى أطفال المؤمنين ولو كان آباؤهم فساقاً. ولا يعطى الفقير أقل من صاع، إلا أن يجتمع جماعة لا يتسع لهم . ويجوز أن يعطي الواحد ما يغنيه دفعة.

مانند مصرف زکات مال است. شخص می‌تواند خودش این کار را انجام دهد و فطریه را به فقیر برساند، ولی بهتر است به امام یا کسی که امام منصوب کرده است بپردازد. زکات به فقیر مؤمن داده می‌شود و در صورت نبودن فقیر مؤمن، به مستضعف غیر‌مؤمن([[56]](#footnote-56)) پرداخت می‌شود. زکات به کودکانی که مؤمن باشند نیز داده می‌شود، حتی اگر پدرانشان فاسق باشند. نباید به هر فقیر کمتر از یک صاع (سه کیلوگرم) داده شود، مگر اینکه جماعتی باشند که اگر زکات را بینشان تقسیم کنیم به هرکدام کمتر از یک صاع می‌رسد. می‌تواند به یک فقیر به‌اندازه‌ای از زکات داده شود که با دریافت آن غنی (توانگر) شود.

ويستحب: اختصاص ذوي القرابة بها، ثم الجيران.

مستحب است در پرداخت زکات فطره ابتدا نزدیکانش و سپس همسایه را مقدّم کند.

\* \* \*

**كتاب الخمس**

**کتاب خمس**

وفيه فصلان:

که مُشتمِل بر دو فصل است:

الفصل الأول: في ما يجب فيه

**فصل اول: آنچه به آن خمس تعلق می‌گیرد**

وهو سبعة:

که شامل هفت مورد است:

الأول: غنائم دار الحرب مما حواه العسكر وما لم يحوه من أرض وغيرها، ما لم يكن غصباً من مسلم أو معاهد، قليلاً كان أو كثيراً.

اول: **غنایم جنگی**

هر‌آنچه لشکر تصاحبش می‌کند، چه آن را قبض کرده باشد (مانند سلاح دشمن و...) یا نه (مانند زمين يا غير آن) که البته از مسلمان يا هم‌پیمان‌های مسلمین غصب نشده باشد؛ و فرقی ندارد غنایم کم باشند یا زیاد.

الثاني: المعادن سواء كانت منطبعة كالذهب والفضة والرصاص، أو غير منطبعة كالياقوت والزبرجد والكحل، أو مائعة كالقير والنفط والكبريت. ويجب فيه الخمس بعد المؤونة.

دوم: **معادن**

فرقی ندارد فلزی باشند -مثل طلا و نقره و سرب- یا غیرفلزی -‌مثل یاقوت و زبرجد و سرمه‌- یا اینکه مایع باشند -‌مثل قیر و نفت و گوگرد-. در مورد معدن، مقدار خمس پس از کم‌کردن هزینه‌ها محاسبه می‌شود.

الثالث: الكنوز، وهو كل مال مذخور تحت الأرض، فإن بلغ عشرين ديناراً وكان في أرض دار الحرب، أو دار الإسلام، وليس عليه أثره وجب عليه الخمس. ولو وجده في ملك مبتاع عرفه البائع، فإن عرفه فهو أحق به، وإن جهله فهو للمشتري وعليه الخمس. وكذا لو اشترى دابة ووجد في جوفها شيئاً له قيمة، ولو ابتاع سمكة فوجد في جوفها شيئا أخرج خمسه وكان له الباقي، ولا يعرف.

سوم: **گنج**

گنج شامل هر مالی می‌شود که زیر زمین ذخیره شده باشد؛ پس اگر ارزش آن بالغ بر بیست دینار شد و در سرزمین دشمن باشد یا اگر در سرزمین اسلامی پیدا شود و اثری از اسلام در آن نباشد، در این صورت خمس بر آن واجب است.

چنانچه در ملکی که خریداری کرده است گنجی پیدا کند به فروشنده می‌گوید، اگر آن را شناخت پس مال اوست، اما اگر آن را نشناخت، متعلق به مشتری خواهد بود و باید خمسش را بپردازد.

اگر حیوانی بخرد و در شکمش چیزی قیمتی پیدا کند نیز به همین صورت خواهد بود؛([[57]](#footnote-57)) البته اگر ماهی بخرد و درون شکم ماهی چیزی بیابد خمسش را می‌پردازد و باقیمانده، مالِ خودش خواهد بود و نیازی نیست برای شناسایی آن شیء به کسی مراجعه کند.

تفريع:

إذا وجد كنزاً في أرض موات من دار الإسلام وعليه أثر الإسلام فهو للإمام، ولمن أخرجه مؤنة الإخراج وأجر الإخراج. ولو وجده في ملك مبتاع عرفه البائع، فإن عرفه فهو أحق به، وإن جهله فهو للإمام.

**نکته:** اگر گنجی در زمین موات (بایر) در سرزمین اسلامی پیدا شود و بر رویش نشانه‌ای از اسلام باشد حق امام است و کسی که آن را استخراج کرده، هزینه و اجرت استخراج را دریافت می‌کند؛ و اگر آن را در ملکی که خریده است پیدا کند به فروشنده می‌گوید اگر آن را شناخت، مالِ اوست و اگر نشناخت حق امام است.

الرابع: كل ما يخرج من البحر بالغوص كالجواهر والدرر بشرط أن يبلغ قيمته ديناراً فصاعداً، ولو أخذ منه شئ من غير غوص يجب الخمس فيه ، كما لو أخرج بالآلة.

چهارم:هر‌چیزی که با غواصی یا بدون غواصی (مثلاً با کمک وسیله‌ای) از دریا استخراج شود -‌مانند جواهر و مروارید‌- اگر قیمتش یک دینار یا بیشتر باشد، خمس دارد.

تفريع: العنبر إن أخرج بالغوص روعي فيه مقدار دينار، وإن جني من وجه الماء أو من الساحل كان له حكم المعادن.

**نکته:** عنبر([[58]](#footnote-58)) اگر با غواصی به دست آید وقتی یک دینار یا بیشتر باشد خمس دارد، اما اگر از روی سطح آب یا ساحل گرفته شود حکم معدن را خواهد داشت.([[59]](#footnote-59))

الخامس: ما يفضل عن مؤونة السنة له ولعياله من أرباح التجارات والصناعات والزراعات

پنجم:آنچه از سود تجارت، تولیدات و کشاورزی (که انجام داده است) از هزينۀ سالانۀ او و خانواده‌اش اضافه بيايد.

السادس: إذا اشترى الذمي أرضاً من مسلم وجب فيها الخمس على الذمي، سواء كانت مما وجب فيه الخمس كالأرض المفتوحة عنوة، أو ليس فيه كالأرض التي أسلم عليها أهلها.

ششم:هنگامی‌که ذمّی([[60]](#footnote-60)) از مسلمانی زمينی بخرد، پرداخت خمسِ آن بر ذمی واجب می‌شود، چه زمينی باشد که در آن خمس واجب است، ‌مانند زمينی که به‌وسیلۀ جنگ تصرف شده باشد، يا واجب نباشد، همانند زمينی که مردمش خود مسلمان شده باشند‌.

السابع: الحلال إذا اختلط بالحرام ولا يتميز وجب فيه الخمس.

هفتم:حلال وقتی با حرام مخلوط شده باشد و نتوان آن‌ها را از هم جدا کرد، خمسِ آن واجب می‌گردد.

فروع:

**نکات:**

الأول: الخمس يجب في الكنز سواء كان الواجد له حراً أو عبداً، صغيراً أو كبيراً وكذا المعادن والغوص.

**اول**: خمسِ گنج و معادن و آنچه با غواصی از دريا گرفته شده باشد واجب است؛ فرقی ندارد یابنده‌‌اش آزاد باشد يا بنده، کودک باشد يا بزرگسال.

الثاني: لا يعتبر الحول في شئ من الخمس، ولكن يؤخر ما يجب في أرباح التجارات احتياطاً للمكتسب.

**دوم:** در هیچ‌یک از مواردی که خمس در آن‌ها واجب است (برای پرداخت خمسش) گذشتن یک سال بر آن مال شرط نیست، فقط خمس واجب شده در سود تجارت‌ها را می‌تواند یک سال به تأخیر بیندازد([[61]](#footnote-61)) که این هم برای رعایت حال کاسب بوده است.

الثالث: إذا اختلف المالك والمستأجر في الكنز، فإن اختلفا في ملكه فالقول قول المؤجر مع يمينه، وإن اختلفا في قدره فالقول قول المستأجر.

**سوم:** هنگامی‌که بين مالک و مستأجر در مورد گنج اختلاف پيش آيد، اگر اختلاف در مالک‌بودن باشد حرف مؤجر با سوگند پذيرفته می‌شود و اگر در مقدار آن اختلاف داشته باشند حرف مستأجر پذیرفته می‌شود.

الرابع: الخمس يجب بعد المؤنة التي يفتقر إليها إخراج الكنز والمعدن من حفر وسبك وغيره.

**چهارم:** بعدازاینکه هزینه‌های موردنیاز برای بیرون‌آوردن گنج و استخراج معدن مانند حفاری و پاک‌سازی و غیره- کسر شد، آنگاه خمس (آنچه باقی مانده) واجب خواهد بود.

الفصل الثاني: في قسمته

**فصل دوم: تقسيم خمس**

يقسم ستة أقسام:

خمس شش قسمت می‌شود:

ثلاثة للنبي (ص) وهي: سهم الله، وسهم رسوله، وسهم ذي القربى وهو الإمام (ع)، وبعده للإمام القائم مقامه. وما كان قبضه النبي (ص) أو الإمام ينتقل إلى وارثه.

سه سهم آن برای پيامبر است: یعنی سهم خدا، سهم رسول خدا و سهم ذی‌القربی يا همان امام که بعد از پیامبر برای امامت، جانشين ايشان می‌باشد. آنچه پيامبر  یا امام دريافت کرده باشد به وارثش منتقل می‌شود.

وثلاثة: للأيتام، والمساكين، وأبناء السبيل. ويعتبر في الطوائف الثلاث انتسابهم إلى عبد المطلب بالأبوة، فلو انتسبوا بالأم خاصة لم يعطوا من الخمس شيئاً. ولا يجب استيعاب كل طائفة، بل لو اقتصر من كل طائفة على واحد جاز.

و سه سهم ديگر: برای یتیمان، مساکين و در راه‌ماندگان است. شرط است که این سه گروه از طرف پدر منتسب به عبدالمطلب باشند؛ ([[62]](#footnote-62)) پس اگر انتساب فقط از ناحيۀ مادری باشد، هیچ‌چیزی از خمس به آن‌ها تعلق نمی‌گيرد. واجب نيست (که خمس را به) همگی افراد پرداخت کنیم، بلکه اگر از هر گروه به يک نفر اکتفا شود نیز جايز خواهد بود.

وهنا مسائل :

**چند مسئله:**

الأولى: مستحق الخمس، وهو المؤمن من ولد عبد المطلب، وهم: بنو أبي طالب والعباس والحارث وأبي لهب، الذكر والأنثى، ويقدم بنو أبي طالب، ويقدم منهم بنو علي وفاطمة عليهما السلام، ويقدم منهم بنو محمد بن الحسن الإمام المهدي (ع).

**اول:** مستحقِ خمس، فرد مؤمن از نسل عبدالمطلب است؛ یعنی از نسل ابوطالب، عباس، حارث و ابو‌لهب و فرقی ندارد که مرد باشد یا زن و بین آن‌ها نسل ابوطالب مقدم هستند و در نسل ابوطالب فرزندان علی و فاطمه  مقدم هستند و بین فرزندان علی و فاطمه ، فرزندان امام مهدی مقدم هستند.

الثانية: ويجوز أن يخص بالخمس طائفة.

**دوم:** خمس می‌تواند فقط به يک گروه (از گروه‌های مستحق خمس) پرداخت شود.

الثالثة: يقسم الإمام على الطوائف الثلاث قدر الكفاية مقتصداً، فإن فضل كان له، وإن أعوز أتم من نصيبه.

**سوم:** امام خمس را میان سه گروه مستحق خمس([[63]](#footnote-63)) تقسیم می‌کند؛ به‌طوری‌که زندگی معمولی آن‌ها را کفایت کند. اگر چیزی از سهم آن‌ها اضافه آمد، برای امام است و اگر لازم بود از سهم خودش به سهم مستحقان اضافه می‌کند (تا برای آن‌ها کافی باشد).

الرابعة: ابن السبيل لا يعتبر فيه الفقر، بل الحاجة في بلد التسليم ولو كان غنياً في بلده، ويراعى ذلك في اليتيم.

**چهارم:** لازم نیست در راه‌مانده حتماً فقير باشد، بلکه نیازمند‌بودن در شهری که قرار است از خمس به او پرداخت شود کفایت می‌کند، حتی اگر در شهر خود ثروتمند باشد و اين حکم در مورد يتيم نیز لحاظ می‌شود.

الخامسة: لا يحل حمل الخمس إلى غير بلده مع وجود المستحق، ولو حمل والحال هذه وتلف ضمن، ويجوز مع عدمه.

**پنجم:** با وجود مستحق در شهر خود جايز نيست خمس به شهر ديگری برده شود و اگر بااین‌وجود، خُمس را به‌جای ديگری ببرد و تلف شود ضامن است، ولی در صورت نبودِ مستحق، منتقل‌کردن خمس جایز می‌باشد.

السادسة: الإيمان معتبر في المستحق، والعدالة لا تعتبر.

**ششم:** یکی از شروط استحقاق خمس، مؤمن‌بودن است، ولی عدالت، شرط نيست.

ويلحق بذلك الأنفال، وهي: ما يستحقه الإمام من الأموال على جهة الخصوص كما كان للنبي (ص)، وهي خمسة: الأرض التي تملك من غير قتال سواء انجلى أهلها أو سلموها طوعاً، والأرضون الموات سواء ملكت ثم باد أهلها أو لم يجر عليها ملك كالمفاوز، وسيف البحار، ورؤس الجبال وما يكون بها، وكذا بطون الأودية والآجام (الأهوار).

**انفال:**

بحث انفال نیز به بحث خمس ملحق می‌شود.([[64]](#footnote-64))

**انفال:** اموالی است که امام به‌طور خاص استحقاق آن را دارد -مانند آنچه مختص رسول خدا  بود- که پنج مورد است: زمينی که بدون جنگ و خون‌ريزی به تصاحب درآید، ‌فرقی ندارد ساکنان آن از بين بروند يا به ميل خود شهر را تسليم کنند؛ و زمين‌های مَوات (باير)، ‌فرقی ندارد اول تصاحب شده و سپس اهل آن نابود شوند يا زمينی باشد که تملیک آن جایز نباشد مانند صحرا، ساحل، دريا، قلۀ کوه‌ها و هر‌آنچه در آن‌هاست‌؛ و حکم زمين‌های پست بين کوه‌ها و نیزار نیز به همین صورت است.

وإذا فتحت دار الحرب، فما كان لسلطانهم من قطائع وصفايا فهي للإمام إذا لم تكن مغصوبة من مسلم أو معاهد، وكذا له أن يصطفي من الغنيمة ما شاء من فرس أو ثوب أو جارية أو غير ذلك، وما يغنمه المقاتلون بغير أذنه فهو له (ع).

اگر سرزمين دشمن فتح شود هر آنچه برای پادشاه آن‌ها بوده -مانند زمين و چيزهای گران‌بها- از آنِ امام است، البته اگر از مسلمان یا هم‌پیمان مسلمانان غصب نشده باشد و همچنين امام می‌تواند هر‌آنچه از غنایم را که بخواهد بردارد -مثل اسب، لباس، کنیز يا چيزهای ديگر- و آنچه جنگجويان بدون اذن ايشان کسب کنند مختص امام است.

ولا يجوز التصرف في الأنفال بغير إذنه، ولو تصرف متصرف كان غاصباً، ولو حصل له فائدة كانت للإمام.

تصرف در انفال بدون اذن امام جايز نيست و اگر کسی تصرف کرد غاصب محسوب می‌شود و چنانچه سودی از آن به دست آید، مختص امام خواهد بود.

\* \* \*

**كتاب الحج**

**کتاب حج**

وهو يعتمد على ثلاثة أركان:

حج سه بخش دارد که عبارت‌اند از مقدمات، افعال حج و ملحقات.

الأول : في المقدمات

**بخش اول: مقدمات**

وهي أربع:

این بخش شامل چهار مقدمه است:([[65]](#footnote-65))

المقدمة الأولى:

**مقدمۀ اول:**

الحج وإن كان في اللغة القصد، فقد صار في الشرع اسماً لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة، وهو فرض على كل من اجتمعت فيه الشرائط الآتية من الرجال والنساء والخناثى.

هرچند «حج» در لغت به معنای «قصد» است، ولی در شرع به مجموعه‌ای از اعمال عبادی که در مکان‌هایی خاص انجام می‌شود گفته شده است و (این اعمال) بر هرکسی که شرایط لازم را دارا باشد واجب می‌شود، خواه مرد باشد یا زن و یا خنثی.

ولا يجب بأصل الشرع إلا مرة واحدة وهي حجة الإسلام، وتجب على الفور، والتأخير مع الشرائط كبيرة موبقة.

حج در شریعت اسلامی فقط یک بار واجب می‌شود، ‌که حجةالاسلام نام دارد‌؛ و در صورت وجوب فوراً باید اجرا شود (واجب فوری است) و تأخیر‌انداختن آن، ‌درحالی‌که شرایطش مهیا باشد، گناه کبیره‌ای است که موجب مصیبت و هلاکت می‌شود.

وقد يجب الحج بالنذر وما في معناه، وبالافساد، وبالاستيجار للنيابة، ويتكرر بتكرر السبب، وما خرج عن ذلك مستحب.

گاهی حج به دلیل نذر یا شبیه به آن و یا اجیر شدن از طرف کسی به‌عنوان نایب واجب می‌شود و گاهی به دلیل خللی که در اعمال حج ایجاد شده (واجب است حجِ دیگری به‌جا آورد) و با تکرار هرکدام از این سبب‌ها حج تکرار می‌شود؛ حج در غیر از این موارد، مستحب است.

ويستحب لفاقد الشروط كمن عدم الزاد والراحلة إذا تسكع سواء شق عليه السعي أو سهل، وكالمملوك إذا أذن له مولاه.

حج برای کسی که شروطش را ندارد مستحب است، مانند کسی که بدون اسبابِ سفر و با مشقّت، راهی حج شود و فرقی ندارد که پیمودن راه برایش سخت باشد یا آسان. برده‌ای که مولایش به او اجازه داده باشد نیز همین حکم را دارد.([[66]](#footnote-66))

المقدمة الثانية : في الشرائط

**مقدمۀ دوم: شرایط حج**

والنظر في: حجة الإسلام، وما يجب بالنذر، وما في معناه، وفي أحكام النيابة.

شامل چند مبحث است: حجةالاسلام، حجی که به دلیل نذر یا شبیه به آن واجب می‌شود، احکام نیابت.

القول: في حجة الإسلام

**حِجّةُ‌الاسلام([[67]](#footnote-67))**

وشرائط وجوبها خمسة:

حجةالاسلام با وجود پنج شرط واجب می‌شود:

الأول: البلوغ وكمال العقل، فلا يجب على الصبي، ولا على المجنون.

اول: **بلوغ و کامل‌شدن عقل**

بر کودک و دیوانه واجب نیست.

ولو حج الصبي أو حج عنه أو عن المجنون، لم يجز عن حجة السلام. ولو دخل الصبي المميز والمجنون في الحج ندباً، ثم كمل كل واحد منهما وأدرك المشعر أجزأ عن حجة الإسلام. ويصح إحرام الصبي المميز وإن لم يجب عليه، ويصح أن يحرم عن غير المميز وليه ندباً، وكذا المجنون.

اگر کودک، حج به‌جا آورد و یا (کسی) به‌جای کودک یا دیوانه حج به‌جا آورد، آن حج، جای حجةالاسلام را نمی‌گیرد. اگر کودکِ ممیّز یا دیوانه به نیت مستحبی به حج برود، سپس هرکدام از این دو کامل شود([[68]](#footnote-68)) و (در حال سلامت عقل یا بلوغ) به اعمال مشعر برسد، حجةالاسلامش صحیح است. احرام کودک ممیّز صحیح است، هرچند بر او واجب نیست؛ و اگر سرپرست، کودکی را که هنوز به سن تمییز نرسیده است به نیت استحباب، مُحرِم نماید صحیح است؛ و حکم دیوانه نیز به همین صورت است.

والولي: هو من له ولاية المال كالأب، والجد للأب، والوصي. وللأم ولاية الإحرام بالطفل، ونفقته الزائدة تلزم الولي دون الطفل.

ولیّ (سرپرست): به کسی گفته می‌شود که بر اموال ولایت دارد، ‌مانند پدر، پدربزرگ، یا وصی‌؛ و مادر در مُحرِم‌کردن فرزند ولایت دارد و مخارج اضافی کودک بر عهدۀ ولیّ اوست، نه بر عهدۀ خود کودک.([[69]](#footnote-69))

الثاني: الحرية، فلا يجب على المملوك ولو أذن له مولاه، ولو تكلفه بإذنه صح حجه، ولكن لا يجزيه عن حجة الإسلام، فإن أدرك الوقوف بالمشعر معتقاً أجزأه. ولو أفسد حجه ثم أعتق مضى في الفاسد وعليه بدنة وقضاه، وأجزأ عن حجة الإسلام. وإن أعتق بعد فوات الموقفين وجب عليه القضاء، وأجزاه عن حجة الإسلام.

دوم: **آزاد بودن (برده نبودن)**

(حج) بر برده واجب نیست حتی اگر مولایش به او اجازه داده باشد؛ و اگر با اجازۀ مولا، خود را به زحمت انداخت و به حج رفت حجش صحیح است، ولی جای حجةالاسلام را نمی‌گیرد؛ پس اگر درحالی‌که آزاد شده باشد به وقوف در مشعر برسد حجةالاسلامش صحیح است ولی اگر (به وقوف در مشعر برسد درحالی‌که) به حج خود اخلال وارد کرده باشد و سپس آزاد گردد، باید آن حج را تکمیل نماید (هرچند که حجش دچار اخلال شده است) و شتری فربه (به‌عنوان کفاره) قربانی می‌کند و قضای حج را به‌جا می‌آورد و به‌عنوان حجةالاسلام از او پذیرفته می‌شود. اگر پس از عبور از دو موقف (یعنی عرفات و مشعر) آزاد گردد، قضای حج بر او واجب است و به‌عنوان حجةالاسلام از او پذیرفته می‌شود.

الثالث: الزاد والراحلة، وهما يعتبران فيمن يفتقر إلى قطع المسافة، ولا تباع ثياب وآلات مهنته، ولا خادمه، ولا دار سكناه للحج.

**سوم: زاد و راحله (اسباب سفر)**

این دو برای کسی شرط است که برای انجام حج باید طیّ طریق (مسافرت) کند و برای (تهیۀ اسباب سفرِ) حج نیازی به فروش لباس و لوازم کار و خادم و منزل مسکونی‌اش نباشد.

والمراد بالزاد: قدر الكفاية من القوت والمشروب ذهاباً وعوداً، وبالراحلة: راحلة مثله. ويجب شراؤهما أو يكون معه ثمن الزاد، ويؤجر الراحلة ولو كثر الثمن مع وجوده.

مقصود از «زاد» مقداری از غذا و نوشیدنی است که برای رفت‌وبرگشت کافی باشد و مقصود از «راحله» مَرکبی است که قابلیت بردن و بازگرداندن فرد را داشته باشد. زاد و راحله باید خریداری شود یا اینکه پول زاد همراهش باشد و راحله را اجاره کند و اگر پول برای اجارۀ مرکب داشته باشد -‌حتی اگر اجاره‌بهای آن بیشتر از معمول باشد- باید مرکب را اجاره کند.

ولو كان له دين وهو قادر على اقتضائه وجب عليه، فإن منع منه وليس له سواه سقط الفرض. ولو كان له مال وعليه دين بقدره لم يجب، إلا أن يفضل عن دينه ما يقوم بالحج. ولا يجب الاقتراض للحج، إلا أن يكون له مال بقدر ما يحتاج إليه زيادة عما استثناه.

اگر بدهی به گردن دارد و می‌تواند آن را پرداخت کند حج بر او واجب است، ولی اگر توانایی پرداخت بدهی را نداشته و دارایی دیگری هم نداشته باشد، وجوب حج از او ساقط می‌شود. اگر قرضی به‌اندازۀ دارایی‌اش داشته باشد حج بر او واجب نیست، مگر اینکه دارایی‌اش به‌قدری از قرضش بیشتر باشد که بتواند با آن به حج برود. واجب نیست برای رفتن به حج از کسی پول قرض بگیرد، مگر اینکه علاوه بر ضروریات زندگی (که پیش‌تر به آن اشاره شد)([[70]](#footnote-70)) به‌اندازۀ مایحتاج سفرش اموال اضافه داشته باشد.([[71]](#footnote-71))

ولو كان معه قدر ما يحج به فنازعته نفسه إلى النكاح لم يجز صرفه في النكاح وإن شق تركه وكان عليه الحج. ولو بذل له زاد وراحلة ونفقة له ولعياله وجب عليه، ولو وهب له مال لم يجب عليه قبوله.

اگر به‌اندازۀ سفرِ حج پول داشته و (از طرفی) احساس نیاز شدید به ازدواج نیز داشته باشد، جایز نیست پولش را برای ازدواج هزینه کند -‌هرچند به‌سختی بیفتد- و حج بر او واجب است؛ و اگر به‌اندازۀ زاد و راحله و مخارج خود و عیالش به او مال پرداخت کنند حج بر او واجب می‌شود، ولی اگر مالی به او هدیه شود پذیرفتن آن برایش واجب نیست.

ولو استؤجر للمعونة على السفر وشرط له الزاد والراحلة أو بعضه، وكان بيده الباقي مع نفقة أهله وجب عليه، وأجزأه عن الفرض إذا حج عن نفسه.

اگر برای کمک در سفر حج استخدام شود و همه یا قسمتی از زاد و راحله را برایش مهیا کنند و مابقی زاد و راحله و مخارج خانوادۀ خود را داشته باشد، حج بر او واجب می‌شود؛ و چنانچه این حج را برای خودش انجام دهد به‌عنوان حج واجبش منظور می‌گردد.

ولو كان عاجزاً عن الحج فحج عن غيره لم يجزه عن فرضه، وكان عليه الحج إن وجد الاستطاعة.

اگر توانایی انجام حج را نداشته باشد و به نیابت از کس دیگری حج به‌جا آورد، به‌جای حج واجبش حساب نمی‌شود و هر وقت مستطیع شد باید حج را به‌جا آورد.

الرابع: أن يكون له ما يمون عياله حتى يرجع فاضلاً عما يحتاج إليه، ولو قصر ماله عن ذلك لم يجب عليه.

چهارم: باید علاوه بر زاد و راحله، به مقدار مخارج خانواده‌اش -تا زمان بازگشتنش از حج‌- دارایی داشته باشد و اگر کمتر از این مقدار بود حج بر او واجب نیست.

ولو حج عنه من يطيق الحج لم يسقط عنه فرضه، سواء كان واجد الزاد والراحلة أو فاقدهما. ولو تكلف الحج مع عدم الاستطاعة يجزيه، ولا يجب على الولد بذل ماله لوالده في الحج.

اگر شخص دیگری که توانایی حج رفتن دارد به‌جای او به حج برود، حج واجب از عهدۀ او ساقط نمی‌شود و فرقی ندارد که زاد و راحله داشته باشد یا نداشته باشد؛ ولی اگر درحالی‌که استطاعت ندارد خود را به‌سختی بیندازد و به حج برود، این حج به‌عنوان حج واجبش حساب می‌شود.

بر فرزند واجب نیست که برای به‌جا آوردن حج به پدرش مالی ببخشد.

الخامس: إمكان المسير، وهو يشتمل على: الصحة، وتخلية السرب، والاستمساك على الراحلة، وسعة الوقت لقطع المسافة.

پنجم: پیمودن راه امکان‌پذیر باشد؛ که شاملِ موارد زیر می‌باشد: سالم‌بودن، خالی‌بودن مسیر از مانع، رسیدن به کاروان، داشتن وقت کافی به‌اندازۀ پیمودن مسافت.

فلو كان مريضاً بحيث يتضرر بالركوب لم يجب، ولا يسقط باعتبار المرض مع إمكان الركوب. ولو منعه عدو، أو كان معضوباً لا يستمسك على الراحلة، أو عدم المرافق مع اضطراره إليه سقط الفرض.

اگر بیمار باشد، به‌گونه‌ای که با سوارشدن بر مرکب به او آسیبی برسد، حج بر او واجب نیست و اگر بیمار باشد اما بتواند سوار بر مرکب شود حج از عهده‌اش ساقط نمی‌شود؛ و اگر دشمنی مانع او شود یا آن‌قدر ضعیف باشد که نتواند به دنبال کاروان حرکت کند و یا درحالی‌که نیاز به همراه داشته باشد کسی را نیابد وجوب حج از عهده‌اش ساقط می‌شود.

ويجب الاستنابة مع المانع من مرض أو عدو، فإن حج نائباً واستمر المانع فلا قضاء، وإن زال وتمكن استحب له ببدنه. ولو مات بعد الاستقرار ولم يؤد قضي عنه. ولو كان لا يستمسك خلقة يسقط الفرض عن نفسه وماله. ولو احتاج في سفره إلى حركة عنيفة للالتحاق أو الفرار فضعف سقط الوجوب في عامه، وتوقع المكنة في المستقبل. ولو مات قبل التمكن والحال هذه لم يقض عنه.

اگر مانعی از قبیل بیماری یا دشمن برایش پیش آمد باید نایب بگیرد و اگر نایب، حج را به‌جا آورد و مانع هنوز برطرف نشده بود نیازی به قضا کردن حج نیست و اگر مانع برطرف شد و توانایی انجام حج را پیدا کرد مستحب است یک شتر فربه قربانی کند و اگر حج بر ذمّۀ او مستقر([[72]](#footnote-72)) شد اما پیش از اینکه به حج برود فوت کند باید از طرف او قضایش را به‌جا آورند. چنانچه در جسمش نقصی وجود داشت (که مانع رفتن به حج باشد) نه بر خودش واجب است که به حج برود و نه لازم است نایب بگیرد.

اگر در سفر حج برای همراهی (با کاروان) یا فرار (از خطرات) نیاز به پیمودن مسیرهای دشوار باشد و به علت ضعف نتواند چنین کند، در آن سال رفتن به حج بر او واجب نیست و منتظر می‌ماند تا در آینده امکانش فراهم شود و اگر پیش از فراهم شدن این امکان فوت کند، واجب نیست از طرف او قضای حج را به‌جا آورند.

ويسقط فرض الحج لعدم ما يضطر إليه من الآلات كأوعية الماء وأوعية الزاد. ولو كان له طريقان فمنع من إحداهما سلك الأخرى، سواء كانت أبعد أو أقرب. ولو كان في الطريق عدو لا يندفع إلا بمال يجب التحمل مع المكنة. ولو بذل له باذل وجب عليه الحج لزوال المانع، نعم لو قال له: أقبل وادفع أنت لم يجب.

اگر لوازم ضروری مثل ظرف آب یا غذا را نداشته باشد، وجوب حج از عهده‌اش ساقط می‌شود. اگر برای رفتن به حج دو راه داشته باشد و یکی از آن‌ها بسته باشد باید از راه دیگر برود و فرقی ندارد که دورتر باشد یا نزدیک‌تر. اگر در راه دشمنی باشد که فقط با پرداخت مال خطرش برطرف می‌شود، اگر می‌تواند باید آن مال را بپردازد و اگر کس دیگری آن مال را به‌جای او پرداخت کند ازآنجاکه مانع برطرف شده است باید به حج برود. اگر دشمن بگوید: «تو باید خودت پول را بپردازی» رفتن به حج واجب نیست.([[73]](#footnote-73))

وطريق البحر كطريق البر، فإن غلب ظن السلامة، وإلا سقط. ولو أمكن الوصول بالبر والبحر، فإن تساويا في غلبة السلامة كان مخيراً، وإن اختص أحدهما تعين، ولو تساويا في رجحان العطب سقط الفرض.

(شروطِ) راه دریایی مانند راه خشکی است؛ پس اگر ظن غالِب به سالم‌ماندن در سفر داشته باشد حج بر او واجب است وگرنه واجب نیست. اگر امکان رفتن به حج از راه دریا و راه خشکی هر دو مهیا و میزان اطمینان در سالم ماندن از هر دو راه مساوی باشد مخیّر است (از هرکدام که می‌خواهد برود) و اگر اطمینان به سلامتی فقط در یکی از راه‌ها وجود داشته باشد باید از همان راه برود و اگر خطرِ هلاک شدن در هر دو راه یکسان باشد، وجوب حج از او ساقط می‌شود.

ومن مات بعد الإحرام ودخول الحرم برأت ذمته، وإن كان قبل ذلك قضيت عنه إن كانت مستقرة، وسقطت إن لم تكن كذلك. ويستقر الحج في الذمة إذا استكملت الشرائط وأهمل.

کسی که پس از مُحِرم‌شدن و داخل‌شدن در حرم فوت کند، ذمّه‌اش از حج بَری می‌شود،([[74]](#footnote-74)) و اگر پیش از آن فوت کند و حج بر ذمّه‌اش مستقر شده باشد باید از طرف او قضایش را به‌جا آورند و درصورتی‌که بر ذمّه‌اش مستقر نشده باشد از عهده‌اش ساقط می‌شود. حج بر ذمّۀ کسی که تمام شرایط را داشته ولی کوتاهی کرده، مستقر است.

والكافر يجب عليه الحج ولا يصح منه، فلو أحرم ثم أسلم أعاد الإحرام، وإذا لم يتمكن من العود إلى الميقات أحرم من موضعه. ولو أحرم بالحج وأدرك الوقوف بالمشعر لم يجزه إلا أن يستأنف إحراماً آخر، وإن ضاق الوقت أحرم ولو بعرفات.

حج بر کافر واجب است ولی حجش صحیح نیست؛ پس اگر ابتدا مُحرِم و سپس مسلمان شود باید از نو مُحرِم شود،([[75]](#footnote-75)) و اگر بازگشت به میقات برایش ممکن نباشد از همان‌جایی که هست مُحرم شود و اگر برای حج مُحرم شود و به وقوف در مشعر برسد کافی نیست، مگر اینکه از نو مُحرم شود و اگر وقت کمی داشته باشد -‌حتی اگر در عرفات باشد- باید مُحرم شود.

ولو حج المسلم ثم ارتد لم يعد. ولو لم يكن مستطيعاً فصار كذلك في حال ردته وجب عليه الحج وصح منه إذا تاب. ولو أحرم مسلماً ثم ارتد ثم تاب لم يبطل إحرامه.

اگر مسلمانی حج به‌جا آورَد، سپس مُرتَد شود (نیازی نیست) حج را تکرار کند. اگر مستطیع نباشد ولی در حالت ارتداد مستطیع شود حج بر او واجب می‌شود و اگر توبه کند حجش صحیح است؛ و اگر درحالی‌که مسلمان است مُحرم شود، سپس مرتد شده، سپس توبه نماید احرامش باطل نیست.

ولا يشترط في وجوب الحج الرجوع إلى الكفاية من صناعة أو مال أو حرفة. وإذا اجتمعت الشرائط فحج متسكعاً، أو حج ماشياً، أو حج في نفقة غيره أجزأه عن الفرض.

برای واجب‌شدن حج، شرط نیست به‌اندازۀ کافی مال داشته باشد یا اینکه صنعت یا حرفۀ خاصی داشته باشد، بلکه اگر بخشی از شرایط را داشته باشد و بدون زاد و راحله حج به‌جا آورد یا پیاده و یا با خرج کس دیگری به حج برود آن حج به‌عنوان حج واجب از او پذیرفته می‌شود.

ومن وجب عليه الحج فالمشي أفضل له من الركوب إذا لم يضعفه، ومع الضعف الركوب أفضل.

کسی که حج بر او واجب است اگر پیاده به حج برود و (این کار) باعث ضعف جسمی‌اش نشود، پیاده‌رفتن برای او بهتر از رفتن بر مرکب است، در غیر این صورت (باوجود ضعف) به حج رفتنِ با مرکب بهتر است.

مسائل أربع:

**چهار مسئله:**

الأولى: إذا استقر الحج في ذمته ثم مات قضي عنه من أصل تركته، فإن كان عليه دين وضاقت التركة قسمت على الدين وعلى أجرة المثل بالحصص.

**مسئلۀ اول:** کسی که حج بر ذمّه‌اش مستقر شده است و سپس فوت کند، باید از اصل اموال باقی‌ماندۀ او، قضای حج را از طرف او به‌جا آورند. اگر دِینی به گردن او باشد و اموال باقی‌مانده کم باشد، بین دین و اجرت‌المثل حج به‌صورت متناسب تقسیم می‌شود.([[76]](#footnote-76))

الثانية: يقضي الحج من أقرب الأماكن.

**مسئلۀ دوم:** حج از نزدیک‌ترین مکان قضا می‌شود.([[77]](#footnote-77))

الثالثة: من وجب عليه حجة الإسلام لا يحج عن غيره لا فرضاً ولا تطوعاً، وكذا من وجب عليه بنذر أو إفساد.

**مسئلۀ سوم:** کسی که حِجّة‌الاسلام بر او واجب شده، نمی‌تواند به‌جای کس دیگری -‌چه به نیت واجب و چه به نیت مستحب- حج به‌جا آورد و کسی که به‌واسطۀ نذر یا وارد شدن خلل در اعمالِ حج، حج بر او واجب شده نیز حکمش چنین است.([[78]](#footnote-78))

الرابعة: لا يشترط وجود المحرم في النساء، بل يكفي غلبة ظنها بالسلامة، ولا يصح حجها تطوعاً إلا بأذن زوجها، ولها ذلك في الواجب كيف كان، وكذا لو كانت في عدة رجعية، وفي البائنة لها المبادرة من دون إذنه.

**مسئلۀ چهارم:** بودن مَحرم همراه زن برای حج الزامی نیست، فقط کافی است که به سلامتی خود اطمینان داشته باشد. به حج رفتن زن با نیت مستحب فقط با اجازۀ شوهرش صحیح است، ولی حج واجب را در هر صورتی (با اجازۀ شوهر یا بدون آن) می‌تواند به‌جا آورد. زنی که در عدۀ رجعی قرار دارد نیز همین حکم را دارد،([[79]](#footnote-79)) ولی زنی که طلاق بائن گرفته است می‌تواند بدون اجازۀ شوهرش به حج برود (خواه حج مستحب باشد، خواه واجب).

القول: في شرائط ما يجب بالنذر واليمين والعهد

**حجی که با نذر، قسم و یا عهد واجب می‌شود**

وشرائطها اثنان:

دو شرط دارد:

الأول: كمال العقل، فلا ينعقد نذر الصبي، ولا المجنون.

**شرط اول:** کامل بودن عقل؛ پس نذرِ کودک یا دیوانه صحیح نیست.

الثاني: الحرية فلا يصح نذر العبد إلا بإذن مولاه، ولو أذن له في النذر فنذر وجب وجاز له المبادرة ولو نهاه، وكذا الحكم في ذات البعل.

**شرط دوم:** آزاد بودن؛ پس نذرِ برده فقط با اجازۀ مولایش صحیح است و اگر مولایش به او اجازۀ نذر را داد و او نیز نذر نمود، حج بر او واجب است و به‌جا آوردن حج برایش جایز است حتی اگر مولایش او را نهی کند؛ و حکم زنِ شوهر‌دار نیز به همین صورت است.([[80]](#footnote-80))

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: إذا نذر الحج مطلقاً فمنعه مانع أخره حتى يزول المانع، ولو تمكن من أدائه ثم مات قضي عنه من أصل تركته. ولا يقضي عنه قبل التمكن، فإن عين الوقت فأخل به مع القدرة قضي عنه، وإن منعه عارض لمرض أو عدو حتى مات لم يجب قضاؤه عنه. ولو نذر الحج أو أفسد حجه وهو معضوب لم يجب أن يستنيب.

**اول:** اگر بی‌هیچ قید و شرط خاصی نذر کند که به حج برود و مانعی برایش پیش بیاید آن حج را تا وقتی مانع برطرف شود به تأخیر می‌اندازد؛ اگر شرایط به‌جا‌آوردن حج برایش مهیا باشد سپس بمیرد، باید از باقی‌ماندۀ اموالش قضای حج را از طرف او به‌جا آورند؛ ولی اگر قبل از برطرف‌شدن مانع فوت کند، قضا نمودن حج به‌جای او واجب نیست. اگر برای نذرش وقت تعیین و در انجام آن کوتاهی کرده باشد قضای حج را از طرف او به‌جا می‌آورند و اگر تا وقتی‌که فوت کند چیزی مانند بیماری یا دشمن مانع ادای نذرش شود قضای حج به‌جای او واجب نیست. اگر نذر کند به حج برود یا به حج خود خللی وارد کند، در حالتی که ضعیف و ناتوان باشد واجب نیست کسی برای حجش اجیر شود.

الثانية: إذا نذر الحج، فإن نوى حجة الاسلام تداخلا وتجزي أحدهما عن الأخرى، وإن نوى غيرها لم يتداخلا. وكذا إن أطلق، ولا تجزي إحداهما عن الأخرى.

**دوم:** وقتی نذر کند به حج برود، اگر نیتش حِجَّة‌الاسلام باشد، این دو با هم ادغام می‌شوند و هرکدام را به‌جا آورد کافی است، ولی اگر غیر از این را نیت کند هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد. همچنین اگر نذرش بی قید و شرط باشد هیچ‌کدام (از حج‌های واجب شده) جای دیگری را نمی‌گیرد.

الثالثة: إذا نذر الحج ماشياً وجب أن يقوم في مواضع العبور، فإن ركب طريقه قضى، وإن ركب بعضاً كفى، ولو عجز يركب.

**سوم:** اگر نذر کند پیاده به حج برود واجب است وقتی از معابر([[81]](#footnote-81)) می‌گذرد به حالت ایستاده باشد؛ پس اگر تمام مسیر را با مرکب بپیماید باید حج را قضا کند، ولی اگر بخشی از مسیر را سوار بر مرکب باشد کفایت می‌کند و اگر ناتوان شد (می‌تواند) بر مرکب سوار شود.

القول: في النيابة

**نیابت**

وشرائط النائب ثلاثة: الإسلام، وكمال العقل، وأن لا يكون عليه حج واجب فلا تصح نيابة الكافر لعجزه عن نية القربة، ولا نيابة المسلم عن الكافر، ولا عن المسلم المخالف إلا أن يكون أباً للنائب، ولا نيابة المجنون لانغمار عقله بالمرض المانع من القصد، وكذا الصبي غير المميز، ويصح نيابة المميز.

نیابت سه شرط دارد: مسلمان‌بودن، کامل‌بودن عقل، حج واجب بر ذمّه نداشتن.

نیابت کافر صحیح نیست زیرا نمی‌تواند قصد قربت کند. مسلمان نیز نمی‌تواند به‌جای کافر به حج برود.

مسلمان نمی‌تواند به‌جای مسلمانِ مخالف([[82]](#footnote-82)) به حج برود، مگر اینکه آن مسلمانِ مخالف، پدر خودش باشد. دیوانه نمی‌تواند نایب باشد، زیرا به دلیل بیماری‌اش عقلش زایل شده است و نمی‌تواند قصد کند. کودک غیر ممیّز نیز نمی‌تواند نایب باشد، ولی نیابت کودک ممیّز صحیح است.

ولابد من نية النيابة وتعيين المنوب عنه بالقصد، وتصح نيابة المملوك بإذن مولاه. ولا تصح نيابة من وجب عليه الحج واستقر إلا مع العجز عن الحج ولو مشياً، وكذا لا يصح حجه تطوعاً، ولو حج عن غيره لم يجز عن أحدهما.

برای نایب شدن از طرف کسی دیگر حتماً باید نیت نیابت داشته باشد و باید کسی را که می‌خواهد به‌جایش به حج برود معین کند. اگر مولا به برده‌اش اجازه داده باشد (آن برده) می‌تواند نایب شود. نیابت از طرف کسی که حج بر او واجب و بر گردنش مستقر شده باشد صحیح نیست، مگر اینکه حتی با پای پیاده نیز نتواند به حج برود. به همین ترتیب حج مستحبی او نیز صحیح نیست و اگر به‌جای شخصی دیگر به حج برود این حج برای هیچ‌یک از این دو محسوب نمی‌شود.

ويجوز لمن حج أن يعتمر عن غيره إذا لم تجب عليه العمرة، وكذا لمن اعتمر أن يحج عن غيره إذا لم يجب عليه الحج. وتصح نيابة من لم يستكمل الشرائط وإن كان حجه صرورة.

کسی که حج به‌جا آورده است اگر حج عمره برایش واجب نباشد می‌تواند به‌جای کس دیگری عمره به‌جا آورد؛ همچنین اگر کسی حج عمره رفته باشد می‌تواند به‌جای کس دیگری به حج واجب برود (البته) اگر حج بر خودش واجب نشده باشد.

کسی که شرایط وجوب حج برایش به شکل کامل مهیا نشده باشد می‌تواند نایب شود حتی اگر تابه‌حال به حج نرفته باشد.

ويجوز أن تحج المرأة عن الرجل وعن المرأة، ومن استؤجر فمات في الطريق فإن أحرم ودخل الحرم فقد أجزأت عمن حج عنه، ولو مات قبل ذلك لم يجز، وعليه أن يعيد من الأجرة ما قابل المتخلف من الطريق ذاهباً وعائداً. ويجب أن يأتي بما شرط عليه من تمتع، أو قران، أو إفراد.

زن می‌تواند به‌جای مرد یا زن حج به‌جا آورد. اگر نایب در راه (حج) بمیرد، اگر مُحرم وارد حرم شده باشد حجش برای کسی که به‌جای او نایب شده کافی است، ولی اگر پیش از آن بمیرد (محرم نشده باشد) کافی نخواهد بود و باید آن مقدار از اجرت‌المثلی که از راه رفت‌وبرگشت باقی مانده است برگردانده شود.

نایب باید حج را به همان شکلی که از او خواسته شده به‌جا آورد؛ چه حجِ خواسته‌شده حجِ تمتّع باشد، یا حج قِران، یا اِفراد.

ولو شرط الحج على طريق معين لم يجز العدول إن تعلق بذلك غرض، وإذا استؤجر بحجة لم يجز أن يؤجر نفسه لأخرى حتى يأتي بالأولى. ولو صد قبل الإحرام ودخول الحرم استعيد من الأجرة بنسبة المتخلف، ولو ضمن الحج في المستقبل لم يلزم إجابته. وإذا استؤجر فقصرت الأجرة لم يلزم الإتمام، وكذا لو فضلت عن النفقة لم يرجع المستأجر عليه بالفاضل.

اگر شرط شده که از راه مشخصی به حج برود چنانچه از این شرط غَرَضی خاص مدنظر بوده باشد، جایز نیست از راه دیگری به حج برود. اگر برای یک حج اجیر شده باشد جایز نیست (هم‌زمان) برای شخص دیگری نیز نایب شود، مگر اینکه حج نیابتی اول را به‌جا آورد. اگر پیش از مُحرم شدن و ورود به حرم مانعی برای نایب پیش آید باید آن مقدار از اجرت‌المثل که متناسب با اعمال و مسیر باقی مانده است را بازگرداند و اگر نایب ضمانت کند که در آینده آن حج را به‌جا خواهد آورد الزامی وجود ندارد که سخن او را بپذیرند. وقتی از طرف کسی به‌عنوان نایب اجیر شود و اجرتی که به او داده‌اند کم بیاید واجب نیست مقدار کم آمده به او پرداخت شود؛ همچنین اگر اجرتی که به او داده‌اند بیش از مخارجش باشد واجب نیست مقدار اضافی را بازگرداند.

ولا يجوز النيابة في الطواف الواجب للحاضر إلا مع العذر كالإغماء والبطن وما شابههما، ويجب أن يتولى ذلك بنفسه. ولو حمله حامل فطاف به أمكن أن يحتسب لكل منهما طوافه عن نفسه. ولو تبرع إنسان بالحج عن غيره بعد موته برأت ذمته.

کسی که در مکه حضور دارد نمی‌تواند برای طواف واجبِ خود کسی را نایب قرار دهد و باید خودش این کار را انجام دهد، مگر اینکه عذری داشته باشد، مانند بی‌هوشی یا مشکل گوارشی و یا نظایر آن؛ و اگر کسی او را بر دوش خود حمل کند و او را طواف دهد هرکدام از این دو نفر می‌تواند طواف را برای خود حساب کند. اگر کسی به‌جای میتی حج واجب را مجانی انجام دهد ذمّۀ آن میت از حجِ واجب بری می‌شود.([[83]](#footnote-83))

وكل ما يلزم النائب من كفارة ففي ماله، ولو أفسده حج من قابل، ولا يعاد بالأجرة عليه. وإذا أطلق الإجارة اقتضى التعجيل ما لم يشترط الأجل. ولا يصح أن ينوب عن اثنين في عام. ولو استأجراه لعام صح الأسبق، ولو اقترن العقدان وزمان الإيقاع بطلا. وإذا أحصر تحلل بالهدي ويطاف عنه طواف النساء، ولا قضاء عليه.

اگر نایب در حجی که انجام می‌دهد کاری کند که کفاره بر او واجب شود از اموال خودش کفاره را می‌پردازد و اگر خللی به حج وارد و حج را باطل کند باید از نو به حج برود و هیچ اجرت جدیدی به او داده نمی‌شود. اگر بدون گذاشتن قید و شرطِ زمانی اجیر شود باید در زودترین زمان ممکن حج را به‌جا بیاورد. نیابت از جانب دو فرد در یک سال صحیح نیست. اگر دو نفر او را در یک سال اجیر کنند آن‌کسی که زودتر او را اجیر کرده اجاره‌اش صحیح است، ولی اگر هر دو هم‌زمان او را اجیر کرده باشند هر دو اجاره باطل است. اگر دچار گرفتاری شود با قربانی‌کردن، آزاد و به‌جای او طواف نسا انجام می‌شود و قضایی بر عهده‌اش نیست.

ومن وجب عليه حجان مختلفان كحجة الإسلام والنذر، فمنعه عارض جاز أن يستأجر أجيرين لهما في عام واحد.

اگر دو حج مختلف بر کسی واجب شود -‌مثلاً حِجَّة‌الاسلام و حج نذری‌- و مانعی برایش رخ دهد و نتواند به حج برود می‌تواند دو نفر را برای هر دو حج در یک سال اجیر کند.

ويستحب أن يذكر النائب من ينوب عنه باسمه في المواطن كلها، وعند كل فعل من أفعال الحج والعمرة، وأن يعيد ما يفضل معه من الأجرة بعد حجه، وأن يعيد المخالف حجه إذا استبصر. ويكره أن تنوب المرأة إذا كانت صرورة.

مستحب است نایب، کسی را که از سوی او اجیر شده است در هرجایی از مناسک حج و در هر فعلی که در اعمال حج انجام می‌دهد نام ببرد -چه حجِ واجب باشد و چه حجِ عمره‌- و مستحب است مقدار باقی‌مانده از اجرت‌المثل حج را پس‌ از انجام حج بازگرداند و مستحب است اگر مخالف به مذهب حق ایمان آورد حجِ خود را تکرار کند. نایب قرار گرفتن زن -‌اگر برای اولین بار به حج می‌‌رود‌- مکروه است.

مسائل ثمان:

**مسائل هشت‌گانه:**

الأولى: إذا أوصى أن يحج عنه ولم يعين الأجرة انصرف ذلك إلى أجرة المثل، وتخرج من الأصل إذا كانت واجبة، ومن الثلث إذا كانت ندباً. ويستحقها الأجير بالعقد، فإن خالف ما شرط له أجرة المثل.

**اول:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند و اجرتی را برای این کار معین نکرده باشد، اگر حجِ واجب باشد اجرت‌المثل از اصل اموال او برداشته و برای حجش پرداخت می‌شود و اگر حجِ مستحبی باشد از یک‌سوم اموال او برداشته می‌شود. وقتی کسی اجیر می‌شود از همان زمان، مستحق (اجرتِ مورد قرارداد) می‌گردد. اگر اجیر با شروطی که در قرارداد بوده است مخالفت کند فقط (به‌اندازۀ) اجرت‌المثل مستحق خواهد بود.

الثانية: من أوصى أن يحج عنه ولم يعين المرات، فإن لم يعلم منه إرادة التكرار اقتصر على المرة، وإن علم إرادة التكرار حج عنه حتى يستوفي الثلث من تركته.

**دوم:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند ولی تعدادی برایش مشخص نکرده باشد، چنانچه از سخن او چند‌مرتبه‌بودن فهمیده نشود، فقط یک بار کفایت می‌کند، ولی اگر چند‌مرتبه‌بودن فهمیده شود، به مقداری که یک‌سوم اموال باقی‌مانده‌اش کفاف دهد برایش حج به‌جا آورده ‌شود.

الثالثة: إذا أوصى الميت أن يحج عنه كل سنة بقدر معين فقصر جمع نصيب سنتين واستؤجر به لسنة، وكذا لو قصر ذلك أضيف إليه من نصيب الثالثة.

**سوم:** اگر میت وصیت کند هر سال‌ با مبلغی مشخص یک حج برایش به‌جا آورند و آن مبلغ کم بیاید، هزینۀ دو سال حج جمع می‌شود و در یک سال برای او حج به‌جا می‌آورند و چنانچه باز هم مبلغ کم بیاید از پول سال سوم به آن افزوده می‌گردد.

الرابعة: لو كان عند إنسان وديعة ومات صاحبها وعليه حجة الإسلام، وعلم أن الورثة لا يؤدون ذلك جاز أن يقتطع قدر أجرة الحج فيستأجر به، لأنه خارج عن ملك الورثة.

**چهارم:** اگر امانتی در دست کسی باشد و صاحب امانت درحالی‌که حجةالاسلام بر ذمّه دارد فوت کند و امانت‌دار بداند که وارث میت این واجب را ادا نمی‌کند می‌تواند به‌اندازۀ اجرت حج از آن امانت کم و کسی را برای حج میت اجیر کند، زیرا این مقدار جزو اموال وارث محسوب نمی‌شود.

الخامسة: إذا عقد الإحرام عن المستأجر عنه ثم نقل النية إلى نفسه لم يصح، فإذا أكمل الحجة لم تقع عن المستأجر عنه ولا يستحق الأجرة ولا تجزي عن أحدهما.

**پنجم:** اگر نایب به‌جای کسی که او را اجیر کرده است احرام ببندد، سپس نیت خود را از نیابت به نیتِ حج برای خودش تبدیل کند، حجش صحیح نیست و اگر حج را کامل به‌جا آورَد حجِ او برای اجیر‌کننده محسوب نمی‌شود و مستحق اجرت نخواهد بود و حجی که به‌جا آورده برای هیچ‌یک به‌حساب نمی‌آید.

السادسة: إذا أوصى أن يحج عنه وعين المبلغ، فإذا كان بقدر ثلث التركة أو أقل صح واجباً كان أو مندوباً، وإن كان أزيد وكان واجباً ولم يجز الورثة كان أجرة المثل من أصل المال، والزائد من الثلث. وإن كان ندباً حج عنه من بلده إن احتمل الثلث، وإن قصر حج عنه من بعض الطريق، وإن قصر عن الحج حتى لا يرغب فيه أجير صرف في وجوه البر.

**ششم:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند و برای این کار مبلغی را معین کند، چنانچه مبلغ تعیین شده به‌اندازۀ یک‌سوم اموال یا کمتر از آن باشد صحیح است -چه حجِ واجب باشد و چه حجِ مستحب- ولی اگر مبلغ تعیین شده بیش از یک‌سوم و حجِ وصیت‌شده واجب باشد و وارث نیز اجازه ندهد، باید به‌اندازۀ اجرت‌المثل از اصل اموال او برای به‌جا آوردن حج برداشته شود و بیش از اجرت‌المثل را از یک‌سوم بردارند؛ و اگر حجِ وصیت‌شده مستحب باشد، اگر یک‌سوم اموال برای این کار کافی باشد از همان سرزمین میت به حج مستحبی می‌روند، ولی اگر یک‌سوم برای این کار کم باشد از نیمه‌های راه کسی را برای به‌جا‌آوردن حج اجیر می‌کنند و اگر یک‌سوم اموال به‌قدری کم باشد که هیچ اجیری حاضر به انجام حج نشود، یک‌سوم اموال را در کارهای خیر مصرف می‌کنند.

السابعة: إذا أوصى في حج واجب وغيره قدم الواجب ، فإن كان الكل واجباً وقصرت التركة قسمت على الجميع بالحصص .

**هفتم:** اگر میت وصیت کند حجِ واجب و غیر واجب را برایش به‌جا آورند، حجِ واجب مقدّم شمرده می‌شود. اگر تمام حج‌هایی که میت وصیت کرده است واجب و اموال باقی‌مانده برای انجام چنین کاری کم باشد، اموال باقی‌ماندۀ میت به‌صورت نسبی بین آن چند حج تقسیم می‌گردد.

الثامنة: من عليه حجة الإسلام ونذر أخرى، ثم مات بعد الاستقرار أخرجت حجة الإسلام من الأصل، والمنذورة من الثلث. ولو ضاق المال إلا عن حجة الإسلام اقتصر عليها، ويستحب أن يحج عنه النذر.

**هشتم:** اگر کسی حجةالاسلام (حج واجب) بر ذمّه داشته باشد و یک حج دیگر را نیز به‌واسطۀ نذر بر خود واجب و بعد از استقرار حج بر ذمّه‌اش فوت کند، اجرت حجةالاسلام از اصل اموال باقی‌ماندۀ میت و اجرت حجِ نذری از یک‌سوم باقی‌مانده خارج می‌شود و اگر اموال باقی‌ماندۀ میت فقط به‌اندازۀ حجةالاسلام باشد، فقط باید حجةالاسلام را برای او به‌جا آورد و به‌جا آوردن حجِ نذری مستحب می‌گردد.

المقدمة الثالثة: في أقسام الحج

**مقدمۀ سوم: انواع حج**

وهي ثلاثة: تمتع، وقران، وأفراد.

حج بر سه نوع است: حج تمتّع، حج قِران، حج اِفراد.

حج التمتع:

**حج تمتّع:**

فصورته: أن يحرم من الميقات بالعمرة المتمتع بها، ثم يدخل بها مكة فيطوف سبعاً بالبيت، ويصلي ركعتيه بالمقام، ثم يسعى بين الصفا والمروة سبعاً ، ويقصر.

**کیفیت حج تمتّع:** اینکه برای عمرۀ تمتّع از میقات احرام ببندد، سپس وارد مکه شود و هفت مرتبه دور خانۀ کعبه طواف کند و دو رکعت نماز در مقام به‌جا آورد، سپس بین صفا و مروه هفت مرتبه به سعی بپردازد و (آنگاه) تقصیر([[84]](#footnote-84)) انجام دهد.

ثم ينشئ إحراماً للحج من مكة يوم التروية على الأفضل، وإلا بقدر ما يعلم أنه يدرك الوقوف، ثم يأتي عرفات فيقف بها إلى الغروب، ثم يفيض إلى المشعر فيقف به بعد طلوع الفجر، ثم يفيض إلى منى فيحلق بها يوم النحر ، ويذبح هديه، ويرمي جمرة العقبة.

پس‌ازآن بهتر است از روز ترویه([[85]](#footnote-85)) بار دیگر از مکه برای حج احرام ببندد و (اگر در روز ترویه احرام نبست) زمانی مُحرِم شود که بداند به‌اندازۀ رسیدن به وقوف وقت دارد؛ سپس به عرفات برود و تا غروب در آنجا بماند؛ سپس روانۀ مشعر می‌شود و بعد از طلوع فجر در آنجا توقف می‌کند؛ سپس در روز عید قربان روانۀ مِنا می‌شود و در آنجا حلق([[86]](#footnote-86)) و قربانی نموده و جمرۀ عقبه([[87]](#footnote-87)) را رمی می‌کند.

ثم إن شاء أتى مكة ليومه أو لغده، فطاف طواف الحج وصلى ركعتيه، وسعى سعيه، وطاف طواف النساء، وصلى ركعتيه، ثم عاد إلى منى ليرمي ما تخلف عليه من الجمار. وإن شاء أقام بمنى حتى يرمي جماره الثلاث يوم الحادي عشر، ومثله يوم الثاني عشر، ثم ينفر بعد الزوال. وإن أقام إلى النفر الثاني جاز أيضاً، وعاد إلى مكة للطوافين والسعي.

آنگاه اگر خواست می‌تواند همان روز یا روز بعد به مکه برود، طواف حج را به‌جا آورَد، دو رکعت نماز طواف بگزارد، سپس اعمال سعی را به‌جا آورَد، طواف نسا انجام دهد، نماز طواف نسا را اقامه کند، سپس به مِنا بازگردد و آنچه از رمیِ جمرات باقی مانده است را انجام دهد؛ و اگر خواست می‌تواند روز یازدهم در مِنا اقامت کند تا اینکه رمیِ جمراتِ سه‌گانه را به‌جا آورَد و همین کار را می‌تواند در روز دوازدهم نیز انجام دهد؛ سپس بعد از اذان ظهر از آنجا کوچ می‌کند؛ و جایز است تا کوچ دوم در آنجا اقامت کند و برای دو طواف و سعی به مکه بازگردد.

وهذا القسم فرض من كان بين منزله وبين مكة (22 كيلومتر) فما زاد من كل جانب، فإن عدل هؤلاء إلى القران أو الأفراد في حجة الإسلام اختياراً لم يجز ويجوز مع الاضطرار.

این نوع از حج (تمتّع) بر کسی واجب است که فاصلۀ خانه‌اش تا مکه از هر سو 22 کیلومتر یا بیشتر باشد. اگر این عده -‌از روی اختیار و بدون اضطرار- نیت خود را از تمتّع به قران یا اِفراد تبدیل کنند جایز نیست، ولی اگر از روی اضطرار چنین کنند جایز است.

وشروطه أربعة: النية، ووقوعه في أشهر الحج، وهي شوال وذو القعدة وذو الحجة. وضابط وقت الإنشاء ما يعلم أنه يدرك المناسك، وأن يأتي بالحج والعمرة في سنة واحدة، وأن يحرم بالحج له من بطن مكة، وأفضله المسجد وأفضله المقام، ثم تحت الميزاب.

**این نوع حج چهار شرط دارد:** نيت در ماه‌های مخصوص اعمال حج باشد؛ ‌ماه‌های حج عبارت‌اند از: شوال، ذی‌قعده و ذی‌حجه؛ و قانون آن، چنین است: زمان شروع آن وقتی است که بداند به اعمال حج می‌رسد و اینکه در یک سال، حج و عمره را انجام می‌دهد و اینکه از خودِ مکه مُحرم شود و اگر از مسجدالحرام مُحرم شود بهتر است؛ و نیز بهتر است احرام بستن در «مقام» (در مسجدالحرام) انجام شود و در درجۀ دوم بهتر است زیر میزاب([[88]](#footnote-88)) باشد.

ولو أحرم بالعمرة المتمتع بها في غير أشهر الحج لم يجز التمتع بها إلى الحج، وكذا لو فعل بعضها في أشهر الحج، ولم يلزمه الهدي.

اگر برای عمرۀ تمتّع در غیر از ماه‌های حج، مُحرم شود جایز نیست برای تمتّع به حج برود و اگر بخشی از اعمال تمتّع را در غیر ماه‌های حج انجام دهد نیز حکمش به همین صورت است (یعنی جایز نیست) و لازم نیست قربانی کند.

والإحرام من الميقات مع الاختيار، ولو أحرم بحج التمتع من غير مكة لم يجزه. ولو دخل مكة بإحرامه وجب استئنافه منها ، ولو تعذر ذلك يستأنفه حيث أمكن - ولو بعرفة - إن لم يتعمد ذلك، ويسقط الدم (كفارة ترك الإحرام من مكة) والحال هذه.

در صورت اختیار و عدم اضطرار باید از میقات مُحرم شود و احرام بستن از غیرمکه برای حج تمتّع کفایت نمی‌کند. اگر در حال احرام وارد مکه شد، واجب است از نو مُحرم شود، ولی اگر عذر داشت (و چنین کاری را از روی عمد انجام نداده بود) از هرجایی که برایش ممکن بود احرام ببندد -حتی اگر در عرفه بتواند چنین کند‌- و ریختن خون از او ساقط می‌شود (درحالی‌که کفارۀ ترک احرام از مکه، قربانی‌کردن است).

ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يأتي بالحج، لأنه صار مرتبطاً به، إلا على وجه لا يفتقر إلى تجديد عمرة (أي يخرج محرم ويعود كذلك، أو يخرج غير محرم ويعود قبل شهر)، ولو جدد عمرة تمتع بالأخيرة إلى الحج.

کسی که به تمتّع رفته است نمی‌تواند از مکه خارج شود، مگر اینکه حج به‌جا آورد -‌زیرا حج بر عهده‌اش لازم آمده است‌- مگر درصورتی‌که نیازی به انجام دوبارۀ عمره نداشته باشد (یعنی در حال احرام از مکه خارج شود و به همین حال به مکه بازگردد و یا بدون احرام از مکه خارج و پیش از سپری شدن یک ماه به مکه بازگردد) ولی [اگر بعد از بازگشت] عمره را دوباره انجام داد، این عمرۀ آخر را به‌عنوان عمرۀ تمتّع قرار می‌دهد و حجش را تکمیل می‌نماید.

ولو دخل بعمرته إلى مكة وخشي ضيق الوقت جاز له نقل النية إلى الأفراد وكان عليه عمرة مفردة، وكذا الحائض والنفساء إن منعهما عذرهما عن التحلل وإنشاء الإحرام بالحج، لضيق الوقت عن التربص. ولو تجدد العذر وقد طافت أربعاً صحت متعتها، وأتت بالسعي وبقية المناسك، وقضت بعد طهرها ما بقي من طوافها، وإذا صح التمتع سقطت العمرة المفردة.

اگر در وضعیت عمرۀ تمتّع وارد مکه شود و از تنگی وقت بترسد، جایز است نیت خود را به حج اِفراد تبدیل کند؛ در چنین حالتی فقط عمرۀ مفرده بر عهده‌اش است. اگر عذر زن حائض و نفسا باعث شود نتواند از حالت احرام خارج شود و دوباره برای حج احرام ببندد حکم به همین صورت است،([[89]](#footnote-89)) زیرا اگر صبر کند تا عذرش برطرف شود وقت را از دست می‌دهد. اگر دوباره برای چنین زنی عذر پیش بیاید درحالی‌که چهار دور از طواف خود را انجام داده باشد، تمتّعش صحیح است و سعی را انجام می‌دهد و سایر مناسک را به‌جا می‌آورد و بعد از پاک شدن، آنچه از طوافش باقی‌مانده است را به‌جا می‌آورد و وقتی تمتّع صحیح شد عمرۀ مفرده از او ساقط می‌شود.

حج الإفراد والقران:

**حج اِفراد و قران:**

وصورة الإفراد: أن يحرم من الميقات أو من حيث يسوغ له الإحرام بالحج، ثم يمضي إلى عرفات فيقف بها، ثم يمضي إلى المشعر فيقف به، ثم إلى منى فيقضي مناسكه بها، ثم يطوف بالبيت ويصلي ركعتيه، ويسعى بين الصفا والمروة، ويطوف طواف النساء ويصلي ركعتيه.

**کیفیت حج اِفراد:** از میقات یا هرجایی که احرام بستن برای حج جایز است احرام می‌بندد، سپس به‌سوی عرفات رفته، در آنجا توقف می‌کند، آنگاه به‌سوی مشعر رفته، در آنجا توقف می‌نماید و سپس به مِنا رفته، مناسک را در آنجا به‌جا می‌آورد، آنگاه طواف انجام می‌دهد و دو رکعت نماز طواف را به‌جا می‌آورد و بین صفا و مروه سعی انجام می‌دهد، طواف نسا و دو رکعت نماز نسا را به‌جا می‌آورد.

وعليه عمرة مفردة بعد الحج والإحلال منه، ثم يأتي بها من أدنى الحل، ويجوز وقوعها في غير أشهر الحج، ولو أحرم بها من دون ذلك ثم خرج إلى أدنى الحل لم يجزه الإحرام الأول، وافتقر إلى استئنافه.

بعد از حج و خارج‌شدن از احرام باید عمرۀ مفرده به‌جا بیاورد؛ سپس از نزدیک‌ترین جایی که از حالت احرام خارج شده، عمرۀ مفرده را به‌جا می‌آورد و جایز است این حج را در غیر از ماه‌های حج نیز انجام دهد. اگر در حج افراد بدون انجام عمرۀ مفرده احرام ببندد، سپس به نزدیک‌ترین محل خروج از احرام برود، احرام اول او کفایت نمی‌کند و باید از نو احرام ببندد.

وهذا القسم والقران فرض أهل مكة ومن بينه وبينها دون (22 كيلومتر) من كل جانب. وإن عدل هؤلاء إلى التمتع اضطراراً أو اختياراً جاز ولا يلزمهم هدي.

حج افراد و حج قران برای کسی واجب است که فاصلۀ او تا مکه -‌از هر سو‌- کمتر از 22 کیلومتر باشد. چنین اشخاصی اگر -‌در حالت اضطرار یا اختیار- نیت خود را به تمتّع تبدیل کنند، جایز است و لازم نیست قربانی کنند.

وشروطه ثلاثة: النية، وأن يقع في أشهر الحج، وأن يعقد إحرامه من ميقاته، أو من دويرة أهله إن كان منزله دون الميقات.

حج قران سه شرط دارد: نیت کند، آن را در ماه‌های حج انجام دهد، از میقاتِ خودش (محل زندگی) احرام ببندد و اگر خانه‌اش به مکه از میقات هم نزدیک‌تر بود از خانۀ خانواده‌اش احرام ببندد.

وأفعال القارن وشروطه كالمفرد غير أنه يتميز عنه بسياق الهدي عند إحرامه. وإذا لبى استحب له إشعار ما يسوقه من البدن، وهو أن يشق سنامه من الجانب الأيمن ويلطخ صفحته بدمه. وإن كان معه بدن دخل بينها، وأشهرها يميناً وشمالاً.

**افعال و شروط حج قران:** مانند افعال و شروط حج افراد است و تنها تفاوتش این است که هنگام احرام باید قربانی را با خود همراه ببرد. وقتی لبیک می‌گوید علامت‌گذاری کردن شتری که با خود همراه دارد مستحب است،([[90]](#footnote-90)) به‌این‌ترتیب که کوهان شتر را از سمت راست بشکافد و خونی که از آن بیرون می‌آید را روی صورت شتر بمالد. اگر به همراه شتر وارد شد پیوسته قربانی‌بودن آن شتر را اعلام کند.

والتقليد: أن يعلق في رقبة المسوق نعلاً قد صلى فيه، والإشعار والتقليد للبدن، ويختص البقر والغنم بالتقليد.

تقلید (قلاده انداختن): کفش‌هایی را که با آن‌ها نماز می‌خوانده بر گردن قربانی بیاویزد. برای شتر می‌توان هم اشعار و هم تقلید را انجام داد، ولی برای گاو یا گوسفند فقط می‌توان تقلید انجام داد.

ولو دخل القارن أو المفرد مكة وأراد الطواف جاز، لكن يجددان التلبية عقيب صلاة الطواف. ويجوز للمفرد إذا دخل مكة أن يعدل إلى التمتع، ولا يجوز ذلك للقارن. والمكي إذا بعد عن أهله وحج حجة الإسلام على ميقات أحرم منه وجوباً.

و چنانچه قارن (کسی که به حج قران رفته) یا مُفرِد (کسی که به حج افراد رفته) وارد مکه شود و خواست طواف کند جایز است، ولی بعد از نماز طواف، لبیک‌گفتن را از سر می‌گیرد. وقتی مُفرِد وارد مکه شد، جایز است نیت خود را به تمتّع تبدیل کند، ولی قارِن نمی‌تواند چنین کند. کسی که اهل مکه است اگر از وطنش دور شده باشد و برای حجةالاسلام به میقات برود، واجب است از میقات احرام ببندد.

ولو أقام من فرضه التمتع بمكة سنة أو سنتين لم ينقل فرضه، وكان عليه الخروج إلى الميقات إذا أراد حجة الإسلام. ولو لم يتمكن من ذلك خرج إلى خارج الحرم، فإن تعذر أحرم من موضعه، فإن دخل في الثالثة مقيماً ثم حج انتقل فرضه إلى القران أو الأفراد. ولو كان له منزلان بمكة وغيرها من البلاد سكنها أكثر من ستة أشهر كان له الحج بأي الأنواع شاء.

کسی که حج تمتّع بر او واجب شده است اگر یک یا دو سال در مکه اقامت کند حج واجب از او ساقط نمی‌شود و اگر خواست حجةالاسلام به‌جا آورد باید به‌سوی میقات خارج ‌شود و اگر امکان این کار را نداشت فقط به بیرون از حرم برود و اگر این هم ممکن نبود از همان‌جایی که هست احرام ببندد. اگر اقامتش در مکه دو سالِ کامل به طول انجامید و وارد سال سوم شد و آنگاه خواست حج به‌جا بیاورد، حج تمتّعش تبدیل به قران یا افراد می‌شود. اگر شخصی، هم در مکه و هم در شهری دیگر خانه داشته و در آن خانه بیش از شش ماه اقامت کرده باشد([[91]](#footnote-91)) به هر صورتی که خواست می‌تواند حج به‌جا آورد.

ويسقط الهدي عن القارن والمفرد وجوباً، ولا يسقط التضحية استحباباً. ولا يجوز القران بين الحج والعمرة بنية واحدة، ولا إدخال أحدهما على الآخر، ولا بنية حجتين ولا عمرتين على سنة واحدة.

قربانی‌کردن برای کسی که حج افراد و قران انجام می‌دهد واجب نیست، البته می‌تواند به نیت استحباب قربانی کند و جایز نیست بین حج و عمره، با یک نیت، قران به‌جا آورد و همچنین واردکردن یکی در دیگری نیز جایز نیست؛ همچنین جایز نیست به‌عنوان دو حج یا دو عمره در یک سال اعمال را به‌جا آورد.

المقدمة الرابعة : في المواقيت

**مقدمۀ چهارم: میقات‌ها**

والكلام في: أقسامها، وأحكامها.

در این مقدمه به توضیح اقسام میقات و احکام آن می‌پردازیم.

المواقيت ستة:

**میقات‌های شش‌گانه:**

لأهل العراق: العقيق، وأفضله المسلخ، ويليه غمرة، وآخره ذات عرق.

برای اهل عراق: عقيق است و بهتر است از مسلخ و در درجۀ بعد بهتر است از غمره باشد و درنهایت از ذات عِرق.([[92]](#footnote-92))

ولأهل المدينة: اختياراً مسجد الشجرة ، وعند الضرورة الجحفة.

برای اهل مدینه: در حالت اختیار مسجد شجره و در حالت اضطرار جُحفه.

ولأهل الشام: الجحفة.

برای اهل شام: جحفه.

ولأهل المدينة: يلملم.

برای اهل یمن: يلملم.

ولأهل الطائف: قرن المنازل.

برای اهل طائف: قرن المنازل.

وميقات من منزله أقرب من الميقات : منزله.

و میقات برای کسی که منزلش از میقات (به مکه) نزدیک‌تر است، منزل خودش می‌باشد.

وكل من حج على ميقات لزمه الإحرام منه. ولو حج على طريق لا يفضي إلى أحد المواقيت يحـرم إذا غلب على ظنه محاذاة أقرب المواقيت إلى مكـة، وكذا من حج في البحر.

هرکس که از میقات، حج را آغاز می‌کند از همان‌جا احرام می‌بندد. اگر از مسیری به حج برود که از هیچ‌یک از مواقیت عبور نکند، زمانی که اطمینان حاصل کند که در موازات نزدیک‌ترین میقات به مکه قرار گرفته است احرام می‌بندد. کسی که از طریق دریا به حج می‌رود نیز حکمش به همین صورت است. حج و عمره در این حکم یکسان‌اند.

والحج والعمرة يتساويان في ذلك. وتجرد الصبيان من فخ.

باید زیورآلات و لباس‌های دوختنی کودکان در سرزمین فخّ([[93]](#footnote-93)) از تن آن‌ها بیرون آورده شود.([[94]](#footnote-94))

وأما أحكامها، ففيه مسائل:

**احکام مواقیت:**

**مسائل:**

الأولى: من أحرم قبل هذه المواقيت لم ينعقد إحرامه، إلا لناذر بشرط أن يقع إحرام الحج في أشهره، أو لمن أراد العمرة المفردة في رجب وخشي تقضيه.

**اول:** کسی که قبل از این مواقیت احرام ببندد احرامش درست نیست، مگر برای کسی که نذر کرده به‌شرط اینکه احرام در ماه‌های حج بسته شود، یا برای کسی که می‌خواهد عمرۀ مفرده را در ماه رجب به‌جا آورد و می‌ترسد وقتش بگذرد.

الثانية: إذا أحرم قبل الميقات لم ينعقد إحرامه، ولا يكفي مروره فيه ما لم يجدد الإحرام من رأس. ولو أخره عن الميقات لمانع ثم زال المانع عاد إلى الميقات، فإن تعذر جدد الإحرام حيث زال. ولو دخل مكة خرج إلى الميقات، فإن تعذر خرج إلى خارج الحرم، ولو تعذر أحرم من مكة. وكذا لو ترك الإحرام ناسياً أو لم يرد النسك، وكذا المقيم بمكة إذا كان فرضه التمتع. أما لو أخره عامداً لم يصح إحرامه حتى يعود إلى الميقات، ولو تعذر لم يصح إحرامه.

**دوم:** وقتی شخصی قبل از میقات احرام ببندد احرامش درست نیست و اینکه از میقات درحالی‌که مُحرم است بگذرد کفایت نمی‌کند و باید در محل میقات از نو احرام ببندد و چنانچه به دلیل وجود مانعی نتوانست در محل میقات احرام ببندد، اگر بعداً مانع برطرف شد به میقات بازگردد و اگر امکان بازگشت به میقات را نداشت از همان‌جا که مانع برطرف شده است دوباره احرام ببندد. چنانچه به مکه وارد شده بود به‌سوی میقات باز‌گردد و اگر امکانش نبود فقط از حرم خارج ‌شود و اگر امکان این کار هم نبود از همان مکه مُحرِم ‌شود. چنانچه احرام را فراموش کرد یا وارد مناسک نشد نیز حکمش به همین صورت است. برای کسی که در مکه مقیم است و حج تمتّع بر او واجب است نیز حکم به همین صورت است؛ اما اگر احرام را به تأخیر بیندازد تا وقتی‌که به میقات بازنگردد احرامش صحیح نیست و اگر امکان بازگشت به میقات را نداشته باشد نیز احرامش صحیح نیست.

الثالثة: لو نسي الإحرام ولم يذكر حتى أكمل مناسكه يجزيه.

**سوم:** اگر احرامش را فراموش کند و تا پایان مناسک حج به یاد نیاورد، اشکالی ندارد و حجش صحیح است.

\* \* \*

الركن الثاني : في أفعال الحج

**بخش دوم: اعمال حج**

والواجب إثنا عشر: الإحرام، والوقوف بعرفات، والوقوف بالمشعر، ونزول منى، والرمي، والذبح، والحلق بها أو التقصير، والطواف، وركعتاه، والسعي، وطواف النساء، وركعتاه.

**واجبات حج دوازده مورد است:** احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، نزول در مِنا، رمیِ جمرات، ذبح، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز طواف، سعی، طواف نسا و دو رکعت نماز طواف نسا.

ويستحب أمام التوجه: الصدقة، وصلاة ركعتين، وأن يقف على باب داره ويقرأ فاتحة الكتاب أمامه وعن يمينه وعن يساره وآية الكرسي كذلك، وأن يدعو بكلمات الفرج وبالأدعية المأثورة، وأن يقول إذا جعل رجله في الركاب: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله والله أكبر، فإذا استوى على راحلته دعا بالدعاء بالمأثور.

این اعمال پیش از رفتن به حج، مستحب است: صدقه، دو رکعت نماز، اینکه بر در خانۀ خود بایستد و سورۀ فاتحه و آیة‌الکرسی را در پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ خود تلاوت کند، دعای فرج و دعاهای وارد شده از اهل‌بیت را بخواند و هنگامی‌که پا در رکاب (وسیلۀ نقلیه) می‌گذارد بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و الله‌اکبر» و هنگامی‌که سوار بر مرکبش (وسیلۀ نقلیه‌اش) شود دعاهای وارد شده از اهل‌بیت  را بخواند.

القول: في الإحرام

**۱- احرام**

والنظر في: مقدماته، وكيفيته، وأحكامه.

شامل مقدمات، کیفیت (چگونگی) و احکام احرام است.

والمقدمات كلها مستحبة، وهي:

**مقدمات**

همگیِ مقدمات احرام مستحب و عبارت‌اند از:

توفير شعر رأسه من أول ذي القعدة إذا أراد التمتع، ويتأكد عند هلال ذي الحجة، وأن ينظف جسده، ويقص أظفاره، ويأخذ من شاربه، ويزيل الشعر عن جسده وإبطيه مطلياً، ولو كان قد أطلى أجزاه ما لم يمض خمسة عشر يوماً.

اگر قصد رفتن به حج تمتّع را دارد از ابتدای ذی‌قعده موی سر خود را بلند نگه دارد و (اگر از ابتدای ذی‌قعده این کار را نکرد) تأکید شده است که از ابتدای ذی‌حجه این کار را انجام دهد. اینکه بدن خود را پاکیزه نماید، ناخن‌ها و سبیلش را کوتاه کند و موهای زاید بدن و زیر بغل را با مواد مخصوص از بین ببرد. چنانچه موهای زاید بدن را قبلاً با مواد مخصوص زدوده بوده و هنوز پانزده روز از آن زمان نگذشته باشد، نیازی به انجام دوبارۀ این کار نیست.

والغسل للإحرام، وإن لم يجد ماء يتيمم له. ولو اغتسل وأكل أو لبس ما لا يجوز للمحرم أكله ولا لبسه أعاد الغسل استحباباً. ويجوز له تقديمه على الميقات إذا خاف عوز الماء فيه، ولو وجده استحب له الإعادة. ويجزي الغسل في أول النهار ليومه، وفي أول الليل لليلته ما لم ينم. ولو أحرم بغير غسل أو صلاة ثم ذكر تدارك ما تركه وأعاد الإحرام.

(مستحب است) برای احرام غسل و اگر آب نیافت تیمم نماید. اگر غسل نمود و سپس چیزی خورد یا پوشید که خوردن یا پوشیدنش برای مُحرِم جایز نیست، مستحب است دوباره غسل نماید. اگر بترسد که (در محل میقات) آب پیدا نکند می‌تواند پیش از رسیدن به میقات غسل کند و اگر در میقات آب پیدا کرد مستحب است دوباره غسل کند. غسلی که ابتدای روز انجام می‌شود برای آن روز و غسلی که ابتدای شب انجام می‌شود اگر نخوابد برای آن شب کفایت می‌کند. اگر بدون غسل کردن یا بدون نمازخواندن احرام ببندد و بعد یادش بیاید (مستحب است) غسل کند یا نمازی را که فراموش کرده به‌جا آورده، دوباره احرام ببندد.

وأن يحرم عقيب فريضة الظهر أو فريضة غيرها، وإن لم يتفق صلى للإحرام ست ركعات وأقله ركعتان، يقرأ في الأولى: (الحمد) و (قل يا أيها الكافرون)، وفي الثانية: (الحمد) و (قل هو الله أحد). ويوقع نافلة الإحرام تبعاً له - ولو كان وقت فريضة - مقدماً للنافلة ما لم تتضيق الحاضرة.

همچنین مستحب است بعد از نماز واجب ظهر و یا نماز واجب دیگر احرام ببندد و اگر زمان نمازِ واجب نرسیده بود برای احرام‌بستن شش رکعت و یا حداقل دو رکعت نماز به‌جا آورد که در رکعت اول آن سورۀ حمد و کافرون و در رکعت دوم حمد و توحید را می‌خواند. بعد از احرام بستن دو رکعت نماز مستحبی مربوط به احرام را به‌جا آورد و حتی اگر وقت نماز واجب بود و وقتش تنگ نبود، ابتدا این نافله را به‌جا آورد.

وأما كيفيته:

**چگونگی احرام**

فيشتمل على واجب ومندوب، فالواجبات ثلاثة:

شامل اعمال واجب و مستحب است.

**واجبات احرام**

سه مورد است.

الأول: النية، وهو أن يقصد بقلبه إلى أمور أربعة: ما يحرم به من حج أو عمرة متقرباً، ونوعه من تمتع أو قران أو إفراد، وصفته من وجوب أو ندب، وما يحرم له من حجة الإسلام أو غيرها. ولو نوى نوعاً ونطق بغيره عمل على نيته، ولو أخل بالنية عمداً أو سهواً لم يصح إحرامه. ولو أحرم بالحج والعمرة وكان في أشهر الحج أو غيرها بطل ولزمه تجديد النية والإحرام. ولو قال: كإحرام فلان وكان عالماً بماذا أحرم صح، وإذا كان جاهلاً بطل إحرامه.

اول: نیت

نیت یعنی چهار مورد را از قلب خود بگذراند: اینکه احرامش برای حج یا عمره با قصد قربت باشد، نوع حج را مشخص کند که تمتّع است یا قران یا اِفراد، اینکه واجب است یا مستحب و درنهایت اینکه برای حجةالاسلام احرام می‌بندد یا حجی دیگر.

چنانچه نوع خاصی از حج را نیت کند اما حج دیگری غیر از آنچه در نیت داشته است به زبان آورد، بر اساس نیتش عمل ‌کند و چنانچه عمداً یا سهواً در نیتش خللی وارد نماید احرامش صحیح نیست. چنانچه برای حج و عمره با یک نیت احرام ببندد -‌چه در ماه‌های حج باشد و یا در غیر ماه‌های حج- احرامش باطل است و باید از نو نیت کند و احرام ببندد. اگر (در نیتش) بگوید: «مانند احرام فلانی» و می‌دانست آن شخص برای چه نوع حجی احرام بسته، احرامش صحیح است، ولی اگر نمی‌دانست احرام آن شخص برای چه نوع حجی بوده، احرامش باطل است.

الثاني: التلبيات الأربع، فلا ينعقد الإحرام لمتمع ولا لمفرد إلا بها، أو الإشارة للأخرس مع عقد قلبه بها. والقارن بالخيار إن شاء عقد إحرامه بها، وإن شاء قلد أو اشعر، وبأيهما بدأ كان الآخر مستحباً.

دوم: لبیک‌های چهارگانه

اگر برای حج تمتّع یا اِفراد این لبیک‌ها گفته نشود احرام منعقد نمی‌شود.([[95]](#footnote-95)) فرد لال باید با اشاره، لبیک‌ها را از قلبش بگذراند. کسی که می‌خواهد برای حج قِران محرم شود (قارِن) می‌تواند برای محرم‌شدن لبیک‌های چهارگانه را بگوید یا تقلید یا اشعار([[96]](#footnote-96)) را انجام دهد و هرکدام از این دو کار را که انجام دهد، انجام دیگری مستحب می‌شود.

وصورتها أن يقول: (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إن الحمد والنعمة لك والملك لك، لا شريك لك). ولو عقد نية الإحرام ولبس ثوبيه ثم لم يلب، وفعل ما لا يحل للمحرم فعله لم يلزمه بذلك كفارة إذا كان متمتعاً أو مفرداً، وكذا لو كان قارناً ولم يشعر ولم يقلد.

روش گفتن لبیک‌ها به‌این‌ترتیب است که بگوید:

(لَبَّيكَ اللهمَّ لبيك، لبيكَ لا شَريكَ لكَ لبيك، إن الحمدَ والنعمةَ لكَ والملكَ لكَ، لا شريكَ لكَ).

اگر نیت احرام کند و (دو تکه) لباسش را بپوشد ولی لبیک نگفته باشد و یکی از محرمات احرام را انجام دهد، چنانچه قصد حج تمتّع یا افراد دارد و یا اگر قصد حج قران دارد اما هنوز اشعار یا تقلید انجام نداده است، کفاره‌ای بر ذمّه‌اش نخواهد بود.([[97]](#footnote-97))

الثالث: لبس ثوبي الإحرام، وهما واجبان، ولا يجوز الإحرام فيما لا يجوز لبسه في الصلاة. ويجوز الإحرام في الحرير للنساء، ويجوز أن يلبس المحرم أكثر من ثوبين، وأن يبدل ثياب إحرامه، فإذا أراد الطواف فالأفضل أن يطوف فيهما. وإذا لم يكن مع الإنسان ثوبا الإحرام، وكان معه قباء جاز لبسه مقلوباً بأن يجعل ذيله على كتفيه.

سوم: پوشیدن دو (تکه) لباس احرام

که پوشیدن این دو لباس واجب است. لباس‌هایی که پوشیدنش برای نماز جایز نیست برای احرام نیز جایز نیست. مُحرم‌شدن با پارچۀ حریر برای بانوان جایز است. پوشیدن بیش از دو (تکه) لباس یا عوض کردن لباس احرام برای مُحرم جایز است. وقتی خواست طواف کند بهتر است با همان دو لباسی که ابتدا احرام بسته بود طوافش را انجام دهد. چنانچه دو لباس احرام همراهش نبود و قبا به همراه داشت جایز است آن را برعکس کرده (به این صورت که پایین قبا را روی دو کتفش قرار دهد) به‌عنوان لباس احرام استفاده نماید.

وأما أحكامه، فمسائل:

**احکام احرام:**

**پنج مسئله:**

الأولى: لا يجوز لمن احرم أن ينشأ إحراماً آخر حتى يكمل أفعال ما أحرم له، فلو أحرم متمتعاً ودخل مكة وأحرم بالحج قبل التقصير ناسياً لم يكن عليه شئ، وإن فعل ذلك عامداً بطلت عمرته فصارت حجة مبتولة.

**اول:** کسی که احرام بسته جایز نیست احرام جدیدی ببندد تا اینکه اعمال احرام اول را به پایان برساند؛ پس اگر برای حج تمتّع احرام بست و وارد مکه شد و پیش از اینکه تقصیر انجام دهد، از روی فراموشی برای حج احرام ببندد، چیزی بر عهده‌اش نیست، اما اگر این کار را از روی عمد انجام دهد عمره‌اش باطل است و حج او از عمره منقطع می‌گردد.

الثانية: لو نوى الأفراد ثم دخل مكة جاز أن يطوف ويسعى ويقصر ويجعلها عمرة يتمتع بها.

**دوم:** اگر نیت حج افراد کند سپس وارد مکه شود، جایز است طواف کند و سعی انجام داده، تقصیر نماید و این اعمال را به‌عنوان عمرۀ تمتّع قرار دهد.

الثالثة: إذا أحرم الولي بالصبي جرده من فخ، وفعل به ما يجب على المحرم وجنبه ما يجتنبه. ولو فعل الصبي ما يجب به الكفارة لزم ذلك الولي في ماله، وكل ما يعجز عنه الصبي يتولاه الولي من تلبية وطواف وسعي وغير ذلك. ويجب على الولي الهدي من ماله أيضاً. وإذا كان الصبي مميزاً جاز أمره بالصيام عن الهدي، ولو لم يقدر على الصيام صام الولي عنه مع العجز عن الهدي.

**سوم:** وقتی ولیّ برای کودک احرام می‌بندد باید در سرزمین فخ، لباس‌های دوخته‌شده و زیورآلات او را از تنش بیرون بیاورد و آنچه بر مُحرم واجب است (به کودک القا کند تا کودک انجام دهد) و او را از آنچه مُحرم باید دوری کند دور نماید. چنانچه کودک، عملی که به‌واسطۀ آن کفاره واجب می‌شود انجام دهد، کفاره‌اش بر ولیّ واجب است و باید از مال خودش پرداخت کند و هر عملی را که کودک از انجام آن ناتوان باشد (مثلاً لبیک گفتن، طواف، سعی و...) باید ولیّ به‌جای او انجام دهد. همچنین بر ولی واجب است قربانی را از مال خودش تهیه نماید. اگر کودک ممیّز بود جایز است به او امر کند به‌جای قربانی روزه بگیرد و اگر کودک توانایی روزه گرفتن را نداشت و ولی هم نمی‌توانست قربانی تهیه کند به‌جای کودک روزه بگیرد.

الرابعة: إذا اشترط في إحرامه أن يحله حيث حبسه ثم أحصر تحلل، ولا يسقط الهدي. وفائدة الاشتراط جواز التحلل عند الاحصار.

**چهارم:** اگر هنگام احرام بستن شرط کند که در صورت به وجود آمدن مانعی برای ادامۀ اعمال حج، از احرام خارج شود سپس این اتفاق رخ دهد، از احرام خارج می‌گردد، البته قربانی از عهده‌اش ساقط نمی‌شود. فایدۀ این شرط این است که در صورت به وجود آمدن مانع (غیرقابل‌اجتناب) خروج از احرام جایز می‌شود.

الخامسة: إذا تحلل المحصور لا يسقط الحج عنه في القابل إن كان واجباً، ويسقط إن كان ندباً.

**پنجم:** هنگامی‌که مانعی برای ادامۀ اعمال حج پیش آمد و فرد از احرام خارج شد، اگر حجش واجب بوده است باید در سال‌های آینده دوباره حج به‌جا آورد و چنانچه حج مستحبی بوده از عهده‌اش ساقط می‌شود.

والمندوبات: رفع الصوت بالتلبية للرجال، وتكرارها عند نومه واستيقاظه، وعند علو الآكام ونزول الاهضام، فإن كان حاجاً فإلى يوم عرفة عند الزوال، وإن كان معتمراً بمتعة فإذا شاهد بيوت مكة، وإن كان بعمرة مفردة كان مخيراً في قطع التلبية عند دخول الحرم، أو مشاهد الكعبة.

**مستحبات احرام**

مردها برای گفتن لبیک‌ها صدای خود را بالا ببرند. (مستحب است) لبیک‌ها را هنگام خواب‌وبیدار شدنش و یا قرار گرفتن بر فراز بلندی و در سرزمین‌های پست تکرار نماید. اگر برای حج احرام بسته است تا ظهر شرعیِ([[98]](#footnote-98)) روز عرفه و اگر برای عمرۀ تمتّع احرام بسته، وقتی خانه‌های مکه را دید لبیک گفتن را قطع کند و چنانچه برای عمرۀ مفرده احرام بسته، می‌تواند هنگام وارد شدن به حرم یا هنگام مشاهدۀ خانۀ کعبه لبیک گفتن را قطع نماید.

ويرفع صوته بالتلبية إذا حج على طريق المدينة إذا علت راحلته البيداء، فإن كان راجلاً فحيث يحرم. ويستحب التلفظ بما يعزم عليه والاشتراط أن يحله حيث حبسه، وإن لم يكن حجة فعمرة، وأن يحرم في الثياب القطن وأفضله البيض. وإذا أحرم بالحج من مكة رفع صوته بالتلبية إذا أشرف على الأبطح، وأن يرفع صوته بالشهادات الأربع، لله بالوحدانية، وللرسول بالرسالة، ولعلي والأئمة بالولاية، وللمهدي والمهديين بالهداية.

(مستحب است) اگر از راه مدینه به حج می‌رود هنگامی‌که مرکبش در میانۀ صحرا قرار گرفت با صدای بلند لبیک بگوید و اگر پیاده بود از محل احرامش این کار را انجام دهد. مستحب است نیتش را بر زبان آورد؛ همچنین مستحب است شرط کند در صورت رخ‌دادن مانع از ادامۀ اعمال حج، از احرام خارج شود و مستحب است شرط کند اگر از حج منع شد عمره به‌جا آورد. (مستحب است) لباس احرامش از جنس پنبه و بهتر است رنگش سفید باشد. (مستحب است) اگر از مکه مُحرم شد هنگامی‌که به ابطح رسید با صدای بلند لبیک بگوید.

مستحب است شهادت‌های چهارگانه را با صدای بلند ادا نماید: شهادت به یگانگی خداوند، رسالت پیامبر ، ولایت علی و ائمه و هدایت مهدی و مهدیین.

ويلحق بذلك تروك الإحرام:

**محرمات و مکروهات**

کارهایی که در حالت احرام ترک می‌شوند:

وهي محرمات ومكروهات، فالمحرمات هي:

**محرمات**

که بیست‌ویک مورد است:

الأول: صيد البر اصطياداً أو أكلاً ولو صاده محل، وإشارة ودلالة، وإغلاقاً وذبحاً. ولو ذبحه كان ميتة حراماً على المحل والمحرم، وكذا يحرم فرخه وبيضه. والجراد في معنى الصيد البري. ولا يحرم صيد البحر وهو ما يبيض ويفرخ في المياه.

**اول:** شکار جانداران خشکی -چه به قصد شکار و چه برای خوردن- حتی اگر شخصی که در احرام نیست آن را شکار کرده باشد و اشاره و راهنمایی به صیاد و بستن و ذبح حیوان شکار شده. اگر حیوان را ذبح کند مُردار محسوب می‌شود که (خوردن آن) برای مُحلّ و مُحرِم حرام است؛ جوجه و تخم آن حیوان نیز حرام خواهد بود. ملخ نیز در زمرۀ جانداران خشکی است؛ اما شکار و صید حیوانات آبی (که در آب تخم‌گذاری می‌کنند یا بچه می‌زایند) حرام نیست.

الثاني: والنساء وطياً ولمساً بشهوة، وعقداً لنفسه ولغيره، وشهادة على العقد وإقامة ولو تحملها محلاً، ولا بأس به بعد الإحلال، وتقبيلاً ونظراً بشهوة، وكذا الاستمناء.

**دوم:** ارتباط با زنان، چه به‌صورت نزدیکی و لمس با شهوت باشد و چه عقد کردن برای خود یا دیگری و چه شهادت بر عقد و اجرای عقد. اگر این کار را مُحِل (کسی که محرم نیست) انجام دهد (یعنی محلّ، محرم را به عقد کسی یا کسی را به عقد او دربیاورد)، بعد از خروج از احرام اشکالی نخواهد داشت.

بوسیدن و نگاه‌کردن با شهوت و همچنین استمنا([[99]](#footnote-99)) حرام است.

تفريع:

**دو نکته:**

أولاً: إذا اختلف الزوجان في العقد فادعى أحدهما وقوعه في الإحرام وأنكر الآخر فالقول قول من يدعي الإحلال، لكن إن كان المنكر المرأة كان لها نصف المهر، لاعترافه بما يمنع من الوطئ.

**نکتۀ اول:** اگر زوجین در عقد با یکدیگر اختلاف کنند و یکی از آن دو مدعی شود که عقد در حال احرام واقع شده و دیگری انکار نماید، حرف کسی پذیرفته است که ادعای وقوع عقد در خارج از احرام را دارد. اگر زن منکر بوده باشد فقط نصف مهریه حق اوست، زیرا مرد به چیزی اعتراف کرده که مانع دخول (نزدیکی) است.

ثانياً: إذا وكل في حال إحرامه فأوقع، فإن كان قبل إحلال الموكل بطل، وإن كان بعده صح. ويجوز مراجعة المطلقة الرجعية، وشراء الإماء في حال الإحرام.

**نکتۀ دوم:** اگر کسی در حال احرام، وکیل بگیرد و ایقاع (طلاق را جاری) نماید، اگر قبل از اینکه موکل (وکیل‌گیرنده) از احرام خارج شود طلاق جاری گردد عقد باطل است و اگر بعد از خروج از احرام بوده باشد صحیح است. رجوع به همسر مطلقۀ رجعی و نیز خریدن کنیز در حال احرام جایز است.

الثالث: والطيب على العموم ما خلا خلوق الكعبة (وهو ما عطر به البيت أو كسوته أو ما حمله هو ليعطر به البيت) ولو في الطعام. ولو اضطر إلى أكل ما فيه طيب، أو لمس الطيب قبض على أنفه.

**سوم:** [استعمال و استنشاق] بوی خوش به‌طورکلی -‌حتی اگر در غذا باشد- به‌جز خوشبوکنندۀ کعبه (چیزی که خانۀ خدا و یا پوشش‌هایش را با آن عطرآگین می‌کنند و یا چیزی که خودِ حاجی برای خوشبو‌کردن خانۀ کعبه به همراه دارد). اگر مجبور شود چیزی را که در آن بوی خوش به کار رفته است بخورد یا چیز دارای بوی خوش را لمس کند باید بینی‌اش را بگیرد.

الرابع: ولبس المخيط للرجال، ويجوز للنساء لبس المخيط اضطراراً واختياراً. ويجوز لبس السراويل للرجل إذا لم يجد إزاراً، وكذا لبس طيلسان له أزرار، لكن لا يزره على نفسه.

**چهارم:** پوشیدن لباس دوخته‌شده برای مردان؛ ولی برای زنان چه در حال اضطرار و چه در حال اختیار جایز است.

برای مرد پوشیدن شلوار جایز است البته اگر اِزار (دامان لباس احرام) نیابد؛ همچنین پوشیدن طیلسانی (نوعی بالاپوش ضخیم و بدون آستین) که دکمه هم دارد جایز است، البته نباید دکمه‌هایش را ببندد.

الخامس: والاكتحال بالسواد وبما فيه طيب، ويستوي في ذلك الرجل والمرأة.

**پنجم:** سُرمه کشیدن با سیاهی و با چیزهایی که بوی خوش در آن بکار رفته است؛ و زن و مرد در این حکم مساوی‌اند.

السادس: وكذا النظر في المرآة، ويجوز إذا لم يكن للزينة.

**ششم:** نگاه‌کردن در آینه؛ اما اگر برای تزیین و آرایش نباشد جایز است.

السابع: والفسوق وهو الكذب.

**هفتم:** فسوق؛ یعنی همان دروغ.

الثامن: والجدال: وهو قول: لا والله، وبلى والله.

**هشتم:** جدال؛ یعنی گفتن: «نه به خدا» (لا والله) و «آری به خدا» (بلى والله).

التاسع: وقتل هوام الجسد حتى القمل، ويجوز نقله من مكان إلى آخر من جسده، ويجوز إلقاء القراد والحلم.

**نهم:** کشتن حشرات موذی حتی شپش؛ اما می‌تواند آن را از بدنش به مکان دیگری منتقل کند و می‌تواند کَنه (کوچک و بزرگ) را از روی خود پایین بیندازد.

العاشر: ويحرم لبس الخاتم للزينة ويجوز للسنة، ولبس المرأة الحلي للزينة، ولا بأس بما كان معتاداً لها، لكن يحرم عليها إظهاره حتى لزوجها.

**دهم:** انگشتر به انگشت کردن به نیت زینت حرام است ولی برای سنت (استحباب) جایز است؛ همچنین اینکه زن زینت‌آلات را به نیت زیبایی بپوشد (جایز نیست)، ولی به‌اندازۀ معمول برایش اشکالی ندارد، اما نشان دادن آن به دیگران -‌حتی به شوهرش‌- بر او حرام است.

الحادي عشر: واستعمال دهن فيه طيب محرم بعد الإحرام، وقبله إذا كان ريحه يبقى إلى الإحرام. وكذا ما ليس بطيب - اختياراً - بعد الإحرام، ويجوز اضطراراً.

**یازدهم:** استعمال روغنی که در آن بوی خوش باشد -‌پس از محرم‌شدن‌- حرام است و نیز پیش از احرام اگر بویش تا احرام باقی بماند؛ همچنین استعمال روغنی که خوشبو نیست -‌پس از احرام بستن‌- در حال اختیار جایز نیست اما در حالت اضطرار جایز است.

الثاني عشر: وإزالة الشعر قليله وكثيرة، ومع الضرورة لا أثم.

**دوازدهم:** زدودن مو -چه کم باشد و چه زیاد‌- اما در حال ضرورت گناهی محسوب نمی‌شود.

الثالث عشر: وتغطية الرأس، ولو غطى رأسه ناسياً ألقى الغطاء واجباً، وجدد التلبية استحباباً، ويجوز ذلك للمرأة.

**سیزدهم:** پوشاندن سر. اگر از روی فراموشی سر خود را بپوشاند واجب است پوشش سرش را پایین بیندازد و مستحب است تلبیه (لبیک‌ها) را دوباره تکرار کند. پوشش سر برای زن جایز است.

الرابع عشر: والتظليل محرم عليه سائراً نهاراً، ولو اضطر لم يحرم. ولو زامل عليلاً أو امرأة اختص العليل والمرأة بجواز التظليل. ويجوز التظليل طائراً (من يركب الطائرة)، ويُحرم في الطائرة إذا مرت بالميقات ولا يضره التظليل.

**چهاردهم:** در روز زیر سایۀ متحرک رفتن بر مرد حرام است، اما اگر مجبور شده باشد حرام نیست. اگر همراه او یک مریض یا یک زن باشد فقط آن مریض یا زن می‌تواند زیر سایۀ متحرک حرکت کند. زیر سایه بودن در حال پرواز (برای کسی که سوار هواپیما شود) جایز است؛ اگر در حال عبور از میقات در هواپیما محرم شود، زیر سایه بودن مشکلی برایش ایجاد نمی‌کند.

الخامس عشر: وإخراج الدم إلا عند الضرورة، وكذا حك الجلد المفضي إلى إدمائه، وكذا في السواك المفضي إلى إدمائه.

**پانزدهم:** خارج‌کردن خون از بدن (مگر در صورت وجود ضرورت) و نیز خاراندن پوست به حدی که سبب شود خون از آن خارج شود و همچنین مسواک زدنی که باعث خونریزی شود جایز نیست.

السادس عشر: وقص الأظفار.

**شانزدهم:** گرفتن ناخن.

السابع عشر: وقطع الشجر والحشيش، إلا أن ينبت في ملكه.

**هفدهم:** قطع درختان و کندن علف‌ها، مگر اینکه در ملک شخصی‌اش روییده باشد.

الثامن عشر: وتغسيل المحرم لو مات بالكافور.

**هجدهم:** غسل دادن مُحرِمی که در حال احرام مرده باشد با کافور.

التاسع عشر: ولبس السلاح لغير الضرورة.

**نوزدهم:** همراه داشتن سلاح در غیر از موارد ضروری.

العشرون: والارتماس، أي رمس تمام الرأس في الماء.

**بیستم:** فرورفتن تمام سر در آب (که به آن اِرتِماس می‌گویند).

الحادي والعشرون: وستر ظاهر القدم، فإن أضطر جاز.

**بیست و یکم:** پوشاندن روی پا،([[100]](#footnote-100)) اما اگر مجبور شود جایز است.

والمكروهات هي: الإحرام في الثياب المصبوغة بالسواد والعصفر وشبهه، ويتأكد في السواد، والنوم عليها، وفي الثياب الوسخة وإن كانت طاهرة، ولبس الثياب المعلمة، واستعمال الحنا للزينة، وكذا للمرأة ولو قبل الإحرام إذا قارنته، والنقاب للمرأة، ودخول الحمام، وتدليك الجسد فيه، وتلبيته من يناديه، واستعمال الرياحين.

**مكروهات:**

احرام در لباس سیاه‌رنگ، زردرنگ و نظایر آن کراهت دارد و این کراهت برای رنگ سیاه بیشتر است؛ همچنین در مورد خوابیدن روی آن (لباس سیاه). پوشیدن لباس آلوده حتی اگر پاک (طاهر) باشد. پوشیدن لباس علامت‌دار. به کار بردن حنا برای زینت؛ و همچنین (استفاده از حنا) برای زن مکروه است حتی اگر پیش از احرام باشد، البته اگر به احرام متصل شود. نقاب و روبنده برای زن. ورود به حمام و کیسه کشیدن بدن در حمام. به کار بردن کلمۀ «لبیک» برای پاسخ دادن به صدای کسی که او را صدا بزند. استشمام گُل‌ها و گیاهان خوشبو.

خاتمـة :

**خاتمـه:**

كل من دخل مكة وجب أن يكون محرماً، إلا من يكون دخوله بعد إحرامه قبل مضي شهر، أو يتكرر كالحطاب والحشاش. ومن دخلها لقتال جاز أن يدخل محلاً، كما دخل النبي (ص) عام الفتح وعليه المغفر.

هرکس که وارد مکه می‌شود باید محرم باشد، مگر کسی که پیش از گذشتن یک ماه از احرامش دوباره وارد مکه گردد، یا کسی که این کار را بارها تکرار می‌کند مثل هیزم‌شکن و خارکََن. هر‌کس برای پیکار وارد آن شود می‌تواند به‌صورت مُحِل (بدون احرام) وارد گردد، همان‌طور که پیامبر  در سال فتح مکه وارد آنجا شد درحالی‌که «کلاه‌خود» بر سر داشت.

وإحرام المرأة كإحرام الرجل إلا فيما استثنيناه. ولو حضرت الميقات جاز لها أن تحرم ولو كانت حائضاً، لكن لا تصلي صلاة الإحرام. ولو تركت الإحرام ظناً أنه لا يجوز رجعت إلى الميقات وأنشأت الإحرام منه، ولو منعها مانع أحرمت من موضعها. ولو دخلت مكة خرجت إلى أدنى الحل، ولو منعها مانع أحرمت من مكة.

احرام زن مانند احرام مرد است، به‌جز آنچه برای زنان استثنا کردیم. اگر زن در میقات حاضر شد می‌تواند محرم شود -‌حتی اگر حائض باشد- اما نماز احرام نمی‌خواند. اگر زن حائض به گمان اینکه مجاز نیست، محرم نشود، باید به میقات بازگشته، از میقات محرم شود و اگر مانعی برایش به وجود آمد از همان‌جا که هست محرم می‌شود. اگر به مکه وارد شده باشد باید به نزدیک‌ترین مکان خروج از احرام برود و باز اگر مانعی برایش پیش آمد از همان مکه محرم می‌گردد.

القول: في الوقوف بعرفات

**۲- وقوف در عرفات**

والنظر في: مقدمته، وكيفيته، ولواحقه.

این بخش شامل یک مقدمه، چگونگی وقوف در عرفات و ملحقاتی دربارۀ آن است.

أما المقدمة:

**مقدمه**

فيستحب للمتمتع أن يخرج إلى عرفات يوم التروية (8 ذي الحجة) بعد أن يصلي الظهرين، إلا المضطر كالشيخ الهم ومن يخشى الزحام، وأن يمضي إلى منى ويبيت بها ليلته إلى طلوع الفجر من يوم عرفة، لكن لا يجوز وادي محسَّر إلا بعد طلوع الشمس.

مستحب است کسی که به حج تمتّع رفته، روز تَرویِه (هشتم ذی‌حجه)، پس‌ازآنکه نماز ظهر و عصر را خواند، به‌سوی عرفات حرکت کند، مگر کسی که ناچار است، ‌مثل کسی که بسیار پیر و فرتوت است و کسی که از شلوغی وحشت دارد؛ و نیز مستحب است تا مِنا برود و آن شب را تا طلوع فجر روز عرفه (نهم ذی‌حجه) در آنجا بیتوته کند (شب بماند)، البته جایز نیست پیش از طلوع خورشید از «بیابان محسَّر» عبور کند.

ويكره الخروج قبل الفجر إلا للضرورة كالمريض والخائف. والإمام يستحب له الإقامة فيها إلى طلوع الشمس، ويستحب الدعاء بالمرسوم عند الخروج، وأن يغتسل للوقوف.

خروج (از منا) پیش از طلوع فجر کراهت دارد، مگر با وجود ضرورت -مانند بیمار و کسی که می‌ترسد- و مستحب است امام تا طلوع فجر در منا بماند. مستحب است هنگام خروج از مِنا دعاهای مرسوم خوانده شود و برای وقوف [در عرفات] غسل نماید.

وأما الكيفية:

**چگونگی وقوف**

فيشتمل على واجب وندب:

این بخش شامل واجبات و مستحبات است:

فالواجب: النية، والكون بها إلى الغروب. فلو وقف بنمرة، أو عُرنَة، أو ثوية أو ذي المجاز، أو تحت الأراك لم يجزه.

**واجبات**

نیت و ماندن در عرفات تا غروب. اگر در بیابان‌های «نمَرة»، «عُرنَة»، «ثوية»، «ذی‌المجاز» و یا «تحت‌الاراک» وقوف نماید کافی نیست (از او پذیرفته نیست).

ولو أفاض قبل الغروب جاهلاً أو ناسياً فلا شئ عليه، وإن كان عامداً جبره ببدنة، فإن لم يقدر صام ثمانية عشر يوماً. ولو عاد قبل الغروب لم يلزمه شئ.

اگر از روی ندانستن حکم و یا فراموشی پیش از غروب از عرفات خارج شود چیزی بر ذمّه‌اش نیست، اما اگر از روی عمد چنین کند جبرانش قربانی‌کردن یک شتر است و اگر نتوانست باید هجده روز روزه بگیرد؛ اما اگر قبل از غروب دوباره برگردد چیزی بر ذمّه‌اش نخواهد بود.

وأما أحكامه ، فمسائل خمسة:

**احکام وقوف در عرفات**

شامل پنج مسئله است:

الأولى: الوقوف بعرفات ركن من تركه عامداً فلا حج له، ومن تركه ناسياً تداركه ما دام وقته باقياً، ولو فاته الوقوف بها اجتزأ بالوقوف بالمشعر.

**اول:** وقوف در عرفات یک رکن است که هر‌کس آن را از روی عمد ترک کند حج انجام نداده است و هر‌کس آن را از روی فراموشی انجام ندهد تا وقتش باقی است باید جبران کند و اگر وقت از دست رفت و در عرفات وقوف نکرد می‌تواند به وقوف در مشعر اکتفا کند.

الثانية: وقت الاختيار لعرفة من زوال الشمس إلى الغروب، من تركه عامداً فسد حجه، ووقت الاضطرار إلى طلوع الفجر من يوم النحر.

**دوم:** وقت اختیاری برای وقوف در عرفات از زوال خورشید (ظهر شرعی) تا غروب است. کسی که عمداً آن را ترک کند حجش باطل می‌شود و وقت اضطرار، تا طلوع فجر روز عید قربان است.

الثالثة: من نسي الوقوف بعرفة رجع فوقف بها ولو إلى طلوع الفجر إذا عرف أنه يدرك المشعر قبل طلوع الشمس، فلو غلب على ظنه الفوات اقتصر على إدراك المشعر قبل طلوع الشمس وقد تم حجه. وكذا لو نسي الوقوف بعرفات ولم يذكر إلا بعد الوقوف بالمشعر قبل طلوع الشمس.

**سوم:** کسی که وقوف در عرفات را فراموش کند، اگر بداند می‌تواند وقوف در مشعر را پیش از طلوع آفتاب درک کند، اگرچه وقوفش در عرفات تا طلوع فجر (اذان صبح) به طول بینجامد باید برگردد و در عرفات وقوف نماید، اما اگر گمان قوی داشته باشد به اینکه وقوف مشعر را از دست می‌دهد، به وقوف در مشعر پیش از طلوع آفتاب اکتفا می‌کند و حجش کامل است. اگر وقوف در عرفات را فراموش کند و تا بعد از وقوف در مشعر که پیش از طلوع آفتاب است به یاد نیاورد نیز حکم به همین صورت است.

الرابعة: إذا وقف بعرفات قبل الغروب، ولم يتفق له إدراك المشعر إلى قبل الزوال صح حجه.

**چهارم:** اگر پیش از غروب در عرفات وقوف داشته باشد و نتواند مشعر را تا قبل از ظهر شرعی درک کند حجش صحیح است.

الخامسة: إذا لم يتفق له الوقوف بعرفات نهاراً فوقف ليلاً، ثم لم يدرك المشعر حتى تطلع الشمس ، فإن أدركه قبل الزوال صح حجه.

**پنجم:** اگر نتوانست روز را در عرفات وقوف نماید و شب را در آنجا ماند و تا طلوع آفتاب نتوانست مشعر را درک کند، اگر بتواند قبل از ظهر شرعی خود را به مشعر برساند و در آن وقوف داشته باشد، حجش صحیح است.

والمندوبات: الوقوف في ميسرة الجبل في السفح، والدعاء المتلقى عن أهل البيت (ع) أو غيره من الأدعية، وأن يدعو لنفسه ولوالديه وللمؤمنين، وأن يضرب خباءه بنمرة، وأن يقف على السهل، وأن يجمع رحله ويسد الخلل به وبنفسه، وأن يدعو قائماً.

**مستحبات**

وقوف در سمت چپ (جبل‌الرحمه) (نسبت به کسی که از مکه وارد عرفات می‌شود) در پایین‌ترین قسمت کوه و خواندن دعاهایی که از اهل‌بیت  گرفته‌شده یا دعاهای دیگر؛ و اینکه برای خودش و پدر و مادرش و دیگر مؤمنان دعا کند؛ و خیمه‌اش را در وادی نمره بر پا نماید؛ و اینکه در زمین صاف بایستد؛ و اینکه تمام بارش را جمع و جای خالی (بین خودش و همراهانش) را با حضور خودش و وسایلش پر کند؛ و اینکه ایستاده دعا بخواند.

ويكره: الوقوف في أعلى الجبل، وراكباً، وقاعداً.

**مکروه است** در بالای کوه، یا سواره یا نشسته وقوف نماید.

القول: في الوقوف بالمشعر

**۳- وقوف در مشعر**

والنظر في: مقدمته، وكيفيته.

این بحث مشتمل بر یک مقدمه و کیفیت وقوف در مشعر است.

أما المقدمة:

**مقدمه**

فيستحب الاقتصاد في سيره إلى المشعر، وأن يقول إذا بلغ الكثيب الأحمر عن يمين الطريق: (اللهم ارحم موقفي، وزد في عملي، وسلم لي ديني، وتقبل مناسكي)، وأن يؤخر المغرب والعشاء إلى المزدلفة ولو صار إلى ربع الليل، ولو منعه مانع صلى في الطريق، وأن يجمع بين المغرب والعشاء بأذان واحد وإقامتين من غير نوافل بينهما ويؤخر نوافل المغرب إلى بعد العشاء.

مستحب است در رفتن به‌سوی مشعر میانه‌روی کند (نه تند حرکت کند و نه کُند) و اینکه وقتی به ریگزار سرخ سمت راست راه رسید بگوید: (**اللهم ارحَم مَوقِفي،‌وَ زِد في عملي، وسَلِّم لي ديني، وتَقبَّل مناسكی)**؛(**خدایا! به این جایگاهم رحم کن و عملم را زیاد فرما و دینم را برایم سالم گردان و عباداتم را قبول فرما**)؛ و نیز مستحب است نماز مغرب و عشا را تا رسیدن به مزدلفه به تأخیر بیندازد -حتی اگر تا یک‌چهارم از شب طول بکشد‌- و اگر مانعی برایش پیش بیاید بین راه، نمازش را بخواند و مستحب است نماز مغرب و عشا را پشت سر هم بخواند، با یک اذان و دو اقامه([[101]](#footnote-101)) بدون اینکه بین آن دو، نافله بخواند و نافله‌های مغرب را تا بعد از نماز عشا به تأخیر بیندازد.

وأما الكيفية:

**چگونگی وقوف در مشعر**

فالواجب: النية، والوقوف بالمشعر، وحده: ما بين المأزمين إلى الحياض إلى وادي محسر. ولا يقف بغير المشعر، ويجوز مع الزحام الارتفاع إلى الجبل. ولو نوى الوقوف ثم نام أو جن أو أغمي عليه صح وقوفه.

**واجبات:**

**۱-** نیت

**۲-** وقوف در مشعر.

محدودۀ آن، بین مأزمین (دو کوهی که بین عرفات و مشعر است) تا حیاض تا وادی محَسّر است. نباید در جایی غیر از مشعر وقوف نماید و اگر شلوغی و ازدحام جمعیت زیاد بود جایز است از کوه بالا رود. اگر نیت وقوف کند سپس خوابش ببرد یا دیوانه و یا بی‌هوش شود، وقوفش صحیح است.

وأن يكون الوقوف بعد طلوع الفجر، فلو أفاض قبله عامداً بعد أن كان به ليلاً - ولو قليلاً - لم يبطل حجه إذا كان وقف بعرفات، وجبره بشاة. ويجوز الإفاضة قبل الفجر للمرأة، ومن يخاف على نفسه من غير جبر. ولو أفاض ناسياً لم يكن عليه شئ.

**۳-** وقوف بعد از طلوع فجر (اذان صبح) باشد؛ اگر قبل از طلوع فجر عمداً از مشعر خارج شود (بعدازاینکه شب -‌هرچند مقدار کمی از آن‌- را در مشعر مانده باشد) حجش باطل نمی‌شود -البته اگر در عرفات وقوف کرده باشد‌- و جبران آن، قربانی کردن یک گوسفند است. برای بانوان و کسانی که از آسیب جانی بر خودشان بیمناک‌اند جایز است قبل از طلوع فجر از مشعر خارج شوند و نیاز به جبران هم نیست؛ همچنین اگر از روی فراموشی زودتر خارج شود نیز چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود.

ويستحب الوقوف بعد أن يصلي الفجر، وأن يدعو بالدعاء المرسوم أو ما يتضمن الحمد لله والثناء عليه والصلاة على النبي وآله (ع)، وأن يطأ الصرورة المشعر برجله حافياً، ويستحب الصعود على قزح وذكر الله عليه.

**مستحبات:**

مستحب است بعد از نماز صبح در مشعر وقوف نماید و دعاهای مرسوم یا دعاهایی را که شامل حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و خاندانش است، بخواند؛ همچنین مستحب است کسی که اولین بار حج می‌گذارد با پای برهنه در مشعر قدم نهد و اینکه بر کوه قُزَح بالا رفته، در آنجا ذکر خدا بگوید.

مسائل خمس:

**مسائل پنج‌گانه:**

الأولى: وقت الوقوف بالمشعر ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، وللمضطر إلى زوال الشمس.

**اول:** وقت وقوف در مشعر بين طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و برای کسی که مضطر (ناچار) باشد تا ظهر شرعی است.

الثانية: من لم يقف بالمشعر ليلاً ولا بعد الفجر عامداً بطل حجه، ولو ترك ذلك ناسياً لم يبطل إن كان وقف بعرفات . ولو تركهما جميعاً بطل حجه عمداً أو نسياناً.

**دوم:** کسی که نَه شب و نَه بعد از طلوع فجر (از روی عمد) در مشعر وقوف نکند حجش باطل است و اگر از روی فراموشی وقوف در مشعر را ترک کرد، درصورتی‌که وقوف در عرفات را انجام داده باشد باطل نیست. اگر هر دو وقوف را ترک نماید -‌چه عمداً و چه از روی سهو و فراموشی‌- حجش باطل است.

الثالثة: من لم يقف بعرفات وأدرك المشعر قبل طلوع الشمس صح حجه، ولو فاته بطل. ولو وقف بعرفات جاز له تدارك المشعر إلى قبل الزوال.

**سوم:** کسی که در عرفات وقوف نکند و قبل از طلوع آفتاب به وقوف در مشعر برسد، حجش صحیح است، اما اگر به وقوف مشعر هم نرسد حجش باطل است. اگر در عرفات وقوف نموده باشد (و به وقوف در مشعر در وقتش نرسیده باشد) می‌تواند تا قبل از ظهر شرعی وقوف در مشعر را به‌جا آورد.

الرابعة: من فاته الحج تحلل بعمرة مفردة، ثم يقضيه إن كان واجباً على الصفة التي وجبت، تمتعاً أو قراناً أو إفراداً.

**چهارم:** کسی که حجش باطل شده است با انجام عمرۀ مفرده از احرام خارج می‌شود و اگر حجش واجب بوده، باید در آینده قضای آن را به همان شکلی که بر او واجب شده بود به‌جا آورد (تمتّع، قران یا افراد).

الخامسة: من فاته الحج سقطت عنه أفعاله، ويستحب له الإقامة بمنى إلى انقضاء أيام التشريق، ثم يأتي بأفعال العمرة التي يتحلل بها.

**پنجم:** کسی که حجش باطل شده، اعمال حج از گردنش برداشته می‌شود و مستحب است تا پایان ایام تشریق در منا اقامت کند، سپس اعمال عمرۀ مفرده‌ای که با آن از احرام خارج می‌شود را به‌جا آورد.

خاتمــة:

**خاتمــه:**

إذا ورد المشعر استحب له التقاط الحصى منه وهو سبعون حصاة، ولو أخذه من غيره جاز، لكن من الحرم عدا المساجد. ويجب فيه شروط ثلاثة: أن يكون مما يسمى حجراً، ومن الحرم، وأبكاراً. ويستحب أن يكون برشا، رخوة، بقدر الأنملة، كحيلة منطقة، ملتقطة. ويكره أن تكون صلبة، أو مكسرة.

هنگامی‌که وارد مشعر شد مستحب است هفتاد عدد ریگ از زمین بردارد، هرچند اگر از جای دیگر هم برداشت جایز است، البته از محدودۀ حرم و خارج از مساجد. دربارۀ این ریگ‌ها سه شرط واجب وجود دارد: طوری باشد که به آن سنگ گفته شود، از محدوده حرم باشد و تابه‌حال از آن در رمی استفاده نشده باشد. مستحب است رنگی، صاف و به‌اندازۀ بند انگشت باشد. به رنگ سرمه و نقطه‌نقطه باشد و از روی زمین برداشته شود. مکروه است سفت و خشن یا شکسته شده باشد.

ويستحب لمن عدا الإمام الإفاضة قبل طلوع الشمس بقليل، ولكن لا يجوز وادي محسّر إلا بعد طلوعها. والإمام يتأخر حتى تطلع، والسعي بوادي محسر وهو يقول: (اللهم سلم عهدي، واقبل توبتي، واجب دعوتي، واخلفني فيمن تركت بعدي). ولو ترك السعي فيه رجع فسعى استحباباً.

برای غیر امام مستحب است کمی پیش از طلوع آفتاب از مشعر خارج گردد، اما نباید تا بعد از طلوع آفتاب از وادی محسّر عبور کند. امام تا طلوع آفتاب خروجش را به تأخیر می‌اندازد و نیز مستحب است در وادی محسّر سعی انجام دهد درحالی‌که این ذکر را می‌گوید: (**اللهم سَلِّم عهدي، واقبَل توبتي، وأجِب دعوتي، واخلُفني فيمن ترَكتُ بعدي**)؛(**خدایا عهد و پیمانم را به سلامت دار و توبۀ مرا بپذیر و دعایم را اجابت فرما و در میان کسانی که از خود به‌جا گذاشتم جانشینم باش**) و اگر سعی در آنجا را ترک کرد مستحب است بازگردد و سعی را انجام دهد.

القول: في نزول منى وما بها من المناسك

**۴- ورود به مِنا و اعمال عبادی آن**

فإذا هبط بمنى استحب له الدعاء بالمرسوم، ومناسكه بها يوم النحر ثلاثة وهي: رمي جمرة العقبة، ثم الذبح، ثم الحلق.

هرگاه وارد منا شود مستحب است دعاهای مرسوم را بخواند. اعمال منا در روز عید قربان سه مورد است: رمی جمرۀ عقبه، سپس قربانی‌کردن و بعدازآن «حلق» (تراشیدن سر).

أما الأول:

**اول: رمی جمرۀ عقبه**

فالواجب فيه: النية، والعدد وهو سبع، وإلقاؤها بما يسمى رمياً، وإصابة الجمرة بها بما يفعله. فلو وقعت على شئ وانحدرت على الجمرة جاز، ولو قصرت فتممها حركة غيره من حيوان أو إنسان لم يجز. وكذا لو شك فلم يعلم وصلت الجمرة أم لا. ولو طرحها على الجمرة من غير رمي لم يجز.

واجبات آن عبارت‌اند از: نیت، تکمیل تعداد که هفت عدد (سنگ) است، انداختن سنگ‌ها طوری که به آن پرتاب بگویند و برخورد‌کردن سنگ‌ها به جمره با پرتاب‌کردن. اگر سنگ با چیز دیگری برخورد کند و برگشت کرده، به جمره اصابت کند جایز است، ولی اگر حرکت سنگ کُند باشد و حرکت چیز دیگری مانند حیوان یا انسان تکمیل‌کنندۀ آن باشد جایز نیست. همچنین اگر شک کند و نداند که سنگ به جمره رسیده است یا نه، حکم به همین صورت است (جایز نیست). اگر آن را بدون پرتاب‌کردن روی جمره بیندازد نیز جایز نیست.

والمستحب فيه ستة: الطهارة، والدعاء عند إرادة الرمي، وأن يكون بينه وبين الجمرة عشره أذرع إلى خمسة عشر ذراعاً، وأن يرميها خذفاً، والدعاء مع كل حصاة، وأن يكون ماشياً، ولو رمى راكباً جاز. وفي جمرة العقبة يستقبلها ويستدبر القبلة، وفي غيرها يستقبلها ويستقبل القبلة.

مستحبات آن شش مورد است: طهارت، دعا هنگام تصمیم به پرتاب سنگ، اینکه بین او و جمره ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، اینکه رمی جمره را با سنگ‌ریزه انجام دهد، با پرتاب هر سنگ دعا کند و پیاده باشد (هرچند که رمی به‌صورت سواره نیز جایز است). در رمیِ جمرۀ عقبه مستحب است رو به جمره کرده، پشت به قبله بایستد و در جمرات دیگر هم رو به جمره و هم رو به قبله باشد (جمره را بین خود و قبله قرار دهد).

وأما الثاني: وهو الذبح، فيشتمل على أطراف:

**دوم: قربانی کردن**

شامل پنج مورد است:

الأول: في الهدي.

۱- **قربانی**

وهو واجب على المتمتع، ولا يجب على غيره سواء كان مفترضاً أو متنفلاً. ولو تمتع المكي وجب عليه الهدي، ولو كان المتمتع مملوكاً بإذن مولاه كان مولاه بالخيار بين أن يهدي ، وأن يأمره بالصوم. ولو أدرك المملوك أحد الموقفين معتقاً لزمه الهدي مع القدرة، ومع التعذر الصوم.

قربانی بر کسی که حج تمتّع به‌جا می‌آورد واجب است، ولی بر دیگران واجب نیست چه حجشان واجب باشد و چه مستحب. اگر شخصی که ساکن مکه است حج تمتّع به‌جا ‌آورد قربانی‌کردن بر او نیز واجب است و اگر شخصی که غلام فرد دیگری است با اجازۀ مولایش حج تمتّع به‌جا ‌آورد، مولایش مخیر است که به‌عوض او قربانی کند یا اینکه به او دستور دهد روزه بگیرد. اگر بنده (غلام) هنگام وقوف در یکی از دو موقف آزاد شود اگر در توانش بود قربانی بر او واجب است و اگر نتوانست باید روزه بگیرد.

والنية شرط في الذبح، ويجوز أن يتولاها عنه الذابح بشرط ان يكون مؤمناً، ويجب ذبحه بمنى. ولا يجزي واحد في الواجب إلا عن واحد، ويجزي البقر عن سبعة في الندب. ولا يجب بيع ثياب التجمل في الهدي، بل يقتصر على الصوم. ولو ضل الهدي فذبحه غير صاحبه لم يجز عنه. ولا يجوز إخراج شئ مما يذبحه عن منى، بل يخرج إلى مصرفه بها.

در قربانی‌کردن، داشتنِ نیت شرط است و البته جایز است قصاب (به‌شرط مؤمن‌بودن) از طرف او نیت کند و واجب است قربانی‌کردن در مِنا باشد. در حجِ واجب هر قربانی فقط برای یک نفر کفایت می‌کند، اما در حجِ مستحبی یک گاو برای هفت نفر هم کفایت می‌کند. برای تهیۀ قربانی واجب نیست لباس‌های گران‌بهای خود را بفروشد، بلکه (اگر پول نداشت) به روزه گرفتن اکتفا کند. اگر حیوان قربانی گم شود و شخص دیگری غیر از صاحبش آن را ذبح کند از او پذیرفته نمی‌شود. جایز نیست چیزی از گوشت قربانی را از منا خارج سازد، بلکه به‌اندازۀ مصرفش در منا از آن جدا ‌کند.

ويجب ذبحه يوم النحر مقدماً على الحلق ، فلو أخره أثم وأجزأ. وكذا لو ذبحه في بقية ذي الحجة جاز.

واجب است قربانی را در روز عید قربان پیش از تراشیدن موی سرش، انجام دهد و اگر قربانی را به تأخیر بیندازد گناه کرده ولی صحیح است. اگر در روزهای باقی‌مانده‌ از ماه ذی‌حجه قربانی کند نیز جایز است.

الثاني: في صفاته. والواجب ثلاثة:

**۲- خصوصیات قربانی**

داشتن سه خصوصیت برای قربانی واجب است:

الأول: الجنس، ويجب أن يكون من النعم: الإبل، والبقر، والغنم.

**اول:** جنسیت. واجب است از چارپایان باشد: شتر، گاو و یا گوسفند.

الثاني: السن، فلا يجزي من الإبل إلا الثني، وهو الذي له خمس ودخل في السادسة، ومن البقر والمعز ما له سنة ودخل في الثانية ، ويجزي من الضأن الجذع لسنته.

**دوم:** سن. اگر بخواهد شتر قربانی کند باید «ثنی» باشد -یعنی شتری که پنج سالش تمام و وارد شش سال شده باشد- تا کفایت کند. اگر گاو و بز قربانی می‌کند باید یک سالش تمام و وارد دوسالگی شده باشد. گوسفند باید زادۀ همان سال باشد تا کفایت کند.([[102]](#footnote-102))

الثالث: أن يكون تاماً، فلا يجزي العوراء، ولا العرجاء البين عرجها، ولا التي انكسر قرنها الداخل، ولا المقطوعة الإذن، ولا الخصي من الفحول، ولا المهزولة وهي التي ليس على كليتها شحم.

**سوم:** اینکه ناقص نباشد؛ پس اگر حیوان مشکلات زیر را داشته باشد به‌عنوان قربانی کفایت نمی‌کند: حیوان کور، حیوان لَنگی که لنگ‌بودنش آشکار باشد، حیوانی که شاخش تا لایۀ درونی شکسته باشد، حیوانی که گوش‌بریده باشد، حیوان نری که بیضه‌هایش کشیده شده باشد و «مهزوله» (حیوان لاغری که روی کلیه‌هایش چربی نداشته باشد).

ولو اشتراها على أنها مهزولة فخرجت كذلك لم تجزه، ولو خرجت سمينة أجزأته وكذا لو اشتراها على أنها سمينة فخرجت مهزولة، ولو اشتراها على أنها تامة فبانت ناقصة لم يجزه.

اگر حیوان را به‌عنوان «مهزول» خریده و واقعاً هم مهزول باشد کفایت نمی‌کند، ولی اگر سمینه (فربه) از کار درآمد مشکلی نخواهد داشت. اگر آن را به‌عنوان حیوان فربه خریده باشد ولی مهزوله از کار درآید نیز به همین صورت خواهد بود. اگر به‌عنوان حیوان تامّ (بی‌عیب) خریداری کرده باشد ولی ناقص از کار درآید کفایت نخواهد کرد.

والمستحب: أن تكون سمينة تنظر في سواد وتبرك في سواد وتمشي في مثله، وأن تكون مما عرّف به. وأفضل الهدي من البدن والبقر الإناث، ومن الضأن والمعز الذكران. وأن ينحر الإبل قائمة قد ربطت بين الخف والركبة، ويطعنها من الجانب الأيمن، وأن يدعو الله تعالى عند الذبح، ويترك يده على يد الذابح، وأفضل منه أن يتولى الذبح بنفسه إذا أحسن.

**مستحبات:**

قربانی به حدی چاق باشد که به سایۀ خودش نگاه کند، در سایۀ خودش بنشیند و به همین صورت راه برود (کنایه از درشت‌هیکل بودن). اینکه حیوانی باشد که از شب عرفه با خود همراه داشته باشد. در مورد شتر و گاو بهترینشان برای قربانی ماده‌ها و در مورد گوسفند و بز، نرها بهتر هستند. مستحب است شتر را در حالت ایستاده نحر کنند و بین سُم و ران او را ببندند و اینکه دشنه را از سمت راست بر او بزنند و اینکه هنگام ذبح‌کردن خدا را بخوانند؛ همچنین مستحب است حاجی دستش را روی دست قصاب قرار دهد و بهتر است اگر خودش می‌تواند به‌خوبی عمل ذبح را انجام دهد، خودش ذبح کند.

ويستحب أن يقسمه ثلاثاً يأكل ثلثه، ويتصدق بثلثه، ويهدي ثلثه. ويجب الأكل منه، ولو قليلاً. ويكره: التضحية بالجاموس، وبالثور، وبالموجوء.

مستحب است گوشت قربانی را به سه قسمت تقسیم کرده، یک سومش را خودش بخورد، یک‌سوم را صدقه بدهد و یک‌سوم دیگر را هدیه نماید. واجب است خودش از گوشت قربانی بخورد هرچند مقدار کمی باشد.

مکروه است گاومیش یا گاو نر و یا حیوانی که بیضه‌هایش در اثر زخم فاسد شده باشد را قربانی کند.

الثالث: في البدل.

**۳- بدل از قربانی**

من فقد الهدي ووجد ثمنه ينتقل فرضه إلى الصوم، وإذا فقدهما صام عشرة أيام، ثلاثة في الحج متتابعات، يوماً قبل التروية ويوم التروية ويوم عرفة. ولو لم يتفق اقتصر على التروية وعرفة، ثم صام الثالث بعد النفر. ولو فاته يوم التروية أخره إلى بعد النفر، ويجوز تقديمها من أول ذي الحجة بعد أن تلبس بالمتعـة. ويجوز صومها طول ذي الحجة، ولو صام يومين وأفطرالثالث لم يجزه واستأنف، إلا أن يكون ذلك هو العيد فيأتي بالثالث بعد النفر.

کسی که نتوانسته قربانی پیدا کند ولی پولش را داشته باشد، عمل واجبش از قربانی‌کردن به روزه‌گرفتن تبدیل می‌شود [به‌جای قربانی روزه می‌گیرد] و اگر نه قربانی و نه پول آن را داشته باشد، باید ده روز روزه بگیرد که سه روز آن را به‌صورت متوالی در ایام حج می‌گیرد (روز قبل از ترویه، روز ترویه و روز عرفه) ‌و اگر به این صورت نتوانست به روز ترویه و عرفه اکتفا کند‌ و سپس روز سوم را پس از کوچ، روزه می‌گیرد. اگر روز ترویه را روزه نگرفت روزۀ آن را به بعد از کوچ موکول می‌کند. می‌تواند روزۀ آن سه روز را از روزهای اول ماه ذی‌حجه -پس‌ازاینکه به حج مشغول شد‌- روزه بگیرد و نیز می‌تواند در طول ذی‌حجه روزۀ این سه روز را به‌جا آورد. اگر دو روز روزه بگیرد و روز سوم را افطار کند کفایت نمی‌کند و باید از ابتدا هر سه روز را روزه بگیرد، مگر اینکه روز سوم عید قربان باشد که در این صورت سومین روز را پس از کوچ‌کردن از منا به‌جا می‌آورد.

ولا يصح صوم هذه الثلاثة إلا في ذي الحجة بعد التلبس بالمتعة، ولو خرج ذو الحجة ولم يصمها تعين الهدي في القابل. ولو صامها ثم وجد الهدي ولو قبل التلبس بالسبعة لم يجب عليه الهدي وكان له المضي على الصوم، ولو رجع إلى الهدي كان أفضل.

به‌جا آوردن روزۀ این سه روز فقط در ماه ذی‌حجه و پس از شروع‌کردن به حج صحیح است. اگر ماه ذی‌حجه تمام شود و روزۀ این سه روز را نگرفته باشد، باید در سال آینده یک قربانی به‌جا آورد. اگر آن سه روز را روزه بگیرد و سپس قبل از اقدام به روزۀ هفت روزِ باقیمانده قربانی به دست آورد، قربانی‌کردن بر او واجب نیست و می‌تواند روزه‌ها را ادامه دهد، هرچند بهتر است به‌جای روزه قربانی کند.

وصوم السبعة بعد وصوله إلى أهله، ولا يشترط فيها الموالاة، فإن أقام بمكة انتظر قدر وصوله إلى أهله ما لم يزد على شهر، ولو مات من وجب عليه الصوم ولم يصم وجب أن يصوم عنه وليه الثلاثة والسبعة.

زمان روزۀ هفت روزِ باقیمانده، پس از بازگشت و رسیدن به اهل و خانواده‌اش می‌باشد و پشت سر هم بودن این روزه‌ها شرط نیست. اگر در مکه اقامت کرد به‌اندازۀ رسیدن به خانواده‌اش صبر می‌کند، البته بیش از یک ماه نشود. اگر کسی که روزه بر او واجب است بمیرد و روزه را نگرفته باشد واجب است ولیّ او از طرفش یک سه روز و یک هفت روز روزه بگیرد.

ومن وجب عليه بدنة في نذر أو كفارة ولم يجد كان عليه سبع شياة، ولو تعين الهدي فمات من وجب عليه أخرج من أصل التركة.

کسی که قربانی‌کردن یک شتر (بُدنه) به سبب نذر یا کفاره بر او واجب شده ولی شتر نیافته باشد، به‌جای آن، هفت گوسفند قربانی ‌کند و اگر فقط قربانی کردن واجب شده باشد و شخصی که بر او واجب شده است بمیرد، از اصل ماتَرَک (اموال میت) خارج می‌شود.

الرابع: في هدي القران.

**۴- قربانی حج قِران**

لا يخرج هدي القران عن ملك سائقه، وله إبداله والتصرف فيه وإن أشعره أو قلده، ولكن متى ساقه فلابد من نحره بمنى إن كان لإحرام الحج، وإن كان للعمرة فبفناء الكعبة بالحزورة.

قربانی حج قِران از مایَملَک کسی که آن را به مکه می‌برد جدا نمی‌شود؛ او می‌تواند قربانی را عوض یا در آن تغییر ایجاد کند، حتی اگر آن را علامت‌گذاری یا تقلید کرده باشد؛ اما وقتی آن را به مکه آورده باشد اگر برای احرام حج باشد باید آن را در مِنا قربانی کند و اگر برای عمره باشد در اطراف کعبه (اطراف مسجد) در حَزوَره (تپه‌ای بین صفا و مروه) آن را قربانی کند.

ولو هلك لم يجب إقامة بدله، لأنه ليس بمضمون. ولو كان مضموناً كالكفارات وجب إقامة بدله. ولو عجز هدي السياق عن الوصول جاز أن ينحر أو يذبح، وُيعلَّم بما يدل على أنه هدي. ولو أصابه كسر جاز بيعه، والأفضل أن يتصدق بثمنه أو يقيم بدله، ولا يتعين هدي السياق للصدقة إلا بالنذر.

اگر قربانی تَلَف شود لازم نیست به‌جای آن قربانی دیگری بیاورد، زیرا ضامن آن نبوده است و اگر ‌مانند کفاره‌ها، ضامن آن بوده باشد باید به‌جای آن‌که تلف شده قربانی دیگری بیاورد. اگر حیوانی که به‌عنوان قربانی با خود می‌برد از رسیدن (به محل قربانی) ناتوان شود می‌تواند آن را نحر یا ذبح نماید و با چیزی که مشخص کند این قربانی است آن را علامت‌گذاری و معین ‌نماید. اگر حیوان دچار شکستگی شد، فروختن آن جایز خواهد بود و بهتر است پولش را صدقه بدهد یا یک قربانی دیگری به‌جای آن تهیه کند. واجب نیست قربانی که با خود همراه برده را حتماً به‌عنوان صدقه بدهد، مگر اینکه نذر کرده باشد.

ولو سرق من غير تفريط لم يضمن. ولو ضل فذبحه الواجد عن صاحبه أجزأ عنه. ولو ضاع فأقام بدله ثم وجد الأول ذبحه ولم يجب ذبح الأخير، ولو ذبح الأخير ذبح الأول ندباً، إلا أن يكون منذوراً. ويجوز ركوب الهدي ما لم يضر به، وشرب لبنه ما لم يضر بولده .

اگر در نگهداریِ قربانی کوتاهی نکند اما قربانی از او دزدیده شود، ضامن نیست. اگر قربانی گم شود و کسی که آن را پیدا کرده از طرف صاحبش آن را قربانی نماید، از صاحبش پذیرفته می‌شود. اگر قربانی از دستش برود و یک حیوان دیگر را عوض آن برای قربانی تهیه کند سپس حیوان اولی پیدا شود، همان اولی را قربانی ‌کند و ذبح حیوان دوم واجب نیست؛ و اگر دومی را ذبح کرده باشد (و بعدازآن حیوان اول پیدا شود) ذبح‌کردن اولی مستحب است، مگر اینکه اولی نذر بوده باشد. سوارشدن بر حیوانی که برای قربانی همراه خود می‌برد، درصورتی‌که آسیبی به آن نرسد جایز است و همچنین دوشیدن شیرش درصورتی‌که به بچه‌اش آسیبی نرسد (جایز است).

وكل هدي واجب كالكفارات لا يجوز أن يعطي الجزار منها شيئاً، ولا أخذ شئ من جلودها، ولا أكل شئ منها، فإن أكل تصدق بثمن ما أكل. ومن نذر أن ينحر بدنة فإن عين موضعها وجب، وإن أطلق نحرها بمكة.

جایز نیست چیزی از قربانی‌های واجب، مانند کفارات‌ را به قصاب بدهد یا چیزی از پوست آن را بردارد و یا چیزی از آن را بخورد؛ و اگر مقداری از آن را خورد به‌اندازۀ پولش صدقه ‌دهد. کسی که نذر کرده شتر قربانی کند اگر مکانش را هم مشخص کرده باشد باید در همان مکان باشد و اگر مشخص نکرده باشد آن را در مکه ذبح ‌نماید.

ويستحب أن يأكل من هدي السياق، وأن يهدي ثلثه، ويتصدق بثلثه، كهدي التمتع، وكذا الأضحية.

خوردن از قربانی‌ای که با خودش برده (و برای نذر و کفاره نبوده) مستحب است؛ همچنین مستحب است یک‌سوم از قربانی را -همانند قربانی تمتّع و قربانی روز عید قربان‌- هدیه و یک‌سوم را صدقه بدهد.

الخامس: الأضحية.

**۵- قربانی روز عید قربان**

ووقتها بمنى أربعة أيام، أولها يوم النحر، وفي الأمصار ثلاثة. ويستحب الأكل من الأضحية ولا بأس بادخار لحمها، ويكره أن يخرج به من منى، ولا بأس بإخراج ما يضحيه غيره.

زمان آن برای کسی که در منا باشد چهار روز است که اولین روزش عید قربان است ([[103]](#footnote-103)) و برای کسی که در شهرها باشد سه روز. خوردن از گوشت قربانی عید قربان مستحب است و ذخیره‌کردن گوشتش ایرادی ندارد و اینکه از منا خارجش کند مکروه است، اما بیرون بردن آنچه سایرین قربانی کرده‌اند، اشکالی ندارد.

ويجزي الهدي الواجب عن الأضحية، والجمع بينهما أفضل. ومن لم يجد الأضحية تصدق بثمنها، فإن اختلفت أثمانها جمع الأعلى والأوسط والأدنى، وتصدق بثلث الجميع.

قربانیِ واجب، از قربانیِ مستحبی عید کفایت می‌کند و اگر هر دو را انجام دهد بهتر است. کسی که قربانی مستحبی عید قربان را نیابد، پولش را صدقه ‌دهد و اگر قیمت‌ها متفاوت بود به‌اندازۀ میانگین قیمت گران و متوسط و ارزان صدقه ‌دهد.([[104]](#footnote-104))

ويستحب أن تكون الأضحية بما يشتريه، ويكره بما يربيه. ويكره أن يأخذ شيئاً من جلود الأضاحي، وأن يعطيها الجزار، والأفضل أن يتصدق بها.

مستحب است قربانیِ عید قربان را بخرد و مکروه است حیوانی را که خودش بزرگ کرده قربانی کند. مکروه است چیزی از پوست قربانی‌های روز عید برای خود بردارد و یا به قصاب بدهد، بلکه بهتر است آن را صدقه بدهد.

الثالث: في الحلق والتقصير

**سوم: حلق و تقصیر([[105]](#footnote-105))**

فإذا فرغ من الذبح فهو مخير إن شاء حلق، وإن شاء قصر، والحلق أفضل، ويتأكد في حق الصرورة، ومن لبد شعره . وليس على النساء حلق ، ويتعين في حقهن التقصير، ويجزيهن منه ولو مثل الأنملة.

هنگامی‌که ذبح به پایان رسید، مخیّر است بین اینکه سر خود را بتراشد و یا موهایش را کوتاه نماید و البته تراشیدن سر بهتر است و برای کسی که برای اولین مرتبه حج به‌جا می‌آورد تأکید بیشتری دارد و اینکه موهای سر خود را با صمغ بپوشاند. تراشیدن سر در مورد بانوان صدق نمی‌کند و فقط تقصیر می‌کنند (مقداری از مویشان را می‌چینند) و حتی اگر به‌اندازۀ یک بند انگشت از موی سرشان را کوتاه کنند کفایت می‌کند.

ويجب تقديم التقصير على زيارة البيت لطواف الحج والسعي، ولو قدم ذلك على التقصير عامداً جبره بشاة، ولو كان ناسياً لم يكن عليه شئ، وعليه إعادة الطواف.

واجب است تقصیر را پیش از طواف حج و سعی انجام دهد. اگر عمداً طواف را پیش از تقصیر انجام دهد باید برای جبرانش یک گوسفند قربانی کند و اگر از روی فراموشی چنین کند چیزی بر عهده‌اش نیست و فقط باید طوافش را اعاده نماید.

ويجب أن يحلق بمنى فلو رحل رجع فحلق بها، فإن لم يتمكن حلق أو قصر مكانه وبعث بشعره ليدفن بها. ولو لم يمكنه لم يكن عليه شئ، ومن ليس على رأسه شعر أجزأه إمرار الموسى عليه.

واجب است حلق را در مِنا انجام دهد و اگر از آنجا خارج شده بود باید برای انجام حلق به مِنا بازگردد و اگر نتوانست، حلق یا تقصیر را در همان‌جایی که هست انجام داده، موهایش را بفرستد تا در منا دفن شود و اگر این کار هم ممکن نبود چیزی بر عهده‌اش نیست. کسی که بر سرش مویی ندارد کافی است وسیلۀ تراشیدن مو را روی سرش بکشد.

وترتيب هذه المناسك واجب يوم النحر: الرمي، ثم الذبح، ثم الحلق، فلو قدم بعضها على بعض أثم ولا إعادة.

واجب است این اعمال در روز عید قربان به ترتیب زیر انجام شود: رمی جمرات، قربانی و سپس حلق (یا تقصیر). اگر کسی این ترتیب را برهم بزند گناه کرده است ولی نیازی به تکرار نیست.

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: مواطن التحليل:

**اول:** جایگاه‌های حلال شدن محرمات احرام:

الأول: عقيب الحلق أو التقصير يحل من كل شئ إلا الطيب والنساء والصيد.

**۱-** پس از حلق یا تقصیر، تمام محرمات به‌جز استعمال بوی خوش و موارد مربوط به ارتباط با زنان و صید، حلال می‌شود.

الثاني: إذا طاف طواف الزيارة حل له الطيب.

**۲-** هنگامی‌که طواف زیارت انجام داد استعمال بوی خوش برایش حلال می‌گردد.

الثالث: إذا طاف طواف النساء حل له النساء.

**۳-** وقتی طواف نسا را انجام داد ارتباط با زنان (که به‌واسطۀ احرام ممنوع شده بود) حلال می‌شود.

ويحل له بعد الذبح الحلق أو التقصير له ولغيره، ويكره لبس المخيط حتى يفرغ من طواف الزيارة، وكذا يكره الطيب حتى يفرغ من طواف النساء.

و پس از قربانی، حلق و تقصیر برای خودش و دیگران حلال می‌شود و پوشیدن لباس دوخته‌شده مکروه است تا اینکه از طواف زیارت فارغ شود، همچنین استعمال بوی خوش تا زمانی که طواف نسا تمام نشده باشد مکروه است.

الثانية: إذا قضى مناسكه يوم النحر فالأفضل المشي إلى مكة للطواف والسعي ليومه، فإن أخره - أي الطواف بعد أن غادر منى إلى مكة - فمن غده. ويتأكد في حق المتمتع، فإن أخره أثم ، ويجزيه طوافه وسعيه. ويجوز للقارن والمفرد تأخير ذلك طول ذي الحجة على كراهية.

**دوم:** وقتی اعمال عبادی روز عید قربان را انجام داد بهتر است برای طواف و سعی در همان روز پیاده به‌سوی مکه برود و اگر طوافِ پس از ترک گفتنِ منا به‌سوی مکه را به تأخیر انداخت فردای آن روز طواف کند؛ این مورد برای کسی که حج تمتّع انجام می‌دهد مستحب مؤکد است و اگر باز هم به تأخیر انداخت گناه کرده ولی طواف و سعی او پذیرفته است. کسانی که حج قِران و اِفراد انجام می‌دهند می‌توانند این مورد را تا آخر ماه ذی‌حجه به تأخیر بیندازند، هرچند مکروه است.

الثالثة: الأفضل لمن مضى إلى مكة للطواف والسعي الغسل، وتقليم الأظفار، وأخذ الشارب، والدعاء إذا وقف على باب المسجد.

**سوم:** کسی که برای طواف و سعی به مکه می‌رود بهتر است غسل کند و ناخن‌ها و سبیلرا کوتاه نماید و هنگامی‌که به درب مسجدالحرام رسید دعا کند.

القول: في الطواف

**۵- طواف**

وفيه ثلاثة مقاصد:

شامل سه سرفصل است:

الأول: في المقدمات.

**اول: مقدمات**

وهي واجبة ومندوبة: فالواجبات: الطهارة، وإزالة النجاسة عن الثوب والبدن، وأن يكون مختوناً، ولا يعتبر في المرأة.

شامل مقدمات واجب و مقدمات مستحب است.

**مقدمات واجب:** طهارت، پاک کردن نجاست از لباس و بدن و اینکه ختنه شده باشد (این مورد برای زنان شرط نیست).

والمندوبات ثمانية: الغسل لدخول مكة، فلو حصل عذر اغتسل بعد دخوله، والأفضل أن يغتسل من بئر ميمون، أو من فخ، وإلا ففي منزله. ومضغ الاذخر، وأن يدخل مكة من أعلاها، وأن يكون حافياً، على سكينة ووقار، ويغتسل لدخول المسجد الحرام، ويدخل من باب بني شيبة ليطأ هبل، وهو غير موجود الآن حيث محا الوهابيون النواصب أثره، وبعد أن يقف عندها ويسلم على النبي (ص) ويدعو بالمأثور.

**مقدمات مستحب:** هشت مورد هستند: غسل‌کردن برای ورود به مکه و اگر عذری [که مانع از غسل کردن است] داشته باشد پس از ورود غسل ‌کند، بهتر است از چاه میمون یا از «فخ»([[106]](#footnote-106)) غسل نماید، وگرنه در منزل خود غسل ‌کند. جویدن اِذخِر([[107]](#footnote-107))، وارد شدن به مکه با پای برهنه و با آرامش و سنگینی از سمت بالای آن، غسل کردن برای ورود به مسجدالحرام، وارد شدن به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه برای اینکه هبل را زیر پای خود لگدکوب کند،([[108]](#footnote-108)) البته در حال حاضر باب بنی‌شیبه وجود ندارد زیرا وهابی‌های ناصبی آثار آن را از بین برده‌اند‌؛ پس‌ازآن ایستادن کنار درب (باب بنی‌شیبه) و سلام‌دادن به پیامبر  و خواندن دعاهای مأثوره.([[109]](#footnote-109))

المقصد الثاني: في كيفية الطواف.

**دوم: چگونگی طواف**

وهو يشتمل على: واجب وندب.

شامل واجبات و مستحبات است.

فالواجب سبعة: النية، والبدء بالحجر، والختم به، وأن يطوف على يساره، وأن يدخل الحجر في الطواف، وأن يكمله سبعاً، وأن يكون بين البيت والمقام، ولو مشى على أساس البيت أو حائط الحجر لم يجزه.

**واجبات طواف:**

هفت مورد است:

۱- نیت.

۲- آغاز‌کردن طواف از رو‌به‌روی حجر‌الاسود و به پایان رساندن طواف تا همان‌جا.

۳- هنگام طواف سمت چپ بدنش به‌سوی کعبه باشد.

۴- هنگام طواف خارج از حِجر حرکت کند.([[110]](#footnote-110))

۵- هفت شوط (دور) را کامل کند.

۶- بین خانۀ کعبه و مقام ابراهیم طواف کند.([[111]](#footnote-111))

۷- اگر روی پایه‌های کعبه یا دیوار حِجر اسماعیل حرکت کند صحیح نیست.

ومن لوازمه ركعتا الطواف، وهما واجبتان بعده في الطواف الواجب، ولو نسيهما وجب عليه الرجوع، ولو شق قضاهما حيث ذكره، ولو مات قضاهما الولي.

از ملزمات طواف، دو رکعت نماز طواف است که واجب است بعد از طوافِ واجب به‌جا آورده شود و اگر فراموش کند باید بازگردد و اگر مشقت داشت هر‌جا که یادش آمد به‌جا آورد و اگر از دنیا رفت باید ولی‌اش به‌جای او قضا نماید.

مسائل ست:

**مسائل شش‌گانه:**

الأولى: الزيادة على السبع في الطواف الواجب محظورة، وفي النافلة مكروهة.

**اول:** بیش از هفت دور طواف‌کردن در طوافِ واجب ممنوع و در طواف مستحب مکروه است.

الثانية: الطهارة شرط في الواجب دون الندب، حتى أنه يجوز ابتداء المندوب مع عدم الطهارة وإن كانت الطهارة أفضل.

**دوم:** طهارت (وضو‌داشتن) در طوافِ واجب شرط است اما برای طوافِ مستحب لازم نیست، به‌طوری‌که جایز است طواف مستحبی را بدون طهارت آغاز کند هرچند با طهارت بودن بهتر است.

الثالثة: يجب أن يصلي ركعتي الطواف في المقام حيث هو الآن، ولا يجوز في غيره، فإن منعه زحام صلى وراءه، أو إلى أحد جانبيه.

**سوم:** واجب است دو رکعت نماز طواف را در جایی که در حال حاضر مقام ابراهیم قرار دارد بخواند (و جایز نیست در جای دیگری بخواند) و اگر ازدحام جمعیت مانعش شد، پشتِ مقام یا در یکی از دو طرف آن نمازِ طواف را به‌جا ‌آورد.

الرابعة: من طاف في ثوب نجس مع العلم لم يصح طوافه، وإن لم يعلم ثم علم في أثناء الطواف أزاله وتمم، ولو لم يعلم حتى فرغ كان طوافه ماضياً.

**چهارم:** اگر کسی بداند لباسش نجس است و با همان لباس طواف نماید، طوافش صحیح نیست و اگر نداند و در حین طواف بفهمد، نجاست را برطرف نماید و طواف را به پایان برساند و اگر نداند و بعد از پایان طواف متوجه شد که لباسش نجس بوده طوافش صحیح است.

الخامسة: يجوز أن يصلي ركعتي طواف الفريضة في أي وقت شاء.

**پنجم:** دو رکعت نماز طوافِ واجب را در هر زمان که خواست می‌تواند بخواند.

السادسة: من نقص من طوافه، فإن جاوز النصف رجع فأتم، ولو عاد إلى أهله أمر من يطوف عنه، وإن كان دون ذلك استأنف. وكذا من قطع طواف الفريضة لدخول البيت أو بالسعي في حاجته. وكذا لو مرض في أثناء طوافه، ولو استمر مرضه حيث لا يمكن أن يطاف به طيف عنه. وكذا لو أحدث في طواف الفريضة. ولو دخل في السعي فذكر أنه لم يتم طوافه رجع فأتم طوافه إن كان تجاوز النصف، ثم تمم السعي.

**ششم:** کسی که طوافش را ناقص انجام داده است اگر بیش از نصف کل طواف را انجام داده باشد([[112]](#footnote-112)) بازگشته، آن را کامل ‌کند و اگر به خانه‌اش برگشته بود کسی را مأمور ‌کند تا از طرف او نقص طوافش را کامل نماید و اگر این‌گونه نبود دوباره طواف کند. حکم کسی که طواف واجبش را به دلیل ورود به خانۀ کعبه و یا جهت تلاش برای [رسیدن به] نیازش قطع نموده باشد به همین صورت است. اگر در اثنای طوافش بیمار شود و اگر بیماری‌اش ادامه یافت به‌طوری‌که نتوانست طواف کند از طرف او طواف را به‌جا ‌آورند. اگر در طواف واجب، حدثی از او سر بزند نیز حکمش همین است. اگر سعی صفا و مروه را شروع نماید و به یاد آورد که طوافش را تمام نکرده است، اگر بیش از نصف کل طواف را انجام داده باشد باز‌گردد و آن را کامل ‌کند، سپس به محل صفا و مروه رفته، سعی‌اش را تمام ‌کند.

والندب خمسة عشر: الوقوف عند الحجر، وحمد الله والثناء عليه والصلاة على النبي وآله عليهم السلام، ورفع اليدين بالدعاء، واستلام الحجر وتقبيله، فإن لم يقدر فبيده، ولو كانت مقطوعـة استلم بموضع القطع. ولو لم يكن له يد اقتصر على الإشارة، وأن يقول: (هذه أمانتي أديتها، وميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالموافاة. اللهم تصديقاً بكتابك ... إلى آخر الدعاء).

**مستحبات طواف:**

پانزده مورد:

توقف نزد حجرالأسود، حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و خاندانش ، بالا‌بردن دست‌ها برای دعا، دست‌کشیدن روی حجر و بوسیدن آن، اگر نتوانست ببوسد بر آن دست بکشد و دستش را ببوسد و اگر دستش بریده بود با موضع قطع‌شدۀ دستش آن را لمس کند. اگر دست نداشت فقط به اشاره اکتفا کند و مستحب است بگوید: «هذه أمانتي أديتها، وميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالموافاة. اللهم تصديقاً بكتابك ... تا آخر دعا».([[113]](#footnote-113))

وأن يكون في طوافه داعياً ذاكراً لله سبحانه على سكينة ووقار مقتصداً في مشيه، وأن يقول: (اللهم إني أسألك باسمك الذي يمشي به على طلل الماء ... إلى آخر الدعاء)، وأن يلتزم المستجار في الشوط السابع، ويبسط يديه على الحائط، ويلصق به بطنه وخده، ويدعو بالدعاء المأثور، ولو جاوز المستجار إلى ركن اليماني لم يرجع، وأن يلتزم الأركان كلها، وآكدها الذي فيه الحجر واليماني.

همچنین مستحب است هنگام طواف با آرامش و سنگینی و با میانه‌روی گام بردارد، دعا بخواند و ذکر خدا بگوید و این دعا را بخواند: «اللهم إني أسألك باسمك الذي يمشي به على طلل الماء ... تا آخر دعا»([[114]](#footnote-114)).

اینکه در شوط هفتم به مستجار([[115]](#footnote-115)) بچسبد، دو دستش را بر دیوار بگشاید، شکم و گونه‌اش را به آن بچسباند و دعاهایی که از معصومین  وارد شده است را بخواند. اگر از مستجار به سمت رکن یمانی گذشته بود برنگردد. مستحب است خود را به تمام رکن‌های کعبه بچسباند و چسبیدن به رکنی که در آن حجرالأسود وجود دارد و رکن یمانی، تأکید بیشتری نسبت به ارکان دیگر دارد.

ويستحب أن يطوف ثلاثمائة وستين طوافاً، فإن لم يتمكن فثلاثمائة وستين شوطاً، ويلحق الزيادة بالطواف الأخير ، ويسقط الكراهية هنا بهذا الاعتبار. وأن يقرأ في ركعتي الطواف في الأولى مع "الحمد" "قل هو الله أحد"، وفي الثانية معه "قل يا أيها الكافرون". ومن زاد على السبعة سهواً أكملها أسبوعين وصلى الفريضة أولاً، وركعتي النافلة بعد الفراغ من السعي، وأن يتدانى من البيت. ويكره الكلام في الطواف بغير الدعاء والقراءة.

مستحب است سیصد‌و‌شصت طواف انجام دهد و اگر نتوانست سیصد‌و‌شصت دور و شوط‌های اضافی به طواف آخر ملحق می‌شود و کراهت دور زدن بیش از هفت دور به‌این‌ترتیب از بین می‌رود. مستحب است در دو رکعت نماز طواف در رکعت اول «حمد» و «قل هو الله احد» و در رکعت دوم «حمد» و «قل يا أيها الكافرون» را بخواند. مستحب است کسی که سهواً بیش از هفت دور زده، آن را به چهارده دور برساند و دو رکعت نماز طواف برای هفت دور اول بخواند، سپس سعی انجام دهد و بعد از اتمام آن، دو رکعت نماز طواف مستحبی به‌جا آورد؛ همچنین مستحب است به خانۀ کعبه نزدیک شود.

هرگونه سخن‌گفتن در هنگام طواف به‌جز خواندن دعا یا قرآن، مکروه است.

الثالث: في أحكام الطواف، وفيه اثنتا عشرة مسألة:

**سوم: احكام طواف**

دوازده مسئله:

الأولى: الطواف ركن من تركه عامداً بطل حجه، ومن تركه ناسياً قضاه ولو بعد المناسك، ولو تعذر العود استناب فيه. ومن شك في عدده بعد انصرافه لم يلتفت، وإن كان في أثنائه وكان شاكاً في الزيادة قطع ولا شئ عليه، وإن كان في النقصان استأنف في الفريضة، وبنى على الأقل في النافلة.

**اول:** طواف یکی از ارکان حج است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند حجش باطل است و هر‌کس از روی فراموشی آن را ترک نماید باید آن را قضا کند، ‌حتی اگر پس از اتمام مناسک باشد؛ و اگر نتوانست برگردد برای آن نایب می‌گیرد. کسی که پس از بازگشت در تعداد شوط‌ها شک کند توجهی به شک خود نکند و اگر در بین طواف شک کند و شکّش بر بیشتر بودن عدد باشد طوافش را قطع کند و وظیفۀ دیگری ندارد، ولی اگر شکش بر کمتر بودن عدد باشد [دو حالت دارد:] اگر طواف واجب باشد طواف را از سر بگیرد، ولی اگر طواف مستحب باشد بنا را بر عدد کمتر بگذارد.

الثانية: من زاد على السبع ناسياً، وذكر قبل بلوغه الركن قطع ولا شئ عليه.

**دوم:** کسی که از روی فراموشی بیش از هفت دور طواف کند و پیش از اینکه به رکن برسد یادش بیاید، طوافش را قطع ‌نماید و وظیفۀ دیگری ندارد.

الثالثة: من طاف وذكر أنه لم يتطهر أعاد في الفريضة دون النافلة، ويعيد صلاة الطواف الواجب واجباً ، والندب ندباً.

**سوم:** کسی که طواف کند و یادش بیاید طهارت ندارد، اگر طوافش واجب است باید دوباره طواف کند و اگر طواف مستحبی است نیاز به تکرار ندارد و اگر طواف واجب باشد نماز طواف واجب را دوباره بخواند و اگر طوافِ مستحبی بود، مستحب است نماز طواف را دوباره بخواند.

الرابعة: من نسي طواف الزيارة حتى رجع إلى أهله وواقع لا كفارة عليه، وإن واقع بعد الذكر عليه بدنة والرجوع إلى مكة للطواف. ولو نسي طواف النساء جاز أن يستنيب، ولو مات قضاه وليه وجوباً.

**چهارم:** هر‌کس طواف زیارت را تا زمانی که به نزد همسرش برگردد فراموش کند و با همسرش نزدیکی کند کفاره بر گردنش نیست و اگر پس‌ازاینکه به یاد آورد باز هم نزدیکی نمود باید یک شتر (به‌عنوان کفاره) قربانی کند و برای طواف به مکه بازگردد. اگر طواف نسا را فراموش کرد می‌تواند نایب بگیرد و اگر از دنیا رفت واجب است ولیّ او از طرفش قضا نماید.

الخامسة: من طاف كان بالخيار في تأخير السعي إلى الغد، ثم لا يجوز تأخيره مع القدرة.

**پنجم:** کسی که طواف انجام داده، می‌تواند سعی صفا و مروه را تا فردای آن روز به تأخیر بیندازد، اما درصورتی‌که توانش را داشته باشد تأخیر بیش از این جایز نیست.

السادسة: يجب على المتمتع تأخير الطواف والسعي حتى يقف بالموقفين، ويأتي مناسكه يوم النحر، ولا يجوز التعجيل إلا للمريض والمرأة التي تخاف الحيض، والشيخ العاجز، ويجوز التقديم للقارن والمفرد على كراهية.

**ششم:** کسی که حج تمتّع به‌جا می‌آورد باید طواف و سعی صفا و مروه را تا بعد از وقوف در عرفات و مشعر و انجام مناسک روز عید قربان به تأخیر اندازد و فقط بیمار، زنی که می‌ترسد حیض شود و پیر ناتوان می‌توانند طواف و سعی را زودتر انجام دهند. کسی که حج قران و افراد به‌جا می‌آورد نیز می‌تواند طواف و سعی‌اش را زودتر انجام دهد، هرچند که مکروه است.

السابعة: لا يجوز تقديم طواف النساء على السعي للمتمتع ولا لغيره اختياراً، ويجوز مع الضرورة والخوف من الحيض.

**هفتم:** کسی که حج به‌جا می‌آورد (چه تمتّع و چه غیر آن) جایز نیست در حال اختیار‌، طواف نسا را قبل از سعی انجام دهد، اما در حالت ضرورت و ترس از حیض‌شدن جایز است.

الثامنة: من قدم طواف النساء على السعي ساهيا أجزأه، ولو كان عامداً لم يجز.

**هشتم:** کسی که از روی فراموشی طواف نسا را پیش از سعی انجام دهد از او پذیرفته است، ولی اگر از روی عمد چنین کند کفایت نمی‌کند.

التاسعة: لا يجوز الطواف وعلى الطائف (الرجل) غطاء رأس، سواء في طواف العمرة أم الحج.

**نهم:** جایز نیست مَرد در حال طواف (چه طواف عمره و چه طواف حج) سر خود را بپوشاند.

العاشرة: من نذر أن يطوف على أربع إذا كان رجل يجب أن يطوف على أربع وإذا كانت امرأة يجب عليها طوافان على قدميها لا على أربع.

**دهم:** اگر مردی نذر کند چهاردست‌وپا طواف نماید واجب است نذرش را به همین شکل ادا کند، اما اگر زنی چنین نذری کند باید دو طواف روی دو پا (و نه روی چهاردست‌وپا) به‌جا آورد.

الحادية عشرة: لا بأس أن يعول الرجل على غيره في تعداد الطواف، ولو شكا جميعاً عولا على الأحكام المتقدمة.

**یازدهم:** اشکالی ندارد که مرد در شمردن تعداد دورهای طواف به دیگری اعتماد کند و اگر همگی آن‌ها به شک افتادند طبق احکامی که در این مورد گفته شد عمل کنند.

الثانية عشرة: طواف النساء واجب في الحج والعمرة المفردة دون المتمتع بها، وهو لازم للرجال والنساء والصبيان والخناثى.

**دوازدهم:** طواف نسا در حج واجب و عمرۀ مفرده (نه عمرۀ تمتّع) واجب است و این مورد برای زنان، مردان، کودکان و افراد خنثی لازم است.

القول: في السعي

**۶- سعی بین صفا و مروه**

ومقدماته عشرة كلها مندوبة: الطهارة، واستلام الحجر، والشرب من زمزم، والصب على الجسد من مائها من الدلو المقابل للحجر، وأن يخرج من الباب المحاذي للحجر، وأن يصعد على الصفا، ويستقبل الركن العراقي (وهو الذي فيه الحجر الأسود)، ويحمد الله ويثني عليه، وأن يطيل الوقوف على الصفا، ويكبر الله سبعاً ويهلله سبعاً، ويقول: (لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت وهو حي لا يموت، بيده الخير، وهو على كل شئ قدير) ثلاثاً، ويدعو بالدعاء المأثور.

**مقدمات سعی:**

ده مورد هستند که همۀ آن‌ها مستحب می‌باشند:

طهارت، دست‌کشیدن بر حجرالأسود، نوشیدن از چشمۀ آب زمزم، ریختن از آب زمزم بر روی بدن با سطل مقابل حجرالأسود، خارج شدن از دربِ مقابل (نزدیک) حجرالأسود، بالا‌ رفتن بر روی کوه صفا، ایستادن رو به رکن عراقی (همان رکنی که حجرالأسود در آن قرار دارد)، حمد و ثنای الهی گفتن، طولانی نمودن وقوف بر روی صفا، هفت بار «الله‌اکبر» و هفت بار «لا اله الا الله»گفتن و سه بار گفتن «لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له المـُلك وله الحمد، يحيي ويميت وهو حي لا يموت، بيده‌الخير، وهو على كل شئ قدير» و خواندن دعاهایی که از طرف اهل‌بیت  سفارش شده‌اند.

والواجب فيه أربعة: النية، والبدء بالصفا، والختم بالمروة، وأن يسعى سبعاً يحتسب ذهابه شوطاً، وعوده آخر.

**واجبات سعی:**

نیت، شروع از صفا، پایان‌دادن سعی در سمت مروه، هفت بار سعی انجام دادن (که رفتن را یک سعی و بازگشتش را یک سعی دیگر حساب می‌کند).

والمستحب أربعة: أن يكون ماشياً ولو كان راكباً جاز، والمشي على طرفيه (أي طريق السعي)، والهرولة ما بين المنارة وزقاق العطارين (وتوجد علامة تميز المكانين الآن) ماشياً كان أو راكباً، ولو نسي الهرولة رجع القهقرى وهرول موضعها، والدعاء في سعيه ماشياً ومهرولاً، ولا بأس أن يجلس في خلال السعي للراحة.

**مستحبات چهارگانه:**

پیاده‌حرکت‌کردن (هرچند جایز است سواره باشد) و حرکت‌کردن از کناره‌های راه (یعنی مسیر سعی)، هروله کردن بین مناره و بازار عطر‌فروش‌ها که امروزه با علامت این دو مکان را مشخص کرده‌اند (فرقی ندارد پیاده باشد یا سواره) و اگر هروله‌کردن را فراموش کرد به عقب برگردد و قسمت مخصوص هروله را با حالت هروله عبور کند و دعا خواندن در طول انجام سعی (چه در حال راه‌رفتن معمولی باشد و چه در حال هروله). اگر در بین سعی برای استراحت بنشیند اشکالی ندارد.

ويلحق بهذا الباب مسائل:

**چند مسئله:**

الأولى: السعي ركن من تركه عامداً بطل حجه، ولو كان ناسياً وجب عليه الإتيان به، فإن خرج عاد ليأتي به، فإن تعذر عليه استناب فيه.

**اول:** سعی یکی از ارکان حج است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند حجش باطل است و اگر از روی فراموشی آن را ترک نماید باید آن را قضا کند و اگر از محدودۀ حرم خارج شده بود، بر‌گردد تا سعی را به‌جا آورد و اگر نتوانست برگردد نایب بگیرد.

الثانية: لا يجوز الزيادة على سبع، ولو زاد عامداً بطل، ولا تبطل بالزيادة سهواً. ومن تيقن عدد الأشواط وشك فيما به بدأ، فإن كان في المزدوج على الصفا فقد صح سعيه لأنه بدأ به، وإن كان على المروة أعاد، وينعكس الحكم مع انعكاس الفرض.

**دوم:** بیش از هفت بار انجام‌دادن سعی جایز نیست و اگر عمداً بیشتر انجام دهد سعی او باطل است و اگر سهواً بیشتر انجام داد اشکالی ندارد. کسی که می‌داند چند دور از سعی را انجام داده، اما شک دارد از صفا شروع کرده یا از مروه، اگر در دور زوج بود و بر روی صفا قرار داشت شروعش از روی صفا بوده و صحیح است، ولی اگر بر روی مروه بود باید دوباره سعی را انجام دهد و اگر عکسِ این فرض بود حکم نیز معکوس می‌گردد.

الثالثة: من لم يحصل عدد سعيه أعاده، ومن تيقن النقيصة أتى بها. ولو كان متمتعاً بالعمرة وظن أنه أتم فأحل وواقع النساء، ثم ذكر ما نقص كان عليه دم بقرة ويتم النقصان. ولا كفارة لو قلم أظفاره ، أو قص شعره، فقط يتم النقصان.

**سوم:** کسی که نمی‌داند چند دور از سعی را انجام داده است باید از ابتدا شروع کند و کسی که مطمئن است از هفت دور کمتر انجام داده (و مقدار دورهایی که کمتر انجام داده را نیز می‌داند) آن را کامل کند. اگر عمرۀ تمتّع انجام می‌دهد و گمان دارد که سعی خود را به پایان رسانده، سپس از احرام خارج شود و با زنی هم‌بستر شود و بعدازآن به یاد آورد که مقداری از سعی را انجام نداده بوده، باید یک گاو قربانی کند و نقصانِ عملش را به‌جا آورد، ولی اگر ناخن یا موی سرش را کوتاه کرده باشد کفاره ندارد و فقط نقصان عملش را کامل ‌کند.

الرابعة: لو دخل وقت فريضة وهو في السعي قطعه وصلى ثم أتمه، وكذا لو قطعه في حاجة له أو لغيره.

**چهارم:** اگر در حال انجام سعی باشد و وقت نماز برسد، سعی را قطع کرده، نماز بخواند و سپس سعی را کامل کند. اگر برای خودش یا دیگری حاجتی پیش آمده و سعی را قطع کرده باشد نیز حکم به همین صورت است.

الخامسة: لا يجوز تقديم السعي على الطواف، كما لا يجوز تقديم طواف النساء على السعي. فإن قدمه طاف ثم أعاد السعي. ولو ذكر في أثناء السعي نقصاناً من طوافه قطع السعي وأتم الطواف، ثم أتم السعي.

**پنجم:** مقدّم‌کردن سعی بر طواف جایز نیست، همان‌طور که مقدم‌کردن طواف نسا بر سعی جایز نیست. اگر سعی را بر طواف مقدم کند، طواف را انجام داده، بعدازآن سعی را دوباره انجام ‌دهد. اگر در میان سعی یادش آمد که از طوافش چیزی باقی مانده است سعی را قطع نموده، طواف را کامل ‌کند و بعدازآن را سعی را تکمیل نماید.

القول: في الأحكام المتعلقة بمنى بعد العود

**۷- احکام مربوط به مِنا پس از بازگشت**

وإذا قضى الحاج مناسكه بمكة من: طواف الزيارة، والسعي، وطواف النساء، فالواجب العود إلى منى للمبيت بها. فيجب عليه أن يبيت بها ليلتي الحادي عشر والثاني عشر، فلو بات بغيرها كان عليه عن كل ليلة شاة، إلا أن يبيت بمكة مشتغلاً بالعبادة، أو يخرج من منى بعد نصف الليل بشرط أن لا يدخل مكة إلا بعد طلوع الفجر. ولو بات الليالي الثلاث بغير منى لزمه ثلاث شياة إن كان ممن غربت عليه الشمس في الليلة الثالثة وهو بمنى، أو من لم يتق الصيد والنساء لأن هؤلاء يجب عليهم المبيت في منى ليلة الحادي والثاني والثالث عشر.

وقتی حاجی مَناسِکش (اعمالش) -یعنی طواف زیارت و سعی و طواف نسا‌-را در مکه به پایان رساند واجب است به منا برگردد و شب را در آنجا بماند. واجب است شب یازدهم و دوازدهم ذی‌حجه را در منا بماند و اگر آن دو شب را در جای دیگری بگذراند به‌عوض هر شب یک گوسفند قربانی ‌کند، مگر اینکه آن دو شب را در مکه و مشغول عبادت بوده باشد، یا پس از نیمه‌شب از منا خارج شود، البته به‌شرط اینکه بعد از طلوع فجر وارد مکه شود. اگر شب‌های سه‌گانه را در جایی غیر از منا بگذراند، چنانچه از کسانی باشد که غروب شب سوم را در منا هستند([[116]](#footnote-116)) یا کسانی که نمی‌ترسند مبتلا به صید و یا ارتباط با زنان گردند([[117]](#footnote-117))، قربانی‌کردن سه گوسفند بر عهده‌اش واجب می‌شود، زیرا بر این افراد واجب است شب یازدهم و دوازده و سیزدهم ذی‌حجه را در منا بگذرانند.

ويجب أن يرمي كل يوم من أيام التشريق الجمار الثلاث كل جمرة سبع حصيات، ويجب هنا - زيادة على ما تضمنته شروط الرمي - الترتيب: يبدأ بالأولى، ثم الوسطى، ثم جمرة العقبة، ولو رماها منكوسة أعاد على الوسطى وجمرة العقبة.

واجب است در هرروز از ایام تشریق (روز یازدهم، دوازده و سیزدهم ذی‌حجه) رمی جمرات سه‌گانه را انجام دهد و به‌سوی هرکدام هفت سنگ‌ریزه پرتاب نماید و در اینجا -‌علاوه بر آنچه قبلاً به‌عنوان شروط رمی گفته شد- ترتیب نیز واجب است. به این شکل: از جمرۀ اول آغاز کرده، سپس جمرۀ وسطی و بعدازآن جمرۀ عقبه را رمی می‌کند و اگر معکوس انجام داد (یعنی جمرۀ اول را در انتها رمی نمود) به‌سوی جمرۀ وسطی برمی‌گردد و دوباره رمی می‌کند و سپس جمرۀ عقبه را رمی می‌کند.

ووقت الرمي ما بين طلوع الشمس إلى غروبها، ولا يجوز أن يرمي ليلاً إلا لعذر كالخائف والمريض والرعاة والعبيد.

وقت رمی از طلوع تا غروب خورشید است و جایز نیست در شب رمی کند، مگر اینکه عذری داشته باشد، مثل کسی که ترسان، بیمار، چوپان و یا از بردگان است.

ومن حصل له رمي أربع حصيات، ثم رمى على الجمرة الأخرى حصل بالترتيب فيعود إلى المتقدمة ويتم رمي ثلاثاً ويصح رميه. ولو نسي رمي يوم قضاه من الغد مرتباً بالفائت، ويعقب بالحاضر. ويستحب أن يكون ما يرميه لأمسه غدوة ، وما يرميه ليومه عند الزوال.

کسی که چهار سنگ‌ریزه به سمت یک جمره پرتاب کرده، بعد به‌سوی جمرۀ بعدی رفته، ترتیب را رعایت کرده است، فقط باید بازگشته، به همان ترتیب سه سنگ باقیمانده را پرتاب کند و رمی او صحیح است. اگر رمی یک روز را فراموش کرده باشد، فردای آن روز قضای آن را به‌جا می‌آورد، البته به ترتیب (رمی قضا شده را اول انجام می‌دهد) و سپس رمی روز جاری را به‌جا می‌آورد. مستحب است رمی مربوط به روز گذشته را در ابتدای صبح و رمی روز جاری را هنگام ظهر انجام دهد.

ولو نسي رمي الجمار حتى دخل مكة رجع ورمى، فإن خرج من مكة لم يكن عليه شئ إذا انقضى زمان الرمي، فإن عاد في القابل رمى، وإن استناب فيه جاز. ومن ترك رمي الجمار متعمداً وجب عليه قضاؤه، ويجوز أن يرمي عن المعذور كالمريض.

چنانچه رمی جمرات را فراموش کرد و وارد مکه شد، بازگشته، رمی را انجام ‌دهد، اما اگر از مکه خارج شده و زمان رمی نیز به پایان رسیده باشد وظیفه‌ای ندارد و اگر سال آینده بازگشت رمی (قضا شده) را انجام ‌دهد؛ همچنین می‌تواند برای آن نایب نیز بگیرد. کسی که عمداً رمی جمرات را ترک کند قضا کردن آن برایش واجب است. می‌توان به‌جای شخص معذور (مانند بیمار) رمی انجام داد.

ويستحب أن يقيم الإنسان بمنى أيام التشريق، وأن يرمي الجمرة الأولى عن يمينه، ويقف ويدعو، وكذا الثانية، ويرمي الثالثة مستدبر القبلة مقابلاً لها، ولا يقف عندها.

مستحب است انسان در ایام تشریق در منا بماند و اینکه جمرۀ اول را از سمت راست خود رمی کند و بایستد و دعا بخواند و برای جمرۀ دوم نیز چنین کند و جمرۀ سوم را درحالی‌که پشت به قبله است و جمره در مقابلش قرار دارد رمی نماید و نزد آن توقفی نکند.

والتكبير بمنى مستحب، وصورته: الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر على ما هدانا، والحمد لله على ما أولانا ورزقنا من بهيمة الأنعام.

تکبیر‌گفتن در منا مستحب است، به این صورت: (**الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر على ما هَدانا، والحمد لله على ما أَولانا ورزقَنا مِن بهيمة الأنعام**).

ويجوز النفر في الأول: وهو اليوم الثاني عشر من ذي الحجة لمن اجتنب النساء والصيد في إحرامه، والنفر الثاني: وهو اليوم الثالث عشر، فمن نفر في الأول لم يجز إلا بعد الزوال، وفي الثاني يجوز قبله.

جایز است که در کوچ اول (یعنی روز دوازدهم ذی‌حجه) از منا کوچ نماید -‌البته برای کسی که در زمان مُحرم بودنش از ارتباط با زنان و صید اجتناب کرده باشد- و نیز جایز است در کوچ دوم (روز سیزدهم ذی‌حجه) از منا کوچ کند. کسی که در کوچ اول قصد خروج از منا را داشته باشد، باید بعد از زوال (ظهر شرعی) خارج شود، اما در کوچ دوم می‌تواند قبل از ظهر خارج گردد.

ويستحب للإمام أن يخطب ويعلم الناس ذلك. ومن كان قضى مناسكه بمكة جاز أن ينصرف حيث شاء، ومن بقي عليه شئ من المناسك عاد وجوباً.

مستحب است امام برای مردم خطبه خوانده، آنان را از این امر آگاه نماید.

کسی که مناسکش در مکه به پایان می‌رسد می‌تواند هر‌جا که خواست برود و کسانی که چیزی از مناسکشان باقی مانده است باید برگردند.

مسائل:

**پنج مسئله:**

الأولى: من أحدث ما يوجب حدّاً أو تعزيراً أو قصاصاً ولجأ إلى الحرم ضيق عليه في المطعم والمشرب حتى يخرج، ولو أحدث في الحرم قوبل بما تقتضيه جنايته فيه.

**اول:** کسی که مرتکب کاری شود که موجب حد یا تعزیر یا قصاص گردد و به حرم پناه ببرد، در خوردن و آشامیدن بر او سخت گرفته می‌شود تا از حرم خارج شود و اگر کسی در محدودۀ حرم مرتکب جرمی شد در همان محدودۀ حرم به‌مقتضای جنایتش با او برخورد می‌شود.

الثانية: يكره أن يمنع أحد من سكنى دور مكة.

**دوم:** مکروه است کسی را از سکونت در خانه‌های مکه منع نمایند.

الثالثة: يكره أن يرفع أحد بناءاً فوق الكعبة.

**سوم:** مکروه است کسی ساختمانی را بلندتر از مکه بنا کند.

الرابعة: لا تحل لقطة الحرم قليلة كانت أو كثيرة، وتعرف سنة، ثم إن شاء تصدق بها ولا ضمان عليه، وإن شاء جعلها في يده أمانة.

**چهارم:** تصرف در چیزی که در محدودۀ حرم پیدا می‌شود جایز نیست -چه کم باشد و چه زیاد‌- و یک سال آن را اعلان می‌کند (تا صاحبش پیدا شود) سپس اگر خواست آن را صدقه می‌دهد و ضامن نخواهد بود([[118]](#footnote-118)) و اگر هم خواست می‌تواند آن را به‌عنوان امانت نگه دارد.

الخامسة: إذا ترك الناس زيارة النبي (ص) أجبروا عليها، لما يتضمن من الجفاء المحرم.

**پنجم:** اگر مردم زیارت پیامبر  را ترک کردند آن‌ها را وادار به زیارت کنند، زیرا این کار (تعطیل‌شدن زیارت) به معنی جفا به رسول خدا  است که حرام می‌باشد.

ويستحب: العود إلى مكة لمن قضى مناسكه لوداع البيت، ويستحب أمام ذلك صلاة ست ركعات بمسجد الخيف، وأكده استحباباً عند المنارة التي في وسطه، وفوقها إلى جهة القبلة بنحو من ثلاثين ذراعاً، وعن يمينها ويسارها كذلك. ويستحب النـزول بمسجد الحصباء لمن نفر في الأخير، وأن يستلقي فيه.

**مستحب است:** کسی که مناسک خود را انجام داده، برای وداع با خانۀ خدا به مکه بازگردد و مستحب است پیش از آن، شش رکعت در مسجد خیف نماز بخواند و نماز نزد منارۀ وسط مسجد خیف استحباب بیشتری دارد که محدودۀ آن از مناره به جهت قبله حدود سی ذراع([[119]](#footnote-119)) و از سمت راست و چپ مناره نیز همین مقدار است. مستحب است کسی که در کوچ آخر کوچ نموده است به مسجد حصبا وارد شود و در آن دراز بکشد.([[120]](#footnote-120))

وإذا عاد إلى مكة فمن السنة: أن يدخل الكعبة ويتأكد في حق الصرورة، وأن يغتسل ويدعو عند دخولها، وأن يصلي بين الاسطوانتين (كانتا مقابل باب الكعبة) على الرخامة الحمراء ركعتين: يقرأ في الأولى "الحمد وحم السجدة" وفي الثانية "عدد آيها"، ويصلي في زوايا البيت، ثم يدعو بالدعاء المرسوم. ويستلم الأركان، ويتأكد في اليماني. ثم يطوف بالبيت إسبوعاً، ثم يستلم الأركان والمستجار، ويتخير من الدعاء ما أحبه، ثم يأتي زمزم فيشرب منها، ثم يخرج وهو يدعو. ويستحب خروجه من باب الحنّاطين (ولا أثر له الآن فيخرج من باب يمكنه أن يرى منه الركن الذي فيه الحجر)، ويخر ساجداً، ويستقبل القبلة ويدعو، ويشتري بدرهم (2.5 غرام فضة) تمراً ويتصدق به احتياطاً لإحرامه.

هنگامی‌که به مکه بازگشت، موارد زیر از سنت‌ها (مستحبات) است: رفتن به داخل کعبه و این کار برای کسی که اولین بار است حج انجام می‌دهد مستحب مؤکد است، غسل کردن و دعا خواندن هنگام داخل‌شدن به کعبه، خواندن دو رکعت نماز بین دو ستونی که (از داخل) مقابل درب کعبه هستند روی سنگ قرمز صافی که آنجا وجود دارد به این صورت که در رکعت اول (حمد و سورۀ سجده) را بخواند و در رکعت دوم [حمد و] به تعداد آیاتِ سورۀ سجده [از سورۀ دیگر] بخواند. مستحب است در چهارگوشۀ خانه نماز بخواند و سپس دعاهای مرسوم را قرائت کند. دست کشیدن به ارکان کعبه مستحب است و استحباب رکن یمانی مؤکد است، سپس هفت دور خانه را طواف نماید و سپس بر ارکان و بر مستجار دست بکشد و هر دعایی که دوست دارد انتخاب کند و بخواند، سپس نزد چاه زمزم آمده، از آب آن بنوشد و سپس درحالی‌که دعا می‌خواند از آن خارج گردد. مستحب است از درب حنّاط‌ها خارج شود (در حال حاضر اثری از آن وجود ندارد، پس از هر دربی که می‌تواند رکنی را که حجر در آن قرار دارد ببیند خارج شود) و به سجده بیفتد و رو به قبله کند و دعا نماید و به قیمت یک درهم (5/2 گرم نقره) خرما بخرد و آن را از باب احتیاط به‌عوض چیزهایی که شاید در حال احرام از او سر زده باشد و متوجه نبوده است صدقه بدهد.

ويكره الحج على الإبل الجلالة، ويستحب لمن حج أن يعزم على العود، والطواف أفضل للمجاور من الصلاة، وللمقيم بالعكس. ويكره المجاورة بمكة، ويستحب النـزول بالمعرس على طريق المدينة، وصلاة ركعتين به.

مکروه است روی شتر نجاست‌خوار، حج به‌جا آورد. مستحب است کسی که حج انجام می‌دهد تصمیم داشته باشد دوباره برگردد. برای کسانی که مجاور مکه هستند طواف از نماز بهتر است و برای کسی که در آنجا قصد اقامت نموده‌اند نماز بهتر از طواف می‌باشد.

مجاور شدن با مکه (سکنی گزیدن نزدیک مکه) مکروه است. مستحب است در مسیر مدینه در معرّس([[121]](#footnote-121)) پیاده شود و دو رکعت نماز به‌جا آورد.

مسائل ثلاث:

**سه مسئله:**

الأولى: للمدينة حرم، وحده من عاير إلى وعير. ولا يعضد شجرة، ولا بأس بصيده إلا ما صيد بين الحرتين، وهذا على الكراهية المؤكدة.

**اول:** مدینه حرمی دارد و محدودۀ آن از کوه عیر (عایر) تا کوه وعیر است. نباید درختان حرم را قطع کند و اشکالی ندارد در حرم مدینه صید کند، مگر در محدودۀ بین حرّتین([[122]](#footnote-122)) که این مورد کراهت شدید دارد.

الثانية: يستحب زيارة النبي (ص) للحاج استحباباً مؤكداً.

**دوم:** مستحب مؤکد است که حاجیان، پیامبر  را زیارت نمایند.

الثالثة: يستحب أن تزار فاطمة (ع) والأئمة (ع) بالبقيع.

**سوم:** مستحب است فاطمه  و امامان  را در بقیع زیارت کنند.

خاتمـة:

**خاتمه:**

تستحب المجاورة بها، والغسل عند دخولها، وتستحب الصلاة بين القبر والمنبر وهو الروضة، وأن يصوم الإنسان بالمدينة ثلاثة أيام للحاجة، وأن يصلي ليلة الأربعاء عند اسطوانة أبي لبابة، وفي ليلة الخميس عند الاسطوانة التي تلي مقام رسول الله (ص)، وأن يأتي المساجد بالمدينة كمسجد الأحزاب ومسجد الفتح ومسجد الفضيخ، وقبور الشهداء بـ (أحد) خصوصاً قبر حمزة عليه السلام . ويكره النوم في المساجد ويتأكد الكراهة في مسجد النبي (ص).

مستحب است مجاور مدینه شود (نزدیک مدینه ساکن شود)، هنگام ورود به مدینه غسل کند و بین قبر رسول خدا و منبر ایشان (روضۀ مطهر) نماز بخواند. مستحب است انسان در مدینه سه روز برای برآورده‌شدن نیازهایش روزه بگیرد و اینکه شب چهارشنبه کنار ستون ابو لبابه نماز بخواند و در شب پنجشنبه کنار ستونی که پشت مقام رسول خدا  است نماز بخواند و اینکه به مساجد مدینه برود، مثل مسجد احزاب، مسجد فتح، مسجد فضیخ و قبور شهدا در اُحُد به‌خصوص قبر حضرت حمزه .

خوابیدن در مسجدها کراهت دارد و این کراهت برای مسجد پیامبر  بیشتر است.

\* \* \*

\* \* \*

الركن الثالث : في اللواحق

**بخش سوم: ملحقات**

وفيها مقاصد:

شامل چند مبحث است:

الأول: في الاحصار والصد

**اول: احصار و صَدّ**([[123]](#footnote-123))

الصد بالعدو، والاحصار بالمرض لا غير. فالمصدود إذا تلبس ثم صد تحلل من كل ما أحرم منه إذا لم يكن له طريق غير موضع الصد، أو كان له طريق وقصرت نفقته، ويستمر إذا كان له مسلك غيره ولو كان أطول مع تيسر النفقة. ولو خشي الفوات لم يتحلل وصبر حتى يتحقق، ثم يتحلل بعمرة، ثم يقضي في القابل واجباً إن كان الحج واجباً وإلا ندباً، ولا يحل إلا بعد الهدي ونية التحلل. وكذا البحث في المعتمر إذا منع عن الوصول إلى مكة. ولو كان ساق يكفيه ما ساقه. ولا بدل لهدي التحلل، فلو عجز عنه وعن ثمنه بقي على إحرامه، ولو تحلل لم يحل.

«صدّ» به‌وسیلۀ دشمن و احصار به‌واسطۀ بیماری (نه چیز دیگر) محقق می‌شود. مصدود ([[124]](#footnote-124)) اگر مشغول حج شده بود و سپس ‌از آن منع شود چنانچه راهی دیگر به‌جز راهی که در آن از حج منع شده، نداشته باشد، یا اینکه راه دیگری باشد ولی هزینۀ رفتن از آن راه را نداشته باشد، همۀ چیزهایی که به‌واسطۀ احرام برایش ممنوع بوده برایش حلال می‌شود، ولی اگر راه دیگری باشد و هزینۀ آن را هم همراه داشت، هرقدر هم که راه دوم طولانی‌تر باشد احرامش را ادامه ‌دهد. اگر بترسد از اینکه حجش از دست برود از احرام خارج نشود تا اینکه صدّ محقق گردد، سپس با انجام عمره از احرام خارج گردد؛ اگر حجش واجب بود باید در سال آینده قضایش را انجام دهد و اگر مستحبی بود، مستحب است (سال آینده قضایش را به‌جا آورد). فقط بعد از قربانی و نیت خروج از احرام، از احرام خارج می‌شود. همین حکم برای کسی که حج عمره رفته و از رسیدن به مکه منع شده است نیز وجود دارد. اگر قربانی همراهش برده بود، همان برای خروج از احرام کفایت می‌کند. برای قربانیِ تحلل (خروج از احرام) جایگزینی وجود ندارد و اگر نتوانست قربانی کند و پولش را هم نداشت در حالت احرام می‌ماند و اگر خود را از احرام خارج کند مُحِلّ نمی‌گردد.

ويتحقق الصد بالمنع من الموقفين، وكذا بالمنع من الوصول إلى مكة. ولا يتحقق بالمنع من العود إلى منى لرمي الجمار الثلاث والمبيت بها، بل يحكم بصحة الحج ويستنيب في الرمي.

اگر از وقوف در عرفات و مشعر و همچنین از رسیدن به مکه منع شود، صدّ محقق گشته است، ولی اگر از بازگشت به منا برای رمی جمرات سه‌گانه و بیتوته (شب ماندن) در آن منع شود، صدّ محقق نشده و حکم به صحیح بودن حجش داده می‌شود و برای رمی جمرات نایب می‌گیرد.

فروع:

**پنج نکته:**

الأول: إذا حبس بدين فإن كان قادراً عليه لم يتحلل، وإن عجز تحلل، وكذا لو حبس ظلماً.

**اول:** اگر به جهت دِینی که دارد حبس شود و قادر به پرداخت آن باشد از احرام خارج نمی‌شود، ولی اگر از پرداخت آن عاجز باشد مُحِلّ می‌گردد (از احرام خارج می‌شود). اگر او را ظالمانه محبوس کرده باشند نیز به همین صورت خواهد بود.

الثاني: إذا صابر ففات الحج لم يجز له التحلل بالهدي، وتحلل بالعمرة، ولا دم، وعليه القضاء إن كان واجباً.

**دوم:** اگر صبر کرد و زمان حج به پایان رسید، خروج از احرام با قربانی کافی نیست، بلکه باید عمره به‌جا آورد و قربانی‌کردن نیاز نیست و اگر حجش واجب بود باید آن را قضا کند.

الثالث: إذا غلب على ظنه انكشاف العدو قبل الفوات جاز أن يتحلل، لكن الأفضل البقاء على إحرامه، فإذا انكشف أتم، ولو اتفق الفوات أحل بعمرة.

**سوم:** اگر گمان قوی داشته باشد که خطر دشمن پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد رفع می‌شود می‌تواند از احرام خارج شود، اما بهتر است بر احرامش باقی باشد تا اگر خطر رفع شد حجش را تمام کند و چنانچه وقت از دست رفته بود با انجام عمره از احرام خارج گردد.

الرابع: لو أفسد حجه فصد كان عليه بدنة، ودم للتحلل، والحج من قابل. ولو انكشف العدو في وقت يتسع لاستئناف القضاء وجب، وهو حج يقضى لسنته. وعلى ما قلناه فحجة العقوبة باقية، ولو لم يكن تحلل مضى في فاسده وقضاه في القابل.

**چهارم:** اگر حجش را باطل کرده و سپس مصدود شده باشد، سه چیز بر او واجب است: قربانی‌کردن یک شتر، قربانیِ خروج از احرام، به‌جا آوردن حج در سال آینده. اگر خطر دشمن رفع شد و برای از سر گرفتن قضای حج وقت کافی داشت باید قضا کند و این حج، قضای حج همان سالش محسوب می‌شود؛ اما همان‌طور که گفتیم هنوز حج عقوبت (تنبیهی) باقی است؛ ولی اگر از احرام خارج نشده بود همان حج باطل شده را به اتمام برسانَد و در سال آینده آن را قضا ‌نماید.

الخامس: لو لم يندفع العدو إلا بالقتال وجب إذا غلب على الظن السلامة، ولو طلب مالاً لم يجب بذله إلا إذا كان غير مجحف.

**پنجم:** اگر دشمن فقط و فقط با جنگیدن از سر راه کنار می‌رود، چنانچه ظنّ قوی داشته باشد که سالم می‌ماند واجب است بجنگد و اگر دشمن، مالی را از او درخواست کرد، واجب نیست به او بدهد، مگر اینکه ضرری جدی برایش نداشته باشد.

والمحصر : هو الذي يمنعه المرض عن الوصول إلى مكة أو عن الموقفين، فهذا يبعث ما ساقه، ولو لم يسق بعث هدياً أو ثمنه، ولا يحل حتى يبلغ الهدي محله وهو منى إن كان حاجاً، أو مكة إن كان معتمراً. فإذا بلغ قصر وأحل إلا من النساء خاصة حتى يحج في القابل إن كان واجباً، أو يطاف عنه طواف النساء إن كان تطوعاً.

«مُحصَر» -‌کسی که به سبب بیماری از رسیدن به مکه یا یکی از دو موقف (عرفات و مشعر) بازمانده باشد- قربانی‌ که با خود آورده را بفرستد و اگر قربانی همراهش نیاورده بود یک قربانی و یا قیمتش را بفرستد و تا هنگامی‌که قربانی به‌جایگاهش نرسیده باشد از احرام خارج نگردد. جایگاه قربانی برای کسی که حج به‌جا می‌آورد «مِنا» و برای کسی که عمره انجام می‌دهد «مکه» است. به‌محض اینکه (قربانی به‌جایگاهش) رسید تقصیر انجام ‌دهد و همۀ محرمات احرام به‌جز ارتباط با زنان برایش حلال می‌شود؛ زنان بر او حرام می‌مانند تا اینکه اگر حجش واجب است در سال آینده حج به‌جا آورد و اگر مستحب است از طرف او طواف نسا به‌جا آورند.

ولو بان أن هديه لم يذبح لم يبطل تحلله، وكان عليه ذبح هدي في القابل. ولو بعث هديه ثم زال العارض لحق بأصحابه، فإن أدرك أحد الموقفين في وقته فقد أدرك الحج، وإلا تحلل بعمرة وعليه في القابل قضاء الواجب. ويستحب قضاء الندب.

اگر معلوم شد حیوان او ذبح نشده است خروج از احرامش باطل نمی‌شود و بر عهدۀ او خواهد بود که سال آینده یک قربانی انجام دهد. اگر قربانی‌اش را فرستاد و سپس مشکلش حل شد باید به همراهانش ملحق شود؛ حال اگر در وقت موردنظر به یکی از دو موقف رسید حجش درست است، وگرنه با انجام عمره از احرام خارج شود و در سال آینده حج واجبش را باید قضا کند و مستحب است قضای حج مستحبی که از دست رفته را نیز به‌جا آورد.

والمعتمر : إذا تحلل يقضي عمرته عند زوال العذر.

کسی که عمره انجام می‌دهد، اگر از احرام خارج شود وقتی عذرش برطرف شد باید عمره‌اش را قضا ‌کند.

والقارن: إذا احصر فتحلل لم يحج في القابل إلا قارناً إن كان واجباً، وإن كان ندباً حج بما شاء من أنواعه، وإن كان الإتيان بمثل ما خرج منه أفضل.

کسی که حج قِران به‌جا می‌آورد، اگر مُحصَر شد فقط در صورتی واجب است در سال آینده حج قِران انجام دهد که حجش واجب بوده باشد و اگر مستحب بود، در سال آینده هر‌یک از انواع حج را که خواست می‌تواند به‌جا آورد، هرچند بهتر است مشابه همان نوعی که سال پیش از دست داده بود را به‌جا آورد.

وباعث الهدي تطوعاً يواعد أصحابه وقتاً لذبحه أو نحره، ثم يجتنب جميع ما يجتنبه المحرم، فإذا كان وقت المواعدة أحل، لكن هذا لا يلبي. ولو أتى بما يحرم على المحرم كفر استحباباً.

کسی که مستحبی و داوطلبانه قربانی می‌فرستد، زمانی را برای قربانی (ذبح یا نحر) با همراهانش مقرر کند؛ سپس از همۀ محرمات احرام اجتناب نماید و وقتی موعد مقرر فرارسید از احرام خارج گردد، ولی این شخص تلبیه نکند (لبیک‌ها را نگوید) و اگر کاری را که بر محرم حرام است انجام داد مستحب است کفاره بدهد.

المقصد الثاني: في أحكام الصيد

**دوم: احكام صيد (شکار)**

الصيد: هو الحيوان الممتنع، ولا يشترط أن يكون حلالاً، والنظر فيه يستدعي فصولاً:

صید مربوط به حیوان غیر اهلی است و شرط نیست که حلال‌گوشت باشد. این بحث دارای چهار فصل است:

الفصل الأول: الصيد قسمان

**فصل اول: صيد بر دو نوع است**

فالأول منها: ما لا يتعلق به كفارة، كصيد البحر وهو ما يبيض ويفرخ في الماء، ومثله الدجاج الحبشي، وكذا النعم ولو توحشت.

اول: صیدی که کفاره ندارد

مانند صید دریایی، ‌یعنی هر آنچه در آب تخم می‌گذارد یا بچه می‌زاید، مرغِ شاخ‌دار و نیز چهارپایانی که وحشی شده باشند.

ولا كفارة في قتل السباع ماشية كانت أو طائرة، إلا الأسد فإن على قاتله كبشاً إذا لم يرده. وفيما تولد بين وحشي وإنسي، أو بين ما يحل للمحرم وما يحرم يراعى الاسم.

کشتن درندگان، ‌چه رونده باشند و چه پرنده، کفاره ندارد، به‌جز شیر که اگر به او حمله نکرده باشد کسی که آن را کشته باید یک قوچ قربانی کند. در مورد موجودی که حاصل آمیزش یک حیوان وحشی و اهلی بوده و یا حاصل آمیزش حیوانی که صیدش برای مُحرم حلال است با حیوانی که حرام است بوده باشد، متناسب با اسم آن حیوان عمل می‌کنیم.([[125]](#footnote-125))

ولا بأس بقتل الأفعى، والعقرب، والفأرة، والوزغ، وبرمي الحدأة، والغراب رمياً. ولا بأس بقتل البرغوث، والزنبور.

کشتن این حیوانات اشکالی ندارد: مار، عقرب، موش، وزغ، شاهین و کلاغ (با پرتاب سنگ) و نیز کشتن کَـک و زنبور اشکالی ندارد.

ولا يجوز قتل النحل، ولا كفارة في قتله خطأ، وفي قتله عمداً صدقة، ولو بكف من طعام. ويجوز شراء القماري، والدباسي، وإخراجها من مكة. ولا يجوز قتلها، ولا أكلها.

کشتن زنبور عسل جایز نیست؛ اگر غیر عمد کشته شود کفاره ندارد، اما اگر عمداً کشته شود باید برایش صدقه داده شود، حتی اگر (این صدقه) به‌اندازۀ یک‌کف‌دست غذا باشد. خریدن قُمری و سینه‌سرخ و بیرون‌بردن آن از مکه جایز است ولی کشتن و خوردن آن دو جایز نیست.

الثاني: ما يتعلق به الكفارة، وهو ضربان:

دوم: آنچه کفاره دارد

که بر دو صورت است:

الأول: ما لكفارته بدل على الخصوص، وهو كل ما له مثل من النعم، وأقسامه خمسة:

**اول: حیواناتی که برای کفارۀ کشتنشان جایگزینِ به خصوصی وجود دارد،([[126]](#footnote-126))** که شامل هر حیوانی می‌شود که برایش در میان چهارپایان، مِثلی وجود دارد و اقسام آن پنج مورد است:

الأول: النعامة، وفي قتلها بدنة، ومع العجز تقوّم البدنة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان، ولا يلزم ما زاد عن ستين. ولو عجز صام عن كل مدين يوماً، ولو عجز صام ثمانية عشر يوماً. وفي فراخ النعام من صغار الإبل.

**۱-** شترمرغ که کفاره‌اش یک شتر است و اگر نتوانست، قیمت شترِ قربانی را مشخص کند و با آن گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد (یک کیلو و نیم) گندم صدقه ‌دهد و بیش از شصت نفر لازم نیست؛([[127]](#footnote-127)) و اگر نتوانست به ازای هر دو مد (یک کیلو‌و‌ نیم) یک روز روزه بگیرد (یعنی شصت روز) و باز هم اگر نتوانست، هجده روز روزه بگیرد. در مورد کفارۀ جوجه شترمرغ، یک شتر کوچک قربانی کند.

الثاني: بقرة الوحش وحمار الوحش، وفي قتل كل واحد منهما بقرة أهلية، ومع العجز يقوّم البقرة الأهلية ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد على الثلاثين، ومع العجز يصوم عن كل مدين يوماً، وإن عجز صام تسعة أيام.

**۲-** گاو وحشی و الاغ وحشی که کفارۀ کشتن هرکدام از آن‌ها یک گاو اهلی است و اگر نتوانست، قیمت گاو را برآورد ‌کند و با آن گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد (معادل یک کیلو و نیم) صدقه ‌دهد و لازم نیست اِطعام از سی فقیر بیشتر شود و اگر نتوانست، به ازای هر دو مد، یک روز روزه بگیرد (یعنی سی روز) و باز هم اگر نتوانست نُه روز روزه بگیرد.

الثالث: في قتل الظبي شاة، ومع العجز تقوّم الشاة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد عن عشرة، فإن عجز صام عن كل مدين يوماً، فإن عجز صام ثلاثة أيام.

**۳-** آهو که کفارۀ آن یک گوسفند است و اگر نتوانست، قیمت گوسفند را گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد گندم صدقه ‌دهد و صدقه دادن به بیش از ده نفر لازم نیست؛ اگر نتوانست، به ازای هر دو مد، یک روز روزه بگیرد ( یعنی ده روز) و باز هم اگر نتوانست، سه روز روزه بگیرد.

وفي الثعلب والأرنب شاة، ومع العجز تقوّم الشاة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد عن عشرة، فإن عجز صام عن كل مدين يوماً، فإن عجز صام ثلاثة أيام. والأبدال في الأقسام الثلاثة على الترتيب.

کفارۀ کشتن روباه و خرگوش یک گوسفند است و اگر نتوانست قیمت گوسفند را گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد گندم صدقه بدهد و صدقه دادن به بیش از ده نفر لازم نیست؛ اگر نتوانست، به ازای هر دو مد یک روز روزه بگیرد (یعنی ده روز) و باز هم اگر نتوانست، سه روز روزه می‌گیرد.

جایگزین‌های ذکر شده در سه مورد بالا ترتیبی هستند.([[128]](#footnote-128))

الرابع: في كسر بيض النعام إذا تحرك فيها الفرخ بكارة من الإبل لكل واحدة واحد، وقبل التحرك إرسال فحولة الإبل في إناث منها بعدد البيض، فما نتج فهو هدي، ومع العجز عن كل بيضة شاة، ومع العجز إطعام عشرة مساكين، فإن عجز صام ثلاثة أيام.

**۴-** شکستن تخم شترمرغ، اگر جوجۀ درون آن تکان خورده باشد به ازای هر تخم شترمرغ یک شتر بِکر([[129]](#footnote-129)) قربانی کند و اگر هنوز جوجۀ درون تخم حرکت نکرده بود به تعداد تخم‌هایی که شکسته، شتر یا شتران ماده را آمیزش دهد و آنچه متولد می‌شود را قربانی ‌نماید و اگر نتوانست، به ازای هر تخم شترمرغ یک گوسفند قربانی کند و اگر باز هم نتوانست، ده مسکین را اطعام کند و اگر از این هم عاجز بود، سه روز روزه بگیرد.

الخامس: في كسر بيض القطا والقبج إذا تحرك الفرخ من صغار الغنم، وقبل التحرك إرسال فحولة الغنم في إناث منها بعدد البيض، فما نتج فهو هدي، فإن عجز كان كمن كسر بيض النعام.

**۵-** برای شکستن تخم‌مرغ قطا (سنگ‌خوار) و کبک، اگر جوجۀ درون آن حرکت کرده بود یک گوسفند کوچک قربانی کند و اگر هنوز جوجۀ درون تخم حرکت نکرده بود به تعداد تخم‌های شکسته شده، گوسفند یا گوسفندان ماده را آمیزش ‌دهد و سپس هر تعداد گوسفند که متولد شد به‌عنوان کفاره قربانی کند و اگر نتوانست، مانند کسی است که تخم شترمرغ را شکسته باشد.([[130]](#footnote-130))

الثاني: ما لا بدل له على الخصوص، وهو خمسة أقسام:

**دوم: حیواناتی که برای کفارۀ کشتنشان جایگزین خاصی گفته نشده** که پنج قِسم می‌باشد:

الأول: الحمام، وهو اسم لكل طائر يهدر ويعب الماء، وفي قتلها شاة على المحرم، وعلى المحل في الحرم درهم (2.5 غرام فضة خالصة)، وفي فرخها للمحرم حمل، وللمحل في الحرم نصف درهم (1.25 غرام فضة).

**۱-** کبوترها (کبوتر به هر پرنده‌ای گفته می‌شود که صدایش را به‌صورت پیاپی در گلو زمزمه می‌کند و منقارش را در آب کرده، آب می‌نوشد([[131]](#footnote-131))) که کفارۀ کشتن آن برای مُحرم، قربانی‌کردن یک گوسفند و برای کسی که محرم نیست ولی در حرم است یک درهم (دو و نیم گرم نقرۀ خالص) است. کفارۀ کشتن جوجۀ آن برای محرم یک برّه و برای غیر محرم در حرم نصف درهم (25/1 گرم نقرۀ خالص) است.

ولو كان محرماً في الحرم اجتمع عليه الأمران، وفي بيضها إذا تحرك الفرخ حمل، وقبل التحرك على المحرم درهم، وعلى المحل ربع درهم. ولو كان محرماً في الحرم لزمه درهم وربع. ويستوي الأهلي وحمام الحرم في القيمة إذا قتل في الحرم، لكن يشتري بقيمة الحرمي علف لحمامه.

اگر صیاد مُحرم و در حرم نیز باشد هر دو کفاره بر او واجب است (کفارۀ جمع). کفارۀ شکستن تخم کبوتر، اگر جوجه در آن تکان خورده باشد یک برّه و اگر پیش از تکان خوردن بوده باشد، برای مُحرم یک درهم و برای غیر محرم ربع درهم است و اگر شخص، محرمِ در حرم باشد یک درهم کامل و ربع درهم باید کفاره بدهد. کفارۀ کشتن کبوتر، چه اهلی و چه کبوتر حرم اهلی، اگر در حرم کشته شوند یکسان است، اما در مورد کبوتر حرم باید به‌اندازۀ قیمتش برای کبوتران حرم خوراک بخرد.

الثاني: في كل واحد من القطا والحجل والدراج حمل قد فطم ورعى.

**۲-** کفارۀ کشتن مرغ قطا (سنگ‌خوار)، کبک و قرقاول، برّه‌ای است که از شیر گرفته شده و علف می‌خورد.([[132]](#footnote-132))

الثالث: في قتل كل واحد من القنفذ والضب واليربوع جدي.

**۳-** کفارۀ کشتن هر‌یک از حیواناتِ خارپشت، مارمولک و موش صحرایی، یک بچه بُز نَر تا یک ساله است.

الرابع: في كل واحد من العصفور والقبرة والصعوة مد من طعام.

**۴-** کفارۀ هر‌یک از انواع گنجشک، چکاوک یا قناری، یک مُد طعام است.

الخامس: في قتل الجرادة كف من طعام، وكذا في القملة يلقيها عن جسده. وفي قتل الكثير من الجراد دم شاة. وإن لم يمكنه التحرز من قتله بأن كان على طريقه، فلا إثم ولا كفارة. وكل ما لا تقدير لفديته ففي قتله قيمته، وكذا القول في البيوض.

**۵-** کشتن ملخ، یک مشت طعام کفاره دارد. اگر شپشی را از بدنش پرتاب کند نیز به همین صورت است. کفارۀ کشتن تعداد زیادی ملخ، یک گوسفند است و اگر نتوانست از کشتن آن‌ها اجتناب کند -‌مثلاً اگر سر راهش بودند- گناهی نکرده و کفاره‌ای هم ندارد.

اگر حیوانی را که کفاره‌ای برای صیدش تعیین نشده است([[133]](#footnote-133)) صید کند قیمت خود آن حیوان را به‌عنوان کفاره بپردازد. کفارۀ تخم این حیوانات هم به همین صورت است.

فروع خمسة:

**پنج نکته:**

الأول: إذا قتل صيداً معيباً كالمكسور والأعور فداه بصحيح، ولو فداه بمثله جاز ويفدي للذكر بمثله وبالأنثى، وكذا الأنثى وبالمماثل أفضل.

**اول:** اگر حیوان معیوبی را صید کند (مثل حیوانی که شکستگی در بدن دارد یا حیوانی که لنگ است) کفارۀ آن را باید با حیوان سالم بدهد و اگر حیوانی باشد که در نوع و مقدار عیب، مانند آن باشد نیز کفایت می‌کند. کفارۀ صید حیوان نر (یا ماده) هم می‌تواند حیوان نر باشد و هم ماده، البته اگر هم‌جنس خودش باشد بهتر است.

الثاني: الاعتبار بتقويم الجزاء وقت الإخراج، وفيما لا تقدير لفديته وقت الإتلاف.

**دوم:** برای قیمت‌گذاری حیواناتی که برایشان کفاره تعیین‌شده قیمتِ زمان پرداخت ملاک است و برای حیواناتی که کفاره‌ای برایشان تعیین نشده، ملاک، زمان صید است.

الثالث: إذا قتل ماخضاً مما له مثل يخرج ماخضاً، ولو تعذر قوم الجزاء ماخضاً.

**سوم:** اگر حیوان بارداری را بکشد (از حیواناتی که مِثل دارند) به‌جایش حیوان بارداری را قربانی کند و اگر نتوانست، باید قیمت حیوانِ باردار را بپردازد.

الرابع: إذا أصاب صيداً حاملاً فألقت جنيناً حياً ثم ماتا فدى الأم بمثلها والصغير بصغيرة، ولو عاشا لم يكن عليه فدية إذا لم يعب المضروب. ولو عاب ضمن أرشه، ولو مات أحدهما فداه دون الآخر. ولو ألقت جنيناً ميتاً لزمه الأرش، وهو ما بين قيمتها حاملاً ومجهضاً.

**چهارم:** اگر حیوان بارداری را صید کند و آن صید جنینش را درحالی‌که زنده است سقط کند، سپس هر دو بمیرند، در ازای مادر، مِثلش را و در ازای بچۀ سقط‌شده نیز حیوان کوچکی قربانی کند و اگر هر دو زنده باشند، اگر حیوان صیدشده معیوب نشده باشد فدیه‌ای بر عهده‌اش نیست و اگر معیوب شده باشد «دیِه» (اَرش) (مابه‌التفاوت قیمت حیوان سالم و معیوب) بر عهدۀ او خواهد بود و اگر یکی از آن دو مرده باشد فقط فدیۀ همان بر عهدۀ اوست. اگر جنین مرده سقط شده باشد «دیه» بر او لازم است؛ که در اینجا مابه‌التفاوتِ قیمت حیوان حامله و حیوانی است که بچه‌اش سقط شده است.

الخامس: إذا قتل المحرم حيواناً وشك في كونه صيداً لم يضمن.

**پنجم:** اگر شخص محرم حیوانی را بکشد و شک کند در اینکه این حیوان صید بوده است یا خیر، ضامن چیزی نیست.

الفصل الثاني: في موجبات الضمان

**فصل دوم: آنچه موجب ضمان است**

وهي ثلاثة: مباشرة الإتلاف، واليد، والسبب.

أما المباشرة :

که سه مورد هستند: اقدام به تلف‌کردن، در اختیار داشتن، باعث تلف‌شدن

**اقدام به تلف‌کردن:**

فنقول: قتل الصيد موجب لفديته، فإن أكله لزمه فداء آخر، فيفدي ما قتل ويضمن قيمة ما أكل. ولو رمى صيداً فأصابه ولم يؤثر فيه فلا فدية، ولو جرحه ثم رآه سوياً ضمن أرشه. وإذا لم يعلم حاله لزمه الفداء، وكذا لو لم يعلم أثر فيه أم لا.

می‌گوییم: کشتن به‌واسطۀ صید موجب کفاره می‌شود، حال اگر از آن صید بخورد کفارۀ دیگری نیز بر عهده‌اش خواهد بود؛ پس کفارۀ آنچه را که صید کرده است می‌پردازد و قیمت آن مقدار که خورده نیز بر ذمّه‌اش خواهد بود. اگر تیری به‌سوی صید پرتاب کند و به آن برخورد کند ولی تأثیری نگذارد کفاره‌ای بر عهده‌اش نیست و اگر آن را مجروح کند سپس آن را سالم بیابد پرداخت «دیه» بر او لازم است و اگر خبری از وضعیتش نداشت یا نمی‌دانست تیر در او اثر کرده یا خیر، باید کفاره‌اش را بپردازد.

ولو اشترك جماعة في قتل الصيد ضمن كل واحد منهم فداءً كاملاً. ومن ضرب بطير على الأرض كان عليه دم وقيمة للحرم، وأخرى لاستصغاره. ومن شرب لبن ظبية في الحرم لزمه دم وقيمة اللبن. ولو رمى الصيد وهو محل فأصابه وهو محرم لم يضمنه، وكذا لو جعل في رأسه ما يقتل القمل وهو محل ثم أحرم فقتله.

اگر گروهی در کشتن صید همکاری کرده باشند هر‌یک از آن‌ها باید یک کفارۀ کامل بپردازد. هر‌کس که پرنده‌ای را (در حرم) بزند و روی زمین بیفتد، یک قربانی بر عهدۀ اوست و نیز دو قیمت پرنده (یکی به این دلیل که پرنده را در حرم صید کرده و دیگری برای اینکه حرمت حرم را کوچک شمرده است). کسی که از شیر آهویی در حرم بنوشد یک قربانی و نیز قیمت شیری که نوشیده است بر عهده‌اش خواهد بود. اگر کسی‌که مُحرم نیست به‌سوی صیدی تیراندازی کند و تیر هنگامی‌که او مُحرم شده است به صید برخورد کند ضامن آن نیست (چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود). اگر درحالی‌که مُحرم نیست چیزی روی سر خود قرار دهد که با آن شپش‌ها کشته می‌شوند، سپس مُحرم شود و شپش‌ها ‌توسط آن بمیرند نیز حکم به همین صورت خواهد بود.

الموجب الثاني : اليد

**دوم: در اختیار داشتن**

ومن كان معه صيد فأحرم زال ملكه عنه ووجب إرساله، فلو مات قبل إرساله لزمه ضمانه، ولو كان الصيد نائياً عنه لم يزل ملكه. ولو أمسك المحرم صيداً فذبحه محرم ضمن كل منهما فداء، ولو كانا في الحرم تضاعف الفداء ما لم يكن بدنة، ولو كانا محلين في الحرم لم يتضاعف، ولو كان أحدهما محرماً تضاعف الفداء في حقه. ولو أمسكه المحرم في الحل فذبحه المحل ضمنه المحرم خاصة. ولو نقل بيض صيد عن موضعه ففسد ضمنه، فلو أحضنه فخرج الفرخ سليماً لم يضمنه. ولو ذبح المحرم صيداً كان ميتة ويحرم على المحل، ولا كذا لو صاده وذبحه محل.

کسی که شکاری همراهش باشد سپس احرام ببندد مالکیتش از بین می‌رود و باید حیوان را رها کند و اگر پیش از رها کردن، آن حیوان بمیرد شخصِ صیاد ضامن آن خواهد بود. اگر حیوان شکار شده از او دور باشد مالکیت شکارچی از بین نمی‌رود. اگر شخص مُحرم صید را نگه دارد و شخص مُحرم دیگری آن‌را ذبح کند هرکدام از آن دو یک فدیۀ کامل بر عهده دارند و اگر در حرم باشند علاوه بر کفاره -‌اگر کفاره شتر فربه نباشد- ضامن قیمت شکار هم خواهند بود و اگر آن دو مُحرم نباشند ولی در حرم باشند چیزی به کفاره افزوده نمی‌شود و اگر فقط یکی از آن دو نفر مُحرم باشد فقط به کفارۀ او افزوده می‌گردد. اگر شخص محرم در بیرون از حرم شکار را نگه دارد و کسی که مُحرم نیست آن را ذبح کند، فقط فرد مُحرم باید کفاره بپردازد. اگر تخم حیوانی که شکار محسوب می‌شود را جابه‌جا نماید و باعث فاسدشدن آن گردد ضامن خواهد بود، اما اگر از آن مراقبت کند تا جوجه سالم از آن خارج شود ضامن نخواهد بود. اگر شخص مُحرم، صیدی را ذبح کند، آن صید، مردار محسوب می‌شود و برای غیر مُحرم، حرام می‌گردد ؛ اما اگر مُحرم آن را صید و مُحِل آن را ذبح کند، چنین حکمی نخواهد داشت.

الموجب الثالث : السبب ، وهو يشتمل على مسائل:

**سوم: باعث‌تلف شدن**

که شامل چند مسئله است:

الأولى: من أغلق على حمام من حمام الحرم وله فراخ وبيض ضمن بالإغلاق، فإن زال السبب وأرسلها سليمة سقط الضمان. ولو هلكت ضمن الحمامة بشاة، والفرخ بحمل، والبيضة بدرهم إن كان محرماً، وإن كان محلاً ففي الحمامة درهم وفي الفرخ نصف، وفي البيضة ربع.

**اول:** کسی که باعث به دام افتادن کبوتری از کبوتران حرم گردد، درحالی‌که آن کبوتر دارای جوجه و تخم باشد‌، ضامن خواهد بود (ضامن کبوتر، جوجه و تخم)؛ حال اگر اسباب به دام‌انداختن از بین برود و کبوتر را به‌سلامت رها سازد، دیگر ضامن نخواهد بود. اگر کبوتر هلاک شود به ازای کبوتر، یک گوسفند کفاره ‌دهد، به ازای جوجه، یک برّه و به ازای تخم کبوتر یک درهم بپردازد و اگر شخص مُحرم نباشد، به ازای کبوتر یک درهم، به ازای جوجه نصف درهم و به ازای تخم، یک‌چهارم درهم بپردازد.

الثانية: إذا نفر حمام الحرم فليس عليه شيء، والأفضل أن يتصدق.

**دوم:** اگر کبوتر حرم را بِتاراند چیزی بر عهده‌اش نیست، اما بهتر است صدقه بدهد.

الثالثة: إذا رمى اثنان فأصاب أحدهما وأخطأ الآخر، فعلى المصيب فداء لجنايته، وكذا على المخطئ لإعانته.

**سوم:** اگر دو نفر به‌سوی صیدی تیراندازی کنند و تیر یکی به هدف بخورد و دیگری به خطا رود، کسی که به هدف زده ‌برای جنایتش باید کفاره بدهد و کسی که تیرش به خطا رفته نیز باید کفاره بدهد زیرا کمکش کرده است.

الرابعة: إذا أوقد جماعة ناراً فوقع فيها صيد لزم كل واحد منهم فداء إذا قصدوا الاصطياد، وإلا ففداء واحد.

**چهارم:** اگر گروهی به‌قصد صید، آتشی بر پا کنند و صیدی داخلش بیفتد باید هرکدام از آن‌ها یک کفاره بپردازد، اما اگر قصد صید نداشته‌‌اند، باید همگی با هم فقط یک کفاره بدهند.

الخامسة: إذا رمى صيداً فاضطرب فقتل فرخاً أو صيدا آخر كان عليه فداء الجميع، لأنه سبب للإتلاف.

**پنجم:** اگر صیدی را با تیر بزند و صید رَم کند و جوجه و یا صیدی دیگر را بکشد، باید کفارۀ همگی را بدهد، زیرا او باعث تلف‌شدن آن‌ها شده است.

السادسة: السائق يضمن ما تجنيه دابته ( أو السيارة ووسائط النقل ) ، وكذا الراكب إذا وقف بها، وإذا سار ضمن ما تجنيه بيديها.

**ششم:** شخصی که چهارپا (یا ماشین یا وسایل نقلیۀ دیگری) را می‌راند ضامن چیزی است که چهارپای او باعث هلاکتش می‌شود. اگر راکب، آن را متوقف کند نیز به‌همین‌صورت خواهد بود.([[134]](#footnote-134)) اگر پیاده سفر کند و باعث صدمه‌زدن به چیزی شود نیز ضامن خواهد بود.

السابعة: إذا أمسك صيداً له طفل فتلف بإمساكه ضمن، وكذا لو أمسك المحل صيداً له طفل في الحرم.

**هفتم:** اگر صیدی را که بچه‌دار است بگیرد و نگه دارد و به این واسطه بچه‌اش تلف شود، ضامن خواهد بود. اگر غیر مُحرِم، شکار بچه‌داری را درون حرم بگیرد نیز به همین صورت خواهد بود.

الثامنة: إذا أغرى المحرم كلبه بصيد فقتله ضمن، سواء كان في الحل أو الحرم، ولكن يتضاعف إذا كان محرماً في الحرم.

**هشتم:** اگر سگِ خود را به‌سوی صیدی روانه کند و سگش صید را بکُشد ضامن است، چه داخل حرم باشد و چه خارج از آن‌؛ اما اگر مُحرم و داخل حرم بوده باشد، علاوه بر کفاره ضامن قیمت هم می‌باشد.

التاسعة: لو نفر صيداً فهلك بمصادمة شئ، أو أخذه جارح ضمنه.

**نهم:** اگر صیدی را بتاراند و صید در اثر برخورد با چیزی هلاک شود یا پرندۀ شکاری شکارش کند، ضامن است.

العاشرة: لو وقع الصيد في شبكة فأراد تخليصه فهلك أو عاب ضمن.

**دهم:** اگر صید داخل تور گیر افتاده باشد و شخصی بخواهد آن را آزاد کند اما موجب هلاکت یا معیوب شدنش بشود، ضامن خواهد بود.

الحادية عشرة: من دل على صيد فقتل ضمنه.

**یازدهم:** شخصی که دیگران را به‌سوی صیدی راهنمایی کند و باعث کشته‌شدنش شود ضامن است.

الفصل الثالث: في صيد الحرم

**فصل سوم: صید در محدودۀ حرم**

يحرم من الصيد على المحل في الحرم ما يحرم على المحرم في الحل، فمن قتل صيداً في الحرم كان عليه فداؤه، ولو اشترك جماعة في قتله فعلى كل واحد فداء. ويحرم وهو يؤم الحرم ولو أصابه ودخل الحرم فمات ضمنه.

صید کردن تمام حیواناتی که بیرون از حرم بر شخص محرم حرام است، داخل حرم بر شخص غیر مُحرم نیز حرام می‌باشد؛ پس اگر کسی داخل حرم صیدی را به قتل برساند کفاره‌اش بر عهده‌اش خواهد بود و اگر گروهی با هم در کشتن صید سهیم باشند هر‌یک از آن‌ها باید یک کفاره بپردازد. اگر حیوان قصد ورود به حرم را داشته باشد باز هم کشتنش حرام است و اگر حیوانی که با تیر زده داخل حرم شده، آنجا بمیرد (شکارچی) ضامن خواهد بود.

ويكره الاصطياد بين البريد (22 كيلومتر) والحرم، فلو أصاب صيداً فيه ففقأ عينه، أو كسر قرنه كان عليه صدقة استحباباً. ولو ربط صيداً في الحل فدخل الحرم لم يجز إخراجه.

صید‌کردن در حدفاصل «برید» (22 کیلومتر) و حرم مکروه است.([[135]](#footnote-135)) اگر در این محدوده صید کرد و چشم شکار کور شد یا شاخش شکست، مستحب است صدقه بدهد. اگر صیدی را در محدودۀ بیرون حرم ببندد، سپس حیوان داخل حرم شود جایز نیست آن را خارج نماید.

ولو كان في الحل ورمى صيداً في الحرم فقتله فداه، وكذا لو كان في الحرم ورمى صيداً في الحل فقتله ضمنه. ولو كان بعض الصيد في الحرم فأصاب ما هو في الحل أو في الحرم منه فقتله ضمنه. ولو كان الصيد على فرع شجرة في الحل فقتله ضمن إذا كان أصلها في الحرم.

اگر شخص از بیرون حرم صیدی را در داخل حرم نشانه برود و آن را از پای دربیاورد، باید کفاره‌اش را بدهد. اگر فردی داخل حرم باشد و صیدی را که بیرون از حرم است با تیر بزند و بکشد ضامن است. اگر قسمتی از صید در حرم باشد و تیر به آن قسمتی که بیرون یا داخل حرم است اصابت کند و حیوان کشته شود، صیاد ضامن خواهد بود. درختی که در حرم روییده است، اگر صیدی بر یک شاخه از آن درخت که بیرون از حرم قرار گرفته است نشسته باشد، اگر آن صید را بکُشد ضامن خواهد بود.

ومن دخل بصيد إلى الحرم وجب عليه إرساله، ولو أخرجه فتلف كان عليه ضمانه، سواء كان التلف بسببه أو بغيره. ولو كان طائراً مقصوصاً وجب عليه حفظه حتى يكمل ريشه، ثم يرسله.

کسی که با صیدی داخل حرم شود باید آن را رها کند و اگر خارجش کند و حیوان تلف شود ضامن است، چه به دست خود او بمیرد و چه به دلیل دیگری تلف شود. اگر پرهای پرنده‌ای را چیده باشند باید از آن مراقبت کند تا پرهایش کامل شود سپس آن را رها نماید.

ولا يجوز صيد حمام الحرم وهو في الحل. ومن نتف ريشة من حمام الحرم كان عليه صدقة، ويجب أن يسلمها بتلك اليد. ومن أخرج صيداً من الحرم وجب عليه إعادته، ولو تلف قبل ذلك ضمنه. ولو رمى بسهم في الحل فدخل الحرم ثم خرج إلى الحل فقتل صيداً لم يجب الفداء.

شکار کبوتران حرم در بیرون از حرم جایز نیست. کسی که پَری از کبوتر حرم را جدا کند باید صدقه بدهد و باید با همان دستی که این کار را کرده است صدقه را بپردازد. کسی که صیدی را از حرم خارج کند واجب است آن را برگرداند و اگر قبل از بازگرداندن، آن حیوان بمیرد ضامن است. اگر از بیرونِ حرم تیری بیندازد و تیر به حرم وارد شود سپس باز از حرم خارج شده، صیدی را از پای درآورد، کفاره ندارد.

ولو ذبح المحل في الحرم صيداً كان ميتة، ولو ذبحه في الحل وأدخله الحرم لم يحرم على المحل، ويحرم على المحرم. ولا يدخل في ملكه شئ من الصيد.

اگر غیر مُحرم صیدی را در حرم ذبح نماید، آن حیوان مردار است و اگر در خارج از حرم آن را ذبح و سپس آن را وارد حرم کند استفاده از آن برای غیر محرم حرام نیست، اما بر محرم حرام است و او مالک هیچ‌چیزی از صید نخواهد بود.

الفصل الرابع: في التوابع

**فصل چهارم: ملحقات**

كل ما يلزم المحرم في الحل من كفارة الصيد، أو المحل في الحرم يجتمعان على المحرم في الحرم حتى ينتهي إلى البدنة فلا يتضاعف. وكلما يتكرر الصيد من المحرم نسياناً وجب عليه ضمانه. ولو تعمد وجبت الكفارة أولاً، ثم لا تتكرر، وهو ممن ينتقم الله منه.

تمام کفارات صیدی که در خارج از حرم بر عهده مُحرم است یا آنچه در حرم بر عهدۀ غیر مُحرم می‌باشد، به‌طور مجموع بر عهدۀ مُحرمی است که در حرم مرتکب صید شود تا هنگامی‌که به حد یک شتر فربه برسد و از آن تجاوز نخواهد کرد. هر بار که صید کردن -به‌طور غیرعمدی- توسط مُحرم تکرار شود ضامن است، اما اگر از روی عمد تکرار شود، بار اول کفاره دارد اما اگر بیشتر شد کفاره تکرار نمی‌شود و این شخص از کسانی خواهد بود که خدا از آن‌ها انتقام می‌گیرد.

ويضمن الصيد بقتله عمداً وسهواً، فلو رمى صيداً فمرق السهم فقتل آخر كان عليه فداءان، وكذا لو رمى غرضاً فأصاب صيداً ضمنه. ولو اشترى محل بيض نعام لمحرم فأكله كان على المحرم عن كل بيضة شاة، وعلى المحل عن كل بيضة درهم. ولا يدخل الصيد في ملك المحرم باصطياد، ولا ابتياع، ولا هبة، ولا ميراث، هذا إذا كان عنده، ولو كان في بلده فإنه يملك.

هر‌کس عمداً یا سهواً صیدی را بکشد ضامن است؛ پس اگر به‌سوی صیدی تیر پرتاب کند و تیر از داخل بدن صید عبود کند و صید دیگری را نیز بکشد باید دو کفاره بپردازد. همچنین اگر به‌سوی هدفی تیر بیندازد اما به صید دیگری اصابت کند، ضامن آن خواهد بود. اگر غیر مُحرم برای شخص مُحرم تخم شترمرغ بخرد و محرم آن را بخورد، محرم باید به ازای هر تخم یک گوسفند به‌عنوان کفاره بپردازد و غیر محرم به ازای هر تخم یک درهم بپردازد. صید به هیچ‌یک از طرق زیر در تملّک مُحرم درنمی‌آید: با صید کردن، خرید کردن، بخشیدن، ارث بردن؛ البته این‌ها در صورتی است که صید همراهش باشد، اما اگر در شهر و دیار خودش باشد مالک می‌گردد.

ولو اضطر المحرم إلى أكل الصيد أكله وفداه، ولو كان عنده ميتة أكل الصيد إن أمكنه الفداء، وإلا أكل الميتة. وإذا كان الصيد مملوكاً ففداؤه لصاحبه، وإن لم يكن مملوكاً تصدق به.

اگر مُحرم مجبور شد (به اضطرار افتاد) از صید بخورد، آن را بخورد و کفاره‌اش را نیز بپردازد و اگر (علاوه بر صید) مرداری هم در اختیارش بود و توانایی پرداخت کفاره را هم داشت صید را بخورد وگرنه مردار را بخورد. اگر صید در ملکیت کس دیگری باشد کفاره از آنِ صاحبش خواهد بود و اگر در ملکیت کسی نباشد، کفاره را صدقه می‌دهد.

وكل ما يلزم المحرم من فداء يذبحه أو ينحره بمكة إن كان معتمراً، وبمنى إن كان حاجاً. وكل من وجب عليه شاة في كفارة الصيد وعجز عنها كان عليه إطعام عشرة مساكين، فإن عجز صام ثلاثة أيام في الحج.

هر کفاره‌ای که بر عهدۀ مُحرم است، اگر در عمره باشد آن را در مکه و اگر در حج باشد در منا ذبح (و یا نحر) کند.

کسی که باید به‌عنوان کفاره یک گوسفند بدهد و نتواند، ده فقیر را اطعام کند و اگر باز هم نتوانست، سه روز در حج روزه بگیرد.

المقصد الثالث: في باقي المحظورات

**سوم: سایر محرمات احرام**

وهي سبعة:

که هفت مورد است:

الأول: الاستمتاع بالنساء، فمن جامع زوجته في الفرج قبلاً أو دبراً، عامداً عالماً بالتحريم فسد حجه، وعليه إتمامه وبدنة والحج من قابل، سواء كانت حجته التي أفسدها فرضاً أو نفلاً. وكذا لو جامع أمته وهو محرم.

اول: بهره‌بردن از زنان.

کسی که با همسرش نزدیکی کند (چه از جلو و چه عقب) درحالی‌که بداند این کار حرام است و عمداً مرتکب آن شود حجش باطل است و باید حجش را تمام کند و یک شتر فَربه نیز قربانی و در آینده حجش را قضا نماید، چه حجی که باطل کرده است، واجب باشد و چه مستحب. اگر با کنیزش درحالی‌که خودش مُحرم است نزدیکی کند نیز همین حکم جاری است.

ولو كانت امرأته محرمة مطاوعة لزمها مثل ذلك، وعليهما أن يفترقا إذا بلغا ذلك المكان حتى يقضيا المناسك إذا حجا على تلك الطريق، ومعنى الافتراق ألا يخلو إلا ومعهما ثالث. ولو أكرهها كان حجها ماضياً، وكان عليه كفارتان، ولا يتحمل عنها شيئاً سوى الكفارة.

اگر همسرش در حال احرام باشد و در این کار با شوهرش همکاری کند، بر زن نیز مثل همین کفاره واجب می‌شود و (هنگام قضا نمودن حج) زمانی که به آن مکان رسیدند بر هردوی آن‌ها واجب است از یکدیگر جدا شوند تا زمانی که مناسکشان را به پایان برسانند (البته اگر از همان مسیر حج قبلی حج را به‌جا بیاورند) و معنی جدایی این است که نباید با یکدیگر خلوت کنند مگر اینکه نفر سومی همراهشان باشد. اگر مرد همسرش را مجبور به نزدیکی نماید حجِ زن صحیح است و مرد باید دو کفاره بپردازد و مرد از طرف همسرش چیزی جز کفاره بر عهده‌اش نخواهد بود.([[136]](#footnote-136))

وإن جامع بعد الوقوف بالمشعر ولو قبل أن يطوف طواف النساء، أو طاف منه ثلاثة أشواط فما دونه، أو جامع في غير الفرج قبل الوقوف كان حجه صحيحاً، وعليه بدنة لا غير.

اگر بعد از وقوف در مشعر و پیش از انجام طواف نسا یا تا دور سوم از طواف نسا یا کمتر چنین کند، یا پیش از وقوف اما از راهی غیر از فرج با همسرش نزدیکی کند، حجش صحیح است و تنها یک شتر فربه به‌عنوان کفاره بپردازد.

تفريع: إذا حج في القابل بسبب الإفساد فأفسد لزمه ما لزم أولاً. وفي الاستمناء بدنة، ولا يفسد به الحج ولا يجب القضاء.

**نکته:** اگر در سال بعد به سبب باطل‌شدن حجش، حج به‌جا آورد و حج دوم را نیز باطل نماید، آنچه در اولین مرتبه بر او واجب بود در این مرتبه نیز بر او واجب خواهد بود. کفارۀ استمنا یک شتر فربه است، اما حجش با انجام این عمل باطل نمی‌شود و قضا هم بر او واجب نیست.

ولو جامع أمته محلاً وهي محرمة بإذنه تحمل عنها الكفارة بدنة أو بقرة أو شاة، وإن كان معسراً فشاة أو صيام ثلاثة أيام.

اگر شخص غیر مُحرم با کنیزش -که با اجازۀ خود او مُحرم شده است‌- نزدیکی کند، باید از طرف او یک شتر، گاو یا گوسفند کفاره بدهد و اگر فقیر است یک گوسفند بدهد یا سه روز روزه بگیرد.

ولو جامع المحرم قبل طواف الزيارة لزمه بدنة، فإن عجز فبقرة أو شاة. وإذا طاف المحرم من طواف النساء خمسة أشواط ثم واقع لم يلزمه الكفارة، وبنى على طوافه.

اگر شخص مُحرم قبل از طواف زیارت نزدیکی کند، واجب است یک شتر کفاره دهد ‌و اگر نتوانست، یک گاو یا گوسفند؛ و اگر شخص مُحرم پنج دور از طواف نسا را انجام داده باشد سپس نزدیکی نماید، نیاز نیست کفاره بدهد و طوافش را ادامه ‌دهد.

وإذا عقد المحرم لمحرم على امرأة ودخل بها المحرم، فعلى كل منهما كفارة، وكذا لو كان العاقد محلاً.

اگر شخص مُحرمی برای مُحرمی دیگر، زنی را عقد و مُحرم دوم با آن زن نزدیکی کند هرکدام از آن دو باید یک کفاره بپردازد. اگر عاقد محرم نباشد نیز به همین صورت است.

ومن جامع في إحرام العمرة قبل السعي فسدت عمرته، وعليه بدنة وقضاؤها، والأفضل أن يكون في الشهر الداخل.

کسی که در حال احرام عمره و پیش از سعی، نزدیکی کند عمره‌اش باطل است و باید یک شتر فَربه کفاره دهد و عمره‌اش را نیز قضا نماید و بهتر است که در همان ماه برای قضای عمره اقدام کند.

ولو نظر إلى غير أهله فأمنى كان عليه بدنة إن كان موسراً، وإن كان متوسطاً فبقرة، وإن كان معسراً فشاة.

اگر به شخصی غیر از همسرش نگاه کند و جُنُب شود، در صورت توانمندی باید یک شتر کفاره دهد و اگر از طبقۀ متوسط است یک گاو و اگر از فقیران است یک گوسفند.

ولو نظر إلى امرأته لم يكن عليه شئ، ولو مسها بشهوة كان عليه شاة ولو لم يمن. ولو قبل امرأته كان عليه شاة، ولو كان بشهوة كان عليه جزور، وكذا لو أمنى عن ملاعبة. ولو استمع على من يجامع فأمنى من غير نظر لم يلزمه شئ.

ولی اگر به همسرش نگاه کند چیزی بر او واجب نیست. اگر با شهوت همسرش را لمس کند، ‌حتی اگر جنب نشود‌، باید یک گوسفند کفاره دهد. اگر همسرش را ببوسد باید یک گوسفند بدهد و اگر این بوسیدن از روی شهوت باشد باید یک شتر قربانی کند؛ اگر در حین ملاعبه (بازی و نوازش همسر) منی از او خارج شود نیز به همین صورت خواهد بود. اگر به صدای نزدیکی‌کردن دو نفر گوش دهد و بدون اینکه به آن‌ها نگاه کند جنب شود، چیزی بر عهده‌اش نیست.

فرع: لو حج تطوعاً فأفسده ثم أحصر كان عليه بدنة للإفساد ودم للاحصار، وكفاه قضاء واحد في القابل.

**نکته:** اگر شخصی حج مستحبی که به‌جا می‌آورد را باطل کند، سپس محصور شود، باید برای باطل‌کردن حج یک شتر و برای احصار یک گوسفند قربانی کند و در سال آینده تنها یک قضا کفایت می‌کند.

المحظور الثاني: الطيب، فمن تطيب كان عليه دم شاة، سواء استعمله صبغاً أو طلاءً، ابتداء أو استدامة ، أو بخوراً، أو في الطعام. ولا بأس بخلوق الكعبة ولو كان فيه زعفران. وكذا الفواكه كالاترج والتفاح، والرياحين كالورود.

**دوم: بوی خوش:** کسی که بوی خوش استفاده کند باید گوسفندی قربانی نماید، چه بوی خوش را به‌عنوان رنگ و لاک استفاده کند و چه به خود بمالد، چه بوی خوش را از همان زمان استفاده کند و چه اینکه از قبل خوشبو بوده باشد و دوباره آن را استفاده نماید، یا بُخور کند یا در غذا بریزد. عطر خانۀ کعبه اشکالی ندارد حتی اگر در آن از زعفران استفاده شده باشد. میوه‌جاتی مانند پرتقال و سیب و گیاهان خوشبو -مانند گل‌ها‌- نیز همین حکم را دارند.

الثالث: القلم، وفي كل ظفر مد من طعام، وفي أظفار يديه ورجليه في مجلس واحد دم، ولو كان كل واحد منهما في مجلس لزمه دمان. ولو أفتي بتقليم ظفره فأدماه لزم المفتي شاة.

**سوم: گرفتن ناخن**

باید برای هر ناخن یک مُد طعام بدهد و اگر در یک نوبت، هم‌زمان ناخن‌های دست‌وپا را کوتاه کند یک قربانی بر عهده‌اش است و اگر هرکدام (از دست‌وپا) را در نوبت جداگانه کوتاه کند باید دو قربانی تقدیم نماید. اگر شخصی به فرد مُحرم([[137]](#footnote-137)) فتوا بدهد که ناخنش را بگیرد و خون جاری شود، شخص فتوا‌دهنده باید یک گوسفند قربانی کند.

الرابع: المخيط حرام على المحرم (الرجل)، فلو لبس كان عليه دم، ولو اضطر إلى لبس ثوب يتقي به الحر أو البرد جاز وعليه شاة.

**چهارم: پوشیدن لباس دوخته‌شده**

بر مرد مُحرم حرام است که لباس دوخته‌شده بر تن کند؛ اگر چنین کرد باید یک گوسفند قربانی کند و اگر ناچار شد لباس بپوشد تا او را از گرما و سرما محافظت نماید، جایز است و باید یک گوسفند قربانی ‌کند.

الخامس: حلق الشعر، وفيه شاة، أو إطعام عشرة مساكين لكل منهم مد، أو صيام ثلاثة أيام. ولو مس لحيته أو رأسه فوقع منهما شئ أطعم كفاً من طعام.

ولو فعل ذلك في وضوء الصلاة لم يلزمه شئ. ولو نتف أحد إبطيه أطعم ثلاثة مساكين، ولو نتفهما لزمه شاة.

**پنجم: تراشیدن مو**

کفاره‌اش یک گوسفند است یا اطعام ده فقیر (به هرکدام یک مد طعام) و یا سه روز روزه. اگر به موی صورت یا سرش دست بکشد و مویی از آن فرو افتد، باید یک کف دست غذا اطعام نماید. اگر هنگام وضو گرفتن برای نماز چنین اتفاقی بیفتد چیزی بر عهده‌اش نیست. اگر موهای زیر بغل یکی از دست‌هایش را تنظیف نماید کفاره‌اش اطعام سه مسکین است و اگر هر دو را با هم تنظیف کند کفاره‌اش یک گوسفند است.

وفي التظليل سائرا شاة، وكذا لو غطى رأسه بثوب، أو طيّنه بطين يستره، أو ارتمس في الماء، أو حمل ما يستره.

برای قرار گرفتن در سایۀ متحرک، باید یک گوسفند کفاره بدهد. اگر سر خود را با لباس بپوشاند یا پوششی از گِل بر آن قرار دهد یا سر خود را در آب فرو ببرد یا سایبانی بالای سر خود بگیرد نیز به همین صورت خواهد بود.

السادس: الجدال في الكذب منه مرة شاة، ومرتين بقرة، وثلاثاً بدنة. وفي الصدق ثلاثاً شاة، ولا كفارة فيما دونه.

**ششم: جدال**

درصورتی‌که جدال در موردی دروغین باشد اگر یک بار باشد یک گوسفند و اگر دو بار بود یک گاو و اگر سه بار بود باید یک شتر بدهد؛ ولی در موردی درست، کمتر از سه مرتبه کفاره‌ای ندارد، اما اگر سه مرتبه شد باید یک گوسفند بپردازد.

السابع: قلع شجرة الحرم، وفي الكبيرة بقرة ولو كان محلاً، وفي الصغيرة شاة، وفي أبعاضها قيمة. ولو قلع شجرة منه أعادها، ولو جفت يلزمه ضمانها. ولا كفارة في قلع الحشيش وإن كان فاعله مأثوماً.

**هفتم: از بُن کندن درختان حرم**

برای درخت بزرگ باید یک گاو بدهد -حتی اگر محرم نباشد- و برای درخت کوچک، یک گوسفند و اگر قسمتی از آن را ببُرد قیمتش را بپردازد. اگر درختی که متعلق به حرم است را از ریشه بکند باید آن را برگرداند و اگر خشک شود ضامن نیز هست. کَندن خار و خاشاک کفاره‌ای ندارد، هرچند کسی که چنین کند گناهکار است.

ومن استعمل دهناً طيباً في إحرامه كان عليه شاة، وفي حال الضرورة لا شيء عليه. وفيمن قلع ضرسه لا كفارة، ويجوز أكل ما ليس بطيب من الادهان كالسمن و دهن السمسم، ولا يجوز الادهان به.

هر‌کس در حال احرام از روغن‌های خوشبو استفاده کند باید یک گوسفند کفاره بدهد و اگر بنا به ضرورت بوده باشد چیزی بر عهده‌اش نیست. کسی که دندان خود را از جا درآورد کفاره ندارد. خوردن روغن‌هایی که خوشبو نیست مانند روغن حیوانی و روغن کنجد جایز است اما روغن‌مالی با آن‌ها جایز نیست.

خاتمـة:

**خاتمه:**

تشتمل على مسائل:

شامل چهار مسئله است:

الأولى: إذا اجتمعت أسباب مختلفة كاللبس وتقليم الأظافر والطيب لزمه عن كل واحد كفارة، سواء فعل ذلك في وقت واحد أو وقتين، كفر عن الأول أو لم يكفر.

**اول:** اگر چند کار مختلف را که موجب کفاره می‌شود انجام دهد -مثل‌اینکه لباس دوخته‌شده بپوشد، ناخن‌هایش را کوتاه و از بوی خوش استفاده کند‌- باید برای هرکدام یک کفاره بدهد و تفاوتی ندارد آن‌ها را در یک‌زمان انجام داده باشد یا در زمان‌های مختلف و یا اینکه کفارۀ کار اول را پرداخته باشد یا خیر.

الثانية: إذا كرر الوطأ لزمه بكل مرة كفارة، ولو كرر الحلق فإن كان في وقت واحد لم تتكرر الكفارة، وإن كان في وقتين تكررت. ولو تكرر منه اللبس أو الطيب، فإن اتحد المجلس لم يتكرر، وإن اختلف تكرر.

**دوم:** اگر شخص مُحرم، نزدیکی را تکرار کند، باید به ازای هر مرتبه یک کفاره بپردازد، اما اگر تراشیدن مو را در یک‌زمان چند بار تکرار کند باعث تکرار کفاره نمی‌شود، ولی اگر در زمان‌های مختلف تکرار کند کفاره‌اش تکرار می‌شود. در مورد پوشیدن لباس دوخته‌شده یا استعمال بوی خوش نیز حکم به‌همین‌صورت است؛ اگر در یک‌زمان انجام شود باعث تکرار کفاره نمی‌شود، ولی اگر در زمان‌های مختلف باشد کفاره‌اش تکرار می‌شود.

الثالثة: كل محرم أكل أو لبس ما لا يحل له أكله أو لبسه كان عليه دم شاة.

**سوم:** هر مُحرمی که مرتکب خوردن یا پوشیدن چیزهایی که برایش حلال نیست بشود باید یک گوسفند قربانی کند.

الرابعة: تسقط الكفارة عن الجاهل والناسي والمجنون إلا في الصيد، فإن الكفارة تلزم ولو كان سهواً.

**چهارم:** کفاره از جاهل، فراموش‌کار و دیوانه ساقط است، مگر کفارۀ شکار که حتی اگر سهوی باشد هم کفاره دارد.

\* \* \*

\* \* \*

**كتاب العمرة**

**کتاب عمره**

وصورتها: أن يحرم في الميقات الذي يسوغ له الإحرام منه، ثم يدخل مكة فيطوف ويصلي ركعتيه، ثم يسعى بين الصفا والمروة، ويقصر.

چگونگی آن

به این صورت است که در میقاتی که می‌تواند از آنجا احرام ببندد، احرام می‌بندد، سپس داخل مکه شده، طواف می‌کند و دو رکعت نماز طواف می‌خواند، سپس بین صفا و مروه سعی انجام داده، قسمتی از موی سر یا ناخن خود را کوتاه (تقصیر) می‌نماید.

وشرائط وجوبها شرائط وجوب الحج، ومع الشرائط تجب في العمر مرة، وقد تجب بالنذر وما في معناه، والاستئجار، والإفساد، والفوات، والدخول إلى مكة مع انتفاء العذر، وعدم تكرار الدخول. ويتكرر وجوبها بحسب السبب.

شرایط واجب‌شدن عمره

همان شرایط واجب شدن حج است و با وجود شرایط، یک بار در طول عمرش واجب است عمره به‌جا آورد. به سبب نذر و آنچه در معنای نذر است،([[138]](#footnote-138)) با اجیر شدن، باطل شدن عمره، از دست رفتن وقت و وارد شدن به مکه همراه با از بین رفتن عذر،([[139]](#footnote-139)) عمره واجب می‌شود و وجوب عمره با هرکدام از این علت‌ها تکرار می‌شود.([[140]](#footnote-140))

وأفعالها ثمانية: النية، والإحرام، والطواف، وركعتاه، والسعي، والتقصير، وطواف النساء، وركعتاه.

وتنقسم إلى: متمتع بها، ومفردة.

**اعمال هشت‌گانۀ عمره**

نیت، احرام بستن، طواف، دو رکعت نماز طواف، سعی، تقصیر، طواف نسا و دو رکعت نماز طواف نسا.

عمره بر دو نوع است: عمرۀ تمتّع و عمرۀ مفرده.

فالأولى: تجب على من ليس من حاضري المسجد الحرام، ولا تصح إلا في أشهر الحج، وتسقط المفردة معها، ويلزم فيها التقصير، ولا يجوز حلق الرأس. ولو حلقه لزمه دم، ولا يجب فيها طواف النساء.

**اول (عمرۀ تمتّع)**

بر کسی که از اهل مسجدالحرام نیست واجب می‌شود. این نوع عمره فقط در ماه‌های حج صحیح است و با انجام آن، عمرۀ مفرده ساقط می‌شود. تقصیر در آن لازم است و تراشیدن سر جایز نیست و اگر چنین کند باید یک قربانی کفاره بدهد. طواف نسا در آن واجب نیست.

والمفردة: تلزم حاضري المسجد الحرام، وتصح في جميع أيام السنة، وأفضلها ما وقع في رجب.

**دوم (عمرۀ مفرده)**

بر اهل مسجدالحرام واجب است و در تمام ایام سال صحیح می‌باشد و بهترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود.

ومن أحرم بالمفردة ودخل مكة جاز أن ينوي التمتع ويلزمه دم، ولو كان في غير أشهر الحج لم يجز. ولو دخل مكة متمتعاً لم يجز له الخروج حتى يأتي بالحج، لأنه مرتبط به. نعم، لو خرج بحيث لا يحتاج إلى استئناف إحرام جاز، ولو خرج فاستأنف عمرة تمتع بالأخيرة.

اگر کسی احرام عمرۀ مفرده بست و داخل مکه شد می‌تواند نیت عمرۀ تمتّع کند و باید قربانی هم انجام دهد و اگر در غیر از ماه‌های حج باشد نیتِ عمرۀ تمتّع جایز نیست. اگر درحالی‌که احرام تمتّع بسته بود داخل مکه شد، اجازۀ خروج از آنجا را ندارد مگر اینکه حج را به‌جا آورد، چراکه این احرام مرتبط با حج است. اگر به‌صورتی از مکه خارج شود که نیازمند احرام مجدد نباشد می‌تواند خارج شود و اگر خارج شود سپس مجدداً احرام عمره ببندد، با احرام دوم، تمتّع را به‌جا می‌آورد.

وتستحب المفردة في كل شهر، وأقله عشرة أيام. ويكره أن يأتي بعمرتين بينهما أقل من عشرة أيام.

عمرۀ مفرده در تمام ماه‌ها مستحب است. کمترین فاصلۀ بین دو عمره ده روز است و مکروه است دو عمره را به فاصلۀ کمتر از ده روز به‌جا آورد.

ويتحلل من المفردة بالتقصير، والحلق أفضل. وإذا قصر أو حلق حل له كل شئ إلا النساء، فإذا أتى بطواف النساء حلت له النساء، وهو واجب في المفردة بعد السعي على كل معتمر من امرأة وخصي وصبي. ووجوب العمرة على الفور.

از احرام عمرۀ مفرده با تقصیر خارج می‌شود، اما تراشیدن مو (حلق) بهتر است. وقتی تقصیر کرد یا مو را تراشید همه‌چیز برای او حلال می‌شود به‌جز زنان؛ وقتی طواف نسا را انجام داد زنان نیز برایش حلال می‌گردند.([[141]](#footnote-141))طواف نسا در عمرۀ مفرده بعد از سعی، بر کسی که عمرۀ مفرده انجام می‌دهد -‌چه زن چه، چه خواجه و چه بچه‌- واجب است.

عمره در صورت وجوب، فوراً باید اجرا شود (واجب فوری است).

**كتاب الجهاد**

والنظر في أركان أربعة:

الأول: من يجب عليه

وهو فرض على: كل مكلف، حر، ذكر، غير همٍّ. فلا يجب على الصبي، ولا على المجنون، ولا على المرأة، ولا على الشيخ الهمِّ، ولا على المملوك.

وفرضه على الكفاية بشرط وجود الإمام، أو من نصبه للجهاد. ولا يتعين إلا أن يعينه الإمام لاقتضاء المصلحة، أو لقصور القائمين عن الدفع إلا بالاجتماع، أو يعينه على نفسه بنذر وشبهه.

ويسقط فرض الجهاد بأعذار أربعة: العمى، والزمن كالمقعد، والمرض المانع من الركوب والعدو، والفقر الذي يعجز معه عن نفقة طريقه وعياله وثمن سلاحه، ويختلف ذلك بحسب الأحوال.

فروع ثلاثة:

الأول: إذا كان عليه دين مؤجل فليس لصاحبه منعه، ولو كان حالاً وهو معسر كذلك فليس لصاحبه منعه.

الثاني: للأبوين المؤمنين منعه عن الغزو ما لم يتعين عليه.

الثالث: لو تجدد العذر بعد التحام الحرب لم يسقط فرضه، إلا مع العجز عن القيام به.

وإذا بذل للمعسر ما يحتاج إليه وجب، ولو كان على سبيل الأجرة لم يجب. ومن عجز عنه بنفسه وكان موسراً وجب إقامة غيره، ولو كان قادراً فجهز غيره سقط عنه ما لم يتعين.

ويحرم الغزو في الأشهر الحرم إلا أن يبدأ الخصم، أو يكونوا ممن لا يرى للأشهر حرمة. ويجوز القتال في الحرم، وقد كان محرماً فنسخ.

ويجب المهاجرة عن بلد الشرك على من يضعف عن إظهار شعائر الإسلام مع المكنة، والهجرة باقية ما دام الكفر باقياً، وأهل الكفر مأواهم جهنم جميعاً: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ ﴾ المؤمنون: 44، وسواء منهم من كفر بالأنبياء جميعاً، أم ببعضهم كمن يؤمن بموسى u ويكفر بعيسى u، أو يؤمن بهما ويكفر بمحمد (ص)، أم من كفر بالأئمة (ع)، أم من يكفر بالمهديين (ع) الذين أوصى رسول الله بإتباعهم.

ومن لواحق هذا الركن المرابطة: وهي الأرصاد لحفظ الثغر، وهي مستحبة ولو كان الإمام مفقوداً، لأنها لا تتضمن قتالاً، بل حفظاً وإعلاماً. ومن لم يتمكن منها بنفسه يستحب أن يربط فرسه (مركبته) هناك.

ولو نذر المرابطة وجبت مع وجود الإمام وفقده، وكذا لو نذر أن يصرف شيئاً في المرابطين وجب. ولو أجر نفسه وجب عليه القيام بها.

\* \* \*

الركن الثاني: في بيان من يجب جهاده وكيفية الجهاد

وفيه أطراف:

الأول: في من يجب جهاده

وهم ثلاثة: البغاة على الإمام u من المسلمين، وأهل الذمة: وهم اليهود والنصارى والمجوس إذا أخلوا بشرائط الذمة، ومن عدا هؤلاء من أصناف الكفار.

وكل من يجب جهاده فالواجب على المسلمين النفور إليهم إما لكفهم، وإما لنقلهم إلى الإسلام والإيمان. فإن بدأوا فالواجب محاربتهم، وإن كفوا وجب بحسب المكنة، وأقله في كل عام مرة. وإذا اقتضت المصلحة مهادنتهم جاز، لكن لا يتولى ذلك إلا الإمام، أو من يأذن له الإمام.

الطرف الثاني: في كيفية قتال أهل الحرب

والأولى أن يبدأ بقتال من يليه إلا أن يكون الأبعد أشد خطراً. ويجب التربص إذ كثر العدو وقل المسلمون حتى تحصل الكثرة للمقاومة، ثم يجب المبادرة. ولا يبدأون إلا بعد الدعاء إلى محاسن الإسلام، ويكون الداعي الإمام أو من نصبه، ويسقط اعتبار الدعوة فيمن عرفها.

ولا يجوز الفرار إذا كان العدو على الضعف من المسلمين، أو أقل إلا لمتحرف كطالب السعة، أو موارد المياه، أو استدبار الشمس، أو تسوية لامته. أو لمتحيز إلى فئة قليلة كانت أو كثيرة.

ولو غلب عنده الهلاك لم يجز الفرار، والفرار هو الهلكة في قوله تعالى: ﴿وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ البقرة: 195، بل يجب الثبات لقوله تعالى: ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ﴾ الأنفال: 45. وإن كان المسلمون أقل من ذلك لم يجب الثبات، ولو غلب على الظن السلامة استحب. وإن غلب العطب فيجب الانصراف لتهيئة العدة والعدد. ولو انفرد اثنان بواحد من المسلمين يجب الثبات.

ويجوز محاربة العدو بالحصار، ومنع السابلة دخولاً وخروجاً، وهدم الحصون والبيوت، وكل ما يرجى به الفتح. ويكره قطع الأشجار، ورمي النار، وتسليط المياه إلا مع الضرورة. ويحرم بإلقاء السم، فإن لم يمكن الفتح إلا به جاز.

ولو تترسوا بالنساء أو الصبيان منهم كف عنهم إلا في حال التحام الحرب، وكذا لو تترسوا بالاسارى من المسلمين وإن قُتِلَ الأسير، إذا لم يمكن جهادهم إلا كذلك، ولا يلزم القاتل دية، ويلزمه كفارة. ولو تعمد الغازي مع إمكان التحرز لزمه القود والكفارة.

ولا يجوز قتل المجانين، ولا الصبيان، ولا النساء منهم ولو عاونوهم، إلا مع الاضطرار. ولا يجوز التمثيل بهم، ولا الغدر. ويستحب أن يكون القتال بعد الزوال بعد صلاة الظهر.

الطرف الثالث: في الذمام

والكلام في: العاقد، والعبارة، والوقت.

أما العاقد:

فلا بد أن يكون بالغاً، عاقلاً، مختاراً. ويستوي في ذلك الحر والمملوك، والذكر والأنثى. ولو أذم المراهق أو المجنون لم ينعقد، لكن يعاد إلى مأمنه. وكذا كل حربي دخل في دار الإسلام بشبهة الأمان كأن يسمع لفظاً فيعتقده أماناً، أو يصحب رفقة فيتوهمها أماناً.

ويجوز أن يذم الواحد من المسلمين لآحاد من أهل الحرب، فلا يذم عاماً ولا لأهل إقليم، والإمام يذم لأهل الحرب عموماً وخصوصاً ، وكذا من نصبه الإمام للنظر في جهة يذم لأهلها. ويجب الوفاء بالذمام ما لم يكن متضمناً لما يخالف الشرع ، ولو أكره العاقد لم ينعقد.

وأما العبارة:

فهو أن يقول: أمنتك، أو أجرتك، أو أنت في ذمة الإسلام. وكذا كل لفظ دال على هذا المعنى صريحاً. وكذا كل كناية علم بها ذلك من قصد العاقد. ولو قال: لا بأس عليك، أو لا تخف، لم يكن ذماماً ما لم ينضم إليه ما يدل على الأمان.

وأما وقته:

فقبل الأسر. ولو أشرف جيش الإسلام على الظهور فاستذم الخصم جاز مع نظر المصلحة. ولو استذموا بعد حصولهم في الأسر فأذم لم يصح، ولو أقر المسلم إنه أذم لمشرك، فإن كان في وقت يصح منه إنشاء الأمان قبل.

ولو ادعى الحربي على المسلم الأمان فأنكر المسلم، فالقول قوله. ولو حيل بينه وبين الجواب بموت أو إغماء لم تسمع دعوى الحربي، وفي الحالين يرد إلى مأمنه، ثم هو حرب.

وإذا عقد الحربي لنفسه الأمان ليسكن في دار الإسلام دخل ماله تبعاً. ولو التحق بدار الحرب للاستيطان انتقض أمانه لنفسه دون ماله. ولو مات انتقض الأمان في المال أيضاً إن لم يكن له وارث مسلم، وصار فيئاً. ويختص به الإمام، لأنه لم يوجف عليه. وكذا الحكم لو مات في دار الإسلام. ولو أسره المسلمون فاسترق ملك ماله تبعاً لرقبته.

ولو دخل المسلم دار الحرب مستأمناً فسرق وجب إعادته، سواء كان صاحبه في دار الإسلام، أو في دار الحرب. ولو أسر المسلم وأطلقوه، وشرطوا الإقامة عليه في دار الحرب، والأمن منه لم يجب الإقامة، وحرمت عليه أموالهم بالشرط، ولو أطلقوه على مال لم يجب الوفاء به. ولو أسلم الحربي وفي ذمته مهر لم يكن لزوجته مطالبته، ولا لوارثها. ولو ماتت ثم أسلم، أو أسلمت قبله ثم ماتت طالبه وارثها المسلم دون الحربي.

خاتمـة:   
فيها فصلان:

الأول: يجوز أن يعقد العهد على حكم الإمام، أو غيره ممن نصبه للحكم. ويراعى في الحاكم: كمال العقل، والإسلام، والعدالة. ولا يراعى الذكورة والحرية.

ويجوز المهادنة على حكم من يختاره الإمام، دون أهل الحرب. ولو مات الحاكم قبل الحكم بطل الأمان، ويردون إلى مأمنهم. ويجوز أن يسند الحكم إلى اثنين وأكثر، ولو مات أحدهم بطل حكم الباقين، ويتبع ما يحكم به الحاكم، إلا أن يكون منافياً لوضع الشرع. ولو حكم بالسبي والقتل وأخذ المال فأسلموا سقط الحكم في القتل خاصة، ولو جعل للمشرك فدية عن أُسراء المسلمين لم يجب الوفاء لأنه لا عوض للحر.

الثاني: يجوز لوالي الجيش جعل الجعائل لمن يدله على مصلحة كالتنبيه على عورة القلعة، وطريق البلد الخفي. فإن كانت الجعالة من ماله ديناً اشترط كونها معلومة الوصف والقدر، وإن كانت عيناً فلابد أن تكون مشاهدة أو موصوفة، وإن كانت من مال الغنيمة جاز أن تكون مجهولة كجارية وثوب.

تفريع:

لو كانت الجعالة عيناً، وفتح البلد على أمان فكانت في الجملة، فإن اتفق المجعول له وأربابها على بذلها أو إمساكها بالعوض جاز، وإن تعاسرا فسخت الهدنة، ويردون إلى مأمنهم. ولو كانت الجعالة جارية فأسلمت قبل الفتح لم يكن له عوض.

الطرف الرابع: في الاسارى

وهم: ذكور وإناث.

فالإناث يملكن بالسبي ولو كانت الحرب قائمة، وكذا الذراري. ولو اشتبه الطفل بالبالغ اعتبر بالإنبات، فمن لم ينبت وجهل سنه الحق بالذراري.

والذكور البالغون يتعين عليهم القتل إن كانت الحرب قائمة ما لم يسلموا، والإمام مخير إن شاء ضرب أعناقهم ، وإن شاء قطع أيديهم وأرجلهم من خلاف وتركهم ينزفون حتى يموتوا. وإن أسروا بعد تقضي الحرب لم يقتلوا، وكان الإمام مخيراً بين المن والفداء والاسترقاق، ولو أسلموا بعد الأسر لم يسقط عنهم هذا الحكم. ولو عجز الأسير عن المشي لم يجب قتله، ولو بدر مسلم فقتله كان هدراً.

ويجب أن يطعم الأسير ويسقى وإن أريد قتله، ويكره قتله صبراً، وحمل رأسه من المعركة. ويجب مواراة الشهيد دون الحربي، وإن اشتبها يوارى كلاهما. وحكم الطفل المسبي حكم أبويه، فإن أسلما أو أسلم أحدهما تبعه الولد، ولو سبي منفرداً يتبع السابي في الإسلام.

تفريع:

إذا أسر الزوج لم ينفسخ النكاح ، ولو استرق انفسخ لتجدد الملك. ولو كان الأسير طفلاً أو امرأة انفسخ النكاح لتحقق الرق بالسبي، وكذا لو أسر الزوجان. ولو كان الزوجان مملوكين لم ينفسخ، لأنه لم يحدث رق. ولو سبيت امرأة فصولح أهلها على إطلاق أسير في يد أهل الشرك فأطلق لم يجب إعادة المرأة، ولو أعتقت بعوض جاز ما لم يكن قد استولدها مسلم.

ويلحق بهذا الطرف مسألتان:

الأولى: إذا أسلم الحربي في دار الحرب حقن دمه، وعصم ماله مما ينقل كالذهب والفضة والأمتعة، دون ما لا ينقل كالأرضين والعقار فإنها للمسلمين، ولحق به ولده الاصاغر ولو كان فيهم حمل. ولو سبيت أم الحمل كانت رقاً دون ولدها منه، وكذا لو كانت الحربية حاملاً من مسلم بوطء مباح. ولو أعتق مسلم عبداً ذمياً بالنذر فلحق بدار الحرب، فأسره المسلمون جاز استرقاته، ولو كان المعتق ذمياً استرق.

الثانية: إذا أسلم عبد الحربي في دار الحرب قبل مولاه ملك نفسه بشرط أن يخرج قبله، ولو خرج بعده كان على رقه.

الطرف الخامس: في أحكام الغنيمة

والنظر في: الأقسام، وأحكام الأرضين المفتوحة، وكيفية القسمة.

أما الأول:

فالغنيمة: هي الفائدة المكتسبة سواء اكتسبت برأس مال كأرباح التجارات، أو بغيره كما يستفاد من دار الحرب.

والنظر ههنا يتعلق بالقسم الأخير، وهي أقسام ثلاثة:

الأول: ما ينقل كالذهب والفضة والأمتعة، وما لا ينقل كالأرض والعقار، وما هو سبي كالنساء والأطفال.

والأول ينقسم إلى: ما يصح تملكه للمسلم، وذلك يدخل في الغنيمة. وهذا القسم يختص به الغانمون بعد الخمس والجعائل، ولا يجوز لهم التصرف في شئ منه إلا بعد القسمة والاختصاص، ويجوز لهم تناول ما لابد منه كالوقود وأكل الطعام وإلى ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، ولا يدخل في الغنيمة بل ينبغي إتلافه إن أمكن كالخنزير، ويجوز إتلافه وإبقاؤه للتخليل كالخمر.

فروع :

الأول: إذا باع أحد الغانمين غانماً شيئاً، أو وهبه لم يصح قبل القسمة.

الثاني: الأشياء المباحة في الأصل كالصيد والأشجار لا يختص بها أحد، ويجوز تملكها لكل مسلم. ولو كان عليه أثر ملك، وهو في دار الحرب كان غنيمة بناء على الظاهر كالطير المقصوص والأشجار المقطوعة.

الثالث: لو وجد شئ في دار الحرب يحتمل أن يكون للمسلمين ولأهل الحرب كالخيمة والسلاح، فحكمه حكم اللقطة.

الرابع: إذا كان في الغنيمة من ينعتق على بعض الغانمين لا ينعتق إلا يجعله الإمام في حصته، أو حصة جماعة هو أحدهم ثم يرضى هو، فيلزمه شراء حصص الباقين إن كان موسراً.

وأما ما لا ينقل: فهو للمسلمين قاطبة وفيه الخمس، والإمام مخير بين إفراز خمسه لأربابه، وبين إبقائه وإخراج الخمس من ارتفاعه.

وأما النساء والذراري: فمن جملة الغنائم، ويختص بهم الغانمون، وفيهم الخمس لمستحقه.

الثاني: في أحكام الأرضين

كل أرض فتحت عنوة وكانت محياة فهي للمسلمين قاطبة، والغانمون في الجملة، والنظر فيها إلى الإمام، ولا يملكها المتصرف على الخصوص، ولا يصح بيعها ولا هبتها ولا وقفها، ويصرف الإمام حاصلها في المصالح مثل سد الثغور، ومعونة الغزاة ، وبناء القناطر. وما كانت مواتاً وقت الفتح فهو للإمام خاصة، ولا يجوز إحياؤه إلا بإذنه إن كان موجوداً. ولو تصرف فيها من غير إذنه كان على المتصرف طسقها أي أجرتها.

وكل أرض فتحت صلحاً فهي لأربابها وعليهم ما صالحهم الإمام، وهذه تملك على الخصوص ويصح بيعها، والتصرف فيها بجميع أنواع التصرف. ولو باعها المالك من مسلم صح وانتقل ما عليها إلى ذمة البائع، هذا إذا صولحوا على إن الأرض لهم، أما لو صولحوا على إن الأرض للمسلمين ولهم السكنى وعلى أعناقهم الجزية كان حكمها حكم الأرض المفتوحة عنوة عامرها للمسلمين ومواتها للإمام.

ولو أسلم الذمي سقط ما ضرب على أرضه وملكها على الخصوص، وكل أرض أسلم أهلها عليها فهي لهم على الخصوص، وليس عليهم شئ فيها سوى الزكاة إذا حصلت شرائطها.

خاتمـة:

كل أرض ترك أهلها عمارتها كان للإمام تقبيلها ممن يقوم بها، وعليه طسقها لأربابها. وكل أرض موات سبق إليها سابق فأحياها كان أحق بها، وإن كان لها مالك معروف فعليه طسقها. وإذا استأجر مسلم داراً من حربي ثم فتحت تلك الأرض لم تبطل الإجارة وإن ملكها المسلمون.

الثالث: في قسمة الغنيمة

يجب أن يبدأ بما شرطه الإمام كالجعائل والسلب إذا شرط للقاتل، ولو لم يشرط لم يختص به. ثم بما يحتاج إليه من النفقة مدة بقائها حتى تقسم كأجرة الحافظ والراعي والناقل. وبما يرضخه للنساء أو العبيد والكفار إن قاتلوا بإذن الإمام، فإنه لا سهم للثلاثة. ثم يخرج الخمس، ثم تقسم أربعة أخماس بين المقاتلة ومن حضر القتال ولو لم يقاتل حتى الطفل ولو ولد بعد الحيازة وقبل القسمة، وكذا من اتصل بالمقاتلة من المدد ولو بعد الحيازة وقبل القسمة.

والجيش يشارك السرية في غنيمتها إذا صدرت عنه، وكذا لو خرج منه سريتان، أما لو خرج جيشان من البلد إلى جهتين لم يشرك أحدهما الآخر. وكذا لو خرجت السرية من جملة عسكر البلد لم يشركها العسكر لأنه ليس بمجاهد. ويكره تأخير قسمة الغنيمة في دار الحرب إلا لعذر، وكذا يكره إقامة الحدود فيها.

مسائل ثلاث:

الأولى: المرصد نفسه للجهاد لا يملك رزقه من بيت المال إلا بقبضه، فإن حل وقت العطاء ثم مات كان لوارثه المطالبة به.

الثانية: لا يستحق أحد سلباً ولا نفلاً في بداية ولا رجعة إلا أن يشترط له الإمام.

الثالثة: الحربي لا يملك مال المسلم بالاستغنام، ولو غنم المشركون أموال المسلمين وذراريهم ثم ارتجعوها فالأحرار لا سبيل عليهم. أما الأموال والعبيد فلأربابها قبل القسمة، ولو عرفت بعد القسمة يجب إعادتها على المالك، ويرجع الغانم بقيمتها على الإمام مع تفرق الغانمين.

\* \* \*

الركن الثالث: في أحكام أهل الذمة

والنظر في أمور:

الأول: من تؤخذ منه الجزية

تؤخذ ممن يقر على دينه وهم أهل الكتاب السماوي، ولا يقبل من غيرهم إلا الإسلام. وأهل الكتاب إذا التزموا شرائط الذمة أقروا سواء كانوا عرباً أو عجماً. ولو ادعى أهل حرب إنهم منهم ، وبذلوا الجزية لم يكلفوا البيـنة وأقروا ، ولو ثبت خلافها انتقض العهد. ولا تؤخذ

الجزية من الصبيان، والمجانين، والنساء، والهم، والرهبان.

وتجب على الفقير وينظر بها حتى يوسر. ولو ضرب عليهم جزية فاشترطوها على النساء لم يصح الصلح. ولو قتل الرجال قبل عقد الجزية فسأل النساء إقرارهن ببذل الجزية لا يصح، وكذا لو كان بعد عقد الجزية. ولو أعتق العبد الذمي منع من الإقامة في دار الإسلام إلا بقبول الجزية. والمجنون المطبق لا جزية عليه، وكذا من كان يفيق وقتاً. وكل من بلغ من صبيانهم يؤمر بالإسلام أو بذل الجزية ، فإن امتنع صار حربياً.

الثاني: في كمية الجزية

ولا حد لها، بل تقديرها إلى الإمام بحسب الأصلح. ويجوز وضعها على الرؤوس، أو على الأرض، أو على الصناعات والتجارات .

ويجوز أن يشترط عليهم - مضافاً إلى الجزية - ضيافة مارة العساكر، ويحتاج أن تكون الضيافة معلومة. ولو اقتصر على الشرط وجب أن يكون زائداً عن أقل مراتب الجزية. وإذا أسلم قبل الحول، أو بعده قبل الأداء سقطت الجزية. ولو مات بعد الحول لم تسقط، وأخذ من تركته كالدين.

الثالث: في شرائط الذمة، وهي ستة:

الأول: قبول الجزية.

الثاني: أن لا يفعلوا ما ينافي الأمان مثل العزم على حرب المسلمين، أو إمداد المشركين، ويخرجون عن الذمة بمخالفة هذين الشرطين.

الثالث: أن لا يؤذوا المسلمين كالزنا بنسائهم، واللواط بصبيانهم، والسرقة لأموالهم، وإيواء عين المشركين، والتجسس لهم. فإن فعلوا شيئاً من ذلك، وكان تركه مشترطاً في الهدنة كان نقضاً، وإن لم يكن مشترطاً كانوا على عهدهم، وفعل بهم ما يقتضيه جنايتهم من حد أو تعزير. ولو سبوا النبي (ص) قتل الساب، ولو نالوه بما دونه عزروا إذا لم يكن شرط عليهم الكف.

الرابع: أن لا يتظاهروا بالمناكير كشرب الخمر، والزنا، وأكل لحم الخنزير، ونكاح المحرمات. ولو تظاهروا يفعل بهم ما يوجبه شرع الإسلام من حد أو تعزير.

الخامس: أن لا يحدثوا كنيسة، ولا يضربوا ناقوساً، ولا يطيلوا بناء، ويعزرون لو خالفوا، ولو كان تركه مشترطاً في العهد انتقض.

السادس: أن يجري عليهم أحكام المسلمين.

وها هنا مسائل:

الأولى: إذا خرقوا الذمة في دار الإسلام كان للإمام ردهم إلى مأمنهم، وله قتلهم واسترقاقهم ومفاداتهم.

الثانية: إذا أسلم بعد خرق الذمة قبل الحكم فيه سقط الجميع عدا القود والحد واستعادة ما أخذ ، ولو أسلم بعد الاسترقاق أو المفاداة لم يرتفع ذلك عنه.

الثالثة: إذا مات الإمام وقد ضرب لما قرره من الجزية أمداً معيناً، أو اشترط الدوام وجب على القائم مقامه بعده إمضاء ذلك. وإن أطلق الأول كان للثاني تغييره بحسب ما يراه صلاحاً. ويكره أن يبدأ المسلم الذمي بالسلام، ويستحب أن يضطر إلى أضيق الطرق.

الرابع: في حكم الأبنية

والنظر في: البيع والكنائس، والمساكن، والمساجد.

لا يجوز استئناف البيع والكنائس في بلاد الإسلام، ولو استجدت وجب إزالتها سواء كان البلد مما استجده المسلمون، أو فتح عنوة، أو صلحاً على أن تكون الأرض للمسلمين. ولا بأس بما كان قبل الفتح، وربما استجدوه في أرض فتحت صلحاً على أن تكون الأرض لهم. وإذا انهدمت كنيسة مما لهم استدامتها جاز إعادتها.

وأما المساكن: فكل ما يستجده الذمي لا يجوز أن يعلو به على المسلمين من مجاوريه، ويجوز مساواته. ويقر ما ابتاعه من مسلم عل علوه كيف كان. ولو انهدم لم يجز أن يعلو به على المسلم، ويقتصر على المساواة فما دون.

وأما المساجد: فلا يجوز أن يدخلوا المسجد الحرام، ولا غيره من المساجد. ولو أذن لهم لم يصح الإذن، لا استيطاناً، ولا اجتيازاً، ولا امتياراً، ولا يجوز لهم استيطان مكة والمدينة.

الخامس: في المهادنة

وهي: المعاقدة على ترك الحرب مدة معينة، وهي جائزة إذا تضمنت مصلحة للمسلمين، إما لقلتهم عن المقاومة، أو لما يحصل به الاستظهار، أو لرجاء الدخول في الإسلام مع التربص. ومتى ارتفع ذلك، وكان في المسلمين قوة على الخصم لم يجز.

ويجوز الهدنة أكثر من أربعة أشهر بحسب المصلحة التي يراها الإمام، ولا تصح إلى مدة مجهولة، ولا مطلقاً إلا أن يشترط الإمام لنفسه الخيار في النقض متى شاء. ولو وقعت الهدنة على ما لا يجوز فعله لم يجب الوفاء مثل التظاهر بالمناكير، وإعادة من يهاجر من النساء، فلو هاجرت وتحقق إسلامها لم تعد، لكن يعاد على زوجها ما سلم إليها من مهر خاصة إذا كان مباحاً، ولو كان محرماً لم يعد، ولا قيمته.

تفريعان:

الأول: إذا قدمت مسلمة فارتدت لم ترد، لأنها بحكم المسلمة.

الثاني: لو قدم زوجها وطالب المهر فماتت بعد المطالبة دفع إليه مهرها، ولو ماتت قبل المطالبة لم يدفع إليه. ولو قدمت فطلقها بائناً لم يكن له المطالبة، ولو أسلم في العدة الرجعية كان أحق بها.

أما إعادة الرجال فمن أمن عليه الفتنة بكثرة العشيرة وما ماثل ذلك من أسباب القوة جاز إعادته، وإلا منعوا منه. ولو شرط في الهدنة إعادة الرجال مطلقاً يبطل الصلح. وكل من وجب رده لا يجب حمله، وإنما يخلي بينه وبينهم. ولا يتولى الهدنة على العموم، ولا لأهل البلد والصقع إلا الإمام أو من يقوم مقامه.

ومن لواحق هذا الطرف مسائل:

الأولى: كل ذمي انتقل عن دينه إلى دين لا يقر أهله عليه لا يقبل منه، إلا الإسلام. أما لو انتقل إلى دين يقر أهله كاليهودي ينقل إلى النصرانية يقبل، وإن عاد إلى دينه يقبل.

الثانية: إذا فعل أهل الذمة ما هو سائغ في شرعهم، وليس بسائغ في الإسلام لم يُتَعَرَّضوا. وإن تجاهروا به عمل بهم ما تقتضيه الجناية بموجب شرع الإسلام، وإن فعلوا ما ليس بسائغ في شرعهم كالزنا واللواط، فالحكم فيه كما في المسلم.

الثالثة: إذا اشترى الكافر مصحفاً لم يصح البيع، ومثل ذلك كتب أحاديث النبي (ص) وسلم والأئمة (ع).

الرابعة: لو أوصى الذمي ببناء كنيسة أو بيعة لم يجز، لأنها معصية. ولو أوصى بصرف شيء في كتابة التوراة والإنجيل جاز وإن كانت محرفة، ولو أوصى للراهب والقسيس جاز، كما تجوز الصدقة عليهم.

الخامسة: يكره للمسلم أجرة رم الكنائس والبيع من بناء ونجارة وغير ذلك.

\* \* \*  
الركن الرابع : في : قتال أهل البغي

يجب قتال من خرج على إمام عادل إذا ندب إليه الإمام عموماً أو خصوصاً، أو من نصبه الإمام، والتأخر عنه كبيرة. وإذا قام به من فيه غناء سقط عن الباقين ما لم يستنهضه الإمام على التعيين. والفرار في حربهم كالفرار في حرب المشركين.

وتجب مصابرتهم حتى يفيؤوا أو يقتلوا. ومن كان من أهل البغي لهم فئة يرجع إليها جاز الإجهاز على جريحهم واتباع مدبرهم، وقتل أسيرهم. ومن لم يكن له فئة فالقصد بمحاربتهم تفريق كلمتهم، فلا يتبع لهم مدبر، ولا يجهز على جريحهم ولا يقتل لهم مأسور.

مسائل:

الأولى: لا يجوز سبي ذراري البغاة، ولا تملك نسائهم.

الثانية: لا يجوز تملك شيء من أموالهم التي لم يحوها العسكر سواء كانت مما ينقل كالثياب والآلات، أو لا ينقل كالعقـارات، ويؤخذ ما حواه العسكر مما ينقل ويحول، عملاً بسـيرة علي u.

الثالثة: ما حواه العسكر للمقاتلة خاصة يقسم بينهم.

خاتمة:

من منع الزكاة لا مستحلاً فليس بمرتد، ويجوز قتاله حتى يدفعها. ومن سب الإمام العادل وجب قتله. وإذا قاتل الذمي مع أهل البغي خرق الذمة. وللإمام أن يستعين بأهل الذمة في قتال أهل البغي. ولو أتلف الباغي على العادل (المؤمن) مالاً أو نفساً في حال الحرب ضمنه. ومن أتى منهم بما يوجب حدا ، واعتصم بدار الحرب فمع الظفر يقام عليه الحد.

\* \* \*

**كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر**

**كتاب امربه‌معروف و نهی از منكر**

المعروف: هو كل ما أمر به الشارع أو حث عليه.

معروف: هر آنچه شارع، به آن امر و یا تشویق کرده باشد.

والمنكر: هو كل ما نهى عنه الشارع.

منکر: هر آنچه شارع، از آن نهی کرده باشد.

والأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر واجبان على كل فرد في المجتمع المؤمن.

امربه‌معروف و نهی‌از‌منکر بر تک‌تک افراد در جامعۀ مؤمنان واجب است.

والمعروف ينقسم إلى: الواجب والندب، فالأمر بالواجب واجب، وبالمندوب مندوب. والمنكر: لا ينقسم، فالنهي عنه كله واجب.

معروف تقسیم می‌شود به واجب و مستحب؛ امر به واجب، واجب و امر به مستحب، مستحب است.

منکر تقسیم‌بندی ندارد؛ بنابراین نهی از تمام اقسام منکر واجب است.

ولا يجب النهي عن المنكر ما لم تكمل شروط أربعة:

نهی‌از‌منکر درصورتی‌که شروط چهارگانۀ زیر برقرار نباشد واجب نیست:

الأول: أن يعلمه منكراً ليأمن الغلط في الإنكار، ويجب على كل مؤمن أن يتعلم

**اول:** (نهی‌کننده) منکر را منکر بداند تا از اشتباه در معنای منکر در امان بماند و بر هر مؤمنی واجب است که (موارد منکر را) یاد بگیرد.

الثاني: أن يجوز تأثير إنكاره ، فلو غلب على ظنه ، أو علم أنه لا يؤثر لم يجب.

**دوم:** نهی‌از‌منکر تأثیری داشته باشد؛ اگر گمان قوی یا یقین داشته باشد که تأثیری ندارد واجب نخواهد بود.

الثالث: وأن يكون الفاعل له مصراً على الاستمرار، فلو لاح منه إمارة الامتناع أو أقلع عنه سقط الإنكار.

**سوم:** کسی که مرتکب منکر شده است بر ادامۀ آن اصرار داشته باشد؛ اگر نشانه‌ای از ترک منکر از آن شخص به او رسید یا آن شخص به‌طور کامل دست برداشت، نهی‌از‌منکر ساقط می‌گردد.

الرابع: ألا يكون في الإنكار مفسدة ، فلو ظن توجه الضرر إليه أو إلى ماله، أو إلى أحد من المؤمنين سقط الوجوب.

**چهارم:** در نهی‌از‌منکر مفسده‌ای وجود نداشته باشد؛ اگر گمان قوی داشت که ضرری به او یا به اموالش یا به یکی از مؤمنان می‌رسد وجوب آن ساقط می‌شود.

ومراتب الإنكار ثلاث: بالقلب، ومنه النظر بغضب لفاعل المنكر والإعراض عنه، وهو يجب وجوباً مطلقاً، وباللسان، وباليد.

**نهی‌از‌منکر سه مرحله دارد:**

**۱-** با قلب؛ که شامل نگاه‌کردن با غضب به مرتکب منکر و روی‌‌برگرداندن از او می‌شود. این مرحله به‌طورکلی واجب است.

**۲-** با زبان (گفتاری).

**۳-** با دست (عملی).

ويجب دفع المنكر بالقلب أولاً كما إذا عرف أن فاعله ينزجر بإظهار الكراهة، وكذا إن عرف أن ذلك لا يكفي وعرف الاكتفاء بضرب من الإعراض والهجر وجب واقتصر عليه.

در وهلۀ اول، دفع منکر با قلب واجب است، هنگامی‌که بداند اظهار انزجار او در مرتکب‌شوندۀ منکر تأثیر می‌گذارد و از کارش دست برمی‌دارد؛ همچنین اگر بداند این کار کافی نیست و نوع خاصی از روی‌برگرداندن و قهر کردن لازم است باید آن کار را انجام دهد و به همان بسنده نماید.

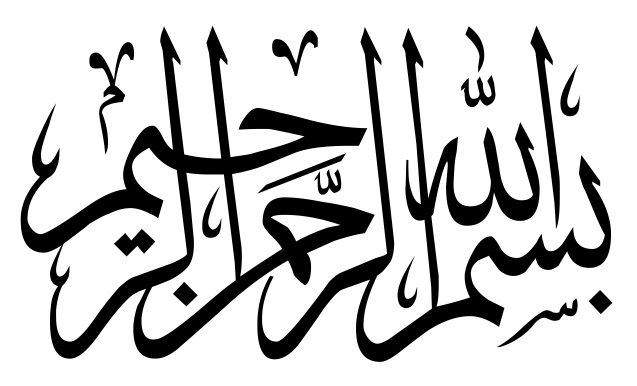
ولو عرف إن ذلك لا يرفعه انتقل إلى الإنكار باللسان مرتباً للأيسر من القول فالأيسر. ولو لم يرتفع إلا باليد مثل الضرب وما شابهه جاز، ولو افتقر إلى الجراح أو القتل لا يجوز إلا بإذن الإمام.

اگر بداند این حد از انکارِ منکر آن شخص را از انجام منکر منصرف نمی‌کند به انکار زبانی می‌پردازد؛ البته باید در انکار زبانی مرحله‌به‌مرحله پیش رود و از لحن آرام‌تر شروع نماید؛ و اگر به‌هیچ‌وجه دست برنداشت جایز است به انکار عملی متوسل شود، ‌مثلاً با زدن یا کاری شبیه آن‌؛ ولی اگر به مجروح‌کردن و یا کشتن او نیاز بود این کار بدون اجازۀ امام جایز نیست.

ولا يجوز لأحد إقامة الحدود إلا للإمام مع وجوده، أو من نصبه لإقامتها. ومع عدمه يجوز للمولى إقامة الحد على مملوكه، ولا يجوز للرجل إقامة الحد على ولده وزوجته.

اجرای حدود الهی فقط در زمان حضور امام و فقط برای امام یا شخص منصوب از سوی ایشان برای برپایی این کار، جایز است. در صورت عدم حضور امام، مولا می‌تواند بر مملوک خود حد جاری کند، ولی مرد نمی‌تواند بر فرزند و همسرش اجرای حد نماید.

|  |  |
| --- | --- |
| نام کتاب  نویسنده  مترجم  نوبت انتشار  تاریخ انتشار  کد کتاب  ویرایش ترجمه | احکام نورانی اسلام، جلد دوم (عبادت‌ها)  احمد‌الحسن  گروه‌ مترجمان انتشارات انصار امام مهدی  اول  1397  132  دوم |



**فهرست**

[**کتاب زکات 11**](#_Toc494665068)

[نوع اول: زکات مال 11](#_Toc494665069)

[مبحث اول: کسی که زکات بر او واجب است 11](#_Toc494665070)

[مبحث دوم: موارد وجوب و استحباب زکات 13](#_Toc494665071)

[زکات حیوانات: 14](#_Toc494665072)

[شرایط وجوب زکات: 14](#_Toc494665073)

[آنچه واجب است به‌عنوان زکات پرداخت شود 18](#_Toc494665074)

[زکات طلا و نقره 24](#_Toc494665075)

[احکام هفتگانۀ زکات طلا و نقره 26](#_Toc494665076)

[زکات غلّات 27](#_Toc494665077)

[مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت) 32](#_Toc494665078)

[تعریف 32](#_Toc494665079)

[شروط 32](#_Toc494665080)

[احکام 34](#_Toc494665081)

[مبحث سوم: مستحقان دریافت زکات و زمان تسلیم زکات و نیت 36](#_Toc494665082)

[مستحقان دریافت زکات 36](#_Toc494665083)

[بخش اول: انواع مستحقان دریافت زکات 36](#_Toc494665084)

[بخش دوم: ویژگی‌های مستحقان دریافت زکات 41](#_Toc494665085)

[بخش سوم: متولی مصرف زکات 42](#_Toc494665086)

[بخش چهارم: پیوست‌ها 44](#_Toc494665087)

[مبحث چهارم: وقت تسليم زکات 46](#_Toc494665088)

[مبحث پنجم: نيّت 48](#_Toc494665089)

[نوع دوم: زکات فطره (فطریه) 50](#_Toc494665090)

[اول: کسانی که فطریه بر آن‌ها واجب است 50](#_Toc494665091)

[دوم: جنس زکات 53](#_Toc494665092)

[سوم: زمان فطریه 53](#_Toc494665093)

[چهارم: مصرف زکات فطره 54](#_Toc494665094)

[**کتاب خمس 55**](#_Toc494665095)

[فصل اول: آنچه به آن خمس تعلق می‌گیرد 55](#_Toc494665096)

[فصل دوم: تقسيم خمس 58](#_Toc494665097)

[انفال 60](#_Toc494665098)

[**کتاب حج 62**](#_Toc494665099)

[بخش اول: مقدمات 62](#_Toc494665100)

[مقدمۀ اول 62](#_Toc494665101)

[مقدمۀ دوم: شرایط حج 63](#_Toc494665102)

[حِجّةُ الاسلام 63](#_Toc494665103)

[حجی که با نذر، قسم و یا عهد واجب می‌شود 71](#_Toc494665104)

[نیابت 72](#_Toc494665105)

[مقدمۀ سوم: انواع حج 78](#_Toc494665106)

[حج تمتّع 78](#_Toc494665107)

[حج اِفراد و قران 81](#_Toc494665108)

[مقدمۀ چهارم: میقات‌ها 84](#_Toc494665109)

[میقات‌های شش‌گانه 84](#_Toc494665110)

[احکام مواقیت 85](#_Toc494665111)

[بخش دوم: اعمال حج 86](#_Toc494665112)

[۱- احرام 86](#_Toc494665113)

[مقدمات 86](#_Toc494665114)

[چگونگی احرام 88](#_Toc494665115)

[واجبات احرام 88](#_Toc494665116)

[احکام احرام: 90](#_Toc494665117)

[مستحبات احرام 91](#_Toc494665118)

[محرمات و مکروهات 92](#_Toc494665119)

[2- وقوف در عرفات 98](#_Toc494665120)

[مقدمه 98](#_Toc494665121)

[چگونگی وقوف 98](#_Toc494665122)

[واجبات 98](#_Toc494665123)

[احکام وقوف در عرفات 99](#_Toc494665124)

[مستحبات 100](#_Toc494665125)

[3- وقوف در مشعر 100](#_Toc494665126)

[مقدمه 100](#_Toc494665127)

[چگونگی وقوف در مشعر 101](#_Toc494665128)

[4- ورود به مِنا و اعمال عبادی آن 104](#_Toc494665129)

[اول: رمی جمرۀ عقبه 104](#_Toc494665130)

[دوم : قربانی کردن 105](#_Toc494665131)

[1- قربانی 105](#_Toc494665132)

[2- خصوصیات قربانی 106](#_Toc494665133)

[3- بدل از قربانی 107](#_Toc494665134)

[4- قربانی حج قِران 109](#_Toc494665135)

[5- قربانی روز عید قربان 110](#_Toc494665136)

[سوم: حلق و تقصیر 111](#_Toc494665137)

[5- طواف 113](#_Toc494665138)

[اول: مقدمات 113](#_Toc494665139)

[دوم: چگونگی طواف 115](#_Toc494665140)

[سوم: احكام طواف 119](#_Toc494665141)

[6- سعی بین صفا و مروه 122](#_Toc494665142)

[7- احکام مربوط به مِنا پس از بازگشت 124](#_Toc494665143)

[بخش سوم: ملحقات 130](#_Toc494665144)

[اول: احصار و صَدّ 130](#_Toc494665145)

[دوم: احكام صيد (شکار) 134](#_Toc494665146)

[فصل اول: صيد بر دو نوع است 134](#_Toc494665147)

[اول: صیدی که کفاره ندارد 134](#_Toc494665148)

[دوم: آنچه کفاره دارد 135](#_Toc494665149)

[فصل دوم: آنچه موجب ضمان است 140](#_Toc494665150)

[اقدام به تلف کردن 140](#_Toc494665151)

[دوم: در اختیار داشتن 141](#_Toc494665152)

[سوم : باعث تلف شدن 142](#_Toc494665153)

[فصل سوم: صید در محدودۀ حرم 143](#_Toc494665154)

[فصل چهارم: ملحقات 145](#_Toc494665155)

[سوم: سایر محرمات احرام 147](#_Toc494665156)

[خاتمه 152](#_Toc494665157)

[کتاب عمره 153](#_Toc494665158)

[كتاب امر به معروف و نهی از منكر 156](#_Toc494665182)

بسم الله الرحمن الرحيم

شرائع الإسلام

(الجزء الثاني)

**احکام نورانی اسلام**

**(جلد دوم)**

كتاب الزكاة

كتاب الخمس

كتاب الحج

كتاب العمرة

كتاب الجهاد

كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

• **کتاب زکات**

• **کتاب خمس**

• **کتاب حج**

• **کتاب عمره**

• **کتاب امربه‌معروف و نهی‌از‌منکر**

**كتاب الزكاة**

**کتاب زکات**

وفيه قسمان:

که مشتمل بر دو نوع است:([[142]](#footnote-142))

القسم الأول: في زكاة المال

**نوع اول: زکات مال**

والنظر في: من تجب عليه، وما تجب فيه، ومن تصرف إليه.

که مباحث زیر را شامل می‌شود:

کسی که زکات بر او واجب است، آنچه زکات به آن تعلق می‌گیرد و کسانی که مستحق دریافت زکات هستند.

النظر الأول: من تجب عليه الزكاة

**مبحث اول: کسی که زکات بر او واجب است**

فتجب الزكاة على: البالغ، العاقل، الحر، المالك، المتمكن من التصرف. فالطفل لا تجب عليه الزكاة، ولكنها في ماله غير الذهب والفضة مما يجب فيه الزكاة، فيجب على الولي إخراجها وإلا فيخرجها إذا بلغ، وكذا المجنون.

زکات بر کسی واجب است که بالغ، عاقل، آزاد، صاحب مال باشد و اجازۀ تصرف در اموال خود را نیز داشته باشد. زکات بر کودک واجب نیست؛ اما بر سرپرست او واجب است تا زکات آن قسمت از اموال کودک که زکات به آن تعلق می‌گیرد -‌به غیر از طلا و نقره‌- را بپردازد و اگر چنین نکند وقتی کودک بالغ شد خودش زکات را می‌پردازد. دیوانه نیز حکمش به همین صورت است.

والملك شرط في الأجناس كلها، ولابد أن يكون تاماً، فلو وهب له نصاب لم يجز في الحول إلا بعد القبض، وكذا إذا أوصى له اعتبر الحول بعد الوفاة والقبول. ولو اشترى نصاباً جرى في الحول من حين العقد لا بعد الثلاثة، وكذا لو شرط البائع أو هما خياراً زائداً على الثلاثة. ولو استقرض مالاً وعينه باقية جرى في الحول من حين قبضه، ولا يجري الغنيمة في الحول إلا بعد القسمة. ولو عزل الإمام قسطاً جرى في الحول إن كان صاحبه حاضراً، وإن كان غائباً فعند وصوله إليه.

تملّک‌داشتن در همۀ اجناس شرط است و باید مالکیتش تام و تمام باشد.([[143]](#footnote-143)) اگر به‌اندازۀ حدنصاب([[144]](#footnote-144)) به کسی هدیه داده شود، محاسبۀ سال زکات بعد از دریافت آن مال آغاز می‌شود؛ همچنین اگر کسی وصیت کند که از اموالش به‌اندازۀ حدنصاب به فردی داده شود محاسبۀ سال زکات بعد از وفات و پذیرفتن این وصیت توسط وصیت‌شونده آغاز خواهد شد.

اگر مالی را که به‌اندازۀ حدنصاب است خریداری کند محاسبۀ سال زکات از زمان برقرار‌شدن قرارداد (خرید) شروع می‌شود نه از روز سوم،([[145]](#footnote-145)) و اگر فروشنده یا هر دو خیار فسخ([[146]](#footnote-146)) را بیش از سه روز شرط کنند باز هم حکم به همین صورت خواهد بود.([[147]](#footnote-147)) اگر مالی را قرض کند و عين آن مال باقی بماند، محاسبۀ سال زکات از موقع دريافت شروع می‌شود. محاسبۀ سال مالیِ غنیمت، تنها پس از تقسیم‌شدن آن آغاز می‌شود و اگر امام قسمتی (از غنایم) را برای شخصی کنار بگذارد، اگر صاحبش حاضر باشد، محاسبۀ سال زکاتش از همان لحظه آغاز می‌شود؛ ولی اگر غایب باشد محاسبۀ سال از هنگامی‌که آن سهم به دستش برسد آغاز می‌گردد.

ولو نذر في أثناء الحول الصدقة بعين النصاب انقطع الحول لتعينه للصدقة. والتمكن من التصرف معتبر في الأجناس كلها. وإمكان أداء الواجب إلى مستحقه معتبر في الضمان لا في الوجوب.

اگر در طول سالِ زکات، صدقه‌ای به مقدار حدنصاب نذر کند، چون به مقدار حدنصاب به‌عنوان صدقه تعیین شده است محاسبۀ سال به هم می‌خورد. شرط است که فرد در همۀ اجناسی که زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد اجازۀ تصرف داشته باشد. امکان پرداخت زکات به مستحقش، شرط در واجب‌شدن زکات نیست، بلکه شرط در ضامن‌بودن فرد (در صورت تلف‌شدن مال) است.([[148]](#footnote-148))

ولا تجب الزكاة في: المال المغصوب، ولا الغائب إذا لم يكن في يد وكيله أو وليه ولا الرهن، ولا الوقف، ولا الضال، ولا المال المفقود، فإن مضى عليه سنون وعاد زكاه لسنته استحباباً، ولا القرض حتى يرجع إلى صاحبه، ولا الدين حتى يقبضه، فإن كان تأخيره من جهة صاحبه تجب الزكاة على مالكه. والكافر تجب عليه الزكاة، لكن لا يصح منه أداؤها، فإذا تلفت لا يجب عليه ضمانها وإن أهمل. والمسلم إذا لم يتمكن من إخراجها وتلفت لم يضمن، ولو تمكن وفرط ضمن. والمجنون والطفل لا يضمنان إذا أهمل الولي.

در این موارد زکات واجب نیست: مال غصبی، مال فرد غایب (درصورتی‌که در اختیار وکیل یا ولی‌اش نباشد)، رهن، وقف، حیوان گمشده، مال گمشده -که اگر چندین سال سپری و سپس پيدا شود، زکات برای همان سال مستحب است‌- همچنین مال قرضی تا اینکه به صاحبش بازگردد. پرداخت زکات دِین تا زمانی که آن را دریافت کند واجب نیست، اما اگر تأخير آن از سوی صاحبش باشد زکات بر مالکش واجب است.

پرداخت زکات بر کافر واجب است ولی صحيح نیست. اگر (مالی که باید آن را برای زکات پرداخت می‌کرد) تلف شود ضمان آن بر او واجب نيست حتی اگر سهل‌انگاری کرده باشد. اگر مسلمان توانايی خارج‌کردن زکات (از مالش) را نداشته باشد و مال تلف شود ضامن نيست، ولی اگر توانايی آن را داشته و کوتاهی کرده باشد ضامن است. ديوانه و کودک، اگر سرپرستشان سهل‌انگاری کند (و مال زکات تلف شود) ضامن نیستند.

النظر الثاني: في بيان ما تجب فيه وما تستحب

**مبحث دوم: موارد وجوب و استحباب زکات**

تجب الزكاة في الأنعام الثلاث: الإبل، والبقر، والغنم. وفي: الذهب، والفضة، والغلات الأربع: الحنطة، والشعير، والتمر، والزبيب والحبوب. وتجب في مال التجارة، ولا تجب فيما عدا ذلك.

زکات در این حیوانات سه‌گانه واجب می‌شود: شتر، گاو و گوسفند؛ و در طلا، نقره و همچنین در غلات چهارگانۀ گندم، جو، خرما و کشمش و همچنین حبوبات؛ زکات در مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت) نیز واجب است و در غیر این موارد واجب نیست.

وتستحب: في كل ما تنبت من الأرض مما يكال أو يوزن، وفي الخيل الإناث. وتسقط عما عدا ذلك إلا ما سنذكره. ولا زكاة في البغال، والحمير، والرقيق. ولو تولد حيوان بين حيوانين أحدهما زكوي، روعي في إلحاقه بالزكوي إطلاق اسمه.

زکات در این موارد مستحب است: تمام چیزهایی که از زمین می‌روید، ‌فرقی نمی‌کند محاسبۀ آن‌ها با کِیل (پیمانه)([[149]](#footnote-149)) باشد یا با وزن‌؛ و همچنین در اسب‌های ماده؛ در غير این موارد زکات ساقط می‌شود، مگر آنچه ذکر خواهيم کرد. قاطر، الاغ و (بردگانِ) مملوک زکات ندارند.

اگر حیوانی از نسل دو حیوان مختلف متولد شود که به یکی از آن دو زکات تعلق می‌گیرد با توجه به اسمی که به آن حیوان اطلاق می‌گردد در مورد زکاتش حکم می‌شود.([[150]](#footnote-150))

القول: في زكاة الأنعام

**زکات حیوانات:**

والكلام في: الشرائط، والفريضة، واللواحق.

که مشتمل بر سه بخش است: شرایط وجوب زکات، آنچه به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و پیوست‌ها.

أما الشرائط، فأربعة:

**شرایط وجوب زکات:**

(وجوب زکات چهارپایان) چهار شرط دارد:

الأول: اعتبار النصب، وهي في الإبل إثنا عشر نصاباً خمسة كل واحد منهما خمس وفيه شاة، فإذا بلغت ستاً وعشرين صارت كلها نصاباً وفيه بنت مخاض داخلة في السنة الثانية، ثم ست وثلاثون وفيه بنت لبون داخلة في السنة الثالثة، ثم ست وأربعون وفيه حقة داخلة في السنة الرابعة، ثم إحدى وستون وفيه جذعة داخلة في السنة الخامسة، ثم ست وسبعون وفيه بنتا لبون، ثم إحدى وتسعون وفيه حقتان، فإذا بلغت مائة وإحدى وعشرين فأربعون أو خمسون أو منهما، وفي الأربعين بنت لبون وفي الخمسين حقة.

شرط اول: **رسیدن به حدنصاب**

برای شتر دوازده نصاب وجود دارد؛ برای هر پنج شتر یک گوسفند به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و این کار تا بیست‌وپنج شتر ادامه می‌یابد (این پنج مورد از دوازده نصاب محسوب می‌شود). وقتی تعداد شترها به بیست‌وشش نفر رسید همگی به یک نصاب رسیده‌اند و برای همۀ آن‌ها یک «بنت مخاض» (ماده‌شتری که وارد سال دوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و بعد اگر به سی‌وشش نفر رسید یک «بنت لبون» (ماده‌شتری که وارد سال سوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود و سپس برای چهل‌وشش شتر یک «حُقَّه» (ماده‌شتری که وارد سال چهارم شده) پرداخت می‌شود و سپس برای شصت‌ویک شتر یک «جِزعه» (ماده‌شتری که وارد سال پنجم شده) پرداخت می‌شود، سپس برای هفتادوشش شتر دو «بنت لبون» پرداخت می‌شود و زکات نودویک شتر دو «حُقّه» می‌باشد و هنگامی‌که تعداد شترها صدوبیست‌و‌یک نفر شد (محاسبۀ زکاتش این‌گونه خواهد بود که) شترها را به دسته‌های چهل‌تایی یا پنجاه‌تایی و یا ترکیبی از این دو تقسیم کرده، برای هر چهل شتر یک «بنت لبون» و برای هر پنجاه شتر یک «حُقه» به‌عنوان زکات پرداخت می‌نماید.

وفي البقر نصابان: ثلاثون، وأربعون دائماً. وفي الثلاثين تبيعة داخلة في السنة الثانية، وفي الأربعين مسنة داخلة في السنة الثالثة.

و در مورد گاو فقط دو نصاب وجود دارد: سی‌تایی و چهل‌تایی.

برای سی عدد گاو یک «تَبیعه» (ماده گاوی که وارد سال دوم شده) و برای چهل عدد گاو یک «مُسِنّه» (ماده‌گاوی که وارد سال سوم شده) به‌عنوان زکات پرداخت می‌شود.

وفي الغنم: أربعون وفيها شاة، ثم مائة وإحدى وعشرون وفيها شاتان، ثم مائتان وواحدة وفيها ثلاث شياه، ثم ثلاثمائة وواحدة فيها أربعة شياه، وهكذا كلما زادت مائة زادت شاة ففي أربع مائة وواحد خمس شياه. والفريضة تجب في كل نصاب من نصب هذه الأجناس، وما بين النصابين لا يجب فيه شئ.

در مورد گوسفند: زکاتِ چهل رأس گوسفند، یک گوسفند است، سپس زکات صدوبیست‌و‌یک رأس، دو گوسفند، سپس زکات دویست‌و‌یک رأس، سه گوسفند است، سپس زکات سیصد‌و‌یک رأس، چهار گوسفند و به همین منوال هر صد رأس که اضافه شود به زکاتش یک گوسفند اضافه می‌گردد، بنابراین در چهارصد‌و‌يک رأس گوسفند، پنج گوسفند زکات داده می‌شود.

مقدار واجب زکات با رسیدن هرکدام از این انواع به حدنصاب واجب می‌گردد و در مقدار بين دو نصاب چيزی واجب نیست.

وقد جرت العادة بتسمية ما لا يتعلق به الفريضة من الإبل شنقاً، ومن البقر وقصاً، ومن الغنم عفواً، ومعناه في الكل واحد. فالتسع من الإبل نصاب وشنق، فالنصاب خمس والشنق أربع بمعنى أنه لا يسقط من الفريضة شئ ولو تلفت الأربع. وكذا التسعة والثلاثون من البقر نصاب ووقص، فالفريضة في الثلاثين والزائد وقص حتى تبلغ أربعين. وكذا مائة وعشرون من الغنم نصابها أربعون، والفريضة فيه وعفوها ما زاد، حتى تبلغ مائة وإحدى وعشرين. وكذا ما بين النصب التي عددناها. ولا يضم مال إنسان إلى غيره وإن اجتمعت شرائط الخلط وكانا في مكان واحد، بل يعتبر في مال كل واحد منهما بلوغ النصاب. ولا يفرق بين مالي المالك الواحد ولو تباعد مكانهما.

به‌طورمعمول به شترهايی که به حدنصاب نمی‌رسند «شَنق» می‌گویند، به گاوها «وَقص» و به گوسفندها «عَفو» می‌گویند و معنی این سه کلمه یکی است.

پس در نُه شتر، نصاب و شنق وجود دارد که نصاب پنج‌تا و شنق چهارتا است، به این معنی که حتی اگر چهارتا از آن‌ها تلف شوند چيزی از زکات واجب ساقط نمی‌شود.

به همین ترتیب برای سی‌ونه گاو، نصاب و وَقص وجود دارد که برای سی عدد از آن‌ها زکات واجب می‌شود و اضافۀ آن «وقص» است تا به چهل رأس برسد.

همچنين در صدوبیست رأس گوسفند، برای چهل عدد از گوسفندان زکات واجب پرداخت می‌شود و مقدار اضافی آن «عَفو» حساب می‌شود تا اینکه به صدوبیست‌و یک رأس برسد. حکم مقدار مابين این نصاب‌هايی که بیان کردیم نیز به همین صورت است.

در محاسبۀ زکات، مال کسی به ديگری ضميمه نمی‌شود، حتی اگر با هم مخلوط و در يک مکان باشند، بلکه باید مال هرکدام از آن‌ها به‌تنهایی به حدنصاب برسد.

همچنین دو مالِ متعلق به یک مالک -حتی اگر مکان‌هایشان از يکديگر دور باشد‌- جدا از هم محاسبه نمی‌گردند.

الشرط الثاني: السوم، فلا تجب الزكاة في المعلوفة، وفي السخال إلا إذا استغنت عن الأمهات بالرعي. ولابد من استمرار السوم ثمانية أشهر في الحول، ويكفي إتمام السابع والدخول في الثامن، فلو علفها أكثر من أربعة أشهر استأنف الحول عند استئناف السوم. وكذا لو منع السائمة مانع كالثلج، فعلفها المالك أو غيره بإذنه أو بغير إذنه أكثر من أربعة أشهر خلال الحول.

**شرط دوم: سُؤم (حیوانی که به چرا می‌رود)**

حیوانی که به او خوراک داده می‌شود زکات ندارد. در مورد برّۀ حيوان هم زکات واجب نیست مگر اينکه با چریدن از شير مادر بی‌نیاز شده باشد.

چریدن حداقل باید هشت ماه در سال استمرار داشته باشد و تمام‌شدن ماه هفتم و ورود به ماه هشتم کفايت می‌کند؛ بنابراین اگر بيش از چهار ماه به حیوان علف داده شود محاسبۀ سال زکات از ابتدای چرای دوباره آغاز می‌گردد.

همچنين اگر مانعی مانند یخبندان باعث شود حیوان نتواند بچرد و مالک یا شخصی غیر از او (با اجازه یا بدون اجازۀ او) بیش از چهار ماه به حیوان علوفه بدهد سال زکات از ابتدای چریدن دوباره آغاز می‌گردد.

الشرط الثالث: الحول، وهو معتبر في الحيوان، ومال التجارة، والذهب والفضة مما تجب فيه. والخيل مما يستحب فيه.

**شرط سوم: حول (گذشتن يک سال)**

که در مورد حیوانات، مال‌التجاره، طلا و نقره‌ای که زکاتش واجب است و همچنین اسب‌هایی که زکاتشان مستحب است در نظر گرفته می‌شود.

وحده أن يمضي له أحد عشر شهراً، ثم يهل الثاني عشر، فعند هلاله تجب ولو لم يكمل أيام الحول. ولو اختل أحد شروطها في أثناء الحول بطل الحول، مثل: إن نقصت عن النصاب فأتمها، أو عاوضها بمثلها أو بجنسها، وإذا فعل ذلك فراراً وجبت الزكاة. ولا تعد السخال مع الأمهات، بل لكل منهما حول على انفراده. ولو حال الحول فتلف من النصاب شئ، فإن فرط المالك ضمن، وإن لم يكن فرط سقط من الفريضة بنسبة التالف من النصاب. وإذا ارتد المسلم قبل الحول لم تجب الزكاة واستأنف ورثته الحول، وإن كان بعده وجبت، وإن لم يكن عن فطرة لم ينقطع الحول، ووجبت الزكاة عند تمام الحول ما دام باقياً.

منظور از آن (سال) گذشتن یازده ماه و ورود به ماه دوازدهم است؛ هنگام آغاز ماه دوازدهم، زکات واجب می‌شود -گرچه روزهای سال تمام نشده است‌- و اگر در اَثنای این دورۀ مربوط به سال، يکی از شروط از بین برود -مانند اينکه مقدار مال از حدنصاب کمتر و سپس کامل شود يا اينکه آن را با مثل یا هم‌جنسش معاوضه کند‌- محاسبۀ سال زکات از نو شروع می‌شود؛ اما اگر این کارها را برای فرار از پرداخت زکات انجام دهد زکات واجب می‌گردد.

بچه‌‌های گوسفندان همراه مادرانشان شمرده نمی‌شوند، بلکه سال زکاتِ هرکدام جداگانه محاسبه می‌گردد.

اگر سال زکات کامل شود و مقداری از حدنصاب تلف گردد [دو حالت خواهد داشت:] اگر مالک کوتاهی کرده باشد او ضامن است و اگر کوتاهی نکرده باشد به نسبت مقدار تلف‌شده از حدنصاب، از مقدار زکات واجب کم می‌شود.([[151]](#footnote-151))

اگر مسلمان پیش از فرا رسیدن سال زکات مرتد([[152]](#footnote-152)) شود، زکات واجب نمی‌گردد و ورثۀ او محاسبۀ سال زکات را از ابتدا آغاز می‌کنند و چنانچه بعد از فرا‌رسیدن سال زکات مرتد شود پرداخت زکات واجب می‌گردد. اگر مرتد فطری([[153]](#footnote-153)) نباشد، سال زکات قطع نمی‌شود و هنگام تمام‌شدن سال، اگر مال باقی مانده باشد زکات واجب می‌گردد.

الشرط الرابع: أن لا تكون عوامل، فإنه ليس في العوامل زكاة، ولو كانت سائمة.

**شرط چهارم: اینکه حیوان کاری نباشد.** ([[154]](#footnote-154))

به حیوانِ کاری زکات تعلق نمی‌گیرد، حتی اگر جزو چارپایان چرنده در بیابان باشد.

وأما الفريضة، فيقف بيانها على مقاصد:

**آنچه واجب است به‌عنوان زکات پرداخت ‌شود**

توضیح آن مستلزم بیان چند نکته است:

الأول: الفريضة في الإبل شاة في كل خمسة حتى تبلغ خمساً وعشرين، فإن زادت واحدة كانت فيها بنت مخاض، فإذا زادت عشراً كان فيها بنت لبون، فإذا زادت عشراً أخرى كان فيها حقة، فإذا زادت خمس عشرة كان فيها جذعة فإذا زادت خمس عشرة أخرى كان فيها بنتا لبون، فإذا زادت خمس عشرة أيضاً كان فيها حقتان، فإذا بلغت مائة وإحدى وعشرين طرح ذلك، وكان في كل خمسين حقة وفي كل أربعين بنت لبون.

**نکتۀ اول:** در مورد زکات شتر، واجب است برای هر پنج شتر یک گوسفند به‌عنوان زکات بپردازد تا بیست‌وپنج شتر (که باید پنج گوسفند به‌عنوان زکات بپردازد) و اگر یکی دیگر به شترها افزوده شد (یعنی بیست‌وشش شتر شدند) زکات آن یک «بنت مخاض»([[155]](#footnote-155)) می‌شود و اگر ده شتر دیگر به آن‌ها اضافه شود (زکات سی‌و‌شش شتر) یک «بنت لبون»،([[156]](#footnote-156)) و اگر پانزده شتر به آن افزون گردد (زکات چهل‌وشش شتر) یک «حُقه»،([[157]](#footnote-157)) و اگر پانزده شتر دیگر به آن‌ها اضافه شود (زکات شصت‌ویک شتر) یک «جِذعه»،([[158]](#footnote-158)) و اگر پانزده شتر دیگر اضافه گردد (زکات هفتادوشش شتر) دو «بنت لبون» و اگر پانزده شتر دیگر افزون گردد (زکات نودویک شتر) دو «حقه» خواهد بود و هنگامی‌که شترها به صدوبیست‌و‌یک شتر برسد زکات به روش دیگری محاسبه می‌شود؛ یعنی باید برای هر پنجاه شتر یک «حقه» و یا برای هر چهل شتر یک «بنت لبون» بپردازد.

ولو أمكن في كل عدد فرض كل واحد من الأمرين كان المالك بالخيار في إخراج أيهما شاء، وفي كل ثلاثين من البقر تبيع أو تبيعة، وفي كل أربعين مسنة.

اگر تعداد طوری بود که هم چهل‌تایی و هم پنجاه‌تایی (به هر دو روش) قابل‌محاسبه باشد مالک می‌تواند به هر‌یک از دو روش که بخواهد عمل کند.

برای هر سی عدد گاو یک «تبیع»([[159]](#footnote-159)) یا «تبیعه»([[160]](#footnote-160)) به‌عنوان زکات بپردازد و برای هر چهل عدد گاو، یک «مسنه».([[161]](#footnote-161))

الثاني: في الأبدال

**نکتۀ دوم: نکاتی دربارۀ جایگزین‌های زکات**

من وجبت عليه بنت مخاض وليست عنده أجزأه ابن لبون ذكر، ولو لم يكونا عنده كان مخيراً في ابتياع أيهما شاء. ومن وجبت عليه سن وليست عنده وعنده أعلى منها بسن دفعها وأخذ شاتين أو عشرين درهماً أو الفرق بينهما، وإن كان ما عنده أخفض منها بسن دفع معها شاتين أو عشرين درهماً أو الفرق بينهما، والخيار في ذلك إليه لا إلى العامل، سواء كانت القيمة السوقية مساوية لذلك أو ناقصة عنه أو زائدة عليه. ولو تفاوتت الأسنان بأزيد من درجة واحدة لم يتضاعف التقدير الشرعي، ورجع في التقاص إلى القيمة السوقية، وكذا ما فوق الجذع من الأسنان، وكذا ما عدا أسنان الإبل.

کسی که باید یک بنت مخاض به‌عنوان زکات بپردازد درصورتی‌که نداشته باشد می‌تواند یک «ابن لبونِ» (نر) بپردازد و اگر هیچ‌کدام را نداشت، هرکدام را که خواست می‌تواند بخرد [و به‌عنوان زکات بپردازد]. کسی که بر او واجب است شتری با سنِّ خاص به‌عنوان زکات بپردازد ولی چنین شتری را ندارد و شتری با سنِّ بیشتر دارد، همان را بپردازد و [در برابر ارزش اضافه‌اش] دو گوسفند یا بیست درهم یا اختلاف قیمت بین آن دو را پس بگیرد و اگر شتری که دارد یک سال کوچک‌تر است، همراهش دو گوسفند یا بیست درهم یا تفاوت آن‌ها را بپردازد و انتخاب یکی از این موارد با مالک است نه با جمع‌کنندۀ زکات و فرقی ندارد که انتخابش مساوی، کمتر یا بیشتر از قیمت بازار باشد.

اگر سن آن دو بیش از یک سال تفاوت داشته و یا شتر از «جذع»([[162]](#footnote-162)) بزرگ‌تر باشد به این مقدار شرعیِ تعیین‌شده (دو گوسفند یا بیست درهم) افزوده نمی‌شود([[163]](#footnote-163)) و در مورد تفاوت ارزش آن‌ها به قیمت بازاری آن‌ها مراجعه می‌کنیم. در مورد اختلاف سن در مورد غیر از شتر نیز حکم همین‌گونه است.

الثالث: في أسنان الفرائض

**نکتۀ سوم: واجبات مربوط به سن و سال**

بنت المخاض: هي التي لها سنة ودخلت في الثانية، أي أمها ماخض أي حامل.

بنت مخاض: ماده شتری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده است؛ یعنی مادرش «ماخض» (باردار) است.

وبنت اللبون: هي التي لها سنتان ودخلت في الثالثة، أي أمها ذات لبن.

بنت لبون: ماده شتری که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است؛ یعنی مادرش شیر (لبن) دارد.

والحقة: هي التي لها ثلاث سنين ودخلت في الرابعة فاستحقت أن يطرقها الفحل أو يحمل عليها.

حقه: ماده شتری که سه سالش تمام و وارد سال چهارم شده و آمادۀ آمیزش یا بارداری شده باشد.

والجذعة: هي التي لها أربع ودخلت في الخامسة وهي أعلى الأسنان المأخوذة في الزكاة.

جذعه: ماده شتری است که چهار سالش تمام و وارد سال پنجم شده است و بالاترین سنی است که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود.

والتبيع: هو الذي تم له حول، وسمي بذلك لأنه يتبع أمه في الرعي.

تبیع: گاو نری که یک سالش تمام شده است و نامش را «تبیع» (دنباله‌رو) گذاشته‌اند، چون در چریدن از مادرش تبعیت می‌کند.

والمسنة: هي الثنية التي كملت لها سنتان ودخلت في الثالثة.

مسنة: ماده گاوی که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده است؛ و به آن «ثَنیة» می‌گویند.

ويجوز أن يخرج من غير جنس الفريضة بالقيمة السوقية، ومن العين أفضل، وكذا في سائر الأجناس.

می‌تواند زکات واجب را از جنسی غیر از آنچه واجب شده با توجه به قیمت بازار بپردازد، ولی اگر زکات را از همان جنس بپردازد بهتر است؛ و در مورد سایر انواع نیز حکم به همین صورت است.

والشاة التي تؤخذ في الزكاة أقله الجذع (أكمل ستة أشهر) من الضان، أو الثني (دخل في الثانية) من المعز، ولا تؤخذ المريضة ولا الهرمة ولا ذات العوار. وليس للساعي التخيير، فإن وقعت المشاحة يقرع حتى يبقى السن التي تجب عليه.

کمترین گوسفندی که به‌عنوان زکات گرفته می‌شود «جذع» است (گوسفندی که شش ماهش کامل شده) یا بزی که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. حیوان بیمار، سالخورده و یا ناقص به‌عنوان زکات پذیرفته نمی‌شود. مسئول جمع‌آوری زکات حق انتخاب ندارد و اگر برای انتخاب گوسفند مشکلی پیش بیاید (بحثی در بگیرد) از بین گوسفندان واجد شرایط قرعه انداخته، یکی را انتخاب می‌کنند.

وأما اللواحق، فهي:

**پیوست‌ها:**

إن الزكاة تجب في العين لا في الذمة، فإذا تمكن من إيصالها إلى مستحقها فلم يفعل فقد فرط، فإن تلفت لزمه الضمان. وكذا إن تمكن من إيصالها إلى الساعي أو إلى الإمام.

زکات در عین مال واجب می‌شود نه در ذمّه؛ پس اگر امکان رساندن آن به مستحق یا مسئول جمع‌آوری زکات یا امام را داشته باشد و چنین نکند، کوتاهی کرده و در صورت تلف شدن مال، ضامن است.

ولو أمهر امرأة نصاباً وحال عليه الحول في يدها فطلقها قبل الدخول وبعد الحول كان له النصف موفراً، وعليها حق الفقراء.

اگر مهریۀ زنی را یک نصاب کامل قرار دهد و این مال یک سال در دست زن باشد، سپس مرد بدون اینکه با زن نزدیکی کرده باشد آن زن را طلاق بدهد، نصف آن (نصابی که به زن پرداخته) را باید به مرد بدهد و زکات واجب از مال زن برداشته می‌شود.

ولو هلك النصف بتفريط، كان للساعي أن يأخذ حقه من العين ويرجع الزوج عليها به، لأنه مضمون عليها.

اگر نصف آن [مالی که به‌اندازۀ نصاب بود و به‌عنوان مهر به زن داده شد] به دلیل کوتاهی از بین برود، مسئول جمع‌آوری زکات از عین مال، زکات را برمی‌دارد و مرد برای گرفتن نصفۀ خود (که باید پس می‌گرفت و اکنون مقداری از آن کم شده) به زن رجوع می‌کند، چون زن ضامن (تلف‌شدن مال) است.

ولو كان عنده نصاب فحال عليه أحوال، فإن أخرج زكاته في كل سنة من غيره تكررت الزكاة فيه، وإن لم يخرج وجبت عليه زكاة حول واحد.

کسی که به‌اندازۀ یکی از نصاب‌ها مال داشته باشد و چند سال بر آن بگذرد: اگر هر سال، زکات آن نصاب را از مالی غیر از خودِ آن مال بپردازد هر سال جدیدی که بر آن مال می‌گذرد باید زکات آن نصاب را بپردازد (زکات تکرار می‌شود)، اما اگر زکاتش را از خودِ آن مال پرداخت کند فقط پرداخت زکات یک سال واجب است.([[164]](#footnote-164))

ولو كان عنده أكثر من نصاب كانت الفريضة في النصاب، ويجبر من الزائد. وكذا في كل سنة حتى ينقص المال عن النصاب، فلو كان عنده ست وعشرون من الإبل، ومضى عليها حولان وجب عليه بنت مخاض وخمس شياه، فإن مضى عليها ثلاثة أحوال وجب عليه بنت مخاض وتسع شياه.

اگر کسی بیش از حدنصاب مال داشته باشد زکات واجب به حدنصاب تعلق می‌گیرد و جای آن مقداری که از نصاب به‌عنوان زکات پرداخت کرده است با آن مقدار که اضافه بود پر می‌شود؛([[165]](#footnote-165)) و به همین ترتیب هر سال باید زکات پرداخت کند تا زمانی که مالش از مقدار نصاب کمتر شود؛ بنابراین اگر بیست‌وشش شتر داشته باشد و دو سال بر آن بگذرد بر او یک بنت مخاض و پنج رأس گوسفند واجب می‌شود و اگر سه سال بگذرد بر او یک بنت مخاض و نُه گوسفند واجب می‌شود.

والنصاب المجتمع من المعز والضان، وكذا من البقر والجاموس، وكذا من الإبل العراب والبخاتي تجب فيه الزكاة، والمالك بالخيار في إخراج الفريضة من أي الصنفين شاء.

زکات در نصابی که از گوسفند و بز، یا از گاو و گاوميش و یا از شترهای اصیل و غیر اصیل تشکیل شده باشد، واجب می‌شود و مالک از هرکدام از این صنف که بخواهد می‌تواند زکات را خارج کند.

ولو قال رب المال: لم يحل على مالي الحول، أو قد أخرجت ما وجب علي قبل منه ولم يكن عليه بينة ولا يمين، ولو شهد عليه شاهدان قبلا. وإذا كان للمالك أموال متفرقة كان له من أيها شاء إخراج الزكاة. ولو كانت السن الواجبة في النصاب مريضة لم يجز أخذها، وأخذ غيرها بالقيمة. ولو كان كله مراضاً لم يكلف شراء صحيحة.

اگر صاحب مال گفت: بر مالم یک سال نگذشته است يا اينکه بگويد قبلاً زکاتم را پرداخت کرده‌ام، از او پذیرفته می‌شود و لازم نیست بيّنه بیاورد یا سوگند بخورد، ولی اگر دو شاهد خلاف گفتۀ او شهادت بدهند، گفتۀ آن دو شاهد پذیرفته خواهد بود.

اگر مالک دارای اموال متفرقه‌ای باشد از هرکدام از آن‌ها که بخواهد می‌تواند زکات را خارج کند. اگر حیوانی که واجب است آن را زکات بدهد مريض باشد پذیرفته نیست و حیوان یا حیوانات دیگری([[166]](#footnote-166)) هم‌قیمت با حیوان مریض پرداخت ‌نماید([[167]](#footnote-167)) و اگر همۀ آن‌ها مريض باشند مکلّف به خريد حیوان سالم نيست.

ولا تؤخذ الربى: وهي الوالدة إلى خمسين يوماً، ولا الأكولة: وهي السمينة المعدة للأكل، ولا فحل الضراب. ويجوز أن يدفع من غير غنم البلد وإن كان دون قيمة، ويجزي الذكر والأنثى.

حیوانی که تازه زایمان کرده (تا پنجاه روز) و حیوان چاقی که برای [ذبح و] خوردن کنار گذاشته شده و فَحل (حیوان نری که لقاح‌کنندۀ ماده‌هاست) به‌عنوان زکات دریافت نمی‌گردد.

می‌تواند [جایز است] از غير گوسفندهای شهر زکات را بپردازد -حتی اگر به قيمت کمتر باشند- و همچنین در پرداخت زکات تفاوتی بین حیوان نر و حیوان ماده وجود ندارد.

القول: في زكاة الذهب والفضة

**زکات طلا و نقره:**

ولا تجب الزكاة في الذهب حتى يبلغ عشرين ديناراً (والدينار مثقال ذهب عيار 18)، ففيه عشرة قراريط (أي 2.5 %). ثم ليس في الزائد شئ حتى يبلغ أربعة دنانير ففيها قيراطان (أي 2.5 %). ولا زكاة فيما دون عشرين مثقالاً ولا فيما دون أربعة دنانير. ثم كلما زاد المال أربعة ففيها قيراطان (أي 2.5 %) بالغاً ما بلغ.

زکات در طلا واجب نمی‌شود تا اينکه به بيست دينار برسد (هر دينار معادل یک مثقال طلای ۱۸ عيار است) که باید از آن (بیست دینار) ده قیراط([[168]](#footnote-168)) (یعنی دو و نیم درصد [مقدار طلا]) را زکات بدهد؛ سپس بر مقدار اضافه بر آن، چيزی واجب نيست تا اينکه مقدار اضافه به چهار دينار برسد که در آن (مقدار اضافه) دو قيراط (دو و نیم درصد [مقدار طلا]) زکات واجب است. بر طلایی که کمتر از بيست مثقال (دینار) باشد زکاتی واجب نیست؛ همچنین بر مقدار اضافه‌ای که کمتر از چهار دينار باشد نیز زکات واجب نیست؛ و پس‌ازآن (بیست دینار) برای هر چهار دینار دو قیراط زکات واجب می‌شود (هرچقدر که بالا برود).

ولا زكاة في الفضة حتى تبلغ مائتي درهم، ففيها خمسة دراهم. ثم كلما زادت أربعين كان فيها درهم. وليس فيما نقص عن الأربعين زكاة، كما ليس فيما نقص عن المائتين شيء، والدرهم (2.5 غرام) فضة خالصة.

زکات در نقره واجب نيست تا اينکه به دويست درهم برسد که زکاتش پنج درهم است؛ سپس به ازای هر چهل درهم یک درهم زکات واجب می‌گردد و در آنچه کمتر از چهل درهم باشد زکاتی واجب نيست، همان‌طور که در کمتر از دويست درهم نیز چیزی واجب نیست. هر درهم معادل دو و نیم گرم نقرۀ خالص است.

ولا يشترط وجوب الزكاة فيهما كونهما مضروبين دنانير ودراهم منقوشين بسكة المعاملة، أو ما كان يتعامل بهما، بل يكفي الاقتناء لهما للادخار وإن كانا سبائك أو نقار أو تبر. ويشرط حول الحول حتى يكون النصاب موجوداً فيه أجمع، فلو نقص في أثنائه، أو تبدلت أعيان النصاب بغير جنسه أو بجنسه لم تجب الزكاة. وكذا لو منع من التصرف فيه سواء كان المنع شرعياً كالوقف والرهن، أو قهرياً كالغصب.

در وجوب زکات بر دينار و درهم، اینکه ضرب شده باشند و نقش سکۀ رایج در معاملات بر آن‌ها بسته شده باشد يا آنکه با آن‌ها معامله شود شرط نيست، بلکه نگهداری آن‌ها به جهت پس‌انداز کافی است، حتی اگر شمش طلا یا شمش نقره و يا خاک (پودر) طلا باشد و وجود همۀ نصاب در تمام طول سال شرط است و اگر در بين سال کم شود يا اينکه عين نصاب با چیزی از جنس خودش و یا به غیر از جنس خودش عوض شود، در اين صورت زکات واجب نمی‌شود و همچنين اگر از تصرف در آن منع شده باشد پرداخت زکات واجب نیست، چه این منع شدن شرعی باشد -‌مانند وقف و رهن- و يا اجباری باشد مانند غصب.

ولا تجب الزكاة في حلي الزينة إن كان محللاً كالسوار للمرأة وحلية السيف للرجل، وتجب إن كان محرماً كالخلخال للرجل، وكالأواني المتخذة من الذهب والفضة، وآلات اللهو لو عملت منهما. وإن ادخر الفضة أو الذهب ولم يزكها كان من مصاديق هذه الآية: ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ التوبة: ۳۴.

زیورآلات زینتی که حلال باشند زکات ندارند -‌مانند النگو برای زن و تزیینِ شمشیر برای مرد- و اگر (زینت) حرام باشد زکاتش واجب است -‌مثل خلخال برای مرد- و همچنین ظرف‌هایی که از طلا و نقره ساخته شده و وسایل لهو که از طلا و نقره درست شده باشد (زکات دارند). اگر طلا و نقره را انبار کند و زکاتش را نپردازد از مصادیق این آیه خواهد بود: ﴿(و کسانی را که زر و سيم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، اینان را به عذابی دردآور بشارت بده)﴾؛([[169]](#footnote-169)).

وأما أحكامها، فمسائل:

**احکام هفت‌گانۀ زکات طلا و نقره:**

الأولى: لا اعتبار باختلاف الرغبة مع تساوي الجوهرين، بل يضم بعضها إلى بعض. وفي الإخراج إن تطوع بالأرغب، وإلا كان له الإخراج من كل جنس بقسطه.

**اول**: اگر مقداری طلا یا نقره داشته باشد که قسمتی از قسمتی دیگر مرغوب‌تر باشند برای محاسبۀ نصاب، همۀ آن‌ها با هم جمع می‌شوند و برای پرداخت زکات اگر مایل بود همۀ زکات را از آنچه مرغوب‌تر است بپردازد، وگرنه از هرکدام از آن‌ها به نسبت خودش بپردازد.

الثانية: الدراهم المغشوشة لا زكاة فيها حتى تبلغ خالصها نصباً، ثم لا يخرج المغشوشة عن الجياد.

**دوم**:درهم ناخالص زکات ندارد تا وقتی‌که مقدار نقرۀ خالصش به حدنصاب برسد؛ به‌علاوه نمی‌تواند از آن درهم‌های ناخالص، زکاتِ واجب را بپردازد.

الثالثة: إذا كان معه دراهم مغشوشة، فإن عرف قدر الفضة أخرج الزكاة عنها فضة خالصة، وعن الجملة منها. وإن جعل ذلك وأخرج عن جملتها من الجياد احتياطاً جاز أيضاً، وإن ماكس ألزم تصفيتها ليعرف قدر الواجب.

**سوم**:اگر کسی درهم‌های ناخالص داشته باشد، اگر نسبت نقرۀ خالص موجود در آن را بداند، می‌تواند زکات آن را از نقرۀ خالص بپردازد یا از همان درهم‌های ناخالص به‌اندازۀ زکاتش نقرۀ خالص خارج کند.([[170]](#footnote-170))

و اگر مقدار نقرۀ خالص را نداند می‌تواند احتیاطاً به ازای کل درهم‌ها زکات را با درهم خالص بپردازد و اگر (با مأمور جمع‌آوری زکات بر سر مقدار نقرۀ خالص) چانه‌زنی کند باید درهم‌ها را تصفیه([[171]](#footnote-171)) نماید تا مقدار زکات واجب آن مشخص گردد.

الرابعة: مال القرض إن تركه المقترض بحاله حولاً وجبت الزكاة عليه دون المقرض، ولو شرط المقترض الزكاة على المقرض لا يلزم.

**چهارم**:اگرقرض‌گیرنده‌ای مالِ قرضی را یک سال کنار بگذارد، زکات بر قرض‌گیرنده واجب می‌شود نه بر قرض‌دهنده؛ و اگر قرض‌گیرنده با قرض‌دهنده شرط کند که زکات مال را او بپردازد بر او (قرض‌دهنده) واجب نمی‌شود.

الخامسة: من دفن مالاً وجهل موضعه، أو ورث مالاً ولم يصل إليه ومضى عليه أحوال ثم وصل إليه زكاه لسنته استحباباً.

**پنجم**:کسی که مالی را پنهان و جایش را فراموش کند، یا مالی به‌عنوان ارث به او داده شود اما به دستش نرسد و چند سال بر آن مال بگذرد و بعدازآن به دستش برسد مستحب است که زکات همان سال (که به دستش رسیده) را بپردازد.

السادسة: إذا ترك نفقة لأهله فهي معرضة للإتلاف تسقط الزكاة عنها مع غيبة المالك، وتجب لو كان حاضراً.

**ششم**:وقتی نفقه‌ای را برای خانواده‌اش کنار گذاشته و آن نفقه در معرض تلف‌شدن و مالک هم خودش غایب باشد، زکات ساقط می‌شود و اگر مالک حضور داشته باشد زکاتش واجب خواهد بود.

السابعة: لا تجب الزكاة حتى يبلغ كل جنس نصاباً، ولو قصر كل جنس أو بعضها لم يجبر بالجنس الآخر، كمن معه عشرة دنانير ومائة درهم، أو أربعة من الإبل وعشرون من البقر.

**هفتم**:تا زمانی که کل یک جنس به حدنصاب نرسد زکاتش واجب نمی‌شود و اگر یک جنس کمتر از حدنصاب باشد نمی‌توان آن را با جنس دیگری کامل کرد، مثل کسی که ده دینار و صد درهم دارد، یا چهار شتر و بیست گاو دارد.([[172]](#footnote-172))

القول: في زكاة الغلات

**زکات غلّات**

والنظر في الجنس، والشروط، واللواحق.

شامل مباحث مربوط به جنس، شروط و ملحقات آن می‌باشد.

أما الأول: فلا تجب الزكاة فيما يخرج من الأرض، إلا في الأجناس الأربعة: الحنطة والشعير والتمر والزبيب، وباقي الحبوب مما يدخل المكيال والميزان كالذرة والأرز والعدس والماش والدخن والفاصوليا.

**اول**: در آنچه از زمين می‌رويد زکات واجب نمی‌شود، مگر در جنس‌های چهارگانه: گندم، جو، خرما، کشمش؛ و [در] سایر حبوباتی که با کِيل يا ترازو اندازه‌گیری می‌شوند، مثل ذرت، برنج، عدس، ماش، ارزن و لوبيا [واجب است].

وأما الشروط: فالنصاب وهو (٨٥٠ كيلو غرام)، وما نقص فلا زكاة فيه، وما زاد فيه الزكاة ولو قل. والحد الذي تتعلق به الزكاة من الأجناس عند نضجها. ووقت الإخراج في الغلة إذا صفت، وفي التمر بعد اخترافه، وفي الزبيب بعد اقتطافه.

**شرایط وجوب زکات:**

رسیدن به حدنصاب (۸۵۰ کيلوگرم) و بر مقدار کمتر از آن زکات واجب نمی‌شود و بر آنچه بیش از حدنصاب باشد زکات تعلق می‌گیرد، حتی اگر مقدار کمی باشد.

زمان واجب شدن زکات در این اجناس وقت رسیدن محصول است. وقت خارج‌کردن زکات از غلات هنگام پاک‌شدن و در خرما بعد از بريدن آن و در کشمش بعد از چيدن آن است.

ولا تجب الزكاة في الغلات إلا إذا ما ملكت بالزراعة، لا بغيرها من الأسباب كالابتياع والهبة والمسايحة، ويزكي حاصل الزرع، ثم لا تجب بعد ذلك فيه زكاة ولو بقي أحوالاً. ولا تجب الزكاة إلا بعد إخراج المؤن كلها.

زکات در غلات تنها در شرایطی واجب می‌شود که شخص از طریق کشاورزی مالک آن شده باشد نه از راه دیگری مانند خرید، هدیه یا مبادله.

وقتی زکات محصول کشاورزی پرداخت شود، دیگر زکاتی بر آن واجب نمی‌شود حتی اگر چند سال باقی بماند.

زکات تنها پس از کسر همۀ هزينه‌ها واجب می‌شود.

وأما اللواحق، فمسائل:

**پیوست‌ها**

که شامل چند مسئله است:

الأولى: كل ما سقي سيحاً أو بعلاً (بعرقه) أو عذياً (بالمطر) ففيه العشر، وما سقي بالآلة ففيه نصف العشر. وإن اجتمع فيه الأمران كان الحكم للأكثر، فإن تساويا أخذ من نصفه العشر، ومن نصفه نصف العشر.

**اول**: هر آنچه توسط آب جاری یا دِیم (آب باران) آبیاری می‌شود و یا از طریق ریشه آب را دریافت می‌کند زکاتش یک‌دهم است و محصولی که به‌صورت آبی([[173]](#footnote-173)) آبياری شود زکاتش نیم عُشر (نصف یک‌دهم) است و اگر از هر دو نوع آبیاری استفاده شود باید مطابق هر شیوه‌ای که بیشتر آبیاری کرده است زکات بدهد،([[174]](#footnote-174)) و اگر مساوی بودند از نصف آن یک‌دهم و از نصف ديگر نیمی از یک‌دهم (یک‌بیستم) به‌عنوان زکات برداشته می‌شود.

الثانية: إذا كان نخيل أو زروع في بلاد متباعدة يدرك بعضها قبل بعض، ضممنا الجميع وكان حكمها حكم الثمرة في الموضع الواحد، فما أدرك وبلغ نصاباً أخذ منه، ثم يؤخذ من الباقين قل أو كثر. وإن سبق مالاً يبلغ نصاباً تربصنا في وجوب الزكاة إدراك ما يكمل نصاباً سواء أطلع الجميع دفعة، أو أدرك دفعة، أو اختلف الأمران.

**دوم**: در مورد نخلستان یا کشتزارهايی که در مکان‌های دور از هم باشند و میوۀ بعضی از آن‌ها زودتر از دیگری می‌رسد، همه را با هم جمع می‌کنیم و حکم آن‌ها مانند محصولی است که در يک مکان قرار دارد؛ پس آنچه به دست می‌آيد اگر به حدنصاب برسد زکاتش برداشته می‌شود و از بقيۀ محصول بعد از رسیدن آن زکات دریافت می‌گردد چه کم باشد و چه زياد؛ و اگر بخشی از مالش که مقدار آن کمتر از نصاب است برسد، برای وجوب زکات صبر می‌کند تا با رسیدن محصول بقیۀ کشتزارها، ثمره به حدنصاب برسد، فرقی نمی‌کند که همۀ نخلستان و زراعت یک‌جا شکوفه زده باشد یا همگی با هم به بار نشسته باشد و یا هم‌زمان نباشند.

الثالثة: إذا كان له نخل تطلع مرة، وأخرى تطلع مرتين يضم الثاني إلى الأول.

**سوم**: اگر دو نوع نخل داشته باشد که یکی از این دو نخل یک بار در سال محصول بدهد و دیگری دو بار، دومین بار به اولی ضميمه می‌شود.([[175]](#footnote-175))

الرابعة: لا يجزي أخذ الرطب عن التمر، ولا العنب عن الزبيب، ولو أخذه الساعي وجف ثم نقص رجع بالنقصان.

**چهارم**: دریافت رطب به‌جای خرما کفايت نمی‌کند و همچنین پرداخت انگور به‌جای کشمش و اگر کسی که مسئول جمع‌آوری زکات است آن را دریافت کند و بعداً خشک شود و مقدار آن کاهش یابد باید آن مقدار کم شده را (دوباره) دریافت کند.

الخامسة: إذا مات المالك وعليه دين، فظهرت الثمرة وبلغت نصاباً لم يجب على الوارث زكاتها، ولو قضي الدين وفضل منها النصاب لم تجب الزكاة لأنها على حكم مال الميت، ولو صارت تمراً والمالك حي ثم مات وجبت الزكاة وإن كان دينه يستغرق تركته، ولو ضاقت التركة عن الدين تقدم الزكاة.

**پنجم**: اگر مالک فوت کند و دِينی به گردنش باشد، سپس محصولاتش برسد و به‌اندازۀ حدنصاب باشد پرداخت زکات آن بر وارث واجب نیست و اگر دِين میت پرداخت شود و بعد به‌اندازۀ حدنصاب از ثمره باقی بماند، باز هم زکات در آن واجب نمی‌شود زیرا در حکم مال ميت است و اگر محصولاتش تبدیل به خرما شود و خود مالک هنوز زنده باشد و بعدازآن فوت کند، پرداخت زکات واجب می‌شود حتی اگر دِينش به میزان همۀ اموال باقی‌مانده‌اش باشد و اگر اموال باقی‌ماندۀ میت از دِين کمتر باشد، زکات مقدّم می‌شود.

السادسة: إذا ملك نخلاً قبل أن تنضج ثمرته فالزكاة عليه، وكذا إذا اشترى ثمرة قبل أن تنضج، فإن ملك الثمرة بعد ذلك فالزكاة على المملك.

**ششم**: اگر پیش از آنکه ثمرۀ نخلستانی به بار بنشیند (شخصی) مالکِ آن نخلستان شود زکاتش بر عهدۀ اوست و همچنين اگر ثمره را قبل از به بار نشستن بِخَرد (باز هم زکاتش بر عهدۀ اوست)؛ اما اگر ثمره را بعد از به بار نشستنش صاحب شود زکات بر عهدۀ کسی است که محصول را از او خریده([[176]](#footnote-176)) است.

السابعة: حكم ما يخرج من الأرض مما يستحب فيه الزكاة حكم الأجناس الأربعة والحبوب في قدر النصاب، وكيفية ما يخرج منه، واعتبار السقي.

**هفتم**: حکم آنچه از زمين می‌رويد و زکاتش مستحب است از نظر مقدار حدنصاب([[177]](#footnote-177)) و مقدار زکات و چگونگی آبياری در آن، همانند غلات چهارگانه و حبوبات است.

القول: في مال التجارة

**مال‌التجاره (سرمایۀ تجارت)**

والبحث فيه، وفي شروطه، وأحكامه.

بحث در تعریف آن، شروط و احکامش می‌باشد.

أما الأول: فهو المال الذي ملك بعقد معاوضة، وقصد به الاكتساب عند التملك فلو انتقل إليه بميراث أو هبة لم يزكه، وكذا لو ملكه للقنية، وكذا لو اشتراه للتجارة ثم نوى القنية.

**تعریف:**

مالی است که با عقد معاوضه([[178]](#footnote-178)) مالک شود و با تملّکش قصد کسب‌وکار با آن را داشته باشد؛ پس اگر مالی به‌عنوان ارث يا هدیه به او داده شود زکات ندارد و همچنین اگر آن را برای پس‌انداز تهیه کند زکات ندارد و همچنین اگر آن را برای تجارت بخرد و سپس نيت پس‌انداز کند([[179]](#footnote-179)) (زکات ندارد).

وأما الشروط، فثلاثة:

**شروط:**

شامل سه شرط است:

الأول: النصاب، ويعتبر وجوده في الحول كله، فلو نقص في أثناء الحول ولو يوماً سقط الوجوب، ولو مضى عليه مدة يطلب فيها برأس المال ثم زاد كان حول الأصل من حين الابتياع، وحول الزيادة من حين ظهورها.

**اول**: نصاب. باید در تمام طول سال سرمایۀ تجارتش به‌اندازۀ نصاب باشد؛ پس اگر در طول سال حتی يک روز از حدنصاب کمتر شود وجوب زکات از بین می‌رود و اگر مدتی بر سرمایه بگذرد که در اين مدت به دنبال به دست آوردن سرمایۀ (اضافه) بوده باشد سپس سرمایه کنونی اضافه شود، سال محاسبۀ زکات برای اصل سرمایه از لحظۀ خريد و سال محاسبۀ زکات برای آنچه اضافه شده است از لحظۀ به وجود آمدن آن خواهد بود.

الثاني: أن يطلب الاكتساب برأس المال أو زيادة، فلو كان رأس ماله مائة فيطلب بنقيصة ولو حبة لم يجب، وإذا مضى عليه وهو على النقيصة أحوال زكاه لسنة واحدة استحباباً.

**دوم**: اينکه کسب‌وکار را با اصل سرمايه و یا سودی که از آن به دست آورده است انجام دهد؛ پس اگر سرمايۀ او صد (واحد) باشد و با کمتر از آن به کسب‌وکار بپردازد -حتی اگر به مقدار ذره‌ای کمتر باشد- زکات بر او واجب نمی‌شود و اگر چندين سال با همین سرمایۀ کمتر از حدنصاب بر او بگذرد، فقط پرداخت زکات يک سال برایش مستحب خواهد بود.

الثالث: الحول، ولابد من وجود ما يعتبر في الزكاة من أول الحول إلى الآخر، فلو نقص رأس ماله أو نوى به القنية انقطع الحول. ولو كان بيده نصاب بعض الحول فاشترى به متاعاً للتجارة استأنف الحول، ولو كان رأس المال دون النصاب استأنف عند بلوغه نصاباً فصاعداً.

**سوم**: گذشتن یک سال بر سرمایه. باید آن مقدار از سرمایه که در واجب‌شدن زکات شرط است از اول سال تا آخر آن موجود باشد؛ پس اگر سرمايۀ او در طول سال کم شود يا نيت کند که آن را نگه دارد و پس‌انداز کند، سال زکات سرمایۀ او قطع می‌شود. پس اگر قسمتی از سال، سرمایه‌ای به‌اندازۀ حدنصاب داشته باشد و با آن متاعی را برای تجارت بخرد سال زکاتی او از نو شروع می‌شود و چنانچه سرمايۀ او کمتر از حدنصاب باشد، سال زکاتی او از هنگامی شروع می‌شود که سرمایه‌اش به حدنصاب و یا بيشتر برسد.

وأما أحكامه، فمسائل:

**احکام:**

شامل چند مسئله است:

الأولى: زكاة التجارة تتعلق بقيمة المتاع لا بعينه، ويقوم بالدنانير أو الدراهم.

**اول:** زکات تجارت به قيمت کالا تعلق می‌گیرد نه به خودِ آن و با دينار يا درهم قيمت‌گذاری می‌شود.

تفريع: إذا كانت السلعة تبلغ النصاب بأحد النقدين دون الآخر تعلقت بها الزكاة لحصول ما يسمى نصاباً.

**نکته**: اگر کالا بر اساس درهم یا دینار به حدنصاب برسد، زکات به آن تعلق می‌گيرد، چون به آنچه نصاب ناميده می‌شود رسیده است.

الثانية: إذا ملك أحد النصب الزكاتية للتجارة، مثل أربعين شاة أو ثلاثين بقرة سقطت زكاة المال ووجبت زكاة التجارة، ولا تجتمع الزكاتان.

**دوم**: اگر شخصی تعدادی از حیواناتی که به آن‌ها زکات تعلق می‌گیرد (مانند چهل گوسفند يا سی گاو) را برای تجارت خریداری کند، زکات چهارپایان به آن تعلق نمی‌گیرد، بلکه زکات تجارت در آن واجب می‌گردد و دو زکات با هم جمع نمی‌شوند.

الثالثة: لو عاوض أربعين سائمة بأربعين سائمة للتجارة سقط وجوب المالية والتجارة، واستأنف الحول فيهما.

**سوم**: اگر برای تجارت چهل حیوان سائمه (حیوانی که با چریدن ارتزاق می‌کند) را با چهل سائمه عوض کند، زکات چهارپایان و زکات تجارت ساقط می‌شود و محاسبۀ سال زکات از ابتدا آغاز می‌گردد.

الرابعة: إذا ظهر في مال المضاربة الربح كانت زكاة الأصل على رب المال لانفراده بملكه، وزكاة الربح بينهما يضم حصة المالك إلى ماله ويخرج منه الزكاة لأن رأس ماله نصاب. ولا يجب في حصة الساعي الزكاة إلا أن يكون نصاباً، وتُخرج وإن لم ينضَّ المال أي تفرز حصة الساعي عن حصة المالك لإخراج الزكاة.

**چهارم**: اگر در مال مضاربه([[180]](#footnote-180)) سودی به دست بیاید، زکات اصل مال بر صاحب آن است، به علت اینکه در اصل مال با کسی شریک نیست و زکات سود بر عهدۀ هردوی آن‌هاست و سود مالک، ضميمۀ سرمایه‌اش می‌شود و باید برای کل آن زکات بپردازد، زیرا سرمايه‌اش جزو نصاب محسوب می‌شود و شریک لازم نیست برای سودش (کسی که با پول کار می‌کرده و تنها از سود سهم می‌برده است) زکات بپردازد، مگر اينکه سهم او از سود، به حدنصاب برسد و حتی اگر هرکدام سهم خود را جدا نکرده باشند باید زکات پرداخت شود، یعنی برای پرداخت زکات، سهم شریک از سهم مالک جدا محاسبه می‌شود (هرچند هنوز با هم مخلوط باشند).

الخامسة: الدين لا يمنع من زكاة التجارة ، ولو لم يكن للمالك وفاء إلا منه ، وكذا القول في زكاة المال، لأنها تتعلق بالعين.

**پنجم:** دِين (بدهی) مانعِ وجوب زکات تجارت نمی‌شود، حتی اگر مالک چیزی جز آن نداشته باشد و حکم در زکات چهارپایان نیز به همین صورت است، زیرا زکات بر عين (خود مال) تعلق می‌گیرد.

ثم يلحق بهذا الفصل مسألتان:

**دو مسئله:**

الأولى: العقار المتخذة للنماء، ويستحب الزكاة في حاصله، ولو بلغ نصاباً وحال عليه الحول وجبت الزكاة. ولا تستحب في المساكن ولا في الثياب ولا الآلات ولا الأمتعة المتخذة للقنية.

**اول**: پرداخت بهرۀ زمینی که برای بالا رفتن قیمتش خریداری شده مستحب است و بعدازآن اگر بهره‌اش به حدنصاب برسد و یک سال بر آن بگذرد زکات بر آن واجب می‌شود.

زکات در این موارد مستحب نیست: خانه، لباس، وسایل و غذاهایی که انسان ذخیره می‌کند.

الثانية: الخيل إذا كانت إناثاً سائمة وحال عليها الحول، ففي العتاق عن كل فرس ديناران، وفي البراذين عن كل فرس دينار استحباباً.

**دوم**: ماده‌اسب‌هایی که خود می‌چرند، اگر یک سال بر آن‌ها بگذرد (دو حالت دارد): اگر اسب اصیل باشد به ازای هر اسب مستحب است دو دینار پرداخت شود و اگر اسب غیر اصیل باشد مستحب است یک دینار پرداخت گردد.

النظر الثالث : في من تصرف إليه ووقت التسليم والنية

**مبحث سوم: مستحقان دریافت زکات و زمان تسلیم زکات و نیت**

القول: في من تصرف إليه

**مستحقان دریافت زکات**

ويحصره أقسام:

این مبحث چند بخش دارد:

الأول: أصناف المستحقين للزكاة، ثمانية:

**بخش اول: انواع مستحقان دریافت زکات**

که هشت گروه هستند:

الفقراء والمساكين: والفقير هو الذي يملك مؤنة لا تكفيه، والمسكين الذي لا يملك مؤنة. ومن يقدر على اكتساب ما يمون به نفسه وعياله لا يحل له أخذها، لأنه كالغني، وكذا ذو الصنعة. ولو قصرت عن كفايته جاز أن يتناولها، ويعطى ما يتم به كفايته، وليس ذلك شرطاً. ومن هذا الباب تحل لصاحب الثلاثمائة، وتحرم على صاحب الخمسين، اعتباراً بعجز الأول عن تحصيل الكفاية وتمكن الثاني. ويعطى الفقير ولو كان له دار يسكنها، أو خادم يخدمه إذا كان لا غناء له عنهما، أي مضطر للخادم كالمعاق لا بعنوان الشأنية التي ابتدعها عبيد الشهوات.

**۱ و ۲- فقرا و مساکین**

فقیر کسی است که هزینه‌های زندگی‌اش را به‌طور کامل ندارد و مسکین کسی است که هیچ چیزی برای خرجی خود در اختیار ندارد. کسی که بتواند به‌اندازۀ مخارج خودش و خانواده‌اش درآمد کسب کند جایز نیست زکات بگیرد -زیرا همانند انسان غنی (بی‌نیاز) است- و حکم کسی که در یک صنعت، ماهر است نیز به همین صورت است؛([[181]](#footnote-181)) و اگر درآمدش کمتر از مخارجش باشد می‌تواند از زکات بگیرد و به‌اندازه‌ای که هزینه‌هایش را تکمیل کند به او از زکات داده می‌شود، البته این شرطی را ایجاب نمی‌کند؛ به‌همین‌دلیل ممکن است پرداخت زکات به کسی که سیصد درهم درآمد داشته باشد جایز باشد (زیرا برای مخارجش کافی نیست) اما برای کسی که پنجاه درهم درآمد دارد حرام باشد (زیرا برای مخارجش کافی است). به فقیر زکات پرداخت می‌شود حتی اگر برای سکونت خانه داشته یا خادم داشته باشد؛ ‌وقتی نمی‌تواند بدون این‌ها زندگی کند، یعنی ناچار است که خادم داشته باشد -مثل انسان معلول- نه اینکه به‌عنوان شأن و مقام خانوادگی -که بندگان شهوات مُبدعش هستند- خادم بگیرد.

ولو ادعى الفقر، فإن عرف صدقه أو كذبه عومل بما عرف منه، وإن جهل الأمران أعطي من غير يمين، سواء كان قوياً أو ضعيفاً، وكذا لو كان له أصل مال وادعى تلفه.

اگر کسی ادعای فقیر‌بودن نماید و بتوان راست‌گویی یا دروغ‌گویی او را تشخیص داد، بر اساس همان (تشخیص) با او رفتار می‌شود و اگر نتوان راست‌گویی یا دروغ‌گویی‌اش را تشخیص داد بدون اینکه او را قسم دهیم، از زکات به او پرداخت می‌شود و فرقی ندارد که (از نظر مالی) قوی بوده باشد یا ضعیف و اگر مقداری مال داشته باشد و ادعا کند تلف شده نیز حکم به همین صورت است (بدون قسم از او پذیرفته می‌شود).

ولا يجب إعلام الفقير أن المدفوع إليه زكاة، ولو كان ممن يترفع عنها وهو مستحق جاز صرفها إليه على وجه الصلة. ولو دفعها إليه على أنه فقير فبان غنياً ارتجعت مع التمكن، وإن تعذر كانت ثابتة في ذمة الآخذ. ولا يلزم الدافع ضمانها سواء كان الدافع المالك، أو الإمام، أو الساعي. وكذا لو بان أن المدفوع إليه كافر أو فاسق، أو ممن تجب عليه نفقته، أو هاشمي وكان الدافع من غير قبيلة.

واجب نیست به فقیر بگوییم آنچه به او داده می‌شود زکات است و اگر از کسانی باشد که این‌گونه اموال را نمی‌پذیرد -‌درحالی‌که مستحق زکات است‌- زکات را به‌عنوان هدیه به او می‌دهند و اگر فکر کنند فقیر است و از زکات به او بدهند و بعداً مشخص شود که دارا بوده است، در صورت تمکّن باید از او پس گرفته شود و اگر از برگرداندن آن معذور بود بر ذمّۀ گیرنده باقی خواهد بود (که مال را پس دهد) و کسی که زکات را به او پرداخته چه مالک بوده یا امام یا مسئول جمع‌آوری زکات ضامن نیست؛ همچنین اگر معلوم شود کسی که زکات را به او داده‌اند کافر یا فاسق بوده یا از افراد واجب‌النفقه‌اش بوده یا هاشمی بوده است و از زکات غیرهاشمی به او داده‌اند، باز هم حکم همین‌گونه است.([[182]](#footnote-182))

والعاملون: وهم عمال الصدقات، ويجب أن تستكمل فيهم أربع صفات: التكليف، والإيمان، والعدالة، والفقه. ولو اقتصر على ما يحتاج إليه منه - أي الفقه - جاز، وأن لا يكون هاشمياً وإلا اقتصر على إعطائه من زكاة الهاشمي. ولا اعتبار بالحرية. والإمام بالخيار بين أن يقرر له جعالة مقدرة، أو أجرة عن مدة مقررة.

**۳- مسئولین دریافت و پرداخت زکات**

آن‌ها مسئولین جمع‌آوری و تقسیم صدقات هستند و باید این چهار ویژگی را داشته باشند: تکلیف، ایمان، عدالت ودانستن احکام شرعی؛ و اگر به‌اندازۀ نیاز از مسائل زکات بدانند جایز است (که به او از زکات بدهند) و اگر هاشمی (سید) بود فقط از زکات سادات به او می‌دهند. لازم نیست که مسئول، آزاد باشد.

امام می‌تواند به ازای کل کارش برایش دستمزدی تعیین کند یا اینکه بر اساس مدت‌زمان به او دستمزد بپردازد.

والمؤلفة قلوبهم: وهم الكفار والمنافقون الذين يستمالون إلى الجهاد.

**۴- متمایل کردن دل‌ها به سمت ایمان (مؤلفة قلوبهم)**

منظور کفار و منافقینی هستند که تمایل دارند همراه مسلمانان جهاد کنند.

وفي الرقاب: وهم ثلاثة : المكاتبون، والعبيد الذين تحت الشدة، والعبد يشترى ويعتق وإن لم يكن في شدة، ولكن بشرط عدم المستحق.

**۵- بردگان** ([[183]](#footnote-183))

بر سه نوع هستند: 1- برده‌های مکاتب،([[184]](#footnote-184)) 2- برده‌هایی که تحت فشار و سختی هستند، 3- برده‌ای که خریده و آزاد می‌گردد، حتی اگر تحت فشار و سختی نباشد، به‌شرط اینکه مستحقی وجود نداشته باشد.

وكذا من وجبت عليه كفارة ولم يجد فإنه يعتق عنه، والمكاتب إنما يعطى من هذا السهم إذا لم يكن معه ما يصرفه في كتابته. ولو صرفه في غيره والحال هذه جاز ارتجاعه. ولو دفع إليه من سهم الفقراء لم يرتجع. ولو ادعى أنه كوتب وصدقه مولاه قبل، ولا يحتاج بينة أو حلف.

همچنین کسی که کفاره بر او واجب می‌شود و نتواند برده خریداری و آزاد کند از طرف او آزاد می‌کنند. در صورتی به بندۀ مُکاتَب از این سهم داده می‌شود که نتواند مقداری که در قرارداد ذکر شده است را بپردازد و اگر با وجود کم‌داشتن پول برای قراردادش مال را برای کار دیگری خرج کند جایز است از او پس گرفته شود، اما اگر از سهم فقرا به او داده شده باشد آن را پس نمی‌گیرند. اگر (بنده‌ای) ادعا کند مُکاتَب است و مولایش او را تصدیق کند ادعایش پذیرفته می‌شود و نیازی به بینه (گواه) یا سوگند نیست.

والغارمون: وهم الذين عليهم الديون في غير معصية ولا يستطيعون قضاءها، فلو كان في معصية لم يقض عنه. نعم، لو تاب صرف إليه من سهم الفقراء، وجاز أن يقضي هو، ولو جهل في ماذا أنفقه لا يمنع.

**۶- ورشکستگان و بدهکاران**

کسانی هستند که بدهی دارند و بدهکاری‌شان در راه معصیت هم نبوده ولی نمی‌توانند بدهی‌شان را پرداخت کنند. اگر بدهی که دارد به دلیل انجام معصیتی بوده باشد نباید از طرف او ادا شود؛ البته اگر توبه کرده باشد از سهم فقرا به او پرداخت می‌شود و جایز است آن را برای بدهی‌اش هزینه کند و اگر ندانند (بدهی‌اش را) در چه راهی مصرف کرده (این ندانستن) مانع از پرداخت زکات به او نمی‌شود.

ولو كان للمالك دين على الفقير جاز أن يقاصه، وكذا لو كان الغارم ميتاً جاز أن يقضي عنه وأن يقاص. وكذا لو كان الدين على من يجب نفقته جاز أن يقضي عنه حياً أو ميتاً وأن يقاص. ولو صرف الغارم ما دُفِعَ إليه من سهم الغارمين في غير القضاء أُرتجع منه، ولو أدعى أن عليه ديناً قُبِلَ منه إذا صدقه الغريم، وكذا لو تجردت دعواه عن التصديق والإنكار.

اگر مالک (که می‌خواهد زکات مالش را پرداخت کند) از فقیر پولی طلب داشته باشد جایز است همان پولی که از فقیر می‌خواهد را به‌عنوان قسمتی از زکاتش حساب کند و چنانچه بدهکار فوت کرده باشد می‌توان بدهی‌اش را از طرف او پرداخت کرد یا (کسی که از میت طلبکار است) طلبش را به‌عنوان زکات محسوب کند.

چنانچه یکی از افرادی که نفقه‌اش بر او واجب است بدهی داشته باشد می‌تواند (به‌عنوان زکات) بدهی او را پرداخت کند -چه آن شخص زنده باشد یا فوت کرده باشد- (و همچنین اگر خود او از آن کسی که نفقه‌اش بر عهده‌اش است طلبی داشته باشد) می‌تواند آن را به‌عنوان زکات خود به‌حساب آورد.

اگر بدهکار آنچه از سهم بدهکاران به او داده شده است را در غیر پرداخت بدهی‌اش مصرف کند، از او پس گرفته می‌شود و اگر ادعا کند که بدهی به عهدۀ اوست و طلبکار نیز او را تصدیق کند گفته‌اش پذیرفته می‌شود و چنانچه صرفاً ادعا کند و کسی او را تصدیق یا تکذیب نکرده باشد نیز حکمش به همین صورت است.

وفي سبيل الله: وهو الجهاد الهجومي والدفاعي، ويدخل فيه المصالح كبناء القناطر، والحج، ومساعدة الزائرين، وبناء المساجد. والغازي يعطى وإن كان غنياً قدر كفايته على حسب حاله، وإذا غزى لم يرتجع منه، وإن لم يغز استعيد.

**۷- در راه خدا**

منظور جهاد هجومی و دفاعی است. موارد دیگری را که مصلحتی در آن باشد نیز شامل می‌شود، مانند ساختن سنگر، حج، کمک به زائرین، ساختن مساجد. به جنگجو متناسب با اوضاعش از زکات به‌اندازه‌ای که برایش کافی باشد اعطا می‌شود -‌حتی اگر بی‌نیاز باشد‌- و تا وقتی‌که بجنگد از او پس گرفته نمی‌شود، ولی اگر در جنگ شرکت نکند از او پس گرفته می‌شود.

وابن السبيل: وهو المنقطع به ولو كان غنياً في بلده، وكذا الضيف. ولابد أن يكون سفرهما مباحاً، فلو كان معصية لم يعط، ويدفع إليه قدر الكفاية إلى بلده، ولو فضل منه شئ أعاده.

**۸- در راه‌مانده**

کسی که در حال حاضر پولی ندارد حتی اگر در شهر خود دارا و غنی باشد و میهمان نیز به همین صورت است؛ و باید سفرشان مباح باشد، پس اگر سفری برای معصیت باشد چیزی از زکات به آن‌ها داده نمی‌شود و به‌اندازه‌ای که برای رفتن به شهرش کافی باشد به او پرداخت می‌شود و اگر چیزی از آن اضافه بیاید باید آن را بازگرداند.

القسم الثاني: في أوصاف المستحق

**بخش دوم: ویژگی‌های مستحقان دریافت زکات**

الوصف الأول: الإيمان. فلا يعطى كافراً، ولا معتقداً لغير الحق إلا ما ذكر حال كونهم يستمالون للجهاد، ومع عدم المؤمنين يجوز صرف الفطرة خاصة إلى المستضعف، وتعطى الزكاة أطفال المؤمنين دون أطفال غيرهم. ولو أعطى مخالف زكاته لأهل نحلته ثم استبصر أعاد.

**۱- ایمان**

به کافر و همچنین به کسی که معتقد به غیر حق باشد چیزی از زکات پرداخت نمی‌شود، مگر کسانی که -همان‌طور که گفته شد- تمایل به جهاد دارند. فطریه را تنها در صورت نبودن مؤمن می‌توان به مستضعف داد. زکات به کودکان مؤمنان داده می‌شود و به غیر آن‌ها داده نمی‌شود. اگر کسی که مخالف [عقیدۀ حق] بوده باشد زکاتش را به کسانی داده باشد که هم‌عقیدۀ او بوده‌اند و سپس به حق گرویده باشد، باید دوباره زکاتش را بپردازد.

الوصف الثاني: مجانبة الكبائر، كالخمر والزنا وترك الصلاة، وإذا لم توجد بينة على ذلك فيكفي معرفته حدود الصلاة، وأن يغتسل غسل التوبة، وأن يقسم على أن يجتنب الكبائر.

**۲- پرهیز از گناهان کبیره**

گناهانی مثل شراب‌خواری، زنا و ترک نماز؛ و چنانچه شاهدی بر این مطلب پیدا نشد، شناخت او از حدود نمازها، انجام‌دادن غسل توبه و قسم‌خوردن بر اینکه از گناه کبیره دوری می‌کند کافی است.

الوصف الثالث: ألا يكون ممن تجب نفقته على المالك، كالأبوين وإن علوا، والأولاد وإن سفلوا ، والزوجة، والمملوك. ويجوز دفعها إلى من عدا هؤلاء من الأنساب ولو قربوا كالأخ والعم.

**۳- واجب‌النفقۀ**([[185]](#footnote-185)) **مالک نباشد**

واجب‌النفقه مانند والدین، اجداد و هر‌چه بالاتر رود و فرزندان، نوادگان و هر‌چه پایین‌تر رود، همسر (زن) و بنده. پرداخت زکات به سایر اقوام جایز است حتی اگر اقوام بسیار نزدیک باشند، مانند برادر و عمو.

ولو كان من تجب نفقته عاملاً جاز أن يأخذ من الزكاة، وكذا الغازي، والغارم والمكاتب، وابن السبيل، لكن يأخذ هذا ما زاد عن نفقته الأصلية مما يحتاج إليه في سفره كالحمولة.

اگر به این دلیل که کارگر اوست نفقه‌اش بر او واجب باشد جایز است از زکات به او بپردازد و جنگجو نیز به همین صورت است و بدهکار (ورشکسته)، بردۀ مکاتب و در راه‌مانده نیز به همین صورت هستند، البته در راه‌مانده علاوه بر مخارج اصلی -مثل خوراک‌- خرج سفرش را نیز از زکات می‌گیرد.

الوصف الرابع: أن لا يكون هاشمياً. فلو كان كذلك لم تحل له زكاة غيره، ويحل له زكاة مثله في النسب. ولو لم يتمكن الهاشمي من كفايته من الخمس جاز له أن يأخذ من الزكاة ولو من غير هاشمي، ولا يتجاوز قدر الضرورة. ويجوز للهاشمي أن يتناول المندوبة من هاشمي وغيره.

**۴- هاشمی نباشد**

اگر هاشمی باشد زکاتِ غیر هاشمی برایش حلال نیست و زکات کسی که در نَسَب همانندِ او باشد برایش حلال است.([[186]](#footnote-186)) اگر مقداری از خمس که به هاشمی داده می‌شود، برطرف‌کنندۀ نیازش نباشد جایز است به‌قدر ضرورت از زکات بردارد، حتی اگر از غیر هاشمی بگیرد و تنها به مقدار ضرورت می‌تواند از زکات غیر هاشمی بگیرد. هاشمی می‌تواند زکاتِ مستحب را از هاشمی و غیر هاشمی دریافت کند.

والذين يحرم عليهم الصدقة الواجبة من ولد هاشم خاصة، وهم الآن: أولاد أبي طالب، والعباس، والحارث، وأبي لهب.

مراد از هاشمی‌هایی که صدقۀ واجب بر آن‌ها حرام است، تنها فرزندان هاشم هستند و این افراد در حال حاضر فرزندان ابوطالب، عباس، حارث و ابو‌لهب می‌باشند.([[187]](#footnote-187))

القسم الثالث: في المتولي للإخراج

**بخش سوم: متولی مصرف زکات**

وهم ثلاثة: المالك، والإمام، والعامل.

متولیان مصرف زکات عبارت‌اند از: مالک، امام و مسئول جمع‌آوری زکات.

وللمالك أن يتولى تفريق ما وجب عليه بنفسه وبمن يوكله، والأولى حمل ذلك إلى الإمام. ويتأكد ذلك الاستحباب في الأموال الظاهرة كالمواشي والغلات.

مالک می‌تواند خودش یا وکیلش مسئولیت رساندن زکات به مستحق را بر عهده بگیرد و بهتر است آن را به امام برساند و استحباب این کار (رساندن به امام) در اموال ظاهری مانند حیوانات و غلّات بیشتر است.

ولو طلبها الإمام وجب صرفها إليه، ولو فرقها المالك والحال هذه لا يجزي. وولي الطفل كالمالك في ولاية الإخراج.

اگر امام زکات را درخواست کند واجب است آن را به امام بپردازند و در این صورت جایز نیست مالک خودش آن را به مستحق برساند.

ولیّ (سرپرست) کودک -‌از نظر اجازۀ پرداخت زکات (از اموال کودک)- مانند مالک است.

والإمام ينصب عاملاً لقبض الصدقات، ويجب دفعها إليه عند المطالبة، ومطالبته بمنـزلة مطالبة الإمام. ولو قال المالك: أخرجت ما وجب علي قبل قوله، ولا يكلف بينة ولا يميناً.

امام شخصی را برای دریافت صدقات معیّن می‌کند و هنگامی‌که آن شخص زکات را درخواست کند واجب است زکات را به او بدهند و خواستن او به‌منزلۀ خواستن امام است و اگر مالک بگوید پیش از درخواست او زکات را پرداخت کرده است از او پذیرفته می‌شود و به اقامۀ دلیل شرعی یا سوگند خوردن، مکلف نمی‌شود.

ولا يجوز للساعي تفريقها إلا بإذن الإمام، فإذا أذن له جاز أن يأخذ نصيبه، ثم يفرق الباقي. والأفضل قسمتها على الأصناف، واختصاص جماعة من كل صنف. ولو صرفها في صنف واحد جاز، ولو خص بها ولو شخصاً واحداً من بعض الأصناف جاز أيضاً.

مسئول زکات بدون اذن امام، اجازۀ مصرف زکات را ندارد؛ پس وقتی امام به او اجازه دهد، سهم خودش را برداشته، باقی‌ماندۀ آن را به مستحقان می‌رساند. بهتر است زکات را بین همۀ گروه‌های مستحق زکات تقسیم کند و به تعدادی از هر گروه، مقداری از زکات را بدهد. اگر زکات را تنها به یک گروه از مستحقان بدهد جایز است و حتی جایز است که آن را به یک نفر از یک گروه بپردازد.

ولا يجوز أن يعدل بها إلى غير الموجود، ولا إلى غير أهل البلد مع وجود المستحق في البلد، ولا أن يؤخر دفعها مع التمكن، فإن فعل شيئاً من ذلك أثم وضمن.

با وجود مستحق، جایز نیست زکات را به غیر مستحق بپردازد و همچنین با وجود مستحق در شهر، جایز نیست زکات را به مستحقی در شهر دیگر بپردازد و همچنین به تأخیر انداختن پرداخت زکات -‌در صورت توانایی در پرداختش- جایز نیست و اگر یکی از این موارد را مرتکب شود گناه کرده و ضامن است.

وكذا كل من كان في يده مال لغيره فطالبه فامتنع، أو أوصى إليه شئ فلم يصرفه فيه، أو دفع إليه ما يوصله إلى غيره. ولو لم يجد المستحق جاز نقلها إلى بلد آخر ولا ضمان عليه مع التلف، إلا أن يكون هناك تفريط. ولو كان ماله في غير بلده فالأفضل صرفها إلى بلد المال، ولو دفع العوض في بلده جاز ، ولو نقل الواجب إلى بلده ضمن إن تلف.

حکم کسی که مال دیگری را در اختیار داشته باشد و او آن را درخواست کند و شخص از پس دادن مال امتناع کند نیز به همین صورت است؛([[188]](#footnote-188)) و يا اينکه به او وصيت شده باشد که مال را برای مورد خاصی خرج کند و او در انجام آن کوتاهی کند و يا چيزی به او بدهد تا آن را به ديگری برساند.

اگر در آن شهر مستحقی را پیدا نکند می‌تواند زکات را به شهر ديگری انتقال دهد و در صورت تلف شدن، ضامن نخواهد بود -مگر اينکه کوتاهی کرده باشد‌- و اگر مالش در شهر دیگری باشد، بهتر است در همان شهری که مال در آن است صرف شود و اگر عوض آن را در شهر خودش بدهد نیز جايز است؛ ولی اگر زکات واجب را به شهر خودش منتقل کند، در صورت تلف‌شدن، ضامن خواهد بود.

وفي زكاة الفطرة الأفضل أن يؤدي في بلده وإن كان ماله في غيره، لأنها تجب في الذمة، ولو عين زكاة الفطرة من مال غائب عنه ضمن بنقله عن ذلك البلد، مع وجود المستحق فيه.

در مورد زکات فطره بهتر است آن را در شهر خودش بپردازد، حتی اگر مالش در شهر ديگری باشد، چراکه این نوع زکات بر خود شخص واجب می‌شود نه بر مال. اگر زکات فطره را از مالی که در شهری دیگر است تعيين کند و در آن شهر مستحق وجود داشته باشد، در انتقال مال از آن شهر به شهر خودش ضامن خواهد بود.

القسم الرابع : في اللواحق

**بخش چهارم: پیوست‌ها**

وفيه مسائل:

مسائل هشت‌گانه:

الأولى: إذا قبض الإمام أو الساعي الزكاة برئت ذمة المالك ولو تلفت بعد ذلك.

**اول**: اگر امام يا مسئول زکات آن را دریافت کند دیگر چیزی بر عهدۀ مالک نخواهد بود، حتی اگر بعدازآن تلف شود.

الثانية: إذا لم يجد المالك لها مستحقاً فالأفضل له عزلها، ولو أدركته الوفاة أوصى بها وجوباً.

**دوم**: اگر مالک برای پرداخت زکات مستحقی پیدا نکند بهتر است آن را جدا کند و اگر هنگام مرگش فرا رسید واجب است به آن وصيت کند.

الثالثة: المملوك الذي يشترى من الزكاة إذا مات ولا وارث له ورثه أرباب الزكاة.

**سوم:** اگر بنده‌ای که از مال زکات خريده می‌شود بميرد و وارثی نداشته باشد صاحبان زکات، وارثِ او هستند.

الرابعة: إذا احتاجت الصدقة إلى كيل أو وزن كانت الأجرة على المالك.

**چهارم:** اگر محاسبۀ صدقه نياز به کيل يا وزن‌کردن داشته باشد، اجرت آن بر عهدۀ مالک است.

الخامسة: إذا اجتمع للفقير سببان أو ما زاد يستحق بهما الزكاة، كالفقر والكتابة والغزو، جاز أن يعطى بحسب كل سبب نصيباً.

**پنجم:** اگر فقيری دو یا چند سبب از اسباب استحقاق زکات را داشته باشد -مثل فقر و عبد مکاتب بودن و جنگجو بودن- جايز است با توجه به هر سبب، سهمی به او داده شود.

السادسة: إذا قبض الإمام الزكاة دعا لصاحبها استحباباً.

**ششم:** هنگامی‌که امام زکات را می‌گیرد مستحب است برای صاحب آن دعا کند.

السابعة: يكره أن يملك ما أخرجه في الصدقة اختياراً واجبة كانت أو مندوبة، ولا بأس إذا عادت إليه بميراث وما شابهه.

**هفتم:** مکروه است با اختیار خود آن مالی که به‌عنوان صدقۀ واجب یا مستحب پرداخت کرده است را دوباره مالک شود و اگر بدون اختیار، آن مال را مالک شود (مانند اینکه آن را به ارث ببرد) اشکالی ندارد.

الثامنة: يستحب أن يوسم نعم الصدقة، وفي أقوى موضع منها وأكشفه، كأصول الأذان في الغنم، وأفخاذ الإبل والبقر. ويكتب في الميسم ما أخذت له: زكاة، أو صدقة، أو جزية.

**هشتم:** مستحب است محکم‌ترین و آشکارترین جای بدن حیوانی را که به‌عنوان صدقه می‌پردازد علامت‌گذاری کند -‌مانند بیخ گوش گوسفندان و ران‌های شتر و گاو‌- و در علامت نوشته شود که به چه منظوری پرداخت شده است: زکات، صدقه، يا جزيه.

القول: في وقت التسليم

**مبحث چهارم: وقت تسليم زکات**

إذا أهل الثاني عشر وجب دفع الزكاة، ولا يجوز التأخير إلا لمانع أو لانتظار من له قبضها. وإذا عزلها جاز تأخيره إلى شهر أو شهرين. والتأخير إن كان لسبب مبيح دام بدوامه ولا يتحدد، وإن كان اقتراحاً لم يجز ويضمن إن تلفت.

هنگامی‌که ماه دوازدهم آغاز شود پرداخت زکات واجب می‌گردد و به تأخير انداختن آن جايز نيست، مگر مانعی پیش بیاید یا منتظرِ مسئول جمع‌آوری زکات باشد. اگر زکات را کنار گذاشته باشد جایز است یک یا دو ماه تسلیم آن را به تأخیر بیندازد و اگر تأخیر به دلیلی مباح بوده باشد تا زمان وجود آن عذر، اشکالی وجود ندارد و محدود به مدت‌زمان خاصی نمی‌شود، ولی اگر خودسرانه و بدون دلیل تسلیم زکات را به تأخیر بیندازد، جايز نيست و اگر [مال زکات] تلف شود ضامن خواهد بود.

ولا يجوز تقديمها قبل وقت الوجوب، فإن آثر ذلك دفع مثلها قرضاً، ولا يكون ذلك زكاة، ولا يصدق عليها اسم التعجيل، فإذا جاء وقت الوجوب احتسبها من الزكاة، كالدين على الفقير، بشرط بقاء القابض على صفة الاستحقاق، وبقاء الوجوب في المال.

پرداخت زکات پیش از واجب‌شدنش جايز نيست و اگر بخواهد آن را زودتر بپردازد به‌عنوان قرض پرداخت می‌کند و آن (مال) زکات محسوب نمی‌شود و به چنین‌کاری پرداخت پیش از موعد نمی‌گویند؛ بنابراین هنگامی‌که وقت وجوب آن فرا برسد آنچه قرض داده بود را به‌عنوان زکات به‌حساب می‌آورد، مثل طلبی که از فقير دارد‌؛([[189]](#footnote-189)) (این حکم) به شرطی صحیح است که قرض گيرنده هنوز جزو مستحقان زکات باقی مانده و پرداخت زکات برای آن مال نیز هنوز واجب باشد.

ولو كان النصاب يتم بالقرض لم تجب الزكاة، سواء كانت عينه باقية أو تالفة. ولو خرج المستحق عن الوصف استعيدت، وله أن يمنع من إعادة العين ببذل القيمة عند القبض كالقرض. ولو تعذر استعادتها غرم المالك الزكاة من رأس.

اگر مالی که دارد به همراه مقداری که قرض گرفته روی هم به‌حد نصاب برسد زکات واجب نمی‌شود؛ فرقی ندارد که عین آن باقی باشد يا تلف شده باشد. اگر مستحق از صفت (مستحق) خارج شود([[190]](#footnote-190)) مالی که در دست او بوده است پس گرفته می‌شود؛ ([[191]](#footnote-191)) در این صورت مستحق می‌تواند از برگرداندن عین مال امتناع کند و قیمت آن را مطابق زمانی که آن مال را تحویل گرفته بود بپردازد، مثل حکم قرض گرفتن؛ و چنانچه برای عدم پرداخت، عذری داشته باشد مالک باید خسارت تمام زکات را بپردازد.

ولو كان المستحق على الصفات وحصلت شرائط الوجوب جاز أن يستعيدها ويعطي عوضها لأنها لم تتعين، ويجوز أن يعدل بها عمن دفعت إليه أيضاً.

چنانچه فرد هنوز هم مستحق دریافت زکات باشد و شرایط وجوب زکات بر آن مال نیز وجود داشته باشد، جایز است آن مالی را که قبلاً به‌عنوان قرض به او داده بود از او پس بگیرد و عوض آن را به او اعطا کند، زیرا قبلاً این مال به‌عنوان زکات تعیین نشده بود و همچنین جایز است زکات را به کسی غیر از آن مستحق بپردازد.

فروع ثلاثة:

**نکات سه‌گانه:**

الأول: لو دفع إليه شاة فزادت زيادة متصلة كالسمن لم يكن له استعادة العين مع ارتفاع الفقر، وللفقير بذل القيمة. وكذا لو كانت الزيادة منفصلة كالولد، لكن لو دفع الشاة لم يجب عليه دفع الولد.

**اول**: چنانچه گوسفندی را به مستحق اعطا کند، سپس ارزش آن گوسفند توسط خودش افزایش یابد (مثلاً چاق شود) و فقر آن فقیر نیز از بین برود، مالک نمی‌تواند آن گوسفند را پس بگیرد و فقیر می‌تواند قیمت آن را بپردازد. اگر افزایش ارزش در چیزی جدای از خودِ گوسفند باشد (مثل بچه‌دار شدن گوسفند) باز هم حکم به همین صورت است، ولی اگر فقیر گوسفند را پس بدهد، واجب نیست بچۀ آن گوسفند را نیز بدهد.

الثاني: لو نقصت يردها ولا شئ على الفقير.

**دوم**: اگر (مالی که به‌عنوان قرض در دست فقیر بوده) ناقص شود آن را برمی‌گرداند و چيزی بر عهدۀ فقير نيست.

الثالث: إذا استغنى بعين المال ثم حال الحول جاز احتسابه عليه، ولا يكلف المالك أخذه وإعادته، وإن استغنى بغيره استعيد القرض.

**سوم**: اگر فقیر با گرفتن این مالِ قرضی دارا شود و پس‌ازآن، وقت محاسبۀ زکات صاحب مال فرا برسد، می‌تواند همان مالی که به فقیر داده است را به‌عنوان زکات حساب کند و لازم نیست مالک، مال را از او پس بگیرد (تا فقیر شود) و بعد به او برگرداند و اگر فقیر با مالی غير از آن دارا شود باید مالک آن قرضی که به او داده را پس بگیرد.([[192]](#footnote-192))

القول: في النية

**مبحث پنجم: نيّت**

والمراعى نية الدافع إن كان مالكاً، وإن كان ساعياً أو الإمام أو وكيلاً جاز أن يتولى النية كل واحد من الدافع والمالك. والولي عن الطفل والمجنون يتولى النية، أو من له أن يقبض منه كالإمام والساعي. وتتعين عند الدفع، وحقيقتها: القصد إلى القربة، والوجوب أو الندب، وكونها زكاة مال أو فطرة. ولا يفتقر إلى نية الجنس الذي يخرج منه.

اگر پرداخت‌کنندۀ زکات به مستحق، خودِ مالک باشد، خودش نیت می‌کند و اگر مسئول جمع‌آوری زکات يا امام يا وکيل (پرداخت‌کنندۀ زکات به مستحق باشند) فرقی نمی‌کند مالک، نیت‌کننده باشد یا پرداخت‌کنندۀ زکات. سرپرست کودک و مجنون، مسئولیت نيت زکات را بر عهده می‌گیرد يا کسی که از آن سرپرست، زکات را تحویل می‌گیرد، مثل امام یا مسئول جمع‌آوری زکات (هنگام پرداخت آن به مستحق نیت می‌کند). نیت فقط باید هنگام پرداخت انجام شود و حقيقت نیت این است: قصد قربت نماید و مشخص کند که زکاتِ واجب است یا مستحب و اینکه زکاتِ مال است یا زکات فطره؛ و نيازی نیست جنس آنچه را که به‌عنوان زکات می‌خواهد بپردازد در نیتش مشخص کند.

فروع:

**چند نکته:**

لو كان له مالان متساويان حاضر وغائب فأخرج زكاة ونواها عن أحدهما أجزأته ، وكذا لو قال : إن كان مالي الغائب سالماً .

اگر دو مالِ مساوی داشته باشد که يکی نزد او و ديگری در جایی دیگر باشد و زکاتی را بپردازد و نیت کند برای یکی از آن دو باشد، کفایت می‌کند. اگر زکاتی بپردازد و بگويد: اگر مال غایب من سالم باشد (این به‌عنوان زکات همان است) نیز حکم به همین صورت است.

ولو أخرج عن ماله الغائب إن كان سالماً ، ثم بان تالفاً جاز نقلها إلى غيره .

اگر برای مالی که نزدش نیست زکات پرداخت کند با این نیت که اگر سالم بود این مال به‌عنوان زکاتش باشد، سپس معلوم شود که آن مال (که نزدش نیست) تلف شده است می‌تواند این زکاتی را که پرداخته است به‌عنوان زکات مال دیگری به‌حساب آورد.

ولو نوى على مال يرجو وصوله إليه لم يجز ولو وصل ، ولو لم ينو رب المال ونوى الساعي أو الإمام عند التسليم جاز وإن كان الساعي أخذها كرهاً أو طوعاً .

اگر زکاتی پرداخت کند و نیت کند برای مالی باشد که امید دارد در آینده به دستش برسد، چنین کاری جایز نیست (حتی اگر آن مال بعداً به دستش برسد).

اگر صاحب مال نيت نکند و مسئول زکات يا امام هنگام تسليم آن نيت کنند جايز است، چه مسئول زکات آن را با رضايت دریافت کرده باشد يا به اجبار.

\* \* \*

القسم الثاني : في زكاة الفطرة

**نوع دوم: زکات فطره (فطریه)**

وأركانها أربعة :

چهار رکن دارد:

الأول: في من تجب عليه

**اول: کسانی که فطریه بر آن‌ها واجب است**

تجب الفطرة بشروط ثلاثة:

واجب شدن فطریه سه شرط دارد:

الأول: التكليف، فلا تجب على الصبي، ولا على المجنون، ولا على من أهل شوال وهو مغمى عليه.

**اول**: تکلیف؛ پس بر این افراد فطریه‌دادن واجب نیست: کودک، دیوانه و کسی که هنگام حلول ماه شوال بی‌هوش باشد.

الثاني: الحرية، فلا يجب على المملوك، ولا على المدبر، ولا على أم الولد، ولا على المكاتب المشروط، ولا المطلق الذي لم يتحرر منه شئ. ولو تحرر منه شئ وجبت عليه بالنسبة، ولو عاله المولى وجبت عليه دون المملوك.

**دوم:** آزاد بودن؛ پس بر برده، فطریه دادن واجب نیست و همچنین برای بردۀ مُدبّر،([[193]](#footnote-193)) کنیز امّ ولد،([[194]](#footnote-194)) بردۀ مکاتب مشروط،([[195]](#footnote-195)) و بردۀ کاملی که هیچ بخشی از او آزاد نشده باشد فطریه‌دادن واجب نیست. چنانچه بخشی از برده آزاد شده باشد به همان مقداری که آزاد شده است باید فطریه پرداخت کند و چنانچه مولای او خرجش را می‌دهد، فطریه بر مولایش واجب است، نه بر برده.

الثالث: الغنى، فلا تجب على الفقير وهو الذي لا يملك قوته وقوت عياله، ولا يقدر على توفير قوته وقوت عياله كله.

**سوم:** دارا (غنی) بودن؛ پس بر فقیر، فطریه دادن واجب نیست و فقیر به کسی گفته می‌شود که خرجی خود و خانواده‌اش را ندارد و نمی‌تواند همۀ خرج خود و خانواده‌اش را مهیا کند.

ويستحب للفقير إخراجها، وأقل ذلك أن يدير صاعاً على عياله ثم يتصدق به. ومع الشروط يخرجها عن نفسه وعن جميع من يعوله، فرضاً أو نفلاً، من زوجة وولد وما شاكلهما، وضيف وما شابهه، صغيراً كان أو كبيراً، حراً أو عبداً، مسلماً أو كافراً.

مستحب است فقیر فطریۀ خود را از اموالش خارج کند، کمترین مقداری که می‌دهد این است که یک صاع (سه کیلوگرم از غذاهای رایج) را در بین اعضای خانواده‌اش بچرخاند و سپس آن را صدقه بدهد.

اگر این شروط وجود داشته باشد باید فطریه را از طرف خود و تمامی کسانی که خرجی‌شان بر عهده‌اش است، بپردازد؛ فرقی نمی‌کند خرجی دادن به آن افراد بر او واجب باشد یا مستحب، از جمله همسر، فرزند و یا هرکسی شبیه به این‌ها و میهمان و یا شبیه میهمان، (و فرقی ندارد که) کودک باشد یا پیر، آزاد باشد یا بنده، مسلمان باشد یا کافر.

والنية معتبرة في أدائها، فلا يصح إخراجها من الكافر وإن وجبت عليه، ولو أسلم سقطت عنه.

در ادا کردن فطریه نیت لازم است؛([[196]](#footnote-196)) پس فطریه‌دادن توسط کافر صحیح نیست، ‌هرچند که فطریه بر او هم واجب است‌ و چنانچه مسلمان شود از او ساقط می‌گردد.

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: من بلغ قبل الهلال، أو أسلم، أو زال جنونه، أو ملك ما يصير به غنياً وجبت عليه. ولو كان بعد ذلك ما لم يصل العيد استحبت، وكذا التفصيل لو ملك مملوكاً أو ولد له.

**اول:** پرداخت فطریه بر کسی که پیش از حلول هلال ماه شوال به بلوغ برسد یا مسلمان شود یا دیوانگی‌اش از بین برود و یا صاحب چیزی شد که با آن فقرش برطرف شود واجب می‌گردد و چنانچه بعد از حلول هلال ماه تا پیش از عید این شرایط مهیا شد، فطریه‌دادن مستحب است؛ همچنین اگر فرد، صاحب برده شد و یا فرزندی به دنیا آورد همین شرایط و احکام (از نظر زمان واجب‌شدن فطریه و غیره) لحاظ می‌شود.

الثانية: الزوجة والمملوك تجب الزكاة عنهما ولو لم يكونا في عياله إذا لم يعلهما غيره.

**دوم:** فطریۀ همسر و برده تا زمانی که در تکفّلِ فرد هستند بر او واجب است، حتی اگر (شب عید) در بین خانواده حضور نداشته باشند.

الثالثة: كل من وجبت زكاته على غيره سقطت عن نفسه وإن كان لو انفرد وجبت عليه، كالضيف الغني والزوجة.

**سوم:** هرکسی که زکاتش بر شخص دیگری واجب شود وجوب آن از خودش ساقط می‌گردد، هرچند درصورتی‌که جدا می‌بود زکات بر او واجب می‌شد، مانند مهمانی که فقیر نباشد (که اگر مهمان نمی‌بود باید زکاتش را خودش پرداخت می‌نمود) و همسر.

فروع:

**چهار نکته:**

الأول: إن كان له مملوك غائب يعرف حياته، فإن كان يعول نفسه، أو في عيال مولاه وجبت على المولى، وإن عاله غيره وجبت الزكاة على العائل.

**اول:** اگر برده‌اش غایب باشد و بداند که زنده است، اگر خودش خرج خود را می‌داده يا تحت تکفل مولايش باشد، فطریه‌اش بر مولا واجب می‌شود و اگر کس دیگری غیر از مولایش خرجش را می‌دهد، زکات بر همان فرد واجب می‌شود.

الثاني: إذا كان العبد بين شريكين فالزكاة عليهما، فإن عاله أحدهما فالزكاة على العائل.

**دوم:** اگر دو نفر به‌صورت شراکتی دارای یک برده باشند، زکات بر هر دو واجب می‌شود و اگر يکی از آن‌ها خرجی‌اش را بدهد پرداخت زکات بر خرج‌دهنده واجب می‌شود.

الثالث: لو مات المولى وعليه دين، فإن كان بعد الهلال وجبت زكاة مملوكه في ماله، وإن ضاقت التركة قسمت على الدين والفطرة بالحصص، وإن مات قبل الهلال لم تجب على أحد إلا بتقدير أن يعوله.

**سوم:** اگر مولا فوت کند و بدهی (دِین) داشته باشد، اگر بعد از هِلال فوت کرده باشد، واجب است زکات برده را از مالش خارج کنند و اگر اموال میّت کم باشد بین بدهی و زکات فطره به‌اندازۀ سهم هرکدام تقسيم می‌شود و اگر پیش از هلال فوت کند زکات فطرۀ برده (عبد) بر کسی واجب نيست، مگر کسی که خرجی او را می‌دهد.

الرابع: إذا أوصي له بعبد ثم مات الموصي، فإن قبل الوصية قبل الهلال وجبت عليه، وإن قبل بعده سقطت ولا تجب على الورثة. ولو وهب له ولم يقبض لم تجب الزكاة على الموهوب له، ولو مات الواهب كانت على الورثة.

**چهارم:** اگر وصیت کند برده‌اش به شخصی به ارث برسد و بعدازآن بمیرد، اگر پذیرفتن وصیت پیش از هلال باشد پرداخت زکات برده بر او (کسی که برده را به ارث برده) واجب است و اگر بعد از هلال باشد پرداخت زکات برده بر آن شخص و ورثه واجب نیست.

اگر کسی برده‌ای به او هدیه بدهد اما آن را دریافت نکند، زکات برده به عهدۀ او نیست و اگر کسی که برده را به او بخشیده است بميرد زکات فطرۀ برده بر ورثه واجب می‌شود.

الثاني: في جنسها

**دوم: جنس زکات**

والضابط: إخراج ما كان قوتاً غالباً كالحنطة والشعير ودقيقهما وخبزهما، والتمر والزبيب والأرز واللبن والأقط.

ضابطه و قانون آن: از غذایی که به‌طور غالب مصرف می‌شود زکات می‌دهد مانند گندم، جو، آرد (گندم و جو)، نان (گندم و جو)، خرما، کشمش، برنج، شیر و کشک.

ومن غير ذلك يخرج بالقيمة السوقية، والأفضل إخراج التمر ثم الزبيب، ويليه أن يخرج كل إنسان ما يغلب على قوته.

غیر از این موارد قیمت بازاری آن محاسبه می‌گردد و بهتر است به ترتیب یکی از این موارد را به‌عنوان فطریه بپردازد: خرما، کشمش و بعدازآن آنچه غالباً مصرف می‌کند.

والفطرة: من جميع الأقوات المذكورة صاع، والصاع أربعة أمداد، والمد ثلاثة أرباع الكيلو غرام، والصاع ثلاث كيلوغرامات.

مقدار فطریه: از تمام موارد مذکور یک صاع می‌باشد که هر صاع معادل چهار مُد است و هر مد معادل سه‌چهارم کیلوگرم است؛ بنابراین هر صاع، سه کیلوگرم می‌باشد.

الثالث: في وقتها

**سوم: زمان فطریه**

وتجب بهلال شوال، ولا يجوز تقديمها قبله إلا على سبيل القرض. ويجوز إخراجها بعده، وتأخيرها إلى قبل صلاة العيد أفضل. فإن خرج وقت الصلاة - ووقتها إلى الزوال - وقد عزلها أخرجها واجباً بنية الأداء، وإن لم يكن عزلها عصى ويأتي بها أداءً. وإذا أخر دفعها بعد العزل مع الإمكان كان ضامناً، وإن كان لا معه لم يضمن.

با حلول هلال ماه شوال فطریه واجب می‌گردد و جایز نیست فطریه را زودتر از این زمان بپردازد، مگر اینکه به‌عنوان قرض بدهد و می‌تواند بعد از رؤیت هلال، زکات را از اموال خود خارج کند و به تأخیر انداختن آن تا پیش از نماز عید بهتر است. اگر وقت نماز به پایان رسید -‌پایان وقت نماز عید فطر هنگام زوال (اذان ظهر) است- و آن را کنار گذاشته بود واجب است آن را به نیت ادا بپردازد و چنانچه کنار نگذاشته بود، معصیت کرده و واجب است باز هم به نیت ادا بپردازد. اگر پس از خارج‌کردن فطریه از اموال، پرداختش را به تأخیر بیندازد درحالی‌که می‌توانسته آن را به متولی یا به فقیر برساند و سهل‌انگاری کرده باشد، ضامن است و اگر نمی‌توانسته، ضامن نیست.

ولا يجوز حملها إلى بلد آخر مع وجود المستحق ويضمن، ويجوز مع عدمه ولا يضمن.

اگر مستحق در آن شهر باشد جایز نیست فطریه را به شهر دیگری ببرد و ضامن خواهد بود؛ ولی اگر مستحق وجود نداشت، جایز است و ضامن هم نخواهد بود.

الرابع: في مصرفها

**چهارم: مصرف زکات فطره**

وهو مصرف زكاة المال، ويجوز أن يتولى المالك إخراجها، والأفضل دفعها إلى الإمام أو من نصبه. ولا يعطى غير المؤمن أو المستضعف مع عدمه، ويعطى أطفال المؤمنين ولو كان آباؤهم فساقاً. ولا يعطى الفقير أقل من صاع، إلا أن يجتمع جماعة لا يتسع لهم . ويجوز أن يعطي الواحد ما يغنيه دفعة.

مانند مصرف زکات مال است. شخص می‌تواند خودش این کار را انجام دهد و فطریه را به فقیر برساند، ولی بهتر است به امام یا کسی که امام منصوب کرده است بپردازد. زکات به فقیر مؤمن داده می‌شود و در صورت نبودن فقیر مؤمن، به مستضعف غیر‌مؤمن([[197]](#footnote-197)) پرداخت می‌شود. زکات به کودکانی که مؤمن باشند نیز داده می‌شود، حتی اگر پدرانشان فاسق باشند. نباید به هر فقیر کمتر از یک صاع (سه کیلوگرم) داده شود، مگر اینکه جماعتی باشند که اگر زکات را بینشان تقسیم کنیم به هرکدام کمتر از یک صاع می‌رسد. می‌تواند به یک فقیر به‌اندازه‌ای از زکات داده شود که با دریافت آن غنی (توانگر) شود.

ويستحب: اختصاص ذوي القرابة بها، ثم الجيران.

مستحب است در پرداخت زکات فطره ابتدا نزدیکانش و سپس همسایه را مقدّم کند.

\* \* \*

**كتاب الخمس**

**کتاب خمس**

وفيه فصلان:

که مُشتمِل بر دو فصل است:

الفصل الأول: في ما يجب فيه

**فصل اول: آنچه به آن خمس تعلق می‌گیرد**

وهو سبعة:

که شامل هفت مورد است:

الأول: غنائم دار الحرب مما حواه العسكر وما لم يحوه من أرض وغيرها، ما لم يكن غصباً من مسلم أو معاهد، قليلاً كان أو كثيراً.

اول: **غنایم جنگی**

هر‌آنچه لشکر تصاحبش می‌کند، چه آن را قبض کرده باشد (مانند سلاح دشمن و...) یا نه (مانند زمين يا غير آن) که البته از مسلمان يا هم‌پیمان‌های مسلمین غصب نشده باشد؛ و فرقی ندارد غنایم کم باشند یا زیاد.

الثاني: المعادن سواء كانت منطبعة كالذهب والفضة والرصاص، أو غير منطبعة كالياقوت والزبرجد والكحل، أو مائعة كالقير والنفط والكبريت. ويجب فيه الخمس بعد المؤونة.

دوم: **معادن**

فرقی ندارد فلزی باشند -مثل طلا و نقره و سرب- یا غیرفلزی -‌مثل یاقوت و زبرجد و سرمه‌- یا اینکه مایع باشند -‌مثل قیر و نفت و گوگرد-. در مورد معدن، مقدار خمس پس از کم‌کردن هزینه‌ها محاسبه می‌شود.

الثالث: الكنوز، وهو كل مال مذخور تحت الأرض، فإن بلغ عشرين ديناراً وكان في أرض دار الحرب، أو دار الإسلام، وليس عليه أثره وجب عليه الخمس. ولو وجده في ملك مبتاع عرفه البائع، فإن عرفه فهو أحق به، وإن جهله فهو للمشتري وعليه الخمس. وكذا لو اشترى دابة ووجد في جوفها شيئاً له قيمة، ولو ابتاع سمكة فوجد في جوفها شيئا أخرج خمسه وكان له الباقي، ولا يعرف.

سوم: **گنج**

گنج شامل هر مالی می‌شود که زیر زمین ذخیره شده باشد؛ پس اگر ارزش آن بالغ بر بیست دینار شد و در سرزمین دشمن باشد یا اگر در سرزمین اسلامی پیدا شود و اثری از اسلام در آن نباشد، در این صورت خمس بر آن واجب است.

چنانچه در ملکی که خریداری کرده است گنجی پیدا کند به فروشنده می‌گوید، اگر آن را شناخت پس مال اوست، اما اگر آن را نشناخت، متعلق به مشتری خواهد بود و باید خمسش را بپردازد.

اگر حیوانی بخرد و در شکمش چیزی قیمتی پیدا کند نیز به همین صورت خواهد بود؛([[198]](#footnote-198)) البته اگر ماهی بخرد و درون شکم ماهی چیزی بیابد خمسش را می‌پردازد و باقیمانده، مالِ خودش خواهد بود و نیازی نیست برای شناسایی آن شیء به کسی مراجعه کند.

تفريع:

إذا وجد كنزاً في أرض موات من دار الإسلام وعليه أثر الإسلام فهو للإمام، ولمن أخرجه مؤنة الإخراج وأجر الإخراج. ولو وجده في ملك مبتاع عرفه البائع، فإن عرفه فهو أحق به، وإن جهله فهو للإمام.

**نکته:** اگر گنجی در زمین موات (بایر) در سرزمین اسلامی پیدا شود و بر رویش نشانه‌ای از اسلام باشد حق امام است و کسی که آن را استخراج کرده، هزینه و اجرت استخراج را دریافت می‌کند؛ و اگر آن را در ملکی که خریده است پیدا کند به فروشنده می‌گوید اگر آن را شناخت، مالِ اوست و اگر نشناخت حق امام است.

الرابع: كل ما يخرج من البحر بالغوص كالجواهر والدرر بشرط أن يبلغ قيمته ديناراً فصاعداً، ولو أخذ منه شئ من غير غوص يجب الخمس فيه ، كما لو أخرج بالآلة.

چهارم:هر‌چیزی که با غواصی یا بدون غواصی (مثلاً با کمک وسیله‌ای) از دریا استخراج شود -‌مانند جواهر و مروارید‌- اگر قیمتش یک دینار یا بیشتر باشد، خمس دارد.

تفريع: العنبر إن أخرج بالغوص روعي فيه مقدار دينار، وإن جني من وجه الماء أو من الساحل كان له حكم المعادن.

**نکته:** عنبر([[199]](#footnote-199)) اگر با غواصی به دست آید وقتی یک دینار یا بیشتر باشد خمس دارد، اما اگر از روی سطح آب یا ساحل گرفته شود حکم معدن را خواهد داشت.([[200]](#footnote-200))

الخامس: ما يفضل عن مؤونة السنة له ولعياله من أرباح التجارات والصناعات والزراعات

پنجم:آنچه از سود تجارت، تولیدات و کشاورزی (که انجام داده است) از هزينۀ سالانۀ او و خانواده‌اش اضافه بيايد.

السادس: إذا اشترى الذمي أرضاً من مسلم وجب فيها الخمس على الذمي، سواء كانت مما وجب فيه الخمس كالأرض المفتوحة عنوة، أو ليس فيه كالأرض التي أسلم عليها أهلها.

ششم:هنگامی‌که ذمّی([[201]](#footnote-201)) از مسلمانی زمينی بخرد، پرداخت خمسِ آن بر ذمی واجب می‌شود، چه زمينی باشد که در آن خمس واجب است، ‌مانند زمينی که به‌وسیلۀ جنگ تصرف شده باشد، يا واجب نباشد، همانند زمينی که مردمش خود مسلمان شده باشند‌.

السابع: الحلال إذا اختلط بالحرام ولا يتميز وجب فيه الخمس.

هفتم:حلال وقتی با حرام مخلوط شده باشد و نتوان آن‌ها را از هم جدا کرد، خمسِ آن واجب می‌گردد.

فروع:

**نکات:**

الأول: الخمس يجب في الكنز سواء كان الواجد له حراً أو عبداً، صغيراً أو كبيراً وكذا المعادن والغوص.

**اول**: خمسِ گنج و معادن و آنچه با غواصی از دريا گرفته شده باشد واجب است؛ فرقی ندارد یابنده‌‌اش آزاد باشد يا بنده، کودک باشد يا بزرگسال.

الثاني: لا يعتبر الحول في شئ من الخمس، ولكن يؤخر ما يجب في أرباح التجارات احتياطاً للمكتسب.

**دوم:** در هیچ‌یک از مواردی که خمس در آن‌ها واجب است (برای پرداخت خمسش) گذشتن یک سال بر آن مال شرط نیست، فقط خمس واجب شده در سود تجارت‌ها را می‌تواند یک سال به تأخیر بیندازد([[202]](#footnote-202)) که این هم برای رعایت حال کاسب بوده است.

الثالث: إذا اختلف المالك والمستأجر في الكنز، فإن اختلفا في ملكه فالقول قول المؤجر مع يمينه، وإن اختلفا في قدره فالقول قول المستأجر.

**سوم:** هنگامی‌که بين مالک و مستأجر در مورد گنج اختلاف پيش آيد، اگر اختلاف در مالک‌بودن باشد حرف مؤجر با سوگند پذيرفته می‌شود و اگر در مقدار آن اختلاف داشته باشند حرف مستأجر پذیرفته می‌شود.

الرابع: الخمس يجب بعد المؤنة التي يفتقر إليها إخراج الكنز والمعدن من حفر وسبك وغيره.

**چهارم:** بعدازاینکه هزینه‌های موردنیاز برای بیرون‌آوردن گنج و استخراج معدن مانند حفاری و پاک‌سازی و غیره- کسر شد، آنگاه خمس (آنچه باقی مانده) واجب خواهد بود.

الفصل الثاني: في قسمته

**فصل دوم: تقسيم خمس**

يقسم ستة أقسام:

خمس شش قسمت می‌شود:

ثلاثة للنبي (ص) وهي: سهم الله، وسهم رسوله، وسهم ذي القربى وهو الإمام (ع)، وبعده للإمام القائم مقامه. وما كان قبضه النبي (ص) أو الإمام ينتقل إلى وارثه.

سه سهم آن برای پيامبر است: یعنی سهم خدا، سهم رسول خدا و سهم ذی‌القربی يا همان امام که بعد از پیامبر برای امامت، جانشين ايشان می‌باشد. آنچه پيامبر  یا امام دريافت کرده باشد به وارثش منتقل می‌شود.

وثلاثة: للأيتام، والمساكين، وأبناء السبيل. ويعتبر في الطوائف الثلاث انتسابهم إلى عبد المطلب بالأبوة، فلو انتسبوا بالأم خاصة لم يعطوا من الخمس شيئاً. ولا يجب استيعاب كل طائفة، بل لو اقتصر من كل طائفة على واحد جاز.

و سه سهم ديگر: برای یتیمان، مساکين و در راه‌ماندگان است. شرط است که این سه گروه از طرف پدر منتسب به عبدالمطلب باشند؛ ([[203]](#footnote-203)) پس اگر انتساب فقط از ناحيۀ مادری باشد، هیچ‌چیزی از خمس به آن‌ها تعلق نمی‌گيرد. واجب نيست (که خمس را به) همگی افراد پرداخت کنیم، بلکه اگر از هر گروه به يک نفر اکتفا شود نیز جايز خواهد بود.

وهنا مسائل :

**چند مسئله:**

الأولى: مستحق الخمس، وهو المؤمن من ولد عبد المطلب، وهم: بنو أبي طالب والعباس والحارث وأبي لهب، الذكر والأنثى، ويقدم بنو أبي طالب، ويقدم منهم بنو علي وفاطمة عليهما السلام، ويقدم منهم بنو محمد بن الحسن الإمام المهدي (ع).

**اول:** مستحقِ خمس، فرد مؤمن از نسل عبدالمطلب است؛ یعنی از نسل ابوطالب، عباس، حارث و ابو‌لهب و فرقی ندارد که مرد باشد یا زن و بین آن‌ها نسل ابوطالب مقدم هستند و در نسل ابوطالب فرزندان علی و فاطمه  مقدم هستند و بین فرزندان علی و فاطمه ، فرزندان امام مهدی مقدم هستند.

الثانية: ويجوز أن يخص بالخمس طائفة.

**دوم:** خمس می‌تواند فقط به يک گروه (از گروه‌های مستحق خمس) پرداخت شود.

الثالثة: يقسم الإمام على الطوائف الثلاث قدر الكفاية مقتصداً، فإن فضل كان له، وإن أعوز أتم من نصيبه.

**سوم:** امام خمس را میان سه گروه مستحق خمس([[204]](#footnote-204)) تقسیم می‌کند؛ به‌طوری‌که زندگی معمولی آن‌ها را کفایت کند. اگر چیزی از سهم آن‌ها اضافه آمد، برای امام است و اگر لازم بود از سهم خودش به سهم مستحقان اضافه می‌کند (تا برای آن‌ها کافی باشد).

الرابعة: ابن السبيل لا يعتبر فيه الفقر، بل الحاجة في بلد التسليم ولو كان غنياً في بلده، ويراعى ذلك في اليتيم.

**چهارم:** لازم نیست در راه‌مانده حتماً فقير باشد، بلکه نیازمند‌بودن در شهری که قرار است از خمس به او پرداخت شود کفایت می‌کند، حتی اگر در شهر خود ثروتمند باشد و اين حکم در مورد يتيم نیز لحاظ می‌شود.

الخامسة: لا يحل حمل الخمس إلى غير بلده مع وجود المستحق، ولو حمل والحال هذه وتلف ضمن، ويجوز مع عدمه.

**پنجم:** با وجود مستحق در شهر خود جايز نيست خمس به شهر ديگری برده شود و اگر بااین‌وجود، خُمس را به‌جای ديگری ببرد و تلف شود ضامن است، ولی در صورت نبودِ مستحق، منتقل‌کردن خمس جایز می‌باشد.

السادسة: الإيمان معتبر في المستحق، والعدالة لا تعتبر.

**ششم:** یکی از شروط استحقاق خمس، مؤمن‌بودن است، ولی عدالت، شرط نيست.

ويلحق بذلك الأنفال، وهي: ما يستحقه الإمام من الأموال على جهة الخصوص كما كان للنبي (ص)، وهي خمسة: الأرض التي تملك من غير قتال سواء انجلى أهلها أو سلموها طوعاً، والأرضون الموات سواء ملكت ثم باد أهلها أو لم يجر عليها ملك كالمفاوز، وسيف البحار، ورؤس الجبال وما يكون بها، وكذا بطون الأودية والآجام (الأهوار).

**انفال:**

بحث انفال نیز به بحث خمس ملحق می‌شود.([[205]](#footnote-205))

**انفال:** اموالی است که امام به‌طور خاص استحقاق آن را دارد -مانند آنچه مختص رسول خدا  بود- که پنج مورد است: زمينی که بدون جنگ و خون‌ريزی به تصاحب درآید، ‌فرقی ندارد ساکنان آن از بين بروند يا به ميل خود شهر را تسليم کنند؛ و زمين‌های مَوات (باير)، ‌فرقی ندارد اول تصاحب شده و سپس اهل آن نابود شوند يا زمينی باشد که تملیک آن جایز نباشد مانند صحرا، ساحل، دريا، قلۀ کوه‌ها و هر‌آنچه در آن‌هاست‌؛ و حکم زمين‌های پست بين کوه‌ها و نیزار نیز به همین صورت است.

وإذا فتحت دار الحرب، فما كان لسلطانهم من قطائع وصفايا فهي للإمام إذا لم تكن مغصوبة من مسلم أو معاهد، وكذا له أن يصطفي من الغنيمة ما شاء من فرس أو ثوب أو جارية أو غير ذلك، وما يغنمه المقاتلون بغير أذنه فهو له (ع).

اگر سرزمين دشمن فتح شود هر آنچه برای پادشاه آن‌ها بوده -مانند زمين و چيزهای گران‌بها- از آنِ امام است، البته اگر از مسلمان یا هم‌پیمان مسلمانان غصب نشده باشد و همچنين امام می‌تواند هر‌آنچه از غنایم را که بخواهد بردارد -مثل اسب، لباس، کنیز يا چيزهای ديگر- و آنچه جنگجويان بدون اذن ايشان کسب کنند مختص امام است.

ولا يجوز التصرف في الأنفال بغير إذنه، ولو تصرف متصرف كان غاصباً، ولو حصل له فائدة كانت للإمام.

تصرف در انفال بدون اذن امام جايز نيست و اگر کسی تصرف کرد غاصب محسوب می‌شود و چنانچه سودی از آن به دست آید، مختص امام خواهد بود.

\* \* \*

**كتاب الحج**

**کتاب حج**

وهو يعتمد على ثلاثة أركان:

حج سه بخش دارد که عبارت‌اند از مقدمات، افعال حج و ملحقات.

الأول : في المقدمات

**بخش اول: مقدمات**

وهي أربع:

این بخش شامل چهار مقدمه است:([[206]](#footnote-206))

المقدمة الأولى:

**مقدمۀ اول:**

الحج وإن كان في اللغة القصد، فقد صار في الشرع اسماً لمجموع المناسك المؤداة في المشاعر المخصوصة، وهو فرض على كل من اجتمعت فيه الشرائط الآتية من الرجال والنساء والخناثى.

هرچند «حج» در لغت به معنای «قصد» است، ولی در شرع به مجموعه‌ای از اعمال عبادی که در مکان‌هایی خاص انجام می‌شود گفته شده است و (این اعمال) بر هرکسی که شرایط لازم را دارا باشد واجب می‌شود، خواه مرد باشد یا زن و یا خنثی.

ولا يجب بأصل الشرع إلا مرة واحدة وهي حجة الإسلام، وتجب على الفور، والتأخير مع الشرائط كبيرة موبقة.

حج در شریعت اسلامی فقط یک بار واجب می‌شود، ‌که حجةالاسلام نام دارد‌؛ و در صورت وجوب فوراً باید اجرا شود (واجب فوری است) و تأخیر‌انداختن آن، ‌درحالی‌که شرایطش مهیا باشد، گناه کبیره‌ای است که موجب مصیبت و هلاکت می‌شود.

وقد يجب الحج بالنذر وما في معناه، وبالافساد، وبالاستيجار للنيابة، ويتكرر بتكرر السبب، وما خرج عن ذلك مستحب.

گاهی حج به دلیل نذر یا شبیه به آن و یا اجیر شدن از طرف کسی به‌عنوان نایب واجب می‌شود و گاهی به دلیل خللی که در اعمال حج ایجاد شده (واجب است حجِ دیگری به‌جا آورد) و با تکرار هرکدام از این سبب‌ها حج تکرار می‌شود؛ حج در غیر از این موارد، مستحب است.

ويستحب لفاقد الشروط كمن عدم الزاد والراحلة إذا تسكع سواء شق عليه السعي أو سهل، وكالمملوك إذا أذن له مولاه.

حج برای کسی که شروطش را ندارد مستحب است، مانند کسی که بدون اسبابِ سفر و با مشقّت، راهی حج شود و فرقی ندارد که پیمودن راه برایش سخت باشد یا آسان. برده‌ای که مولایش به او اجازه داده باشد نیز همین حکم را دارد.([[207]](#footnote-207))

المقدمة الثانية : في الشرائط

**مقدمۀ دوم: شرایط حج**

والنظر في: حجة الإسلام، وما يجب بالنذر، وما في معناه، وفي أحكام النيابة.

شامل چند مبحث است: حجةالاسلام، حجی که به دلیل نذر یا شبیه به آن واجب می‌شود، احکام نیابت.

القول: في حجة الإسلام

**حِجّةُ‌الاسلام([[208]](#footnote-208))**

وشرائط وجوبها خمسة:

حجةالاسلام با وجود پنج شرط واجب می‌شود:

الأول: البلوغ وكمال العقل، فلا يجب على الصبي، ولا على المجنون.

اول: **بلوغ و کامل‌شدن عقل**

بر کودک و دیوانه واجب نیست.

ولو حج الصبي أو حج عنه أو عن المجنون، لم يجز عن حجة السلام. ولو دخل الصبي المميز والمجنون في الحج ندباً، ثم كمل كل واحد منهما وأدرك المشعر أجزأ عن حجة الإسلام. ويصح إحرام الصبي المميز وإن لم يجب عليه، ويصح أن يحرم عن غير المميز وليه ندباً، وكذا المجنون.

اگر کودک، حج به‌جا آورد و یا (کسی) به‌جای کودک یا دیوانه حج به‌جا آورد، آن حج، جای حجةالاسلام را نمی‌گیرد. اگر کودکِ ممیّز یا دیوانه به نیت مستحبی به حج برود، سپس هرکدام از این دو کامل شود([[209]](#footnote-209)) و (در حال سلامت عقل یا بلوغ) به اعمال مشعر برسد، حجةالاسلامش صحیح است. احرام کودک ممیّز صحیح است، هرچند بر او واجب نیست؛ و اگر سرپرست، کودکی را که هنوز به سن تمییز نرسیده است به نیت استحباب، مُحرِم نماید صحیح است؛ و حکم دیوانه نیز به همین صورت است.

والولي: هو من له ولاية المال كالأب، والجد للأب، والوصي. وللأم ولاية الإحرام بالطفل، ونفقته الزائدة تلزم الولي دون الطفل.

ولیّ (سرپرست): به کسی گفته می‌شود که بر اموال ولایت دارد، ‌مانند پدر، پدربزرگ، یا وصی‌؛ و مادر در مُحرِم‌کردن فرزند ولایت دارد و مخارج اضافی کودک بر عهدۀ ولیّ اوست، نه بر عهدۀ خود کودک.([[210]](#footnote-210))

الثاني: الحرية، فلا يجب على المملوك ولو أذن له مولاه، ولو تكلفه بإذنه صح حجه، ولكن لا يجزيه عن حجة الإسلام، فإن أدرك الوقوف بالمشعر معتقاً أجزأه. ولو أفسد حجه ثم أعتق مضى في الفاسد وعليه بدنة وقضاه، وأجزأ عن حجة الإسلام. وإن أعتق بعد فوات الموقفين وجب عليه القضاء، وأجزاه عن حجة الإسلام.

دوم: **آزاد بودن (برده نبودن)**

(حج) بر برده واجب نیست حتی اگر مولایش به او اجازه داده باشد؛ و اگر با اجازۀ مولا، خود را به زحمت انداخت و به حج رفت حجش صحیح است، ولی جای حجةالاسلام را نمی‌گیرد؛ پس اگر درحالی‌که آزاد شده باشد به وقوف در مشعر برسد حجةالاسلامش صحیح است ولی اگر (به وقوف در مشعر برسد درحالی‌که) به حج خود اخلال وارد کرده باشد و سپس آزاد گردد، باید آن حج را تکمیل نماید (هرچند که حجش دچار اخلال شده است) و شتری فربه (به‌عنوان کفاره) قربانی می‌کند و قضای حج را به‌جا می‌آورد و به‌عنوان حجةالاسلام از او پذیرفته می‌شود. اگر پس از عبور از دو موقف (یعنی عرفات و مشعر) آزاد گردد، قضای حج بر او واجب است و به‌عنوان حجةالاسلام از او پذیرفته می‌شود.

الثالث: الزاد والراحلة، وهما يعتبران فيمن يفتقر إلى قطع المسافة، ولا تباع ثياب وآلات مهنته، ولا خادمه، ولا دار سكناه للحج.

**سوم: زاد و راحله (اسباب سفر)**

این دو برای کسی شرط است که برای انجام حج باید طیّ طریق (مسافرت) کند و برای (تهیۀ اسباب سفرِ) حج نیازی به فروش لباس و لوازم کار و خادم و منزل مسکونی‌اش نباشد.

والمراد بالزاد: قدر الكفاية من القوت والمشروب ذهاباً وعوداً، وبالراحلة: راحلة مثله. ويجب شراؤهما أو يكون معه ثمن الزاد، ويؤجر الراحلة ولو كثر الثمن مع وجوده.

مقصود از «زاد» مقداری از غذا و نوشیدنی است که برای رفت‌وبرگشت کافی باشد و مقصود از «راحله» مَرکبی است که قابلیت بردن و بازگرداندن فرد را داشته باشد. زاد و راحله باید خریداری شود یا اینکه پول زاد همراهش باشد و راحله را اجاره کند و اگر پول برای اجارۀ مرکب داشته باشد -‌حتی اگر اجاره‌بهای آن بیشتر از معمول باشد- باید مرکب را اجاره کند.

ولو كان له دين وهو قادر على اقتضائه وجب عليه، فإن منع منه وليس له سواه سقط الفرض. ولو كان له مال وعليه دين بقدره لم يجب، إلا أن يفضل عن دينه ما يقوم بالحج. ولا يجب الاقتراض للحج، إلا أن يكون له مال بقدر ما يحتاج إليه زيادة عما استثناه.

اگر بدهی به گردن دارد و می‌تواند آن را پرداخت کند حج بر او واجب است، ولی اگر توانایی پرداخت بدهی را نداشته و دارایی دیگری هم نداشته باشد، وجوب حج از او ساقط می‌شود. اگر قرضی به‌اندازۀ دارایی‌اش داشته باشد حج بر او واجب نیست، مگر اینکه دارایی‌اش به‌قدری از قرضش بیشتر باشد که بتواند با آن به حج برود. واجب نیست برای رفتن به حج از کسی پول قرض بگیرد، مگر اینکه علاوه بر ضروریات زندگی (که پیش‌تر به آن اشاره شد)([[211]](#footnote-211)) به‌اندازۀ مایحتاج سفرش اموال اضافه داشته باشد.([[212]](#footnote-212))

ولو كان معه قدر ما يحج به فنازعته نفسه إلى النكاح لم يجز صرفه في النكاح وإن شق تركه وكان عليه الحج. ولو بذل له زاد وراحلة ونفقة له ولعياله وجب عليه، ولو وهب له مال لم يجب عليه قبوله.

اگر به‌اندازۀ سفرِ حج پول داشته و (از طرفی) احساس نیاز شدید به ازدواج نیز داشته باشد، جایز نیست پولش را برای ازدواج هزینه کند -‌هرچند به‌سختی بیفتد- و حج بر او واجب است؛ و اگر به‌اندازۀ زاد و راحله و مخارج خود و عیالش به او مال پرداخت کنند حج بر او واجب می‌شود، ولی اگر مالی به او هدیه شود پذیرفتن آن برایش واجب نیست.

ولو استؤجر للمعونة على السفر وشرط له الزاد والراحلة أو بعضه، وكان بيده الباقي مع نفقة أهله وجب عليه، وأجزأه عن الفرض إذا حج عن نفسه.

اگر برای کمک در سفر حج استخدام شود و همه یا قسمتی از زاد و راحله را برایش مهیا کنند و مابقی زاد و راحله و مخارج خانوادۀ خود را داشته باشد، حج بر او واجب می‌شود؛ و چنانچه این حج را برای خودش انجام دهد به‌عنوان حج واجبش منظور می‌گردد.

ولو كان عاجزاً عن الحج فحج عن غيره لم يجزه عن فرضه، وكان عليه الحج إن وجد الاستطاعة.

اگر توانایی انجام حج را نداشته باشد و به نیابت از کس دیگری حج به‌جا آورد، به‌جای حج واجبش حساب نمی‌شود و هر وقت مستطیع شد باید حج را به‌جا آورد.

الرابع: أن يكون له ما يمون عياله حتى يرجع فاضلاً عما يحتاج إليه، ولو قصر ماله عن ذلك لم يجب عليه.

چهارم: باید علاوه بر زاد و راحله، به مقدار مخارج خانواده‌اش -تا زمان بازگشتنش از حج‌- دارایی داشته باشد و اگر کمتر از این مقدار بود حج بر او واجب نیست.

ولو حج عنه من يطيق الحج لم يسقط عنه فرضه، سواء كان واجد الزاد والراحلة أو فاقدهما. ولو تكلف الحج مع عدم الاستطاعة يجزيه، ولا يجب على الولد بذل ماله لوالده في الحج.

اگر شخص دیگری که توانایی حج رفتن دارد به‌جای او به حج برود، حج واجب از عهدۀ او ساقط نمی‌شود و فرقی ندارد که زاد و راحله داشته باشد یا نداشته باشد؛ ولی اگر درحالی‌که استطاعت ندارد خود را به‌سختی بیندازد و به حج برود، این حج به‌عنوان حج واجبش حساب می‌شود.

بر فرزند واجب نیست که برای به‌جا آوردن حج به پدرش مالی ببخشد.

الخامس: إمكان المسير، وهو يشتمل على: الصحة، وتخلية السرب، والاستمساك على الراحلة، وسعة الوقت لقطع المسافة.

پنجم: پیمودن راه امکان‌پذیر باشد؛ که شاملِ موارد زیر می‌باشد: سالم‌بودن، خالی‌بودن مسیر از مانع، رسیدن به کاروان، داشتن وقت کافی به‌اندازۀ پیمودن مسافت.

فلو كان مريضاً بحيث يتضرر بالركوب لم يجب، ولا يسقط باعتبار المرض مع إمكان الركوب. ولو منعه عدو، أو كان معضوباً لا يستمسك على الراحلة، أو عدم المرافق مع اضطراره إليه سقط الفرض.

اگر بیمار باشد، به‌گونه‌ای که با سوارشدن بر مرکب به او آسیبی برسد، حج بر او واجب نیست و اگر بیمار باشد اما بتواند سوار بر مرکب شود حج از عهده‌اش ساقط نمی‌شود؛ و اگر دشمنی مانع او شود یا آن‌قدر ضعیف باشد که نتواند به دنبال کاروان حرکت کند و یا درحالی‌که نیاز به همراه داشته باشد کسی را نیابد وجوب حج از عهده‌اش ساقط می‌شود.

ويجب الاستنابة مع المانع من مرض أو عدو، فإن حج نائباً واستمر المانع فلا قضاء، وإن زال وتمكن استحب له ببدنه. ولو مات بعد الاستقرار ولم يؤد قضي عنه. ولو كان لا يستمسك خلقة يسقط الفرض عن نفسه وماله. ولو احتاج في سفره إلى حركة عنيفة للالتحاق أو الفرار فضعف سقط الوجوب في عامه، وتوقع المكنة في المستقبل. ولو مات قبل التمكن والحال هذه لم يقض عنه.

اگر مانعی از قبیل بیماری یا دشمن برایش پیش آمد باید نایب بگیرد و اگر نایب، حج را به‌جا آورد و مانع هنوز برطرف نشده بود نیازی به قضا کردن حج نیست و اگر مانع برطرف شد و توانایی انجام حج را پیدا کرد مستحب است یک شتر فربه قربانی کند و اگر حج بر ذمّۀ او مستقر([[213]](#footnote-213)) شد اما پیش از اینکه به حج برود فوت کند باید از طرف او قضایش را به‌جا آورند. چنانچه در جسمش نقصی وجود داشت (که مانع رفتن به حج باشد) نه بر خودش واجب است که به حج برود و نه لازم است نایب بگیرد.

اگر در سفر حج برای همراهی (با کاروان) یا فرار (از خطرات) نیاز به پیمودن مسیرهای دشوار باشد و به علت ضعف نتواند چنین کند، در آن سال رفتن به حج بر او واجب نیست و منتظر می‌ماند تا در آینده امکانش فراهم شود و اگر پیش از فراهم شدن این امکان فوت کند، واجب نیست از طرف او قضای حج را به‌جا آورند.

ويسقط فرض الحج لعدم ما يضطر إليه من الآلات كأوعية الماء وأوعية الزاد. ولو كان له طريقان فمنع من إحداهما سلك الأخرى، سواء كانت أبعد أو أقرب. ولو كان في الطريق عدو لا يندفع إلا بمال يجب التحمل مع المكنة. ولو بذل له باذل وجب عليه الحج لزوال المانع، نعم لو قال له: أقبل وادفع أنت لم يجب.

اگر لوازم ضروری مثل ظرف آب یا غذا را نداشته باشد، وجوب حج از عهده‌اش ساقط می‌شود. اگر برای رفتن به حج دو راه داشته باشد و یکی از آن‌ها بسته باشد باید از راه دیگر برود و فرقی ندارد که دورتر باشد یا نزدیک‌تر. اگر در راه دشمنی باشد که فقط با پرداخت مال خطرش برطرف می‌شود، اگر می‌تواند باید آن مال را بپردازد و اگر کس دیگری آن مال را به‌جای او پرداخت کند ازآنجاکه مانع برطرف شده است باید به حج برود. اگر دشمن بگوید: «تو باید خودت پول را بپردازی» رفتن به حج واجب نیست.([[214]](#footnote-214))

وطريق البحر كطريق البر، فإن غلب ظن السلامة، وإلا سقط. ولو أمكن الوصول بالبر والبحر، فإن تساويا في غلبة السلامة كان مخيراً، وإن اختص أحدهما تعين، ولو تساويا في رجحان العطب سقط الفرض.

(شروطِ) راه دریایی مانند راه خشکی است؛ پس اگر ظن غالِب به سالم‌ماندن در سفر داشته باشد حج بر او واجب است وگرنه واجب نیست. اگر امکان رفتن به حج از راه دریا و راه خشکی هر دو مهیا و میزان اطمینان در سالم ماندن از هر دو راه مساوی باشد مخیّر است (از هرکدام که می‌خواهد برود) و اگر اطمینان به سلامتی فقط در یکی از راه‌ها وجود داشته باشد باید از همان راه برود و اگر خطرِ هلاک شدن در هر دو راه یکسان باشد، وجوب حج از او ساقط می‌شود.

ومن مات بعد الإحرام ودخول الحرم برأت ذمته، وإن كان قبل ذلك قضيت عنه إن كانت مستقرة، وسقطت إن لم تكن كذلك. ويستقر الحج في الذمة إذا استكملت الشرائط وأهمل.

کسی که پس از مُحِرم‌شدن و داخل‌شدن در حرم فوت کند، ذمّه‌اش از حج بَری می‌شود،([[215]](#footnote-215)) و اگر پیش از آن فوت کند و حج بر ذمّه‌اش مستقر شده باشد باید از طرف او قضایش را به‌جا آورند و درصورتی‌که بر ذمّه‌اش مستقر نشده باشد از عهده‌اش ساقط می‌شود. حج بر ذمّۀ کسی که تمام شرایط را داشته ولی کوتاهی کرده، مستقر است.

والكافر يجب عليه الحج ولا يصح منه، فلو أحرم ثم أسلم أعاد الإحرام، وإذا لم يتمكن من العود إلى الميقات أحرم من موضعه. ولو أحرم بالحج وأدرك الوقوف بالمشعر لم يجزه إلا أن يستأنف إحراماً آخر، وإن ضاق الوقت أحرم ولو بعرفات.

حج بر کافر واجب است ولی حجش صحیح نیست؛ پس اگر ابتدا مُحرِم و سپس مسلمان شود باید از نو مُحرِم شود،([[216]](#footnote-216)) و اگر بازگشت به میقات برایش ممکن نباشد از همان‌جایی که هست مُحرم شود و اگر برای حج مُحرم شود و به وقوف در مشعر برسد کافی نیست، مگر اینکه از نو مُحرم شود و اگر وقت کمی داشته باشد -‌حتی اگر در عرفات باشد- باید مُحرم شود.

ولو حج المسلم ثم ارتد لم يعد. ولو لم يكن مستطيعاً فصار كذلك في حال ردته وجب عليه الحج وصح منه إذا تاب. ولو أحرم مسلماً ثم ارتد ثم تاب لم يبطل إحرامه.

اگر مسلمانی حج به‌جا آورَد، سپس مُرتَد شود (نیازی نیست) حج را تکرار کند. اگر مستطیع نباشد ولی در حالت ارتداد مستطیع شود حج بر او واجب می‌شود و اگر توبه کند حجش صحیح است؛ و اگر درحالی‌که مسلمان است مُحرم شود، سپس مرتد شده، سپس توبه نماید احرامش باطل نیست.

ولا يشترط في وجوب الحج الرجوع إلى الكفاية من صناعة أو مال أو حرفة. وإذا اجتمعت الشرائط فحج متسكعاً، أو حج ماشياً، أو حج في نفقة غيره أجزأه عن الفرض.

برای واجب‌شدن حج، شرط نیست به‌اندازۀ کافی مال داشته باشد یا اینکه صنعت یا حرفۀ خاصی داشته باشد، بلکه اگر بخشی از شرایط را داشته باشد و بدون زاد و راحله حج به‌جا آورد یا پیاده و یا با خرج کس دیگری به حج برود آن حج به‌عنوان حج واجب از او پذیرفته می‌شود.

ومن وجب عليه الحج فالمشي أفضل له من الركوب إذا لم يضعفه، ومع الضعف الركوب أفضل.

کسی که حج بر او واجب است اگر پیاده به حج برود و (این کار) باعث ضعف جسمی‌اش نشود، پیاده‌رفتن برای او بهتر از رفتن بر مرکب است، در غیر این صورت (باوجود ضعف) به حج رفتنِ با مرکب بهتر است.

مسائل أربع:

**چهار مسئله:**

الأولى: إذا استقر الحج في ذمته ثم مات قضي عنه من أصل تركته، فإن كان عليه دين وضاقت التركة قسمت على الدين وعلى أجرة المثل بالحصص.

**مسئلۀ اول:** کسی که حج بر ذمّه‌اش مستقر شده است و سپس فوت کند، باید از اصل اموال باقی‌ماندۀ او، قضای حج را از طرف او به‌جا آورند. اگر دِینی به گردن او باشد و اموال باقی‌مانده کم باشد، بین دین و اجرت‌المثل حج به‌صورت متناسب تقسیم می‌شود.([[217]](#footnote-217))

الثانية: يقضي الحج من أقرب الأماكن.

**مسئلۀ دوم:** حج از نزدیک‌ترین مکان قضا می‌شود.([[218]](#footnote-218))

الثالثة: من وجب عليه حجة الإسلام لا يحج عن غيره لا فرضاً ولا تطوعاً، وكذا من وجب عليه بنذر أو إفساد.

**مسئلۀ سوم:** کسی که حِجّة‌الاسلام بر او واجب شده، نمی‌تواند به‌جای کس دیگری -‌چه به نیت واجب و چه به نیت مستحب- حج به‌جا آورد و کسی که به‌واسطۀ نذر یا وارد شدن خلل در اعمالِ حج، حج بر او واجب شده نیز حکمش چنین است.([[219]](#footnote-219))

الرابعة: لا يشترط وجود المحرم في النساء، بل يكفي غلبة ظنها بالسلامة، ولا يصح حجها تطوعاً إلا بأذن زوجها، ولها ذلك في الواجب كيف كان، وكذا لو كانت في عدة رجعية، وفي البائنة لها المبادرة من دون إذنه.

**مسئلۀ چهارم:** بودن مَحرم همراه زن برای حج الزامی نیست، فقط کافی است که به سلامتی خود اطمینان داشته باشد. به حج رفتن زن با نیت مستحب فقط با اجازۀ شوهرش صحیح است، ولی حج واجب را در هر صورتی (با اجازۀ شوهر یا بدون آن) می‌تواند به‌جا آورد. زنی که در عدۀ رجعی قرار دارد نیز همین حکم را دارد،([[220]](#footnote-220)) ولی زنی که طلاق بائن گرفته است می‌تواند بدون اجازۀ شوهرش به حج برود (خواه حج مستحب باشد، خواه واجب).

القول: في شرائط ما يجب بالنذر واليمين والعهد

**حجی که با نذر، قسم و یا عهد واجب می‌شود**

وشرائطها اثنان:

دو شرط دارد:

الأول: كمال العقل، فلا ينعقد نذر الصبي، ولا المجنون.

**شرط اول:** کامل بودن عقل؛ پس نذرِ کودک یا دیوانه صحیح نیست.

الثاني: الحرية فلا يصح نذر العبد إلا بإذن مولاه، ولو أذن له في النذر فنذر وجب وجاز له المبادرة ولو نهاه، وكذا الحكم في ذات البعل.

**شرط دوم:** آزاد بودن؛ پس نذرِ برده فقط با اجازۀ مولایش صحیح است و اگر مولایش به او اجازۀ نذر را داد و او نیز نذر نمود، حج بر او واجب است و به‌جا آوردن حج برایش جایز است حتی اگر مولایش او را نهی کند؛ و حکم زنِ شوهر‌دار نیز به همین صورت است.([[221]](#footnote-221))

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: إذا نذر الحج مطلقاً فمنعه مانع أخره حتى يزول المانع، ولو تمكن من أدائه ثم مات قضي عنه من أصل تركته. ولا يقضي عنه قبل التمكن، فإن عين الوقت فأخل به مع القدرة قضي عنه، وإن منعه عارض لمرض أو عدو حتى مات لم يجب قضاؤه عنه. ولو نذر الحج أو أفسد حجه وهو معضوب لم يجب أن يستنيب.

**اول:** اگر بی‌هیچ قید و شرط خاصی نذر کند که به حج برود و مانعی برایش پیش بیاید آن حج را تا وقتی مانع برطرف شود به تأخیر می‌اندازد؛ اگر شرایط به‌جا‌آوردن حج برایش مهیا باشد سپس بمیرد، باید از باقی‌ماندۀ اموالش قضای حج را از طرف او به‌جا آورند؛ ولی اگر قبل از برطرف‌شدن مانع فوت کند، قضا نمودن حج به‌جای او واجب نیست. اگر برای نذرش وقت تعیین و در انجام آن کوتاهی کرده باشد قضای حج را از طرف او به‌جا می‌آورند و اگر تا وقتی‌که فوت کند چیزی مانند بیماری یا دشمن مانع ادای نذرش شود قضای حج به‌جای او واجب نیست. اگر نذر کند به حج برود یا به حج خود خللی وارد کند، در حالتی که ضعیف و ناتوان باشد واجب نیست کسی برای حجش اجیر شود.

الثانية: إذا نذر الحج، فإن نوى حجة الاسلام تداخلا وتجزي أحدهما عن الأخرى، وإن نوى غيرها لم يتداخلا. وكذا إن أطلق، ولا تجزي إحداهما عن الأخرى.

**دوم:** وقتی نذر کند به حج برود، اگر نیتش حِجَّة‌الاسلام باشد، این دو با هم ادغام می‌شوند و هرکدام را به‌جا آورد کافی است، ولی اگر غیر از این را نیت کند هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد. همچنین اگر نذرش بی قید و شرط باشد هیچ‌کدام (از حج‌های واجب شده) جای دیگری را نمی‌گیرد.

الثالثة: إذا نذر الحج ماشياً وجب أن يقوم في مواضع العبور، فإن ركب طريقه قضى، وإن ركب بعضاً كفى، ولو عجز يركب.

**سوم:** اگر نذر کند پیاده به حج برود واجب است وقتی از معابر([[222]](#footnote-222)) می‌گذرد به حالت ایستاده باشد؛ پس اگر تمام مسیر را با مرکب بپیماید باید حج را قضا کند، ولی اگر بخشی از مسیر را سوار بر مرکب باشد کفایت می‌کند و اگر ناتوان شد (می‌تواند) بر مرکب سوار شود.

القول: في النيابة

**نیابت**

وشرائط النائب ثلاثة: الإسلام، وكمال العقل، وأن لا يكون عليه حج واجب فلا تصح نيابة الكافر لعجزه عن نية القربة، ولا نيابة المسلم عن الكافر، ولا عن المسلم المخالف إلا أن يكون أباً للنائب، ولا نيابة المجنون لانغمار عقله بالمرض المانع من القصد، وكذا الصبي غير المميز، ويصح نيابة المميز.

نیابت سه شرط دارد: مسلمان‌بودن، کامل‌بودن عقل، حج واجب بر ذمّه نداشتن.

نیابت کافر صحیح نیست زیرا نمی‌تواند قصد قربت کند. مسلمان نیز نمی‌تواند به‌جای کافر به حج برود.

مسلمان نمی‌تواند به‌جای مسلمانِ مخالف([[223]](#footnote-223)) به حج برود، مگر اینکه آن مسلمانِ مخالف، پدر خودش باشد. دیوانه نمی‌تواند نایب باشد، زیرا به دلیل بیماری‌اش عقلش زایل شده است و نمی‌تواند قصد کند. کودک غیر ممیّز نیز نمی‌تواند نایب باشد، ولی نیابت کودک ممیّز صحیح است.

ولابد من نية النيابة وتعيين المنوب عنه بالقصد، وتصح نيابة المملوك بإذن مولاه. ولا تصح نيابة من وجب عليه الحج واستقر إلا مع العجز عن الحج ولو مشياً، وكذا لا يصح حجه تطوعاً، ولو حج عن غيره لم يجز عن أحدهما.

برای نایب شدن از طرف کسی دیگر حتماً باید نیت نیابت داشته باشد و باید کسی را که می‌خواهد به‌جایش به حج برود معین کند. اگر مولا به برده‌اش اجازه داده باشد (آن برده) می‌تواند نایب شود. نیابت از طرف کسی که حج بر او واجب و بر گردنش مستقر شده باشد صحیح نیست، مگر اینکه حتی با پای پیاده نیز نتواند به حج برود. به همین ترتیب حج مستحبی او نیز صحیح نیست و اگر به‌جای شخصی دیگر به حج برود این حج برای هیچ‌یک از این دو محسوب نمی‌شود.

ويجوز لمن حج أن يعتمر عن غيره إذا لم تجب عليه العمرة، وكذا لمن اعتمر أن يحج عن غيره إذا لم يجب عليه الحج. وتصح نيابة من لم يستكمل الشرائط وإن كان حجه صرورة.

کسی که حج به‌جا آورده است اگر حج عمره برایش واجب نباشد می‌تواند به‌جای کس دیگری عمره به‌جا آورد؛ همچنین اگر کسی حج عمره رفته باشد می‌تواند به‌جای کس دیگری به حج واجب برود (البته) اگر حج بر خودش واجب نشده باشد.

کسی که شرایط وجوب حج برایش به شکل کامل مهیا نشده باشد می‌تواند نایب شود حتی اگر تابه‌حال به حج نرفته باشد.

ويجوز أن تحج المرأة عن الرجل وعن المرأة، ومن استؤجر فمات في الطريق فإن أحرم ودخل الحرم فقد أجزأت عمن حج عنه، ولو مات قبل ذلك لم يجز، وعليه أن يعيد من الأجرة ما قابل المتخلف من الطريق ذاهباً وعائداً. ويجب أن يأتي بما شرط عليه من تمتع، أو قران، أو إفراد.

زن می‌تواند به‌جای مرد یا زن حج به‌جا آورد. اگر نایب در راه (حج) بمیرد، اگر مُحرم وارد حرم شده باشد حجش برای کسی که به‌جای او نایب شده کافی است، ولی اگر پیش از آن بمیرد (محرم نشده باشد) کافی نخواهد بود و باید آن مقدار از اجرت‌المثلی که از راه رفت‌وبرگشت باقی مانده است برگردانده شود.

نایب باید حج را به همان شکلی که از او خواسته شده به‌جا آورد؛ چه حجِ خواسته‌شده حجِ تمتّع باشد، یا حج قِران، یا اِفراد.

ولو شرط الحج على طريق معين لم يجز العدول إن تعلق بذلك غرض، وإذا استؤجر بحجة لم يجز أن يؤجر نفسه لأخرى حتى يأتي بالأولى. ولو صد قبل الإحرام ودخول الحرم استعيد من الأجرة بنسبة المتخلف، ولو ضمن الحج في المستقبل لم يلزم إجابته. وإذا استؤجر فقصرت الأجرة لم يلزم الإتمام، وكذا لو فضلت عن النفقة لم يرجع المستأجر عليه بالفاضل.

اگر شرط شده که از راه مشخصی به حج برود چنانچه از این شرط غَرَضی خاص مدنظر بوده باشد، جایز نیست از راه دیگری به حج برود. اگر برای یک حج اجیر شده باشد جایز نیست (هم‌زمان) برای شخص دیگری نیز نایب شود، مگر اینکه حج نیابتی اول را به‌جا آورد. اگر پیش از مُحرم شدن و ورود به حرم مانعی برای نایب پیش آید باید آن مقدار از اجرت‌المثل که متناسب با اعمال و مسیر باقی مانده است را بازگرداند و اگر نایب ضمانت کند که در آینده آن حج را به‌جا خواهد آورد الزامی وجود ندارد که سخن او را بپذیرند. وقتی از طرف کسی به‌عنوان نایب اجیر شود و اجرتی که به او داده‌اند کم بیاید واجب نیست مقدار کم آمده به او پرداخت شود؛ همچنین اگر اجرتی که به او داده‌اند بیش از مخارجش باشد واجب نیست مقدار اضافی را بازگرداند.

ولا يجوز النيابة في الطواف الواجب للحاضر إلا مع العذر كالإغماء والبطن وما شابههما، ويجب أن يتولى ذلك بنفسه. ولو حمله حامل فطاف به أمكن أن يحتسب لكل منهما طوافه عن نفسه. ولو تبرع إنسان بالحج عن غيره بعد موته برأت ذمته.

کسی که در مکه حضور دارد نمی‌تواند برای طواف واجبِ خود کسی را نایب قرار دهد و باید خودش این کار را انجام دهد، مگر اینکه عذری داشته باشد، مانند بی‌هوشی یا مشکل گوارشی و یا نظایر آن؛ و اگر کسی او را بر دوش خود حمل کند و او را طواف دهد هرکدام از این دو نفر می‌تواند طواف را برای خود حساب کند. اگر کسی به‌جای میتی حج واجب را مجانی انجام دهد ذمّۀ آن میت از حجِ واجب بری می‌شود.([[224]](#footnote-224))

وكل ما يلزم النائب من كفارة ففي ماله، ولو أفسده حج من قابل، ولا يعاد بالأجرة عليه. وإذا أطلق الإجارة اقتضى التعجيل ما لم يشترط الأجل. ولا يصح أن ينوب عن اثنين في عام. ولو استأجراه لعام صح الأسبق، ولو اقترن العقدان وزمان الإيقاع بطلا. وإذا أحصر تحلل بالهدي ويطاف عنه طواف النساء، ولا قضاء عليه.

اگر نایب در حجی که انجام می‌دهد کاری کند که کفاره بر او واجب شود از اموال خودش کفاره را می‌پردازد و اگر خللی به حج وارد و حج را باطل کند باید از نو به حج برود و هیچ اجرت جدیدی به او داده نمی‌شود. اگر بدون گذاشتن قید و شرطِ زمانی اجیر شود باید در زودترین زمان ممکن حج را به‌جا بیاورد. نیابت از جانب دو فرد در یک سال صحیح نیست. اگر دو نفر او را در یک سال اجیر کنند آن‌کسی که زودتر او را اجیر کرده اجاره‌اش صحیح است، ولی اگر هر دو هم‌زمان او را اجیر کرده باشند هر دو اجاره باطل است. اگر دچار گرفتاری شود با قربانی‌کردن، آزاد و به‌جای او طواف نسا انجام می‌شود و قضایی بر عهده‌اش نیست.

ومن وجب عليه حجان مختلفان كحجة الإسلام والنذر، فمنعه عارض جاز أن يستأجر أجيرين لهما في عام واحد.

اگر دو حج مختلف بر کسی واجب شود -‌مثلاً حِجَّة‌الاسلام و حج نذری‌- و مانعی برایش رخ دهد و نتواند به حج برود می‌تواند دو نفر را برای هر دو حج در یک سال اجیر کند.

ويستحب أن يذكر النائب من ينوب عنه باسمه في المواطن كلها، وعند كل فعل من أفعال الحج والعمرة، وأن يعيد ما يفضل معه من الأجرة بعد حجه، وأن يعيد المخالف حجه إذا استبصر. ويكره أن تنوب المرأة إذا كانت صرورة.

مستحب است نایب، کسی را که از سوی او اجیر شده است در هرجایی از مناسک حج و در هر فعلی که در اعمال حج انجام می‌دهد نام ببرد -چه حجِ واجب باشد و چه حجِ عمره‌- و مستحب است مقدار باقی‌مانده از اجرت‌المثل حج را پس‌ از انجام حج بازگرداند و مستحب است اگر مخالف به مذهب حق ایمان آورد حجِ خود را تکرار کند. نایب قرار گرفتن زن -‌اگر برای اولین بار به حج می‌‌رود‌- مکروه است.

مسائل ثمان:

**مسائل هشت‌گانه:**

الأولى: إذا أوصى أن يحج عنه ولم يعين الأجرة انصرف ذلك إلى أجرة المثل، وتخرج من الأصل إذا كانت واجبة، ومن الثلث إذا كانت ندباً. ويستحقها الأجير بالعقد، فإن خالف ما شرط له أجرة المثل.

**اول:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند و اجرتی را برای این کار معین نکرده باشد، اگر حجِ واجب باشد اجرت‌المثل از اصل اموال او برداشته و برای حجش پرداخت می‌شود و اگر حجِ مستحبی باشد از یک‌سوم اموال او برداشته می‌شود. وقتی کسی اجیر می‌شود از همان زمان، مستحق (اجرتِ مورد قرارداد) می‌گردد. اگر اجیر با شروطی که در قرارداد بوده است مخالفت کند فقط (به‌اندازۀ) اجرت‌المثل مستحق خواهد بود.

الثانية: من أوصى أن يحج عنه ولم يعين المرات، فإن لم يعلم منه إرادة التكرار اقتصر على المرة، وإن علم إرادة التكرار حج عنه حتى يستوفي الثلث من تركته.

**دوم:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند ولی تعدادی برایش مشخص نکرده باشد، چنانچه از سخن او چند‌مرتبه‌بودن فهمیده نشود، فقط یک بار کفایت می‌کند، ولی اگر چند‌مرتبه‌بودن فهمیده شود، به مقداری که یک‌سوم اموال باقی‌مانده‌اش کفاف دهد برایش حج به‌جا آورده ‌شود.

الثالثة: إذا أوصى الميت أن يحج عنه كل سنة بقدر معين فقصر جمع نصيب سنتين واستؤجر به لسنة، وكذا لو قصر ذلك أضيف إليه من نصيب الثالثة.

**سوم:** اگر میت وصیت کند هر سال‌ با مبلغی مشخص یک حج برایش به‌جا آورند و آن مبلغ کم بیاید، هزینۀ دو سال حج جمع می‌شود و در یک سال برای او حج به‌جا می‌آورند و چنانچه باز هم مبلغ کم بیاید از پول سال سوم به آن افزوده می‌گردد.

الرابعة: لو كان عند إنسان وديعة ومات صاحبها وعليه حجة الإسلام، وعلم أن الورثة لا يؤدون ذلك جاز أن يقتطع قدر أجرة الحج فيستأجر به، لأنه خارج عن ملك الورثة.

**چهارم:** اگر امانتی در دست کسی باشد و صاحب امانت درحالی‌که حجةالاسلام بر ذمّه دارد فوت کند و امانت‌دار بداند که وارث میت این واجب را ادا نمی‌کند می‌تواند به‌اندازۀ اجرت حج از آن امانت کم و کسی را برای حج میت اجیر کند، زیرا این مقدار جزو اموال وارث محسوب نمی‌شود.

الخامسة: إذا عقد الإحرام عن المستأجر عنه ثم نقل النية إلى نفسه لم يصح، فإذا أكمل الحجة لم تقع عن المستأجر عنه ولا يستحق الأجرة ولا تجزي عن أحدهما.

**پنجم:** اگر نایب به‌جای کسی که او را اجیر کرده است احرام ببندد، سپس نیت خود را از نیابت به نیتِ حج برای خودش تبدیل کند، حجش صحیح نیست و اگر حج را کامل به‌جا آورَد حجِ او برای اجیر‌کننده محسوب نمی‌شود و مستحق اجرت نخواهد بود و حجی که به‌جا آورده برای هیچ‌یک به‌حساب نمی‌آید.

السادسة: إذا أوصى أن يحج عنه وعين المبلغ، فإذا كان بقدر ثلث التركة أو أقل صح واجباً كان أو مندوباً، وإن كان أزيد وكان واجباً ولم يجز الورثة كان أجرة المثل من أصل المال، والزائد من الثلث. وإن كان ندباً حج عنه من بلده إن احتمل الثلث، وإن قصر حج عنه من بعض الطريق، وإن قصر عن الحج حتى لا يرغب فيه أجير صرف في وجوه البر.

**ششم:** اگر میت وصیت کند به‌جای او حج به‌جا آورند و برای این کار مبلغی را معین کند، چنانچه مبلغ تعیین شده به‌اندازۀ یک‌سوم اموال یا کمتر از آن باشد صحیح است -چه حجِ واجب باشد و چه حجِ مستحب- ولی اگر مبلغ تعیین شده بیش از یک‌سوم و حجِ وصیت‌شده واجب باشد و وارث نیز اجازه ندهد، باید به‌اندازۀ اجرت‌المثل از اصل اموال او برای به‌جا آوردن حج برداشته شود و بیش از اجرت‌المثل را از یک‌سوم بردارند؛ و اگر حجِ وصیت‌شده مستحب باشد، اگر یک‌سوم اموال برای این کار کافی باشد از همان سرزمین میت به حج مستحبی می‌روند، ولی اگر یک‌سوم برای این کار کم باشد از نیمه‌های راه کسی را برای به‌جا‌آوردن حج اجیر می‌کنند و اگر یک‌سوم اموال به‌قدری کم باشد که هیچ اجیری حاضر به انجام حج نشود، یک‌سوم اموال را در کارهای خیر مصرف می‌کنند.

السابعة: إذا أوصى في حج واجب وغيره قدم الواجب ، فإن كان الكل واجباً وقصرت التركة قسمت على الجميع بالحصص .

**هفتم:** اگر میت وصیت کند حجِ واجب و غیر واجب را برایش به‌جا آورند، حجِ واجب مقدّم شمرده می‌شود. اگر تمام حج‌هایی که میت وصیت کرده است واجب و اموال باقی‌مانده برای انجام چنین کاری کم باشد، اموال باقی‌ماندۀ میت به‌صورت نسبی بین آن چند حج تقسیم می‌گردد.

الثامنة: من عليه حجة الإسلام ونذر أخرى، ثم مات بعد الاستقرار أخرجت حجة الإسلام من الأصل، والمنذورة من الثلث. ولو ضاق المال إلا عن حجة الإسلام اقتصر عليها، ويستحب أن يحج عنه النذر.

**هشتم:** اگر کسی حجةالاسلام (حج واجب) بر ذمّه داشته باشد و یک حج دیگر را نیز به‌واسطۀ نذر بر خود واجب و بعد از استقرار حج بر ذمّه‌اش فوت کند، اجرت حجةالاسلام از اصل اموال باقی‌ماندۀ میت و اجرت حجِ نذری از یک‌سوم باقی‌مانده خارج می‌شود و اگر اموال باقی‌ماندۀ میت فقط به‌اندازۀ حجةالاسلام باشد، فقط باید حجةالاسلام را برای او به‌جا آورد و به‌جا آوردن حجِ نذری مستحب می‌گردد.

المقدمة الثالثة: في أقسام الحج

**مقدمۀ سوم: انواع حج**

وهي ثلاثة: تمتع، وقران، وأفراد.

حج بر سه نوع است: حج تمتّع، حج قِران، حج اِفراد.

حج التمتع:

**حج تمتّع:**

فصورته: أن يحرم من الميقات بالعمرة المتمتع بها، ثم يدخل بها مكة فيطوف سبعاً بالبيت، ويصلي ركعتيه بالمقام، ثم يسعى بين الصفا والمروة سبعاً ، ويقصر.

**کیفیت حج تمتّع:** اینکه برای عمرۀ تمتّع از میقات احرام ببندد، سپس وارد مکه شود و هفت مرتبه دور خانۀ کعبه طواف کند و دو رکعت نماز در مقام به‌جا آورد، سپس بین صفا و مروه هفت مرتبه به سعی بپردازد و (آنگاه) تقصیر([[225]](#footnote-225)) انجام دهد.

ثم ينشئ إحراماً للحج من مكة يوم التروية على الأفضل، وإلا بقدر ما يعلم أنه يدرك الوقوف، ثم يأتي عرفات فيقف بها إلى الغروب، ثم يفيض إلى المشعر فيقف به بعد طلوع الفجر، ثم يفيض إلى منى فيحلق بها يوم النحر ، ويذبح هديه، ويرمي جمرة العقبة.

پس‌ازآن بهتر است از روز ترویه([[226]](#footnote-226)) بار دیگر از مکه برای حج احرام ببندد و (اگر در روز ترویه احرام نبست) زمانی مُحرِم شود که بداند به‌اندازۀ رسیدن به وقوف وقت دارد؛ سپس به عرفات برود و تا غروب در آنجا بماند؛ سپس روانۀ مشعر می‌شود و بعد از طلوع فجر در آنجا توقف می‌کند؛ سپس در روز عید قربان روانۀ مِنا می‌شود و در آنجا حلق([[227]](#footnote-227)) و قربانی نموده و جمرۀ عقبه([[228]](#footnote-228)) را رمی می‌کند.

ثم إن شاء أتى مكة ليومه أو لغده، فطاف طواف الحج وصلى ركعتيه، وسعى سعيه، وطاف طواف النساء، وصلى ركعتيه، ثم عاد إلى منى ليرمي ما تخلف عليه من الجمار. وإن شاء أقام بمنى حتى يرمي جماره الثلاث يوم الحادي عشر، ومثله يوم الثاني عشر، ثم ينفر بعد الزوال. وإن أقام إلى النفر الثاني جاز أيضاً، وعاد إلى مكة للطوافين والسعي.

آنگاه اگر خواست می‌تواند همان روز یا روز بعد به مکه برود، طواف حج را به‌جا آورَد، دو رکعت نماز طواف بگزارد، سپس اعمال سعی را به‌جا آورَد، طواف نسا انجام دهد، نماز طواف نسا را اقامه کند، سپس به مِنا بازگردد و آنچه از رمیِ جمرات باقی مانده است را انجام دهد؛ و اگر خواست می‌تواند روز یازدهم در مِنا اقامت کند تا اینکه رمیِ جمراتِ سه‌گانه را به‌جا آورَد و همین کار را می‌تواند در روز دوازدهم نیز انجام دهد؛ سپس بعد از اذان ظهر از آنجا کوچ می‌کند؛ و جایز است تا کوچ دوم در آنجا اقامت کند و برای دو طواف و سعی به مکه بازگردد.

وهذا القسم فرض من كان بين منزله وبين مكة (22 كيلومتر) فما زاد من كل جانب، فإن عدل هؤلاء إلى القران أو الأفراد في حجة الإسلام اختياراً لم يجز ويجوز مع الاضطرار.

این نوع از حج (تمتّع) بر کسی واجب است که فاصلۀ خانه‌اش تا مکه از هر سو 22 کیلومتر یا بیشتر باشد. اگر این عده -‌از روی اختیار و بدون اضطرار- نیت خود را از تمتّع به قران یا اِفراد تبدیل کنند جایز نیست، ولی اگر از روی اضطرار چنین کنند جایز است.

وشروطه أربعة: النية، ووقوعه في أشهر الحج، وهي شوال وذو القعدة وذو الحجة. وضابط وقت الإنشاء ما يعلم أنه يدرك المناسك، وأن يأتي بالحج والعمرة في سنة واحدة، وأن يحرم بالحج له من بطن مكة، وأفضله المسجد وأفضله المقام، ثم تحت الميزاب.

**این نوع حج چهار شرط دارد:** نيت در ماه‌های مخصوص اعمال حج باشد؛ ‌ماه‌های حج عبارت‌اند از: شوال، ذی‌قعده و ذی‌حجه؛ و قانون آن، چنین است: زمان شروع آن وقتی است که بداند به اعمال حج می‌رسد و اینکه در یک سال، حج و عمره را انجام می‌دهد و اینکه از خودِ مکه مُحرم شود و اگر از مسجدالحرام مُحرم شود بهتر است؛ و نیز بهتر است احرام بستن در «مقام» (در مسجدالحرام) انجام شود و در درجۀ دوم بهتر است زیر میزاب([[229]](#footnote-229)) باشد.

ولو أحرم بالعمرة المتمتع بها في غير أشهر الحج لم يجز التمتع بها إلى الحج، وكذا لو فعل بعضها في أشهر الحج، ولم يلزمه الهدي.

اگر برای عمرۀ تمتّع در غیر از ماه‌های حج، مُحرم شود جایز نیست برای تمتّع به حج برود و اگر بخشی از اعمال تمتّع را در غیر ماه‌های حج انجام دهد نیز حکمش به همین صورت است (یعنی جایز نیست) و لازم نیست قربانی کند.

والإحرام من الميقات مع الاختيار، ولو أحرم بحج التمتع من غير مكة لم يجزه. ولو دخل مكة بإحرامه وجب استئنافه منها ، ولو تعذر ذلك يستأنفه حيث أمكن - ولو بعرفة - إن لم يتعمد ذلك، ويسقط الدم (كفارة ترك الإحرام من مكة) والحال هذه.

در صورت اختیار و عدم اضطرار باید از میقات مُحرم شود و احرام بستن از غیرمکه برای حج تمتّع کفایت نمی‌کند. اگر در حال احرام وارد مکه شد، واجب است از نو مُحرم شود، ولی اگر عذر داشت (و چنین کاری را از روی عمد انجام نداده بود) از هرجایی که برایش ممکن بود احرام ببندد -حتی اگر در عرفه بتواند چنین کند‌- و ریختن خون از او ساقط می‌شود (درحالی‌که کفارۀ ترک احرام از مکه، قربانی‌کردن است).

ولا يجوز للمتمتع الخروج من مكة حتى يأتي بالحج، لأنه صار مرتبطاً به، إلا على وجه لا يفتقر إلى تجديد عمرة (أي يخرج محرم ويعود كذلك، أو يخرج غير محرم ويعود قبل شهر)، ولو جدد عمرة تمتع بالأخيرة إلى الحج.

کسی که به تمتّع رفته است نمی‌تواند از مکه خارج شود، مگر اینکه حج به‌جا آورد -‌زیرا حج بر عهده‌اش لازم آمده است‌- مگر درصورتی‌که نیازی به انجام دوبارۀ عمره نداشته باشد (یعنی در حال احرام از مکه خارج شود و به همین حال به مکه بازگردد و یا بدون احرام از مکه خارج و پیش از سپری شدن یک ماه به مکه بازگردد) ولی [اگر بعد از بازگشت] عمره را دوباره انجام داد، این عمرۀ آخر را به‌عنوان عمرۀ تمتّع قرار می‌دهد و حجش را تکمیل می‌نماید.

ولو دخل بعمرته إلى مكة وخشي ضيق الوقت جاز له نقل النية إلى الأفراد وكان عليه عمرة مفردة، وكذا الحائض والنفساء إن منعهما عذرهما عن التحلل وإنشاء الإحرام بالحج، لضيق الوقت عن التربص. ولو تجدد العذر وقد طافت أربعاً صحت متعتها، وأتت بالسعي وبقية المناسك، وقضت بعد طهرها ما بقي من طوافها، وإذا صح التمتع سقطت العمرة المفردة.

اگر در وضعیت عمرۀ تمتّع وارد مکه شود و از تنگی وقت بترسد، جایز است نیت خود را به حج اِفراد تبدیل کند؛ در چنین حالتی فقط عمرۀ مفرده بر عهده‌اش است. اگر عذر زن حائض و نفسا باعث شود نتواند از حالت احرام خارج شود و دوباره برای حج احرام ببندد حکم به همین صورت است،([[230]](#footnote-230)) زیرا اگر صبر کند تا عذرش برطرف شود وقت را از دست می‌دهد. اگر دوباره برای چنین زنی عذر پیش بیاید درحالی‌که چهار دور از طواف خود را انجام داده باشد، تمتّعش صحیح است و سعی را انجام می‌دهد و سایر مناسک را به‌جا می‌آورد و بعد از پاک شدن، آنچه از طوافش باقی‌مانده است را به‌جا می‌آورد و وقتی تمتّع صحیح شد عمرۀ مفرده از او ساقط می‌شود.

حج الإفراد والقران:

**حج اِفراد و قران:**

وصورة الإفراد: أن يحرم من الميقات أو من حيث يسوغ له الإحرام بالحج، ثم يمضي إلى عرفات فيقف بها، ثم يمضي إلى المشعر فيقف به، ثم إلى منى فيقضي مناسكه بها، ثم يطوف بالبيت ويصلي ركعتيه، ويسعى بين الصفا والمروة، ويطوف طواف النساء ويصلي ركعتيه.

**کیفیت حج اِفراد:** از میقات یا هرجایی که احرام بستن برای حج جایز است احرام می‌بندد، سپس به‌سوی عرفات رفته، در آنجا توقف می‌کند، آنگاه به‌سوی مشعر رفته، در آنجا توقف می‌نماید و سپس به مِنا رفته، مناسک را در آنجا به‌جا می‌آورد، آنگاه طواف انجام می‌دهد و دو رکعت نماز طواف را به‌جا می‌آورد و بین صفا و مروه سعی انجام می‌دهد، طواف نسا و دو رکعت نماز نسا را به‌جا می‌آورد.

وعليه عمرة مفردة بعد الحج والإحلال منه، ثم يأتي بها من أدنى الحل، ويجوز وقوعها في غير أشهر الحج، ولو أحرم بها من دون ذلك ثم خرج إلى أدنى الحل لم يجزه الإحرام الأول، وافتقر إلى استئنافه.

بعد از حج و خارج‌شدن از احرام باید عمرۀ مفرده به‌جا بیاورد؛ سپس از نزدیک‌ترین جایی که از حالت احرام خارج شده، عمرۀ مفرده را به‌جا می‌آورد و جایز است این حج را در غیر از ماه‌های حج نیز انجام دهد. اگر در حج افراد بدون انجام عمرۀ مفرده احرام ببندد، سپس به نزدیک‌ترین محل خروج از احرام برود، احرام اول او کفایت نمی‌کند و باید از نو احرام ببندد.

وهذا القسم والقران فرض أهل مكة ومن بينه وبينها دون (22 كيلومتر) من كل جانب. وإن عدل هؤلاء إلى التمتع اضطراراً أو اختياراً جاز ولا يلزمهم هدي.

حج افراد و حج قران برای کسی واجب است که فاصلۀ او تا مکه -‌از هر سو‌- کمتر از 22 کیلومتر باشد. چنین اشخاصی اگر -‌در حالت اضطرار یا اختیار- نیت خود را به تمتّع تبدیل کنند، جایز است و لازم نیست قربانی کنند.

وشروطه ثلاثة: النية، وأن يقع في أشهر الحج، وأن يعقد إحرامه من ميقاته، أو من دويرة أهله إن كان منزله دون الميقات.

حج قران سه شرط دارد: نیت کند، آن را در ماه‌های حج انجام دهد، از میقاتِ خودش (محل زندگی) احرام ببندد و اگر خانه‌اش به مکه از میقات هم نزدیک‌تر بود از خانۀ خانواده‌اش احرام ببندد.

وأفعال القارن وشروطه كالمفرد غير أنه يتميز عنه بسياق الهدي عند إحرامه. وإذا لبى استحب له إشعار ما يسوقه من البدن، وهو أن يشق سنامه من الجانب الأيمن ويلطخ صفحته بدمه. وإن كان معه بدن دخل بينها، وأشهرها يميناً وشمالاً.

**افعال و شروط حج قران:** مانند افعال و شروط حج افراد است و تنها تفاوتش این است که هنگام احرام باید قربانی را با خود همراه ببرد. وقتی لبیک می‌گوید علامت‌گذاری کردن شتری که با خود همراه دارد مستحب است،([[231]](#footnote-231)) به‌این‌ترتیب که کوهان شتر را از سمت راست بشکافد و خونی که از آن بیرون می‌آید را روی صورت شتر بمالد. اگر به همراه شتر وارد شد پیوسته قربانی‌بودن آن شتر را اعلام کند.

والتقليد: أن يعلق في رقبة المسوق نعلاً قد صلى فيه، والإشعار والتقليد للبدن، ويختص البقر والغنم بالتقليد.

تقلید (قلاده انداختن): کفش‌هایی را که با آن‌ها نماز می‌خوانده بر گردن قربانی بیاویزد. برای شتر می‌توان هم اشعار و هم تقلید را انجام داد، ولی برای گاو یا گوسفند فقط می‌توان تقلید انجام داد.

ولو دخل القارن أو المفرد مكة وأراد الطواف جاز، لكن يجددان التلبية عقيب صلاة الطواف. ويجوز للمفرد إذا دخل مكة أن يعدل إلى التمتع، ولا يجوز ذلك للقارن. والمكي إذا بعد عن أهله وحج حجة الإسلام على ميقات أحرم منه وجوباً.

و چنانچه قارن (کسی که به حج قران رفته) یا مُفرِد (کسی که به حج افراد رفته) وارد مکه شود و خواست طواف کند جایز است، ولی بعد از نماز طواف، لبیک‌گفتن را از سر می‌گیرد. وقتی مُفرِد وارد مکه شد، جایز است نیت خود را به تمتّع تبدیل کند، ولی قارِن نمی‌تواند چنین کند. کسی که اهل مکه است اگر از وطنش دور شده باشد و برای حجةالاسلام به میقات برود، واجب است از میقات احرام ببندد.

ولو أقام من فرضه التمتع بمكة سنة أو سنتين لم ينقل فرضه، وكان عليه الخروج إلى الميقات إذا أراد حجة الإسلام. ولو لم يتمكن من ذلك خرج إلى خارج الحرم، فإن تعذر أحرم من موضعه، فإن دخل في الثالثة مقيماً ثم حج انتقل فرضه إلى القران أو الأفراد. ولو كان له منزلان بمكة وغيرها من البلاد سكنها أكثر من ستة أشهر كان له الحج بأي الأنواع شاء.

کسی که حج تمتّع بر او واجب شده است اگر یک یا دو سال در مکه اقامت کند حج واجب از او ساقط نمی‌شود و اگر خواست حجةالاسلام به‌جا آورد باید به‌سوی میقات خارج ‌شود و اگر امکان این کار را نداشت فقط به بیرون از حرم برود و اگر این هم ممکن نبود از همان‌جایی که هست احرام ببندد. اگر اقامتش در مکه دو سالِ کامل به طول انجامید و وارد سال سوم شد و آنگاه خواست حج به‌جا بیاورد، حج تمتّعش تبدیل به قران یا افراد می‌شود. اگر شخصی، هم در مکه و هم در شهری دیگر خانه داشته و در آن خانه بیش از شش ماه اقامت کرده باشد([[232]](#footnote-232)) به هر صورتی که خواست می‌تواند حج به‌جا آورد.

ويسقط الهدي عن القارن والمفرد وجوباً، ولا يسقط التضحية استحباباً. ولا يجوز القران بين الحج والعمرة بنية واحدة، ولا إدخال أحدهما على الآخر، ولا بنية حجتين ولا عمرتين على سنة واحدة.

قربانی‌کردن برای کسی که حج افراد و قران انجام می‌دهد واجب نیست، البته می‌تواند به نیت استحباب قربانی کند و جایز نیست بین حج و عمره، با یک نیت، قران به‌جا آورد و همچنین واردکردن یکی در دیگری نیز جایز نیست؛ همچنین جایز نیست به‌عنوان دو حج یا دو عمره در یک سال اعمال را به‌جا آورد.

المقدمة الرابعة : في المواقيت

**مقدمۀ چهارم: میقات‌ها**

والكلام في: أقسامها، وأحكامها.

در این مقدمه به توضیح اقسام میقات و احکام آن می‌پردازیم.

المواقيت ستة:

**میقات‌های شش‌گانه:**

لأهل العراق: العقيق، وأفضله المسلخ، ويليه غمرة، وآخره ذات عرق.

برای اهل عراق: عقيق است و بهتر است از مسلخ و در درجۀ بعد بهتر است از غمره باشد و درنهایت از ذات عِرق.([[233]](#footnote-233))

ولأهل المدينة: اختياراً مسجد الشجرة ، وعند الضرورة الجحفة.

برای اهل مدینه: در حالت اختیار مسجد شجره و در حالت اضطرار جُحفه.

ولأهل الشام: الجحفة.

برای اهل شام: جحفه.

ولأهل المدينة: يلملم.

برای اهل یمن: يلملم.

ولأهل الطائف: قرن المنازل.

برای اهل طائف: قرن المنازل.

وميقات من منزله أقرب من الميقات : منزله.

و میقات برای کسی که منزلش از میقات (به مکه) نزدیک‌تر است، منزل خودش می‌باشد.

وكل من حج على ميقات لزمه الإحرام منه. ولو حج على طريق لا يفضي إلى أحد المواقيت يحـرم إذا غلب على ظنه محاذاة أقرب المواقيت إلى مكـة، وكذا من حج في البحر.

هرکس که از میقات، حج را آغاز می‌کند از همان‌جا احرام می‌بندد. اگر از مسیری به حج برود که از هیچ‌یک از مواقیت عبور نکند، زمانی که اطمینان حاصل کند که در موازات نزدیک‌ترین میقات به مکه قرار گرفته است احرام می‌بندد. کسی که از طریق دریا به حج می‌رود نیز حکمش به همین صورت است. حج و عمره در این حکم یکسان‌اند.

والحج والعمرة يتساويان في ذلك. وتجرد الصبيان من فخ.

باید زیورآلات و لباس‌های دوختنی کودکان در سرزمین فخّ([[234]](#footnote-234)) از تن آن‌ها بیرون آورده شود.([[235]](#footnote-235))

وأما أحكامها، ففيه مسائل:

**احکام مواقیت:**

**مسائل:**

الأولى: من أحرم قبل هذه المواقيت لم ينعقد إحرامه، إلا لناذر بشرط أن يقع إحرام الحج في أشهره، أو لمن أراد العمرة المفردة في رجب وخشي تقضيه.

**اول:** کسی که قبل از این مواقیت احرام ببندد احرامش درست نیست، مگر برای کسی که نذر کرده به‌شرط اینکه احرام در ماه‌های حج بسته شود، یا برای کسی که می‌خواهد عمرۀ مفرده را در ماه رجب به‌جا آورد و می‌ترسد وقتش بگذرد.

الثانية: إذا أحرم قبل الميقات لم ينعقد إحرامه، ولا يكفي مروره فيه ما لم يجدد الإحرام من رأس. ولو أخره عن الميقات لمانع ثم زال المانع عاد إلى الميقات، فإن تعذر جدد الإحرام حيث زال. ولو دخل مكة خرج إلى الميقات، فإن تعذر خرج إلى خارج الحرم، ولو تعذر أحرم من مكة. وكذا لو ترك الإحرام ناسياً أو لم يرد النسك، وكذا المقيم بمكة إذا كان فرضه التمتع. أما لو أخره عامداً لم يصح إحرامه حتى يعود إلى الميقات، ولو تعذر لم يصح إحرامه.

**دوم:** وقتی شخصی قبل از میقات احرام ببندد احرامش درست نیست و اینکه از میقات درحالی‌که مُحرم است بگذرد کفایت نمی‌کند و باید در محل میقات از نو احرام ببندد و چنانچه به دلیل وجود مانعی نتوانست در محل میقات احرام ببندد، اگر بعداً مانع برطرف شد به میقات بازگردد و اگر امکان بازگشت به میقات را نداشت از همان‌جا که مانع برطرف شده است دوباره احرام ببندد. چنانچه به مکه وارد شده بود به‌سوی میقات باز‌گردد و اگر امکانش نبود فقط از حرم خارج ‌شود و اگر امکان این کار هم نبود از همان مکه مُحرِم ‌شود. چنانچه احرام را فراموش کرد یا وارد مناسک نشد نیز حکمش به همین صورت است. برای کسی که در مکه مقیم است و حج تمتّع بر او واجب است نیز حکم به همین صورت است؛ اما اگر احرام را به تأخیر بیندازد تا وقتی‌که به میقات بازنگردد احرامش صحیح نیست و اگر امکان بازگشت به میقات را نداشته باشد نیز احرامش صحیح نیست.

الثالثة: لو نسي الإحرام ولم يذكر حتى أكمل مناسكه يجزيه.

**سوم:** اگر احرامش را فراموش کند و تا پایان مناسک حج به یاد نیاورد، اشکالی ندارد و حجش صحیح است.

\* \* \*

الركن الثاني : في أفعال الحج

**بخش دوم: اعمال حج**

والواجب إثنا عشر: الإحرام، والوقوف بعرفات، والوقوف بالمشعر، ونزول منى، والرمي، والذبح، والحلق بها أو التقصير، والطواف، وركعتاه، والسعي، وطواف النساء، وركعتاه.

**واجبات حج دوازده مورد است:** احرام، وقوف در عرفات، وقوف در مشعر، نزول در مِنا، رمیِ جمرات، ذبح، حلق یا تقصیر، طواف و دو رکعت نماز طواف، سعی، طواف نسا و دو رکعت نماز طواف نسا.

ويستحب أمام التوجه: الصدقة، وصلاة ركعتين، وأن يقف على باب داره ويقرأ فاتحة الكتاب أمامه وعن يمينه وعن يساره وآية الكرسي كذلك، وأن يدعو بكلمات الفرج وبالأدعية المأثورة، وأن يقول إذا جعل رجله في الركاب: بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله والله أكبر، فإذا استوى على راحلته دعا بالدعاء بالمأثور.

این اعمال پیش از رفتن به حج، مستحب است: صدقه، دو رکعت نماز، اینکه بر در خانۀ خود بایستد و سورۀ فاتحه و آیة‌الکرسی را در پیش رو و از سمت راست و از سمت چپ خود تلاوت کند، دعای فرج و دعاهای وارد شده از اهل‌بیت را بخواند و هنگامی‌که پا در رکاب (وسیلۀ نقلیه) می‌گذارد بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله و بالله و الله‌اکبر» و هنگامی‌که سوار بر مرکبش (وسیلۀ نقلیه‌اش) شود دعاهای وارد شده از اهل‌بیت  را بخواند.

القول: في الإحرام

**۱- احرام**

والنظر في: مقدماته، وكيفيته، وأحكامه.

شامل مقدمات، کیفیت (چگونگی) و احکام احرام است.

والمقدمات كلها مستحبة، وهي:

**مقدمات**

همگیِ مقدمات احرام مستحب و عبارت‌اند از:

توفير شعر رأسه من أول ذي القعدة إذا أراد التمتع، ويتأكد عند هلال ذي الحجة، وأن ينظف جسده، ويقص أظفاره، ويأخذ من شاربه، ويزيل الشعر عن جسده وإبطيه مطلياً، ولو كان قد أطلى أجزاه ما لم يمض خمسة عشر يوماً.

اگر قصد رفتن به حج تمتّع را دارد از ابتدای ذی‌قعده موی سر خود را بلند نگه دارد و (اگر از ابتدای ذی‌قعده این کار را نکرد) تأکید شده است که از ابتدای ذی‌حجه این کار را انجام دهد. اینکه بدن خود را پاکیزه نماید، ناخن‌ها و سبیلش را کوتاه کند و موهای زاید بدن و زیر بغل را با مواد مخصوص از بین ببرد. چنانچه موهای زاید بدن را قبلاً با مواد مخصوص زدوده بوده و هنوز پانزده روز از آن زمان نگذشته باشد، نیازی به انجام دوبارۀ این کار نیست.

والغسل للإحرام، وإن لم يجد ماء يتيمم له. ولو اغتسل وأكل أو لبس ما لا يجوز للمحرم أكله ولا لبسه أعاد الغسل استحباباً. ويجوز له تقديمه على الميقات إذا خاف عوز الماء فيه، ولو وجده استحب له الإعادة. ويجزي الغسل في أول النهار ليومه، وفي أول الليل لليلته ما لم ينم. ولو أحرم بغير غسل أو صلاة ثم ذكر تدارك ما تركه وأعاد الإحرام.

(مستحب است) برای احرام غسل و اگر آب نیافت تیمم نماید. اگر غسل نمود و سپس چیزی خورد یا پوشید که خوردن یا پوشیدنش برای مُحرِم جایز نیست، مستحب است دوباره غسل نماید. اگر بترسد که (در محل میقات) آب پیدا نکند می‌تواند پیش از رسیدن به میقات غسل کند و اگر در میقات آب پیدا کرد مستحب است دوباره غسل کند. غسلی که ابتدای روز انجام می‌شود برای آن روز و غسلی که ابتدای شب انجام می‌شود اگر نخوابد برای آن شب کفایت می‌کند. اگر بدون غسل کردن یا بدون نمازخواندن احرام ببندد و بعد یادش بیاید (مستحب است) غسل کند یا نمازی را که فراموش کرده به‌جا آورده، دوباره احرام ببندد.

وأن يحرم عقيب فريضة الظهر أو فريضة غيرها، وإن لم يتفق صلى للإحرام ست ركعات وأقله ركعتان، يقرأ في الأولى: (الحمد) و (قل يا أيها الكافرون)، وفي الثانية: (الحمد) و (قل هو الله أحد). ويوقع نافلة الإحرام تبعاً له - ولو كان وقت فريضة - مقدماً للنافلة ما لم تتضيق الحاضرة.

همچنین مستحب است بعد از نماز واجب ظهر و یا نماز واجب دیگر احرام ببندد و اگر زمان نمازِ واجب نرسیده بود برای احرام‌بستن شش رکعت و یا حداقل دو رکعت نماز به‌جا آورد که در رکعت اول آن سورۀ حمد و کافرون و در رکعت دوم حمد و توحید را می‌خواند. بعد از احرام بستن دو رکعت نماز مستحبی مربوط به احرام را به‌جا آورد و حتی اگر وقت نماز واجب بود و وقتش تنگ نبود، ابتدا این نافله را به‌جا آورد.

وأما كيفيته:

**چگونگی احرام**

فيشتمل على واجب ومندوب، فالواجبات ثلاثة:

شامل اعمال واجب و مستحب است.

**واجبات احرام**

سه مورد است.

الأول: النية، وهو أن يقصد بقلبه إلى أمور أربعة: ما يحرم به من حج أو عمرة متقرباً، ونوعه من تمتع أو قران أو إفراد، وصفته من وجوب أو ندب، وما يحرم له من حجة الإسلام أو غيرها. ولو نوى نوعاً ونطق بغيره عمل على نيته، ولو أخل بالنية عمداً أو سهواً لم يصح إحرامه. ولو أحرم بالحج والعمرة وكان في أشهر الحج أو غيرها بطل ولزمه تجديد النية والإحرام. ولو قال: كإحرام فلان وكان عالماً بماذا أحرم صح، وإذا كان جاهلاً بطل إحرامه.

اول: نیت

نیت یعنی چهار مورد را از قلب خود بگذراند: اینکه احرامش برای حج یا عمره با قصد قربت باشد، نوع حج را مشخص کند که تمتّع است یا قران یا اِفراد، اینکه واجب است یا مستحب و درنهایت اینکه برای حجةالاسلام احرام می‌بندد یا حجی دیگر.

چنانچه نوع خاصی از حج را نیت کند اما حج دیگری غیر از آنچه در نیت داشته است به زبان آورد، بر اساس نیتش عمل ‌کند و چنانچه عمداً یا سهواً در نیتش خللی وارد نماید احرامش صحیح نیست. چنانچه برای حج و عمره با یک نیت احرام ببندد -‌چه در ماه‌های حج باشد و یا در غیر ماه‌های حج- احرامش باطل است و باید از نو نیت کند و احرام ببندد. اگر (در نیتش) بگوید: «مانند احرام فلانی» و می‌دانست آن شخص برای چه نوع حجی احرام بسته، احرامش صحیح است، ولی اگر نمی‌دانست احرام آن شخص برای چه نوع حجی بوده، احرامش باطل است.

الثاني: التلبيات الأربع، فلا ينعقد الإحرام لمتمع ولا لمفرد إلا بها، أو الإشارة للأخرس مع عقد قلبه بها. والقارن بالخيار إن شاء عقد إحرامه بها، وإن شاء قلد أو اشعر، وبأيهما بدأ كان الآخر مستحباً.

دوم: لبیک‌های چهارگانه

اگر برای حج تمتّع یا اِفراد این لبیک‌ها گفته نشود احرام منعقد نمی‌شود.([[236]](#footnote-236)) فرد لال باید با اشاره، لبیک‌ها را از قلبش بگذراند. کسی که می‌خواهد برای حج قِران محرم شود (قارِن) می‌تواند برای محرم‌شدن لبیک‌های چهارگانه را بگوید یا تقلید یا اشعار([[237]](#footnote-237)) را انجام دهد و هرکدام از این دو کار را که انجام دهد، انجام دیگری مستحب می‌شود.

وصورتها أن يقول: (لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، إن الحمد والنعمة لك والملك لك، لا شريك لك). ولو عقد نية الإحرام ولبس ثوبيه ثم لم يلب، وفعل ما لا يحل للمحرم فعله لم يلزمه بذلك كفارة إذا كان متمتعاً أو مفرداً، وكذا لو كان قارناً ولم يشعر ولم يقلد.

روش گفتن لبیک‌ها به‌این‌ترتیب است که بگوید:

(لَبَّيكَ اللهمَّ لبيك، لبيكَ لا شَريكَ لكَ لبيك، إن الحمدَ والنعمةَ لكَ والملكَ لكَ، لا شريكَ لكَ).

اگر نیت احرام کند و (دو تکه) لباسش را بپوشد ولی لبیک نگفته باشد و یکی از محرمات احرام را انجام دهد، چنانچه قصد حج تمتّع یا افراد دارد و یا اگر قصد حج قران دارد اما هنوز اشعار یا تقلید انجام نداده است، کفاره‌ای بر ذمّه‌اش نخواهد بود.([[238]](#footnote-238))

الثالث: لبس ثوبي الإحرام، وهما واجبان، ولا يجوز الإحرام فيما لا يجوز لبسه في الصلاة. ويجوز الإحرام في الحرير للنساء، ويجوز أن يلبس المحرم أكثر من ثوبين، وأن يبدل ثياب إحرامه، فإذا أراد الطواف فالأفضل أن يطوف فيهما. وإذا لم يكن مع الإنسان ثوبا الإحرام، وكان معه قباء جاز لبسه مقلوباً بأن يجعل ذيله على كتفيه.

سوم: پوشیدن دو (تکه) لباس احرام

که پوشیدن این دو لباس واجب است. لباس‌هایی که پوشیدنش برای نماز جایز نیست برای احرام نیز جایز نیست. مُحرم‌شدن با پارچۀ حریر برای بانوان جایز است. پوشیدن بیش از دو (تکه) لباس یا عوض کردن لباس احرام برای مُحرم جایز است. وقتی خواست طواف کند بهتر است با همان دو لباسی که ابتدا احرام بسته بود طوافش را انجام دهد. چنانچه دو لباس احرام همراهش نبود و قبا به همراه داشت جایز است آن را برعکس کرده (به این صورت که پایین قبا را روی دو کتفش قرار دهد) به‌عنوان لباس احرام استفاده نماید.

وأما أحكامه، فمسائل:

**احکام احرام:**

**پنج مسئله:**

الأولى: لا يجوز لمن احرم أن ينشأ إحراماً آخر حتى يكمل أفعال ما أحرم له، فلو أحرم متمتعاً ودخل مكة وأحرم بالحج قبل التقصير ناسياً لم يكن عليه شئ، وإن فعل ذلك عامداً بطلت عمرته فصارت حجة مبتولة.

**اول:** کسی که احرام بسته جایز نیست احرام جدیدی ببندد تا اینکه اعمال احرام اول را به پایان برساند؛ پس اگر برای حج تمتّع احرام بست و وارد مکه شد و پیش از اینکه تقصیر انجام دهد، از روی فراموشی برای حج احرام ببندد، چیزی بر عهده‌اش نیست، اما اگر این کار را از روی عمد انجام دهد عمره‌اش باطل است و حج او از عمره منقطع می‌گردد.

الثانية: لو نوى الأفراد ثم دخل مكة جاز أن يطوف ويسعى ويقصر ويجعلها عمرة يتمتع بها.

**دوم:** اگر نیت حج افراد کند سپس وارد مکه شود، جایز است طواف کند و سعی انجام داده، تقصیر نماید و این اعمال را به‌عنوان عمرۀ تمتّع قرار دهد.

الثالثة: إذا أحرم الولي بالصبي جرده من فخ، وفعل به ما يجب على المحرم وجنبه ما يجتنبه. ولو فعل الصبي ما يجب به الكفارة لزم ذلك الولي في ماله، وكل ما يعجز عنه الصبي يتولاه الولي من تلبية وطواف وسعي وغير ذلك. ويجب على الولي الهدي من ماله أيضاً. وإذا كان الصبي مميزاً جاز أمره بالصيام عن الهدي، ولو لم يقدر على الصيام صام الولي عنه مع العجز عن الهدي.

**سوم:** وقتی ولیّ برای کودک احرام می‌بندد باید در سرزمین فخ، لباس‌های دوخته‌شده و زیورآلات او را از تنش بیرون بیاورد و آنچه بر مُحرم واجب است (به کودک القا کند تا کودک انجام دهد) و او را از آنچه مُحرم باید دوری کند دور نماید. چنانچه کودک، عملی که به‌واسطۀ آن کفاره واجب می‌شود انجام دهد، کفاره‌اش بر ولیّ واجب است و باید از مال خودش پرداخت کند و هر عملی را که کودک از انجام آن ناتوان باشد (مثلاً لبیک گفتن، طواف، سعی و...) باید ولیّ به‌جای او انجام دهد. همچنین بر ولی واجب است قربانی را از مال خودش تهیه نماید. اگر کودک ممیّز بود جایز است به او امر کند به‌جای قربانی روزه بگیرد و اگر کودک توانایی روزه گرفتن را نداشت و ولی هم نمی‌توانست قربانی تهیه کند به‌جای کودک روزه بگیرد.

الرابعة: إذا اشترط في إحرامه أن يحله حيث حبسه ثم أحصر تحلل، ولا يسقط الهدي. وفائدة الاشتراط جواز التحلل عند الاحصار.

**چهارم:** اگر هنگام احرام بستن شرط کند که در صورت به وجود آمدن مانعی برای ادامۀ اعمال حج، از احرام خارج شود سپس این اتفاق رخ دهد، از احرام خارج می‌گردد، البته قربانی از عهده‌اش ساقط نمی‌شود. فایدۀ این شرط این است که در صورت به وجود آمدن مانع (غیرقابل‌اجتناب) خروج از احرام جایز می‌شود.

الخامسة: إذا تحلل المحصور لا يسقط الحج عنه في القابل إن كان واجباً، ويسقط إن كان ندباً.

**پنجم:** هنگامی‌که مانعی برای ادامۀ اعمال حج پیش آمد و فرد از احرام خارج شد، اگر حجش واجب بوده است باید در سال‌های آینده دوباره حج به‌جا آورد و چنانچه حج مستحبی بوده از عهده‌اش ساقط می‌شود.

والمندوبات: رفع الصوت بالتلبية للرجال، وتكرارها عند نومه واستيقاظه، وعند علو الآكام ونزول الاهضام، فإن كان حاجاً فإلى يوم عرفة عند الزوال، وإن كان معتمراً بمتعة فإذا شاهد بيوت مكة، وإن كان بعمرة مفردة كان مخيراً في قطع التلبية عند دخول الحرم، أو مشاهد الكعبة.

**مستحبات احرام**

مردها برای گفتن لبیک‌ها صدای خود را بالا ببرند. (مستحب است) لبیک‌ها را هنگام خواب‌وبیدار شدنش و یا قرار گرفتن بر فراز بلندی و در سرزمین‌های پست تکرار نماید. اگر برای حج احرام بسته است تا ظهر شرعیِ([[239]](#footnote-239)) روز عرفه و اگر برای عمرۀ تمتّع احرام بسته، وقتی خانه‌های مکه را دید لبیک گفتن را قطع کند و چنانچه برای عمرۀ مفرده احرام بسته، می‌تواند هنگام وارد شدن به حرم یا هنگام مشاهدۀ خانۀ کعبه لبیک گفتن را قطع نماید.

ويرفع صوته بالتلبية إذا حج على طريق المدينة إذا علت راحلته البيداء، فإن كان راجلاً فحيث يحرم. ويستحب التلفظ بما يعزم عليه والاشتراط أن يحله حيث حبسه، وإن لم يكن حجة فعمرة، وأن يحرم في الثياب القطن وأفضله البيض. وإذا أحرم بالحج من مكة رفع صوته بالتلبية إذا أشرف على الأبطح، وأن يرفع صوته بالشهادات الأربع، لله بالوحدانية، وللرسول بالرسالة، ولعلي والأئمة بالولاية، وللمهدي والمهديين بالهداية.

(مستحب است) اگر از راه مدینه به حج می‌رود هنگامی‌که مرکبش در میانۀ صحرا قرار گرفت با صدای بلند لبیک بگوید و اگر پیاده بود از محل احرامش این کار را انجام دهد. مستحب است نیتش را بر زبان آورد؛ همچنین مستحب است شرط کند در صورت رخ‌دادن مانع از ادامۀ اعمال حج، از احرام خارج شود و مستحب است شرط کند اگر از حج منع شد عمره به‌جا آورد. (مستحب است) لباس احرامش از جنس پنبه و بهتر است رنگش سفید باشد. (مستحب است) اگر از مکه مُحرم شد هنگامی‌که به ابطح رسید با صدای بلند لبیک بگوید.

مستحب است شهادت‌های چهارگانه را با صدای بلند ادا نماید: شهادت به یگانگی خداوند، رسالت پیامبر ، ولایت علی و ائمه و هدایت مهدی و مهدیین.

ويلحق بذلك تروك الإحرام:

**محرمات و مکروهات**

کارهایی که در حالت احرام ترک می‌شوند:

وهي محرمات ومكروهات، فالمحرمات هي:

**محرمات**

که بیست‌ویک مورد است:

الأول: صيد البر اصطياداً أو أكلاً ولو صاده محل، وإشارة ودلالة، وإغلاقاً وذبحاً. ولو ذبحه كان ميتة حراماً على المحل والمحرم، وكذا يحرم فرخه وبيضه. والجراد في معنى الصيد البري. ولا يحرم صيد البحر وهو ما يبيض ويفرخ في المياه.

**اول:** شکار جانداران خشکی -چه به قصد شکار و چه برای خوردن- حتی اگر شخصی که در احرام نیست آن را شکار کرده باشد و اشاره و راهنمایی به صیاد و بستن و ذبح حیوان شکار شده. اگر حیوان را ذبح کند مُردار محسوب می‌شود که (خوردن آن) برای مُحلّ و مُحرِم حرام است؛ جوجه و تخم آن حیوان نیز حرام خواهد بود. ملخ نیز در زمرۀ جانداران خشکی است؛ اما شکار و صید حیوانات آبی (که در آب تخم‌گذاری می‌کنند یا بچه می‌زایند) حرام نیست.

الثاني: والنساء وطياً ولمساً بشهوة، وعقداً لنفسه ولغيره، وشهادة على العقد وإقامة ولو تحملها محلاً، ولا بأس به بعد الإحلال، وتقبيلاً ونظراً بشهوة، وكذا الاستمناء.

**دوم:** ارتباط با زنان، چه به‌صورت نزدیکی و لمس با شهوت باشد و چه عقد کردن برای خود یا دیگری و چه شهادت بر عقد و اجرای عقد. اگر این کار را مُحِل (کسی که محرم نیست) انجام دهد (یعنی محلّ، محرم را به عقد کسی یا کسی را به عقد او دربیاورد)، بعد از خروج از احرام اشکالی نخواهد داشت.

بوسیدن و نگاه‌کردن با شهوت و همچنین استمنا([[240]](#footnote-240)) حرام است.

تفريع:

**دو نکته:**

أولاً: إذا اختلف الزوجان في العقد فادعى أحدهما وقوعه في الإحرام وأنكر الآخر فالقول قول من يدعي الإحلال، لكن إن كان المنكر المرأة كان لها نصف المهر، لاعترافه بما يمنع من الوطئ.

**نکتۀ اول:** اگر زوجین در عقد با یکدیگر اختلاف کنند و یکی از آن دو مدعی شود که عقد در حال احرام واقع شده و دیگری انکار نماید، حرف کسی پذیرفته است که ادعای وقوع عقد در خارج از احرام را دارد. اگر زن منکر بوده باشد فقط نصف مهریه حق اوست، زیرا مرد به چیزی اعتراف کرده که مانع دخول (نزدیکی) است.

ثانياً: إذا وكل في حال إحرامه فأوقع، فإن كان قبل إحلال الموكل بطل، وإن كان بعده صح. ويجوز مراجعة المطلقة الرجعية، وشراء الإماء في حال الإحرام.

**نکتۀ دوم:** اگر کسی در حال احرام، وکیل بگیرد و ایقاع (طلاق را جاری) نماید، اگر قبل از اینکه موکل (وکیل‌گیرنده) از احرام خارج شود طلاق جاری گردد عقد باطل است و اگر بعد از خروج از احرام بوده باشد صحیح است. رجوع به همسر مطلقۀ رجعی و نیز خریدن کنیز در حال احرام جایز است.

الثالث: والطيب على العموم ما خلا خلوق الكعبة (وهو ما عطر به البيت أو كسوته أو ما حمله هو ليعطر به البيت) ولو في الطعام. ولو اضطر إلى أكل ما فيه طيب، أو لمس الطيب قبض على أنفه.

**سوم:** [استعمال و استنشاق] بوی خوش به‌طورکلی -‌حتی اگر در غذا باشد- به‌جز خوشبوکنندۀ کعبه (چیزی که خانۀ خدا و یا پوشش‌هایش را با آن عطرآگین می‌کنند و یا چیزی که خودِ حاجی برای خوشبو‌کردن خانۀ کعبه به همراه دارد). اگر مجبور شود چیزی را که در آن بوی خوش به کار رفته است بخورد یا چیز دارای بوی خوش را لمس کند باید بینی‌اش را بگیرد.

الرابع: ولبس المخيط للرجال، ويجوز للنساء لبس المخيط اضطراراً واختياراً. ويجوز لبس السراويل للرجل إذا لم يجد إزاراً، وكذا لبس طيلسان له أزرار، لكن لا يزره على نفسه.

**چهارم:** پوشیدن لباس دوخته‌شده برای مردان؛ ولی برای زنان چه در حال اضطرار و چه در حال اختیار جایز است.

برای مرد پوشیدن شلوار جایز است البته اگر اِزار (دامان لباس احرام) نیابد؛ همچنین پوشیدن طیلسانی (نوعی بالاپوش ضخیم و بدون آستین) که دکمه هم دارد جایز است، البته نباید دکمه‌هایش را ببندد.

الخامس: والاكتحال بالسواد وبما فيه طيب، ويستوي في ذلك الرجل والمرأة.

**پنجم:** سُرمه کشیدن با سیاهی و با چیزهایی که بوی خوش در آن بکار رفته است؛ و زن و مرد در این حکم مساوی‌اند.

السادس: وكذا النظر في المرآة، ويجوز إذا لم يكن للزينة.

**ششم:** نگاه‌کردن در آینه؛ اما اگر برای تزیین و آرایش نباشد جایز است.

السابع: والفسوق وهو الكذب.

**هفتم:** فسوق؛ یعنی همان دروغ.

الثامن: والجدال: وهو قول: لا والله، وبلى والله.

**هشتم:** جدال؛ یعنی گفتن: «نه به خدا» (لا والله) و «آری به خدا» (بلى والله).

التاسع: وقتل هوام الجسد حتى القمل، ويجوز نقله من مكان إلى آخر من جسده، ويجوز إلقاء القراد والحلم.

**نهم:** کشتن حشرات موذی حتی شپش؛ اما می‌تواند آن را از بدنش به مکان دیگری منتقل کند و می‌تواند کَنه (کوچک و بزرگ) را از روی خود پایین بیندازد.

العاشر: ويحرم لبس الخاتم للزينة ويجوز للسنة، ولبس المرأة الحلي للزينة، ولا بأس بما كان معتاداً لها، لكن يحرم عليها إظهاره حتى لزوجها.

**دهم:** انگشتر به انگشت کردن به نیت زینت حرام است ولی برای سنت (استحباب) جایز است؛ همچنین اینکه زن زینت‌آلات را به نیت زیبایی بپوشد (جایز نیست)، ولی به‌اندازۀ معمول برایش اشکالی ندارد، اما نشان دادن آن به دیگران -‌حتی به شوهرش‌- بر او حرام است.

الحادي عشر: واستعمال دهن فيه طيب محرم بعد الإحرام، وقبله إذا كان ريحه يبقى إلى الإحرام. وكذا ما ليس بطيب - اختياراً - بعد الإحرام، ويجوز اضطراراً.

**یازدهم:** استعمال روغنی که در آن بوی خوش باشد -‌پس از محرم‌شدن‌- حرام است و نیز پیش از احرام اگر بویش تا احرام باقی بماند؛ همچنین استعمال روغنی که خوشبو نیست -‌پس از احرام بستن‌- در حال اختیار جایز نیست اما در حالت اضطرار جایز است.

الثاني عشر: وإزالة الشعر قليله وكثيرة، ومع الضرورة لا أثم.

**دوازدهم:** زدودن مو -چه کم باشد و چه زیاد‌- اما در حال ضرورت گناهی محسوب نمی‌شود.

الثالث عشر: وتغطية الرأس، ولو غطى رأسه ناسياً ألقى الغطاء واجباً، وجدد التلبية استحباباً، ويجوز ذلك للمرأة.

**سیزدهم:** پوشاندن سر. اگر از روی فراموشی سر خود را بپوشاند واجب است پوشش سرش را پایین بیندازد و مستحب است تلبیه (لبیک‌ها) را دوباره تکرار کند. پوشش سر برای زن جایز است.

الرابع عشر: والتظليل محرم عليه سائراً نهاراً، ولو اضطر لم يحرم. ولو زامل عليلاً أو امرأة اختص العليل والمرأة بجواز التظليل. ويجوز التظليل طائراً (من يركب الطائرة)، ويُحرم في الطائرة إذا مرت بالميقات ولا يضره التظليل.

**چهاردهم:** در روز زیر سایۀ متحرک رفتن بر مرد حرام است، اما اگر مجبور شده باشد حرام نیست. اگر همراه او یک مریض یا یک زن باشد فقط آن مریض یا زن می‌تواند زیر سایۀ متحرک حرکت کند. زیر سایه بودن در حال پرواز (برای کسی که سوار هواپیما شود) جایز است؛ اگر در حال عبور از میقات در هواپیما محرم شود، زیر سایه بودن مشکلی برایش ایجاد نمی‌کند.

الخامس عشر: وإخراج الدم إلا عند الضرورة، وكذا حك الجلد المفضي إلى إدمائه، وكذا في السواك المفضي إلى إدمائه.

**پانزدهم:** خارج‌کردن خون از بدن (مگر در صورت وجود ضرورت) و نیز خاراندن پوست به حدی که سبب شود خون از آن خارج شود و همچنین مسواک زدنی که باعث خونریزی شود جایز نیست.

السادس عشر: وقص الأظفار.

**شانزدهم:** گرفتن ناخن.

السابع عشر: وقطع الشجر والحشيش، إلا أن ينبت في ملكه.

**هفدهم:** قطع درختان و کندن علف‌ها، مگر اینکه در ملک شخصی‌اش روییده باشد.

الثامن عشر: وتغسيل المحرم لو مات بالكافور.

**هجدهم:** غسل دادن مُحرِمی که در حال احرام مرده باشد با کافور.

التاسع عشر: ولبس السلاح لغير الضرورة.

**نوزدهم:** همراه داشتن سلاح در غیر از موارد ضروری.

العشرون: والارتماس، أي رمس تمام الرأس في الماء.

**بیستم:** فرورفتن تمام سر در آب (که به آن اِرتِماس می‌گویند).

الحادي والعشرون: وستر ظاهر القدم، فإن أضطر جاز.

**بیست و یکم:** پوشاندن روی پا،([[241]](#footnote-241)) اما اگر مجبور شود جایز است.

والمكروهات هي: الإحرام في الثياب المصبوغة بالسواد والعصفر وشبهه، ويتأكد في السواد، والنوم عليها، وفي الثياب الوسخة وإن كانت طاهرة، ولبس الثياب المعلمة، واستعمال الحنا للزينة، وكذا للمرأة ولو قبل الإحرام إذا قارنته، والنقاب للمرأة، ودخول الحمام، وتدليك الجسد فيه، وتلبيته من يناديه، واستعمال الرياحين.

**مكروهات:**

احرام در لباس سیاه‌رنگ، زردرنگ و نظایر آن کراهت دارد و این کراهت برای رنگ سیاه بیشتر است؛ همچنین در مورد خوابیدن روی آن (لباس سیاه). پوشیدن لباس آلوده حتی اگر پاک (طاهر) باشد. پوشیدن لباس علامت‌دار. به کار بردن حنا برای زینت؛ و همچنین (استفاده از حنا) برای زن مکروه است حتی اگر پیش از احرام باشد، البته اگر به احرام متصل شود. نقاب و روبنده برای زن. ورود به حمام و کیسه کشیدن بدن در حمام. به کار بردن کلمۀ «لبیک» برای پاسخ دادن به صدای کسی که او را صدا بزند. استشمام گُل‌ها و گیاهان خوشبو.

خاتمـة :

**خاتمـه:**

كل من دخل مكة وجب أن يكون محرماً، إلا من يكون دخوله بعد إحرامه قبل مضي شهر، أو يتكرر كالحطاب والحشاش. ومن دخلها لقتال جاز أن يدخل محلاً، كما دخل النبي (ص) عام الفتح وعليه المغفر.

هرکس که وارد مکه می‌شود باید محرم باشد، مگر کسی که پیش از گذشتن یک ماه از احرامش دوباره وارد مکه گردد، یا کسی که این کار را بارها تکرار می‌کند مثل هیزم‌شکن و خارکََن. هر‌کس برای پیکار وارد آن شود می‌تواند به‌صورت مُحِل (بدون احرام) وارد گردد، همان‌طور که پیامبر  در سال فتح مکه وارد آنجا شد درحالی‌که «کلاه‌خود» بر سر داشت.

وإحرام المرأة كإحرام الرجل إلا فيما استثنيناه. ولو حضرت الميقات جاز لها أن تحرم ولو كانت حائضاً، لكن لا تصلي صلاة الإحرام. ولو تركت الإحرام ظناً أنه لا يجوز رجعت إلى الميقات وأنشأت الإحرام منه، ولو منعها مانع أحرمت من موضعها. ولو دخلت مكة خرجت إلى أدنى الحل، ولو منعها مانع أحرمت من مكة.

احرام زن مانند احرام مرد است، به‌جز آنچه برای زنان استثنا کردیم. اگر زن در میقات حاضر شد می‌تواند محرم شود -‌حتی اگر حائض باشد- اما نماز احرام نمی‌خواند. اگر زن حائض به گمان اینکه مجاز نیست، محرم نشود، باید به میقات بازگشته، از میقات محرم شود و اگر مانعی برایش به وجود آمد از همان‌جا که هست محرم می‌شود. اگر به مکه وارد شده باشد باید به نزدیک‌ترین مکان خروج از احرام برود و باز اگر مانعی برایش پیش آمد از همان مکه محرم می‌گردد.

القول: في الوقوف بعرفات

**۲- وقوف در عرفات**

والنظر في: مقدمته، وكيفيته، ولواحقه.

این بخش شامل یک مقدمه، چگونگی وقوف در عرفات و ملحقاتی دربارۀ آن است.

أما المقدمة:

**مقدمه**

فيستحب للمتمتع أن يخرج إلى عرفات يوم التروية (8 ذي الحجة) بعد أن يصلي الظهرين، إلا المضطر كالشيخ الهم ومن يخشى الزحام، وأن يمضي إلى منى ويبيت بها ليلته إلى طلوع الفجر من يوم عرفة، لكن لا يجوز وادي محسَّر إلا بعد طلوع الشمس.

مستحب است کسی که به حج تمتّع رفته، روز تَرویِه (هشتم ذی‌حجه)، پس‌ازآنکه نماز ظهر و عصر را خواند، به‌سوی عرفات حرکت کند، مگر کسی که ناچار است، ‌مثل کسی که بسیار پیر و فرتوت است و کسی که از شلوغی وحشت دارد؛ و نیز مستحب است تا مِنا برود و آن شب را تا طلوع فجر روز عرفه (نهم ذی‌حجه) در آنجا بیتوته کند (شب بماند)، البته جایز نیست پیش از طلوع خورشید از «بیابان محسَّر» عبور کند.

ويكره الخروج قبل الفجر إلا للضرورة كالمريض والخائف. والإمام يستحب له الإقامة فيها إلى طلوع الشمس، ويستحب الدعاء بالمرسوم عند الخروج، وأن يغتسل للوقوف.

خروج (از منا) پیش از طلوع فجر کراهت دارد، مگر با وجود ضرورت -مانند بیمار و کسی که می‌ترسد- و مستحب است امام تا طلوع فجر در منا بماند. مستحب است هنگام خروج از مِنا دعاهای مرسوم خوانده شود و برای وقوف [در عرفات] غسل نماید.

وأما الكيفية:

**چگونگی وقوف**

فيشتمل على واجب وندب:

این بخش شامل واجبات و مستحبات است:

فالواجب: النية، والكون بها إلى الغروب. فلو وقف بنمرة، أو عُرنَة، أو ثوية أو ذي المجاز، أو تحت الأراك لم يجزه.

**واجبات**

نیت و ماندن در عرفات تا غروب. اگر در بیابان‌های «نمَرة»، «عُرنَة»، «ثوية»، «ذی‌المجاز» و یا «تحت‌الاراک» وقوف نماید کافی نیست (از او پذیرفته نیست).

ولو أفاض قبل الغروب جاهلاً أو ناسياً فلا شئ عليه، وإن كان عامداً جبره ببدنة، فإن لم يقدر صام ثمانية عشر يوماً. ولو عاد قبل الغروب لم يلزمه شئ.

اگر از روی ندانستن حکم و یا فراموشی پیش از غروب از عرفات خارج شود چیزی بر ذمّه‌اش نیست، اما اگر از روی عمد چنین کند جبرانش قربانی‌کردن یک شتر است و اگر نتوانست باید هجده روز روزه بگیرد؛ اما اگر قبل از غروب دوباره برگردد چیزی بر ذمّه‌اش نخواهد بود.

وأما أحكامه ، فمسائل خمسة:

**احکام وقوف در عرفات**

شامل پنج مسئله است:

الأولى: الوقوف بعرفات ركن من تركه عامداً فلا حج له، ومن تركه ناسياً تداركه ما دام وقته باقياً، ولو فاته الوقوف بها اجتزأ بالوقوف بالمشعر.

**اول:** وقوف در عرفات یک رکن است که هر‌کس آن را از روی عمد ترک کند حج انجام نداده است و هر‌کس آن را از روی فراموشی انجام ندهد تا وقتش باقی است باید جبران کند و اگر وقت از دست رفت و در عرفات وقوف نکرد می‌تواند به وقوف در مشعر اکتفا کند.

الثانية: وقت الاختيار لعرفة من زوال الشمس إلى الغروب، من تركه عامداً فسد حجه، ووقت الاضطرار إلى طلوع الفجر من يوم النحر.

**دوم:** وقت اختیاری برای وقوف در عرفات از زوال خورشید (ظهر شرعی) تا غروب است. کسی که عمداً آن را ترک کند حجش باطل می‌شود و وقت اضطرار، تا طلوع فجر روز عید قربان است.

الثالثة: من نسي الوقوف بعرفة رجع فوقف بها ولو إلى طلوع الفجر إذا عرف أنه يدرك المشعر قبل طلوع الشمس، فلو غلب على ظنه الفوات اقتصر على إدراك المشعر قبل طلوع الشمس وقد تم حجه. وكذا لو نسي الوقوف بعرفات ولم يذكر إلا بعد الوقوف بالمشعر قبل طلوع الشمس.

**سوم:** کسی که وقوف در عرفات را فراموش کند، اگر بداند می‌تواند وقوف در مشعر را پیش از طلوع آفتاب درک کند، اگرچه وقوفش در عرفات تا طلوع فجر (اذان صبح) به طول بینجامد باید برگردد و در عرفات وقوف نماید، اما اگر گمان قوی داشته باشد به اینکه وقوف مشعر را از دست می‌دهد، به وقوف در مشعر پیش از طلوع آفتاب اکتفا می‌کند و حجش کامل است. اگر وقوف در عرفات را فراموش کند و تا بعد از وقوف در مشعر که پیش از طلوع آفتاب است به یاد نیاورد نیز حکم به همین صورت است.

الرابعة: إذا وقف بعرفات قبل الغروب، ولم يتفق له إدراك المشعر إلى قبل الزوال صح حجه.

**چهارم:** اگر پیش از غروب در عرفات وقوف داشته باشد و نتواند مشعر را تا قبل از ظهر شرعی درک کند حجش صحیح است.

الخامسة: إذا لم يتفق له الوقوف بعرفات نهاراً فوقف ليلاً، ثم لم يدرك المشعر حتى تطلع الشمس ، فإن أدركه قبل الزوال صح حجه.

**پنجم:** اگر نتوانست روز را در عرفات وقوف نماید و شب را در آنجا ماند و تا طلوع آفتاب نتوانست مشعر را درک کند، اگر بتواند قبل از ظهر شرعی خود را به مشعر برساند و در آن وقوف داشته باشد، حجش صحیح است.

والمندوبات: الوقوف في ميسرة الجبل في السفح، والدعاء المتلقى عن أهل البيت (ع) أو غيره من الأدعية، وأن يدعو لنفسه ولوالديه وللمؤمنين، وأن يضرب خباءه بنمرة، وأن يقف على السهل، وأن يجمع رحله ويسد الخلل به وبنفسه، وأن يدعو قائماً.

**مستحبات**

وقوف در سمت چپ (جبل‌الرحمه) (نسبت به کسی که از مکه وارد عرفات می‌شود) در پایین‌ترین قسمت کوه و خواندن دعاهایی که از اهل‌بیت  گرفته‌شده یا دعاهای دیگر؛ و اینکه برای خودش و پدر و مادرش و دیگر مؤمنان دعا کند؛ و خیمه‌اش را در وادی نمره بر پا نماید؛ و اینکه در زمین صاف بایستد؛ و اینکه تمام بارش را جمع و جای خالی (بین خودش و همراهانش) را با حضور خودش و وسایلش پر کند؛ و اینکه ایستاده دعا بخواند.

ويكره: الوقوف في أعلى الجبل، وراكباً، وقاعداً.

**مکروه است** در بالای کوه، یا سواره یا نشسته وقوف نماید.

القول: في الوقوف بالمشعر

**۳- وقوف در مشعر**

والنظر في: مقدمته، وكيفيته.

این بحث مشتمل بر یک مقدمه و کیفیت وقوف در مشعر است.

أما المقدمة:

**مقدمه**

فيستحب الاقتصاد في سيره إلى المشعر، وأن يقول إذا بلغ الكثيب الأحمر عن يمين الطريق: (اللهم ارحم موقفي، وزد في عملي، وسلم لي ديني، وتقبل مناسكي)، وأن يؤخر المغرب والعشاء إلى المزدلفة ولو صار إلى ربع الليل، ولو منعه مانع صلى في الطريق، وأن يجمع بين المغرب والعشاء بأذان واحد وإقامتين من غير نوافل بينهما ويؤخر نوافل المغرب إلى بعد العشاء.

مستحب است در رفتن به‌سوی مشعر میانه‌روی کند (نه تند حرکت کند و نه کُند) و اینکه وقتی به ریگزار سرخ سمت راست راه رسید بگوید: (**اللهم ارحَم مَوقِفي،‌وَ زِد في عملي، وسَلِّم لي ديني، وتَقبَّل مناسكی)**؛(**خدایا! به این جایگاهم رحم کن و عملم را زیاد فرما و دینم را برایم سالم گردان و عباداتم را قبول فرما**)؛ و نیز مستحب است نماز مغرب و عشا را تا رسیدن به مزدلفه به تأخیر بیندازد -حتی اگر تا یک‌چهارم از شب طول بکشد‌- و اگر مانعی برایش پیش بیاید بین راه، نمازش را بخواند و مستحب است نماز مغرب و عشا را پشت سر هم بخواند، با یک اذان و دو اقامه([[242]](#footnote-242)) بدون اینکه بین آن دو، نافله بخواند و نافله‌های مغرب را تا بعد از نماز عشا به تأخیر بیندازد.

وأما الكيفية:

**چگونگی وقوف در مشعر**

فالواجب: النية، والوقوف بالمشعر، وحده: ما بين المأزمين إلى الحياض إلى وادي محسر. ولا يقف بغير المشعر، ويجوز مع الزحام الارتفاع إلى الجبل. ولو نوى الوقوف ثم نام أو جن أو أغمي عليه صح وقوفه.

**واجبات:**

**۱-** نیت

**۲-** وقوف در مشعر.

محدودۀ آن، بین مأزمین (دو کوهی که بین عرفات و مشعر است) تا حیاض تا وادی محَسّر است. نباید در جایی غیر از مشعر وقوف نماید و اگر شلوغی و ازدحام جمعیت زیاد بود جایز است از کوه بالا رود. اگر نیت وقوف کند سپس خوابش ببرد یا دیوانه و یا بی‌هوش شود، وقوفش صحیح است.

وأن يكون الوقوف بعد طلوع الفجر، فلو أفاض قبله عامداً بعد أن كان به ليلاً - ولو قليلاً - لم يبطل حجه إذا كان وقف بعرفات، وجبره بشاة. ويجوز الإفاضة قبل الفجر للمرأة، ومن يخاف على نفسه من غير جبر. ولو أفاض ناسياً لم يكن عليه شئ.

**۳-** وقوف بعد از طلوع فجر (اذان صبح) باشد؛ اگر قبل از طلوع فجر عمداً از مشعر خارج شود (بعدازاینکه شب -‌هرچند مقدار کمی از آن‌- را در مشعر مانده باشد) حجش باطل نمی‌شود -البته اگر در عرفات وقوف کرده باشد‌- و جبران آن، قربانی کردن یک گوسفند است. برای بانوان و کسانی که از آسیب جانی بر خودشان بیمناک‌اند جایز است قبل از طلوع فجر از مشعر خارج شوند و نیاز به جبران هم نیست؛ همچنین اگر از روی فراموشی زودتر خارج شود نیز چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود.

ويستحب الوقوف بعد أن يصلي الفجر، وأن يدعو بالدعاء المرسوم أو ما يتضمن الحمد لله والثناء عليه والصلاة على النبي وآله (ع)، وأن يطأ الصرورة المشعر برجله حافياً، ويستحب الصعود على قزح وذكر الله عليه.

**مستحبات:**

مستحب است بعد از نماز صبح در مشعر وقوف نماید و دعاهای مرسوم یا دعاهایی را که شامل حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و خاندانش است، بخواند؛ همچنین مستحب است کسی که اولین بار حج می‌گذارد با پای برهنه در مشعر قدم نهد و اینکه بر کوه قُزَح بالا رفته، در آنجا ذکر خدا بگوید.

مسائل خمس:

**مسائل پنج‌گانه:**

الأولى: وقت الوقوف بالمشعر ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، وللمضطر إلى زوال الشمس.

**اول:** وقت وقوف در مشعر بين طلوع فجر تا طلوع آفتاب است و برای کسی که مضطر (ناچار) باشد تا ظهر شرعی است.

الثانية: من لم يقف بالمشعر ليلاً ولا بعد الفجر عامداً بطل حجه، ولو ترك ذلك ناسياً لم يبطل إن كان وقف بعرفات . ولو تركهما جميعاً بطل حجه عمداً أو نسياناً.

**دوم:** کسی که نَه شب و نَه بعد از طلوع فجر (از روی عمد) در مشعر وقوف نکند حجش باطل است و اگر از روی فراموشی وقوف در مشعر را ترک کرد، درصورتی‌که وقوف در عرفات را انجام داده باشد باطل نیست. اگر هر دو وقوف را ترک نماید -‌چه عمداً و چه از روی سهو و فراموشی‌- حجش باطل است.

الثالثة: من لم يقف بعرفات وأدرك المشعر قبل طلوع الشمس صح حجه، ولو فاته بطل. ولو وقف بعرفات جاز له تدارك المشعر إلى قبل الزوال.

**سوم:** کسی که در عرفات وقوف نکند و قبل از طلوع آفتاب به وقوف در مشعر برسد، حجش صحیح است، اما اگر به وقوف مشعر هم نرسد حجش باطل است. اگر در عرفات وقوف نموده باشد (و به وقوف در مشعر در وقتش نرسیده باشد) می‌تواند تا قبل از ظهر شرعی وقوف در مشعر را به‌جا آورد.

الرابعة: من فاته الحج تحلل بعمرة مفردة، ثم يقضيه إن كان واجباً على الصفة التي وجبت، تمتعاً أو قراناً أو إفراداً.

**چهارم:** کسی که حجش باطل شده است با انجام عمرۀ مفرده از احرام خارج می‌شود و اگر حجش واجب بوده، باید در آینده قضای آن را به همان شکلی که بر او واجب شده بود به‌جا آورد (تمتّع، قران یا افراد).

الخامسة: من فاته الحج سقطت عنه أفعاله، ويستحب له الإقامة بمنى إلى انقضاء أيام التشريق، ثم يأتي بأفعال العمرة التي يتحلل بها.

**پنجم:** کسی که حجش باطل شده، اعمال حج از گردنش برداشته می‌شود و مستحب است تا پایان ایام تشریق در منا اقامت کند، سپس اعمال عمرۀ مفرده‌ای که با آن از احرام خارج می‌شود را به‌جا آورد.

خاتمــة:

**خاتمــه:**

إذا ورد المشعر استحب له التقاط الحصى منه وهو سبعون حصاة، ولو أخذه من غيره جاز، لكن من الحرم عدا المساجد. ويجب فيه شروط ثلاثة: أن يكون مما يسمى حجراً، ومن الحرم، وأبكاراً. ويستحب أن يكون برشا، رخوة، بقدر الأنملة، كحيلة منطقة، ملتقطة. ويكره أن تكون صلبة، أو مكسرة.

هنگامی‌که وارد مشعر شد مستحب است هفتاد عدد ریگ از زمین بردارد، هرچند اگر از جای دیگر هم برداشت جایز است، البته از محدودۀ حرم و خارج از مساجد. دربارۀ این ریگ‌ها سه شرط واجب وجود دارد: طوری باشد که به آن سنگ گفته شود، از محدوده حرم باشد و تابه‌حال از آن در رمی استفاده نشده باشد. مستحب است رنگی، صاف و به‌اندازۀ بند انگشت باشد. به رنگ سرمه و نقطه‌نقطه باشد و از روی زمین برداشته شود. مکروه است سفت و خشن یا شکسته شده باشد.

ويستحب لمن عدا الإمام الإفاضة قبل طلوع الشمس بقليل، ولكن لا يجوز وادي محسّر إلا بعد طلوعها. والإمام يتأخر حتى تطلع، والسعي بوادي محسر وهو يقول: (اللهم سلم عهدي، واقبل توبتي، واجب دعوتي، واخلفني فيمن تركت بعدي). ولو ترك السعي فيه رجع فسعى استحباباً.

برای غیر امام مستحب است کمی پیش از طلوع آفتاب از مشعر خارج گردد، اما نباید تا بعد از طلوع آفتاب از وادی محسّر عبور کند. امام تا طلوع آفتاب خروجش را به تأخیر می‌اندازد و نیز مستحب است در وادی محسّر سعی انجام دهد درحالی‌که این ذکر را می‌گوید: (**اللهم سَلِّم عهدي، واقبَل توبتي، وأجِب دعوتي، واخلُفني فيمن ترَكتُ بعدي**)؛(**خدایا عهد و پیمانم را به سلامت دار و توبۀ مرا بپذیر و دعایم را اجابت فرما و در میان کسانی که از خود به‌جا گذاشتم جانشینم باش**) و اگر سعی در آنجا را ترک کرد مستحب است بازگردد و سعی را انجام دهد.

القول: في نزول منى وما بها من المناسك

**۴- ورود به مِنا و اعمال عبادی آن**

فإذا هبط بمنى استحب له الدعاء بالمرسوم، ومناسكه بها يوم النحر ثلاثة وهي: رمي جمرة العقبة، ثم الذبح، ثم الحلق.

هرگاه وارد منا شود مستحب است دعاهای مرسوم را بخواند. اعمال منا در روز عید قربان سه مورد است: رمی جمرۀ عقبه، سپس قربانی‌کردن و بعدازآن «حلق» (تراشیدن سر).

أما الأول:

**اول: رمی جمرۀ عقبه**

فالواجب فيه: النية، والعدد وهو سبع، وإلقاؤها بما يسمى رمياً، وإصابة الجمرة بها بما يفعله. فلو وقعت على شئ وانحدرت على الجمرة جاز، ولو قصرت فتممها حركة غيره من حيوان أو إنسان لم يجز. وكذا لو شك فلم يعلم وصلت الجمرة أم لا. ولو طرحها على الجمرة من غير رمي لم يجز.

واجبات آن عبارت‌اند از: نیت، تکمیل تعداد که هفت عدد (سنگ) است، انداختن سنگ‌ها طوری که به آن پرتاب بگویند و برخورد‌کردن سنگ‌ها به جمره با پرتاب‌کردن. اگر سنگ با چیز دیگری برخورد کند و برگشت کرده، به جمره اصابت کند جایز است، ولی اگر حرکت سنگ کُند باشد و حرکت چیز دیگری مانند حیوان یا انسان تکمیل‌کنندۀ آن باشد جایز نیست. همچنین اگر شک کند و نداند که سنگ به جمره رسیده است یا نه، حکم به همین صورت است (جایز نیست). اگر آن را بدون پرتاب‌کردن روی جمره بیندازد نیز جایز نیست.

والمستحب فيه ستة: الطهارة، والدعاء عند إرادة الرمي، وأن يكون بينه وبين الجمرة عشره أذرع إلى خمسة عشر ذراعاً، وأن يرميها خذفاً، والدعاء مع كل حصاة، وأن يكون ماشياً، ولو رمى راكباً جاز. وفي جمرة العقبة يستقبلها ويستدبر القبلة، وفي غيرها يستقبلها ويستقبل القبلة.

مستحبات آن شش مورد است: طهارت، دعا هنگام تصمیم به پرتاب سنگ، اینکه بین او و جمره ده تا پانزده ذراع فاصله باشد، اینکه رمی جمره را با سنگ‌ریزه انجام دهد، با پرتاب هر سنگ دعا کند و پیاده باشد (هرچند که رمی به‌صورت سواره نیز جایز است). در رمیِ جمرۀ عقبه مستحب است رو به جمره کرده، پشت به قبله بایستد و در جمرات دیگر هم رو به جمره و هم رو به قبله باشد (جمره را بین خود و قبله قرار دهد).

وأما الثاني: وهو الذبح، فيشتمل على أطراف:

**دوم: قربانی کردن**

شامل پنج مورد است:

الأول: في الهدي.

۱- **قربانی**

وهو واجب على المتمتع، ولا يجب على غيره سواء كان مفترضاً أو متنفلاً. ولو تمتع المكي وجب عليه الهدي، ولو كان المتمتع مملوكاً بإذن مولاه كان مولاه بالخيار بين أن يهدي ، وأن يأمره بالصوم. ولو أدرك المملوك أحد الموقفين معتقاً لزمه الهدي مع القدرة، ومع التعذر الصوم.

قربانی بر کسی که حج تمتّع به‌جا می‌آورد واجب است، ولی بر دیگران واجب نیست چه حجشان واجب باشد و چه مستحب. اگر شخصی که ساکن مکه است حج تمتّع به‌جا ‌آورد قربانی‌کردن بر او نیز واجب است و اگر شخصی که غلام فرد دیگری است با اجازۀ مولایش حج تمتّع به‌جا ‌آورد، مولایش مخیر است که به‌عوض او قربانی کند یا اینکه به او دستور دهد روزه بگیرد. اگر بنده (غلام) هنگام وقوف در یکی از دو موقف آزاد شود اگر در توانش بود قربانی بر او واجب است و اگر نتوانست باید روزه بگیرد.

والنية شرط في الذبح، ويجوز أن يتولاها عنه الذابح بشرط ان يكون مؤمناً، ويجب ذبحه بمنى. ولا يجزي واحد في الواجب إلا عن واحد، ويجزي البقر عن سبعة في الندب. ولا يجب بيع ثياب التجمل في الهدي، بل يقتصر على الصوم. ولو ضل الهدي فذبحه غير صاحبه لم يجز عنه. ولا يجوز إخراج شئ مما يذبحه عن منى، بل يخرج إلى مصرفه بها.

در قربانی‌کردن، داشتنِ نیت شرط است و البته جایز است قصاب (به‌شرط مؤمن‌بودن) از طرف او نیت کند و واجب است قربانی‌کردن در مِنا باشد. در حجِ واجب هر قربانی فقط برای یک نفر کفایت می‌کند، اما در حجِ مستحبی یک گاو برای هفت نفر هم کفایت می‌کند. برای تهیۀ قربانی واجب نیست لباس‌های گران‌بهای خود را بفروشد، بلکه (اگر پول نداشت) به روزه گرفتن اکتفا کند. اگر حیوان قربانی گم شود و شخص دیگری غیر از صاحبش آن را ذبح کند از او پذیرفته نمی‌شود. جایز نیست چیزی از گوشت قربانی را از منا خارج سازد، بلکه به‌اندازۀ مصرفش در منا از آن جدا ‌کند.

ويجب ذبحه يوم النحر مقدماً على الحلق ، فلو أخره أثم وأجزأ. وكذا لو ذبحه في بقية ذي الحجة جاز.

واجب است قربانی را در روز عید قربان پیش از تراشیدن موی سرش، انجام دهد و اگر قربانی را به تأخیر بیندازد گناه کرده ولی صحیح است. اگر در روزهای باقی‌مانده‌ از ماه ذی‌حجه قربانی کند نیز جایز است.

الثاني: في صفاته. والواجب ثلاثة:

**۲- خصوصیات قربانی**

داشتن سه خصوصیت برای قربانی واجب است:

الأول: الجنس، ويجب أن يكون من النعم: الإبل، والبقر، والغنم.

**اول:** جنسیت. واجب است از چارپایان باشد: شتر، گاو و یا گوسفند.

الثاني: السن، فلا يجزي من الإبل إلا الثني، وهو الذي له خمس ودخل في السادسة، ومن البقر والمعز ما له سنة ودخل في الثانية ، ويجزي من الضأن الجذع لسنته.

**دوم:** سن. اگر بخواهد شتر قربانی کند باید «ثنی» باشد -یعنی شتری که پنج سالش تمام و وارد شش سال شده باشد- تا کفایت کند. اگر گاو و بز قربانی می‌کند باید یک سالش تمام و وارد دوسالگی شده باشد. گوسفند باید زادۀ همان سال باشد تا کفایت کند.([[243]](#footnote-243))

الثالث: أن يكون تاماً، فلا يجزي العوراء، ولا العرجاء البين عرجها، ولا التي انكسر قرنها الداخل، ولا المقطوعة الإذن، ولا الخصي من الفحول، ولا المهزولة وهي التي ليس على كليتها شحم.

**سوم:** اینکه ناقص نباشد؛ پس اگر حیوان مشکلات زیر را داشته باشد به‌عنوان قربانی کفایت نمی‌کند: حیوان کور، حیوان لَنگی که لنگ‌بودنش آشکار باشد، حیوانی که شاخش تا لایۀ درونی شکسته باشد، حیوانی که گوش‌بریده باشد، حیوان نری که بیضه‌هایش کشیده شده باشد و «مهزوله» (حیوان لاغری که روی کلیه‌هایش چربی نداشته باشد).

ولو اشتراها على أنها مهزولة فخرجت كذلك لم تجزه، ولو خرجت سمينة أجزأته وكذا لو اشتراها على أنها سمينة فخرجت مهزولة، ولو اشتراها على أنها تامة فبانت ناقصة لم يجزه.

اگر حیوان را به‌عنوان «مهزول» خریده و واقعاً هم مهزول باشد کفایت نمی‌کند، ولی اگر سمینه (فربه) از کار درآمد مشکلی نخواهد داشت. اگر آن را به‌عنوان حیوان فربه خریده باشد ولی مهزوله از کار درآید نیز به همین صورت خواهد بود. اگر به‌عنوان حیوان تامّ (بی‌عیب) خریداری کرده باشد ولی ناقص از کار درآید کفایت نخواهد کرد.

والمستحب: أن تكون سمينة تنظر في سواد وتبرك في سواد وتمشي في مثله، وأن تكون مما عرّف به. وأفضل الهدي من البدن والبقر الإناث، ومن الضأن والمعز الذكران. وأن ينحر الإبل قائمة قد ربطت بين الخف والركبة، ويطعنها من الجانب الأيمن، وأن يدعو الله تعالى عند الذبح، ويترك يده على يد الذابح، وأفضل منه أن يتولى الذبح بنفسه إذا أحسن.

**مستحبات:**

قربانی به حدی چاق باشد که به سایۀ خودش نگاه کند، در سایۀ خودش بنشیند و به همین صورت راه برود (کنایه از درشت‌هیکل بودن). اینکه حیوانی باشد که از شب عرفه با خود همراه داشته باشد. در مورد شتر و گاو بهترینشان برای قربانی ماده‌ها و در مورد گوسفند و بز، نرها بهتر هستند. مستحب است شتر را در حالت ایستاده نحر کنند و بین سُم و ران او را ببندند و اینکه دشنه را از سمت راست بر او بزنند و اینکه هنگام ذبح‌کردن خدا را بخوانند؛ همچنین مستحب است حاجی دستش را روی دست قصاب قرار دهد و بهتر است اگر خودش می‌تواند به‌خوبی عمل ذبح را انجام دهد، خودش ذبح کند.

ويستحب أن يقسمه ثلاثاً يأكل ثلثه، ويتصدق بثلثه، ويهدي ثلثه. ويجب الأكل منه، ولو قليلاً. ويكره: التضحية بالجاموس، وبالثور، وبالموجوء.

مستحب است گوشت قربانی را به سه قسمت تقسیم کرده، یک سومش را خودش بخورد، یک‌سوم را صدقه بدهد و یک‌سوم دیگر را هدیه نماید. واجب است خودش از گوشت قربانی بخورد هرچند مقدار کمی باشد.

مکروه است گاومیش یا گاو نر و یا حیوانی که بیضه‌هایش در اثر زخم فاسد شده باشد را قربانی کند.

الثالث: في البدل.

**۳- بدل از قربانی**

من فقد الهدي ووجد ثمنه ينتقل فرضه إلى الصوم، وإذا فقدهما صام عشرة أيام، ثلاثة في الحج متتابعات، يوماً قبل التروية ويوم التروية ويوم عرفة. ولو لم يتفق اقتصر على التروية وعرفة، ثم صام الثالث بعد النفر. ولو فاته يوم التروية أخره إلى بعد النفر، ويجوز تقديمها من أول ذي الحجة بعد أن تلبس بالمتعـة. ويجوز صومها طول ذي الحجة، ولو صام يومين وأفطرالثالث لم يجزه واستأنف، إلا أن يكون ذلك هو العيد فيأتي بالثالث بعد النفر.

کسی که نتوانسته قربانی پیدا کند ولی پولش را داشته باشد، عمل واجبش از قربانی‌کردن به روزه‌گرفتن تبدیل می‌شود [به‌جای قربانی روزه می‌گیرد] و اگر نه قربانی و نه پول آن را داشته باشد، باید ده روز روزه بگیرد که سه روز آن را به‌صورت متوالی در ایام حج می‌گیرد (روز قبل از ترویه، روز ترویه و روز عرفه) ‌و اگر به این صورت نتوانست به روز ترویه و عرفه اکتفا کند‌ و سپس روز سوم را پس از کوچ، روزه می‌گیرد. اگر روز ترویه را روزه نگرفت روزۀ آن را به بعد از کوچ موکول می‌کند. می‌تواند روزۀ آن سه روز را از روزهای اول ماه ذی‌حجه -پس‌ازاینکه به حج مشغول شد‌- روزه بگیرد و نیز می‌تواند در طول ذی‌حجه روزۀ این سه روز را به‌جا آورد. اگر دو روز روزه بگیرد و روز سوم را افطار کند کفایت نمی‌کند و باید از ابتدا هر سه روز را روزه بگیرد، مگر اینکه روز سوم عید قربان باشد که در این صورت سومین روز را پس از کوچ‌کردن از منا به‌جا می‌آورد.

ولا يصح صوم هذه الثلاثة إلا في ذي الحجة بعد التلبس بالمتعة، ولو خرج ذو الحجة ولم يصمها تعين الهدي في القابل. ولو صامها ثم وجد الهدي ولو قبل التلبس بالسبعة لم يجب عليه الهدي وكان له المضي على الصوم، ولو رجع إلى الهدي كان أفضل.

به‌جا آوردن روزۀ این سه روز فقط در ماه ذی‌حجه و پس از شروع‌کردن به حج صحیح است. اگر ماه ذی‌حجه تمام شود و روزۀ این سه روز را نگرفته باشد، باید در سال آینده یک قربانی به‌جا آورد. اگر آن سه روز را روزه بگیرد و سپس قبل از اقدام به روزۀ هفت روزِ باقیمانده قربانی به دست آورد، قربانی‌کردن بر او واجب نیست و می‌تواند روزه‌ها را ادامه دهد، هرچند بهتر است به‌جای روزه قربانی کند.

وصوم السبعة بعد وصوله إلى أهله، ولا يشترط فيها الموالاة، فإن أقام بمكة انتظر قدر وصوله إلى أهله ما لم يزد على شهر، ولو مات من وجب عليه الصوم ولم يصم وجب أن يصوم عنه وليه الثلاثة والسبعة.

زمان روزۀ هفت روزِ باقیمانده، پس از بازگشت و رسیدن به اهل و خانواده‌اش می‌باشد و پشت سر هم بودن این روزه‌ها شرط نیست. اگر در مکه اقامت کرد به‌اندازۀ رسیدن به خانواده‌اش صبر می‌کند، البته بیش از یک ماه نشود. اگر کسی که روزه بر او واجب است بمیرد و روزه را نگرفته باشد واجب است ولیّ او از طرفش یک سه روز و یک هفت روز روزه بگیرد.

ومن وجب عليه بدنة في نذر أو كفارة ولم يجد كان عليه سبع شياة، ولو تعين الهدي فمات من وجب عليه أخرج من أصل التركة.

کسی که قربانی‌کردن یک شتر (بُدنه) به سبب نذر یا کفاره بر او واجب شده ولی شتر نیافته باشد، به‌جای آن، هفت گوسفند قربانی ‌کند و اگر فقط قربانی کردن واجب شده باشد و شخصی که بر او واجب شده است بمیرد، از اصل ماتَرَک (اموال میت) خارج می‌شود.

الرابع: في هدي القران.

**۴- قربانی حج قِران**

لا يخرج هدي القران عن ملك سائقه، وله إبداله والتصرف فيه وإن أشعره أو قلده، ولكن متى ساقه فلابد من نحره بمنى إن كان لإحرام الحج، وإن كان للعمرة فبفناء الكعبة بالحزورة.

قربانی حج قِران از مایَملَک کسی که آن را به مکه می‌برد جدا نمی‌شود؛ او می‌تواند قربانی را عوض یا در آن تغییر ایجاد کند، حتی اگر آن را علامت‌گذاری یا تقلید کرده باشد؛ اما وقتی آن را به مکه آورده باشد اگر برای احرام حج باشد باید آن را در مِنا قربانی کند و اگر برای عمره باشد در اطراف کعبه (اطراف مسجد) در حَزوَره (تپه‌ای بین صفا و مروه) آن را قربانی کند.

ولو هلك لم يجب إقامة بدله، لأنه ليس بمضمون. ولو كان مضموناً كالكفارات وجب إقامة بدله. ولو عجز هدي السياق عن الوصول جاز أن ينحر أو يذبح، وُيعلَّم بما يدل على أنه هدي. ولو أصابه كسر جاز بيعه، والأفضل أن يتصدق بثمنه أو يقيم بدله، ولا يتعين هدي السياق للصدقة إلا بالنذر.

اگر قربانی تَلَف شود لازم نیست به‌جای آن قربانی دیگری بیاورد، زیرا ضامن آن نبوده است و اگر ‌مانند کفاره‌ها، ضامن آن بوده باشد باید به‌جای آن‌که تلف شده قربانی دیگری بیاورد. اگر حیوانی که به‌عنوان قربانی با خود می‌برد از رسیدن (به محل قربانی) ناتوان شود می‌تواند آن را نحر یا ذبح نماید و با چیزی که مشخص کند این قربانی است آن را علامت‌گذاری و معین ‌نماید. اگر حیوان دچار شکستگی شد، فروختن آن جایز خواهد بود و بهتر است پولش را صدقه بدهد یا یک قربانی دیگری به‌جای آن تهیه کند. واجب نیست قربانی که با خود همراه برده را حتماً به‌عنوان صدقه بدهد، مگر اینکه نذر کرده باشد.

ولو سرق من غير تفريط لم يضمن. ولو ضل فذبحه الواجد عن صاحبه أجزأ عنه. ولو ضاع فأقام بدله ثم وجد الأول ذبحه ولم يجب ذبح الأخير، ولو ذبح الأخير ذبح الأول ندباً، إلا أن يكون منذوراً. ويجوز ركوب الهدي ما لم يضر به، وشرب لبنه ما لم يضر بولده .

اگر در نگهداریِ قربانی کوتاهی نکند اما قربانی از او دزدیده شود، ضامن نیست. اگر قربانی گم شود و کسی که آن را پیدا کرده از طرف صاحبش آن را قربانی نماید، از صاحبش پذیرفته می‌شود. اگر قربانی از دستش برود و یک حیوان دیگر را عوض آن برای قربانی تهیه کند سپس حیوان اولی پیدا شود، همان اولی را قربانی ‌کند و ذبح حیوان دوم واجب نیست؛ و اگر دومی را ذبح کرده باشد (و بعدازآن حیوان اول پیدا شود) ذبح‌کردن اولی مستحب است، مگر اینکه اولی نذر بوده باشد. سوارشدن بر حیوانی که برای قربانی همراه خود می‌برد، درصورتی‌که آسیبی به آن نرسد جایز است و همچنین دوشیدن شیرش درصورتی‌که به بچه‌اش آسیبی نرسد (جایز است).

وكل هدي واجب كالكفارات لا يجوز أن يعطي الجزار منها شيئاً، ولا أخذ شئ من جلودها، ولا أكل شئ منها، فإن أكل تصدق بثمن ما أكل. ومن نذر أن ينحر بدنة فإن عين موضعها وجب، وإن أطلق نحرها بمكة.

جایز نیست چیزی از قربانی‌های واجب، مانند کفارات‌ را به قصاب بدهد یا چیزی از پوست آن را بردارد و یا چیزی از آن را بخورد؛ و اگر مقداری از آن را خورد به‌اندازۀ پولش صدقه ‌دهد. کسی که نذر کرده شتر قربانی کند اگر مکانش را هم مشخص کرده باشد باید در همان مکان باشد و اگر مشخص نکرده باشد آن را در مکه ذبح ‌نماید.

ويستحب أن يأكل من هدي السياق، وأن يهدي ثلثه، ويتصدق بثلثه، كهدي التمتع، وكذا الأضحية.

خوردن از قربانی‌ای که با خودش برده (و برای نذر و کفاره نبوده) مستحب است؛ همچنین مستحب است یک‌سوم از قربانی را -همانند قربانی تمتّع و قربانی روز عید قربان‌- هدیه و یک‌سوم را صدقه بدهد.

الخامس: الأضحية.

**۵- قربانی روز عید قربان**

ووقتها بمنى أربعة أيام، أولها يوم النحر، وفي الأمصار ثلاثة. ويستحب الأكل من الأضحية ولا بأس بادخار لحمها، ويكره أن يخرج به من منى، ولا بأس بإخراج ما يضحيه غيره.

زمان آن برای کسی که در منا باشد چهار روز است که اولین روزش عید قربان است ([[244]](#footnote-244)) و برای کسی که در شهرها باشد سه روز. خوردن از گوشت قربانی عید قربان مستحب است و ذخیره‌کردن گوشتش ایرادی ندارد و اینکه از منا خارجش کند مکروه است، اما بیرون بردن آنچه سایرین قربانی کرده‌اند، اشکالی ندارد.

ويجزي الهدي الواجب عن الأضحية، والجمع بينهما أفضل. ومن لم يجد الأضحية تصدق بثمنها، فإن اختلفت أثمانها جمع الأعلى والأوسط والأدنى، وتصدق بثلث الجميع.

قربانیِ واجب، از قربانیِ مستحبی عید کفایت می‌کند و اگر هر دو را انجام دهد بهتر است. کسی که قربانی مستحبی عید قربان را نیابد، پولش را صدقه ‌دهد و اگر قیمت‌ها متفاوت بود به‌اندازۀ میانگین قیمت گران و متوسط و ارزان صدقه ‌دهد.([[245]](#footnote-245))

ويستحب أن تكون الأضحية بما يشتريه، ويكره بما يربيه. ويكره أن يأخذ شيئاً من جلود الأضاحي، وأن يعطيها الجزار، والأفضل أن يتصدق بها.

مستحب است قربانیِ عید قربان را بخرد و مکروه است حیوانی را که خودش بزرگ کرده قربانی کند. مکروه است چیزی از پوست قربانی‌های روز عید برای خود بردارد و یا به قصاب بدهد، بلکه بهتر است آن را صدقه بدهد.

الثالث: في الحلق والتقصير

**سوم: حلق و تقصیر([[246]](#footnote-246))**

فإذا فرغ من الذبح فهو مخير إن شاء حلق، وإن شاء قصر، والحلق أفضل، ويتأكد في حق الصرورة، ومن لبد شعره . وليس على النساء حلق ، ويتعين في حقهن التقصير، ويجزيهن منه ولو مثل الأنملة.

هنگامی‌که ذبح به پایان رسید، مخیّر است بین اینکه سر خود را بتراشد و یا موهایش را کوتاه نماید و البته تراشیدن سر بهتر است و برای کسی که برای اولین مرتبه حج به‌جا می‌آورد تأکید بیشتری دارد و اینکه موهای سر خود را با صمغ بپوشاند. تراشیدن سر در مورد بانوان صدق نمی‌کند و فقط تقصیر می‌کنند (مقداری از مویشان را می‌چینند) و حتی اگر به‌اندازۀ یک بند انگشت از موی سرشان را کوتاه کنند کفایت می‌کند.

ويجب تقديم التقصير على زيارة البيت لطواف الحج والسعي، ولو قدم ذلك على التقصير عامداً جبره بشاة، ولو كان ناسياً لم يكن عليه شئ، وعليه إعادة الطواف.

واجب است تقصیر را پیش از طواف حج و سعی انجام دهد. اگر عمداً طواف را پیش از تقصیر انجام دهد باید برای جبرانش یک گوسفند قربانی کند و اگر از روی فراموشی چنین کند چیزی بر عهده‌اش نیست و فقط باید طوافش را اعاده نماید.

ويجب أن يحلق بمنى فلو رحل رجع فحلق بها، فإن لم يتمكن حلق أو قصر مكانه وبعث بشعره ليدفن بها. ولو لم يمكنه لم يكن عليه شئ، ومن ليس على رأسه شعر أجزأه إمرار الموسى عليه.

واجب است حلق را در مِنا انجام دهد و اگر از آنجا خارج شده بود باید برای انجام حلق به مِنا بازگردد و اگر نتوانست، حلق یا تقصیر را در همان‌جایی که هست انجام داده، موهایش را بفرستد تا در منا دفن شود و اگر این کار هم ممکن نبود چیزی بر عهده‌اش نیست. کسی که بر سرش مویی ندارد کافی است وسیلۀ تراشیدن مو را روی سرش بکشد.

وترتيب هذه المناسك واجب يوم النحر: الرمي، ثم الذبح، ثم الحلق، فلو قدم بعضها على بعض أثم ولا إعادة.

واجب است این اعمال در روز عید قربان به ترتیب زیر انجام شود: رمی جمرات، قربانی و سپس حلق (یا تقصیر). اگر کسی این ترتیب را برهم بزند گناه کرده است ولی نیازی به تکرار نیست.

مسائل ثلاث:

**مسائل سه‌گانه:**

الأولى: مواطن التحليل:

**اول:** جایگاه‌های حلال شدن محرمات احرام:

الأول: عقيب الحلق أو التقصير يحل من كل شئ إلا الطيب والنساء والصيد.

**۱-** پس از حلق یا تقصیر، تمام محرمات به‌جز استعمال بوی خوش و موارد مربوط به ارتباط با زنان و صید، حلال می‌شود.

الثاني: إذا طاف طواف الزيارة حل له الطيب.

**۲-** هنگامی‌که طواف زیارت انجام داد استعمال بوی خوش برایش حلال می‌گردد.

الثالث: إذا طاف طواف النساء حل له النساء.

**۳-** وقتی طواف نسا را انجام داد ارتباط با زنان (که به‌واسطۀ احرام ممنوع شده بود) حلال می‌شود.

ويحل له بعد الذبح الحلق أو التقصير له ولغيره، ويكره لبس المخيط حتى يفرغ من طواف الزيارة، وكذا يكره الطيب حتى يفرغ من طواف النساء.

و پس از قربانی، حلق و تقصیر برای خودش و دیگران حلال می‌شود و پوشیدن لباس دوخته‌شده مکروه است تا اینکه از طواف زیارت فارغ شود، همچنین استعمال بوی خوش تا زمانی که طواف نسا تمام نشده باشد مکروه است.

الثانية: إذا قضى مناسكه يوم النحر فالأفضل المشي إلى مكة للطواف والسعي ليومه، فإن أخره - أي الطواف بعد أن غادر منى إلى مكة - فمن غده. ويتأكد في حق المتمتع، فإن أخره أثم ، ويجزيه طوافه وسعيه. ويجوز للقارن والمفرد تأخير ذلك طول ذي الحجة على كراهية.

**دوم:** وقتی اعمال عبادی روز عید قربان را انجام داد بهتر است برای طواف و سعی در همان روز پیاده به‌سوی مکه برود و اگر طوافِ پس از ترک گفتنِ منا به‌سوی مکه را به تأخیر انداخت فردای آن روز طواف کند؛ این مورد برای کسی که حج تمتّع انجام می‌دهد مستحب مؤکد است و اگر باز هم به تأخیر انداخت گناه کرده ولی طواف و سعی او پذیرفته است. کسانی که حج قِران و اِفراد انجام می‌دهند می‌توانند این مورد را تا آخر ماه ذی‌حجه به تأخیر بیندازند، هرچند مکروه است.

الثالثة: الأفضل لمن مضى إلى مكة للطواف والسعي الغسل، وتقليم الأظفار، وأخذ الشارب، والدعاء إذا وقف على باب المسجد.

**سوم:** کسی که برای طواف و سعی به مکه می‌رود بهتر است غسل کند و ناخن‌ها و سبیلرا کوتاه نماید و هنگامی‌که به درب مسجدالحرام رسید دعا کند.

القول: في الطواف

**۵- طواف**

وفيه ثلاثة مقاصد:

شامل سه سرفصل است:

الأول: في المقدمات.

**اول: مقدمات**

وهي واجبة ومندوبة: فالواجبات: الطهارة، وإزالة النجاسة عن الثوب والبدن، وأن يكون مختوناً، ولا يعتبر في المرأة.

شامل مقدمات واجب و مقدمات مستحب است.

**مقدمات واجب:** طهارت، پاک کردن نجاست از لباس و بدن و اینکه ختنه شده باشد (این مورد برای زنان شرط نیست).

والمندوبات ثمانية: الغسل لدخول مكة، فلو حصل عذر اغتسل بعد دخوله، والأفضل أن يغتسل من بئر ميمون، أو من فخ، وإلا ففي منزله. ومضغ الاذخر، وأن يدخل مكة من أعلاها، وأن يكون حافياً، على سكينة ووقار، ويغتسل لدخول المسجد الحرام، ويدخل من باب بني شيبة ليطأ هبل، وهو غير موجود الآن حيث محا الوهابيون النواصب أثره، وبعد أن يقف عندها ويسلم على النبي (ص) ويدعو بالمأثور.

**مقدمات مستحب:** هشت مورد هستند: غسل‌کردن برای ورود به مکه و اگر عذری [که مانع از غسل کردن است] داشته باشد پس از ورود غسل ‌کند، بهتر است از چاه میمون یا از «فخ»([[247]](#footnote-247)) غسل نماید، وگرنه در منزل خود غسل ‌کند. جویدن اِذخِر([[248]](#footnote-248))، وارد شدن به مکه با پای برهنه و با آرامش و سنگینی از سمت بالای آن، غسل کردن برای ورود به مسجدالحرام، وارد شدن به مسجدالحرام از باب بنی‌شیبه برای اینکه هبل را زیر پای خود لگدکوب کند،([[249]](#footnote-249)) البته در حال حاضر باب بنی‌شیبه وجود ندارد زیرا وهابی‌های ناصبی آثار آن را از بین برده‌اند‌؛ پس‌ازآن ایستادن کنار درب (باب بنی‌شیبه) و سلام‌دادن به پیامبر  و خواندن دعاهای مأثوره.([[250]](#footnote-250))

المقصد الثاني: في كيفية الطواف.

**دوم: چگونگی طواف**

وهو يشتمل على: واجب وندب.

شامل واجبات و مستحبات است.

فالواجب سبعة: النية، والبدء بالحجر، والختم به، وأن يطوف على يساره، وأن يدخل الحجر في الطواف، وأن يكمله سبعاً، وأن يكون بين البيت والمقام، ولو مشى على أساس البيت أو حائط الحجر لم يجزه.

**واجبات طواف:**

هفت مورد است:

۱- نیت.

۲- آغاز‌کردن طواف از رو‌به‌روی حجر‌الاسود و به پایان رساندن طواف تا همان‌جا.

۳- هنگام طواف سمت چپ بدنش به‌سوی کعبه باشد.

۴- هنگام طواف خارج از حِجر حرکت کند.([[251]](#footnote-251))

۵- هفت شوط (دور) را کامل کند.

۶- بین خانۀ کعبه و مقام ابراهیم طواف کند.([[252]](#footnote-252))

۷- اگر روی پایه‌های کعبه یا دیوار حِجر اسماعیل حرکت کند صحیح نیست.

ومن لوازمه ركعتا الطواف، وهما واجبتان بعده في الطواف الواجب، ولو نسيهما وجب عليه الرجوع، ولو شق قضاهما حيث ذكره، ولو مات قضاهما الولي.

از ملزمات طواف، دو رکعت نماز طواف است که واجب است بعد از طوافِ واجب به‌جا آورده شود و اگر فراموش کند باید بازگردد و اگر مشقت داشت هر‌جا که یادش آمد به‌جا آورد و اگر از دنیا رفت باید ولی‌اش به‌جای او قضا نماید.

مسائل ست:

**مسائل شش‌گانه:**

الأولى: الزيادة على السبع في الطواف الواجب محظورة، وفي النافلة مكروهة.

**اول:** بیش از هفت دور طواف‌کردن در طوافِ واجب ممنوع و در طواف مستحب مکروه است.

الثانية: الطهارة شرط في الواجب دون الندب، حتى أنه يجوز ابتداء المندوب مع عدم الطهارة وإن كانت الطهارة أفضل.

**دوم:** طهارت (وضو‌داشتن) در طوافِ واجب شرط است اما برای طوافِ مستحب لازم نیست، به‌طوری‌که جایز است طواف مستحبی را بدون طهارت آغاز کند هرچند با طهارت بودن بهتر است.

الثالثة: يجب أن يصلي ركعتي الطواف في المقام حيث هو الآن، ولا يجوز في غيره، فإن منعه زحام صلى وراءه، أو إلى أحد جانبيه.

**سوم:** واجب است دو رکعت نماز طواف را در جایی که در حال حاضر مقام ابراهیم قرار دارد بخواند (و جایز نیست در جای دیگری بخواند) و اگر ازدحام جمعیت مانعش شد، پشتِ مقام یا در یکی از دو طرف آن نمازِ طواف را به‌جا ‌آورد.

الرابعة: من طاف في ثوب نجس مع العلم لم يصح طوافه، وإن لم يعلم ثم علم في أثناء الطواف أزاله وتمم، ولو لم يعلم حتى فرغ كان طوافه ماضياً.

**چهارم:** اگر کسی بداند لباسش نجس است و با همان لباس طواف نماید، طوافش صحیح نیست و اگر نداند و در حین طواف بفهمد، نجاست را برطرف نماید و طواف را به پایان برساند و اگر نداند و بعد از پایان طواف متوجه شد که لباسش نجس بوده طوافش صحیح است.

الخامسة: يجوز أن يصلي ركعتي طواف الفريضة في أي وقت شاء.

**پنجم:** دو رکعت نماز طوافِ واجب را در هر زمان که خواست می‌تواند بخواند.

السادسة: من نقص من طوافه، فإن جاوز النصف رجع فأتم، ولو عاد إلى أهله أمر من يطوف عنه، وإن كان دون ذلك استأنف. وكذا من قطع طواف الفريضة لدخول البيت أو بالسعي في حاجته. وكذا لو مرض في أثناء طوافه، ولو استمر مرضه حيث لا يمكن أن يطاف به طيف عنه. وكذا لو أحدث في طواف الفريضة. ولو دخل في السعي فذكر أنه لم يتم طوافه رجع فأتم طوافه إن كان تجاوز النصف، ثم تمم السعي.

**ششم:** کسی که طوافش را ناقص انجام داده است اگر بیش از نصف کل طواف را انجام داده باشد([[253]](#footnote-253)) بازگشته، آن را کامل ‌کند و اگر به خانه‌اش برگشته بود کسی را مأمور ‌کند تا از طرف او نقص طوافش را کامل نماید و اگر این‌گونه نبود دوباره طواف کند. حکم کسی که طواف واجبش را به دلیل ورود به خانۀ کعبه و یا جهت تلاش برای [رسیدن به] نیازش قطع نموده باشد به همین صورت است. اگر در اثنای طوافش بیمار شود و اگر بیماری‌اش ادامه یافت به‌طوری‌که نتوانست طواف کند از طرف او طواف را به‌جا ‌آورند. اگر در طواف واجب، حدثی از او سر بزند نیز حکمش همین است. اگر سعی صفا و مروه را شروع نماید و به یاد آورد که طوافش را تمام نکرده است، اگر بیش از نصف کل طواف را انجام داده باشد باز‌گردد و آن را کامل ‌کند، سپس به محل صفا و مروه رفته، سعی‌اش را تمام ‌کند.

والندب خمسة عشر: الوقوف عند الحجر، وحمد الله والثناء عليه والصلاة على النبي وآله عليهم السلام، ورفع اليدين بالدعاء، واستلام الحجر وتقبيله، فإن لم يقدر فبيده، ولو كانت مقطوعـة استلم بموضع القطع. ولو لم يكن له يد اقتصر على الإشارة، وأن يقول: (هذه أمانتي أديتها، وميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالموافاة. اللهم تصديقاً بكتابك ... إلى آخر الدعاء).

**مستحبات طواف:**

پانزده مورد:

توقف نزد حجرالأسود، حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر و خاندانش ، بالا‌بردن دست‌ها برای دعا، دست‌کشیدن روی حجر و بوسیدن آن، اگر نتوانست ببوسد بر آن دست بکشد و دستش را ببوسد و اگر دستش بریده بود با موضع قطع‌شدۀ دستش آن را لمس کند. اگر دست نداشت فقط به اشاره اکتفا کند و مستحب است بگوید: «هذه أمانتي أديتها، وميثاقي تعاهدته، لتشهد لي بالموافاة. اللهم تصديقاً بكتابك ... تا آخر دعا».([[254]](#footnote-254))

وأن يكون في طوافه داعياً ذاكراً لله سبحانه على سكينة ووقار مقتصداً في مشيه، وأن يقول: (اللهم إني أسألك باسمك الذي يمشي به على طلل الماء ... إلى آخر الدعاء)، وأن يلتزم المستجار في الشوط السابع، ويبسط يديه على الحائط، ويلصق به بطنه وخده، ويدعو بالدعاء المأثور، ولو جاوز المستجار إلى ركن اليماني لم يرجع، وأن يلتزم الأركان كلها، وآكدها الذي فيه الحجر واليماني.

همچنین مستحب است هنگام طواف با آرامش و سنگینی و با میانه‌روی گام بردارد، دعا بخواند و ذکر خدا بگوید و این دعا را بخواند: «اللهم إني أسألك باسمك الذي يمشي به على طلل الماء ... تا آخر دعا»([[255]](#footnote-255)).

اینکه در شوط هفتم به مستجار([[256]](#footnote-256)) بچسبد، دو دستش را بر دیوار بگشاید، شکم و گونه‌اش را به آن بچسباند و دعاهایی که از معصومین  وارد شده است را بخواند. اگر از مستجار به سمت رکن یمانی گذشته بود برنگردد. مستحب است خود را به تمام رکن‌های کعبه بچسباند و چسبیدن به رکنی که در آن حجرالأسود وجود دارد و رکن یمانی، تأکید بیشتری نسبت به ارکان دیگر دارد.

ويستحب أن يطوف ثلاثمائة وستين طوافاً، فإن لم يتمكن فثلاثمائة وستين شوطاً، ويلحق الزيادة بالطواف الأخير ، ويسقط الكراهية هنا بهذا الاعتبار. وأن يقرأ في ركعتي الطواف في الأولى مع "الحمد" "قل هو الله أحد"، وفي الثانية معه "قل يا أيها الكافرون". ومن زاد على السبعة سهواً أكملها أسبوعين وصلى الفريضة أولاً، وركعتي النافلة بعد الفراغ من السعي، وأن يتدانى من البيت. ويكره الكلام في الطواف بغير الدعاء والقراءة.

مستحب است سیصد‌و‌شصت طواف انجام دهد و اگر نتوانست سیصد‌و‌شصت دور و شوط‌های اضافی به طواف آخر ملحق می‌شود و کراهت دور زدن بیش از هفت دور به‌این‌ترتیب از بین می‌رود. مستحب است در دو رکعت نماز طواف در رکعت اول «حمد» و «قل هو الله احد» و در رکعت دوم «حمد» و «قل يا أيها الكافرون» را بخواند. مستحب است کسی که سهواً بیش از هفت دور زده، آن را به چهارده دور برساند و دو رکعت نماز طواف برای هفت دور اول بخواند، سپس سعی انجام دهد و بعد از اتمام آن، دو رکعت نماز طواف مستحبی به‌جا آورد؛ همچنین مستحب است به خانۀ کعبه نزدیک شود.

هرگونه سخن‌گفتن در هنگام طواف به‌جز خواندن دعا یا قرآن، مکروه است.

الثالث: في أحكام الطواف، وفيه اثنتا عشرة مسألة:

**سوم: احكام طواف**

دوازده مسئله:

الأولى: الطواف ركن من تركه عامداً بطل حجه، ومن تركه ناسياً قضاه ولو بعد المناسك، ولو تعذر العود استناب فيه. ومن شك في عدده بعد انصرافه لم يلتفت، وإن كان في أثنائه وكان شاكاً في الزيادة قطع ولا شئ عليه، وإن كان في النقصان استأنف في الفريضة، وبنى على الأقل في النافلة.

**اول:** طواف یکی از ارکان حج است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند حجش باطل است و هر‌کس از روی فراموشی آن را ترک نماید باید آن را قضا کند، ‌حتی اگر پس از اتمام مناسک باشد؛ و اگر نتوانست برگردد برای آن نایب می‌گیرد. کسی که پس از بازگشت در تعداد شوط‌ها شک کند توجهی به شک خود نکند و اگر در بین طواف شک کند و شکّش بر بیشتر بودن عدد باشد طوافش را قطع کند و وظیفۀ دیگری ندارد، ولی اگر شکش بر کمتر بودن عدد باشد [دو حالت دارد:] اگر طواف واجب باشد طواف را از سر بگیرد، ولی اگر طواف مستحب باشد بنا را بر عدد کمتر بگذارد.

الثانية: من زاد على السبع ناسياً، وذكر قبل بلوغه الركن قطع ولا شئ عليه.

**دوم:** کسی که از روی فراموشی بیش از هفت دور طواف کند و پیش از اینکه به رکن برسد یادش بیاید، طوافش را قطع ‌نماید و وظیفۀ دیگری ندارد.

الثالثة: من طاف وذكر أنه لم يتطهر أعاد في الفريضة دون النافلة، ويعيد صلاة الطواف الواجب واجباً ، والندب ندباً.

**سوم:** کسی که طواف کند و یادش بیاید طهارت ندارد، اگر طوافش واجب است باید دوباره طواف کند و اگر طواف مستحبی است نیاز به تکرار ندارد و اگر طواف واجب باشد نماز طواف واجب را دوباره بخواند و اگر طوافِ مستحبی بود، مستحب است نماز طواف را دوباره بخواند.

الرابعة: من نسي طواف الزيارة حتى رجع إلى أهله وواقع لا كفارة عليه، وإن واقع بعد الذكر عليه بدنة والرجوع إلى مكة للطواف. ولو نسي طواف النساء جاز أن يستنيب، ولو مات قضاه وليه وجوباً.

**چهارم:** هر‌کس طواف زیارت را تا زمانی که به نزد همسرش برگردد فراموش کند و با همسرش نزدیکی کند کفاره بر گردنش نیست و اگر پس‌ازاینکه به یاد آورد باز هم نزدیکی نمود باید یک شتر (به‌عنوان کفاره) قربانی کند و برای طواف به مکه بازگردد. اگر طواف نسا را فراموش کرد می‌تواند نایب بگیرد و اگر از دنیا رفت واجب است ولیّ او از طرفش قضا نماید.

الخامسة: من طاف كان بالخيار في تأخير السعي إلى الغد، ثم لا يجوز تأخيره مع القدرة.

**پنجم:** کسی که طواف انجام داده، می‌تواند سعی صفا و مروه را تا فردای آن روز به تأخیر بیندازد، اما درصورتی‌که توانش را داشته باشد تأخیر بیش از این جایز نیست.

السادسة: يجب على المتمتع تأخير الطواف والسعي حتى يقف بالموقفين، ويأتي مناسكه يوم النحر، ولا يجوز التعجيل إلا للمريض والمرأة التي تخاف الحيض، والشيخ العاجز، ويجوز التقديم للقارن والمفرد على كراهية.

**ششم:** کسی که حج تمتّع به‌جا می‌آورد باید طواف و سعی صفا و مروه را تا بعد از وقوف در عرفات و مشعر و انجام مناسک روز عید قربان به تأخیر اندازد و فقط بیمار، زنی که می‌ترسد حیض شود و پیر ناتوان می‌توانند طواف و سعی را زودتر انجام دهند. کسی که حج قران و افراد به‌جا می‌آورد نیز می‌تواند طواف و سعی‌اش را زودتر انجام دهد، هرچند که مکروه است.

السابعة: لا يجوز تقديم طواف النساء على السعي للمتمتع ولا لغيره اختياراً، ويجوز مع الضرورة والخوف من الحيض.

**هفتم:** کسی که حج به‌جا می‌آورد (چه تمتّع و چه غیر آن) جایز نیست در حال اختیار‌، طواف نسا را قبل از سعی انجام دهد، اما در حالت ضرورت و ترس از حیض‌شدن جایز است.

الثامنة: من قدم طواف النساء على السعي ساهيا أجزأه، ولو كان عامداً لم يجز.

**هشتم:** کسی که از روی فراموشی طواف نسا را پیش از سعی انجام دهد از او پذیرفته است، ولی اگر از روی عمد چنین کند کفایت نمی‌کند.

التاسعة: لا يجوز الطواف وعلى الطائف (الرجل) غطاء رأس، سواء في طواف العمرة أم الحج.

**نهم:** جایز نیست مَرد در حال طواف (چه طواف عمره و چه طواف حج) سر خود را بپوشاند.

العاشرة: من نذر أن يطوف على أربع إذا كان رجل يجب أن يطوف على أربع وإذا كانت امرأة يجب عليها طوافان على قدميها لا على أربع.

**دهم:** اگر مردی نذر کند چهاردست‌وپا طواف نماید واجب است نذرش را به همین شکل ادا کند، اما اگر زنی چنین نذری کند باید دو طواف روی دو پا (و نه روی چهاردست‌وپا) به‌جا آورد.

الحادية عشرة: لا بأس أن يعول الرجل على غيره في تعداد الطواف، ولو شكا جميعاً عولا على الأحكام المتقدمة.

**یازدهم:** اشکالی ندارد که مرد در شمردن تعداد دورهای طواف به دیگری اعتماد کند و اگر همگی آن‌ها به شک افتادند طبق احکامی که در این مورد گفته شد عمل کنند.

الثانية عشرة: طواف النساء واجب في الحج والعمرة المفردة دون المتمتع بها، وهو لازم للرجال والنساء والصبيان والخناثى.

**دوازدهم:** طواف نسا در حج واجب و عمرۀ مفرده (نه عمرۀ تمتّع) واجب است و این مورد برای زنان، مردان، کودکان و افراد خنثی لازم است.

القول: في السعي

**۶- سعی بین صفا و مروه**

ومقدماته عشرة كلها مندوبة: الطهارة، واستلام الحجر، والشرب من زمزم، والصب على الجسد من مائها من الدلو المقابل للحجر، وأن يخرج من الباب المحاذي للحجر، وأن يصعد على الصفا، ويستقبل الركن العراقي (وهو الذي فيه الحجر الأسود)، ويحمد الله ويثني عليه، وأن يطيل الوقوف على الصفا، ويكبر الله سبعاً ويهلله سبعاً، ويقول: (لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيي ويميت وهو حي لا يموت، بيده الخير، وهو على كل شئ قدير) ثلاثاً، ويدعو بالدعاء المأثور.

**مقدمات سعی:**

ده مورد هستند که همۀ آن‌ها مستحب می‌باشند:

طهارت، دست‌کشیدن بر حجرالأسود، نوشیدن از چشمۀ آب زمزم، ریختن از آب زمزم بر روی بدن با سطل مقابل حجرالأسود، خارج شدن از دربِ مقابل (نزدیک) حجرالأسود، بالا‌ رفتن بر روی کوه صفا، ایستادن رو به رکن عراقی (همان رکنی که حجرالأسود در آن قرار دارد)، حمد و ثنای الهی گفتن، طولانی نمودن وقوف بر روی صفا، هفت بار «الله‌اکبر» و هفت بار «لا اله الا الله»گفتن و سه بار گفتن «لا إله إلا الله، وحده لا شريك له، له المـُلك وله الحمد، يحيي ويميت وهو حي لا يموت، بيده‌الخير، وهو على كل شئ قدير» و خواندن دعاهایی که از طرف اهل‌بیت  سفارش شده‌اند.

والواجب فيه أربعة: النية، والبدء بالصفا، والختم بالمروة، وأن يسعى سبعاً يحتسب ذهابه شوطاً، وعوده آخر.

**واجبات سعی:**

نیت، شروع از صفا، پایان‌دادن سعی در سمت مروه، هفت بار سعی انجام دادن (که رفتن را یک سعی و بازگشتش را یک سعی دیگر حساب می‌کند).

والمستحب أربعة: أن يكون ماشياً ولو كان راكباً جاز، والمشي على طرفيه (أي طريق السعي)، والهرولة ما بين المنارة وزقاق العطارين (وتوجد علامة تميز المكانين الآن) ماشياً كان أو راكباً، ولو نسي الهرولة رجع القهقرى وهرول موضعها، والدعاء في سعيه ماشياً ومهرولاً، ولا بأس أن يجلس في خلال السعي للراحة.

**مستحبات چهارگانه:**

پیاده‌حرکت‌کردن (هرچند جایز است سواره باشد) و حرکت‌کردن از کناره‌های راه (یعنی مسیر سعی)، هروله کردن بین مناره و بازار عطر‌فروش‌ها که امروزه با علامت این دو مکان را مشخص کرده‌اند (فرقی ندارد پیاده باشد یا سواره) و اگر هروله‌کردن را فراموش کرد به عقب برگردد و قسمت مخصوص هروله را با حالت هروله عبور کند و دعا خواندن در طول انجام سعی (چه در حال راه‌رفتن معمولی باشد و چه در حال هروله). اگر در بین سعی برای استراحت بنشیند اشکالی ندارد.

ويلحق بهذا الباب مسائل:

**چند مسئله:**

الأولى: السعي ركن من تركه عامداً بطل حجه، ولو كان ناسياً وجب عليه الإتيان به، فإن خرج عاد ليأتي به، فإن تعذر عليه استناب فيه.

**اول:** سعی یکی از ارکان حج است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند حجش باطل است و اگر از روی فراموشی آن را ترک نماید باید آن را قضا کند و اگر از محدودۀ حرم خارج شده بود، بر‌گردد تا سعی را به‌جا آورد و اگر نتوانست برگردد نایب بگیرد.

الثانية: لا يجوز الزيادة على سبع، ولو زاد عامداً بطل، ولا تبطل بالزيادة سهواً. ومن تيقن عدد الأشواط وشك فيما به بدأ، فإن كان في المزدوج على الصفا فقد صح سعيه لأنه بدأ به، وإن كان على المروة أعاد، وينعكس الحكم مع انعكاس الفرض.

**دوم:** بیش از هفت بار انجام‌دادن سعی جایز نیست و اگر عمداً بیشتر انجام دهد سعی او باطل است و اگر سهواً بیشتر انجام داد اشکالی ندارد. کسی که می‌داند چند دور از سعی را انجام داده، اما شک دارد از صفا شروع کرده یا از مروه، اگر در دور زوج بود و بر روی صفا قرار داشت شروعش از روی صفا بوده و صحیح است، ولی اگر بر روی مروه بود باید دوباره سعی را انجام دهد و اگر عکسِ این فرض بود حکم نیز معکوس می‌گردد.

الثالثة: من لم يحصل عدد سعيه أعاده، ومن تيقن النقيصة أتى بها. ولو كان متمتعاً بالعمرة وظن أنه أتم فأحل وواقع النساء، ثم ذكر ما نقص كان عليه دم بقرة ويتم النقصان. ولا كفارة لو قلم أظفاره ، أو قص شعره، فقط يتم النقصان.

**سوم:** کسی که نمی‌داند چند دور از سعی را انجام داده است باید از ابتدا شروع کند و کسی که مطمئن است از هفت دور کمتر انجام داده (و مقدار دورهایی که کمتر انجام داده را نیز می‌داند) آن را کامل کند. اگر عمرۀ تمتّع انجام می‌دهد و گمان دارد که سعی خود را به پایان رسانده، سپس از احرام خارج شود و با زنی هم‌بستر شود و بعدازآن به یاد آورد که مقداری از سعی را انجام نداده بوده، باید یک گاو قربانی کند و نقصانِ عملش را به‌جا آورد، ولی اگر ناخن یا موی سرش را کوتاه کرده باشد کفاره ندارد و فقط نقصان عملش را کامل ‌کند.

الرابعة: لو دخل وقت فريضة وهو في السعي قطعه وصلى ثم أتمه، وكذا لو قطعه في حاجة له أو لغيره.

**چهارم:** اگر در حال انجام سعی باشد و وقت نماز برسد، سعی را قطع کرده، نماز بخواند و سپس سعی را کامل کند. اگر برای خودش یا دیگری حاجتی پیش آمده و سعی را قطع کرده باشد نیز حکم به همین صورت است.

الخامسة: لا يجوز تقديم السعي على الطواف، كما لا يجوز تقديم طواف النساء على السعي. فإن قدمه طاف ثم أعاد السعي. ولو ذكر في أثناء السعي نقصاناً من طوافه قطع السعي وأتم الطواف، ثم أتم السعي.

**پنجم:** مقدّم‌کردن سعی بر طواف جایز نیست، همان‌طور که مقدم‌کردن طواف نسا بر سعی جایز نیست. اگر سعی را بر طواف مقدم کند، طواف را انجام داده، بعدازآن سعی را دوباره انجام ‌دهد. اگر در میان سعی یادش آمد که از طوافش چیزی باقی مانده است سعی را قطع نموده، طواف را کامل ‌کند و بعدازآن را سعی را تکمیل نماید.

القول: في الأحكام المتعلقة بمنى بعد العود

**۷- احکام مربوط به مِنا پس از بازگشت**

وإذا قضى الحاج مناسكه بمكة من: طواف الزيارة، والسعي، وطواف النساء، فالواجب العود إلى منى للمبيت بها. فيجب عليه أن يبيت بها ليلتي الحادي عشر والثاني عشر، فلو بات بغيرها كان عليه عن كل ليلة شاة، إلا أن يبيت بمكة مشتغلاً بالعبادة، أو يخرج من منى بعد نصف الليل بشرط أن لا يدخل مكة إلا بعد طلوع الفجر. ولو بات الليالي الثلاث بغير منى لزمه ثلاث شياة إن كان ممن غربت عليه الشمس في الليلة الثالثة وهو بمنى، أو من لم يتق الصيد والنساء لأن هؤلاء يجب عليهم المبيت في منى ليلة الحادي والثاني والثالث عشر.

وقتی حاجی مَناسِکش (اعمالش) -یعنی طواف زیارت و سعی و طواف نسا‌-را در مکه به پایان رساند واجب است به منا برگردد و شب را در آنجا بماند. واجب است شب یازدهم و دوازدهم ذی‌حجه را در منا بماند و اگر آن دو شب را در جای دیگری بگذراند به‌عوض هر شب یک گوسفند قربانی ‌کند، مگر اینکه آن دو شب را در مکه و مشغول عبادت بوده باشد، یا پس از نیمه‌شب از منا خارج شود، البته به‌شرط اینکه بعد از طلوع فجر وارد مکه شود. اگر شب‌های سه‌گانه را در جایی غیر از منا بگذراند، چنانچه از کسانی باشد که غروب شب سوم را در منا هستند([[257]](#footnote-257)) یا کسانی که نمی‌ترسند مبتلا به صید و یا ارتباط با زنان گردند([[258]](#footnote-258))، قربانی‌کردن سه گوسفند بر عهده‌اش واجب می‌شود، زیرا بر این افراد واجب است شب یازدهم و دوازده و سیزدهم ذی‌حجه را در منا بگذرانند.

ويجب أن يرمي كل يوم من أيام التشريق الجمار الثلاث كل جمرة سبع حصيات، ويجب هنا - زيادة على ما تضمنته شروط الرمي - الترتيب: يبدأ بالأولى، ثم الوسطى، ثم جمرة العقبة، ولو رماها منكوسة أعاد على الوسطى وجمرة العقبة.

واجب است در هرروز از ایام تشریق (روز یازدهم، دوازده و سیزدهم ذی‌حجه) رمی جمرات سه‌گانه را انجام دهد و به‌سوی هرکدام هفت سنگ‌ریزه پرتاب نماید و در اینجا -‌علاوه بر آنچه قبلاً به‌عنوان شروط رمی گفته شد- ترتیب نیز واجب است. به این شکل: از جمرۀ اول آغاز کرده، سپس جمرۀ وسطی و بعدازآن جمرۀ عقبه را رمی می‌کند و اگر معکوس انجام داد (یعنی جمرۀ اول را در انتها رمی نمود) به‌سوی جمرۀ وسطی برمی‌گردد و دوباره رمی می‌کند و سپس جمرۀ عقبه را رمی می‌کند.

ووقت الرمي ما بين طلوع الشمس إلى غروبها، ولا يجوز أن يرمي ليلاً إلا لعذر كالخائف والمريض والرعاة والعبيد.

وقت رمی از طلوع تا غروب خورشید است و جایز نیست در شب رمی کند، مگر اینکه عذری داشته باشد، مثل کسی که ترسان، بیمار، چوپان و یا از بردگان است.

ومن حصل له رمي أربع حصيات، ثم رمى على الجمرة الأخرى حصل بالترتيب فيعود إلى المتقدمة ويتم رمي ثلاثاً ويصح رميه. ولو نسي رمي يوم قضاه من الغد مرتباً بالفائت، ويعقب بالحاضر. ويستحب أن يكون ما يرميه لأمسه غدوة ، وما يرميه ليومه عند الزوال.

کسی که چهار سنگ‌ریزه به سمت یک جمره پرتاب کرده، بعد به‌سوی جمرۀ بعدی رفته، ترتیب را رعایت کرده است، فقط باید بازگشته، به همان ترتیب سه سنگ باقیمانده را پرتاب کند و رمی او صحیح است. اگر رمی یک روز را فراموش کرده باشد، فردای آن روز قضای آن را به‌جا می‌آورد، البته به ترتیب (رمی قضا شده را اول انجام می‌دهد) و سپس رمی روز جاری را به‌جا می‌آورد. مستحب است رمی مربوط به روز گذشته را در ابتدای صبح و رمی روز جاری را هنگام ظهر انجام دهد.

ولو نسي رمي الجمار حتى دخل مكة رجع ورمى، فإن خرج من مكة لم يكن عليه شئ إذا انقضى زمان الرمي، فإن عاد في القابل رمى، وإن استناب فيه جاز. ومن ترك رمي الجمار متعمداً وجب عليه قضاؤه، ويجوز أن يرمي عن المعذور كالمريض.

چنانچه رمی جمرات را فراموش کرد و وارد مکه شد، بازگشته، رمی را انجام ‌دهد، اما اگر از مکه خارج شده و زمان رمی نیز به پایان رسیده باشد وظیفه‌ای ندارد و اگر سال آینده بازگشت رمی (قضا شده) را انجام ‌دهد؛ همچنین می‌تواند برای آن نایب نیز بگیرد. کسی که عمداً رمی جمرات را ترک کند قضا کردن آن برایش واجب است. می‌توان به‌جای شخص معذور (مانند بیمار) رمی انجام داد.

ويستحب أن يقيم الإنسان بمنى أيام التشريق، وأن يرمي الجمرة الأولى عن يمينه، ويقف ويدعو، وكذا الثانية، ويرمي الثالثة مستدبر القبلة مقابلاً لها، ولا يقف عندها.

مستحب است انسان در ایام تشریق در منا بماند و اینکه جمرۀ اول را از سمت راست خود رمی کند و بایستد و دعا بخواند و برای جمرۀ دوم نیز چنین کند و جمرۀ سوم را درحالی‌که پشت به قبله است و جمره در مقابلش قرار دارد رمی نماید و نزد آن توقفی نکند.

والتكبير بمنى مستحب، وصورته: الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر على ما هدانا، والحمد لله على ما أولانا ورزقنا من بهيمة الأنعام.

تکبیر‌گفتن در منا مستحب است، به این صورت: (**الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، الله أكبر على ما هَدانا، والحمد لله على ما أَولانا ورزقَنا مِن بهيمة الأنعام**).

ويجوز النفر في الأول: وهو اليوم الثاني عشر من ذي الحجة لمن اجتنب النساء والصيد في إحرامه، والنفر الثاني: وهو اليوم الثالث عشر، فمن نفر في الأول لم يجز إلا بعد الزوال، وفي الثاني يجوز قبله.

جایز است که در کوچ اول (یعنی روز دوازدهم ذی‌حجه) از منا کوچ نماید -‌البته برای کسی که در زمان مُحرم بودنش از ارتباط با زنان و صید اجتناب کرده باشد- و نیز جایز است در کوچ دوم (روز سیزدهم ذی‌حجه) از منا کوچ کند. کسی که در کوچ اول قصد خروج از منا را داشته باشد، باید بعد از زوال (ظهر شرعی) خارج شود، اما در کوچ دوم می‌تواند قبل از ظهر خارج گردد.

ويستحب للإمام أن يخطب ويعلم الناس ذلك. ومن كان قضى مناسكه بمكة جاز أن ينصرف حيث شاء، ومن بقي عليه شئ من المناسك عاد وجوباً.

مستحب است امام برای مردم خطبه خوانده، آنان را از این امر آگاه نماید.

کسی که مناسکش در مکه به پایان می‌رسد می‌تواند هر‌جا که خواست برود و کسانی که چیزی از مناسکشان باقی مانده است باید برگردند.

مسائل:

**پنج مسئله:**

الأولى: من أحدث ما يوجب حدّاً أو تعزيراً أو قصاصاً ولجأ إلى الحرم ضيق عليه في المطعم والمشرب حتى يخرج، ولو أحدث في الحرم قوبل بما تقتضيه جنايته فيه.

**اول:** کسی که مرتکب کاری شود که موجب حد یا تعزیر یا قصاص گردد و به حرم پناه ببرد، در خوردن و آشامیدن بر او سخت گرفته می‌شود تا از حرم خارج شود و اگر کسی در محدودۀ حرم مرتکب جرمی شد در همان محدودۀ حرم به‌مقتضای جنایتش با او برخورد می‌شود.

الثانية: يكره أن يمنع أحد من سكنى دور مكة.

**دوم:** مکروه است کسی را از سکونت در خانه‌های مکه منع نمایند.

الثالثة: يكره أن يرفع أحد بناءاً فوق الكعبة.

**سوم:** مکروه است کسی ساختمانی را بلندتر از مکه بنا کند.

الرابعة: لا تحل لقطة الحرم قليلة كانت أو كثيرة، وتعرف سنة، ثم إن شاء تصدق بها ولا ضمان عليه، وإن شاء جعلها في يده أمانة.

**چهارم:** تصرف در چیزی که در محدودۀ حرم پیدا می‌شود جایز نیست -چه کم باشد و چه زیاد‌- و یک سال آن را اعلان می‌کند (تا صاحبش پیدا شود) سپس اگر خواست آن را صدقه می‌دهد و ضامن نخواهد بود([[259]](#footnote-259)) و اگر هم خواست می‌تواند آن را به‌عنوان امانت نگه دارد.

الخامسة: إذا ترك الناس زيارة النبي (ص) أجبروا عليها، لما يتضمن من الجفاء المحرم.

**پنجم:** اگر مردم زیارت پیامبر  را ترک کردند آن‌ها را وادار به زیارت کنند، زیرا این کار (تعطیل‌شدن زیارت) به معنی جفا به رسول خدا  است که حرام می‌باشد.

ويستحب: العود إلى مكة لمن قضى مناسكه لوداع البيت، ويستحب أمام ذلك صلاة ست ركعات بمسجد الخيف، وأكده استحباباً عند المنارة التي في وسطه، وفوقها إلى جهة القبلة بنحو من ثلاثين ذراعاً، وعن يمينها ويسارها كذلك. ويستحب النـزول بمسجد الحصباء لمن نفر في الأخير، وأن يستلقي فيه.

**مستحب است:** کسی که مناسک خود را انجام داده، برای وداع با خانۀ خدا به مکه بازگردد و مستحب است پیش از آن، شش رکعت در مسجد خیف نماز بخواند و نماز نزد منارۀ وسط مسجد خیف استحباب بیشتری دارد که محدودۀ آن از مناره به جهت قبله حدود سی ذراع([[260]](#footnote-260)) و از سمت راست و چپ مناره نیز همین مقدار است. مستحب است کسی که در کوچ آخر کوچ نموده است به مسجد حصبا وارد شود و در آن دراز بکشد.([[261]](#footnote-261))

وإذا عاد إلى مكة فمن السنة: أن يدخل الكعبة ويتأكد في حق الصرورة، وأن يغتسل ويدعو عند دخولها، وأن يصلي بين الاسطوانتين (كانتا مقابل باب الكعبة) على الرخامة الحمراء ركعتين: يقرأ في الأولى "الحمد وحم السجدة" وفي الثانية "عدد آيها"، ويصلي في زوايا البيت، ثم يدعو بالدعاء المرسوم. ويستلم الأركان، ويتأكد في اليماني. ثم يطوف بالبيت إسبوعاً، ثم يستلم الأركان والمستجار، ويتخير من الدعاء ما أحبه، ثم يأتي زمزم فيشرب منها، ثم يخرج وهو يدعو. ويستحب خروجه من باب الحنّاطين (ولا أثر له الآن فيخرج من باب يمكنه أن يرى منه الركن الذي فيه الحجر)، ويخر ساجداً، ويستقبل القبلة ويدعو، ويشتري بدرهم (2.5 غرام فضة) تمراً ويتصدق به احتياطاً لإحرامه.

هنگامی‌که به مکه بازگشت، موارد زیر از سنت‌ها (مستحبات) است: رفتن به داخل کعبه و این کار برای کسی که اولین بار است حج انجام می‌دهد مستحب مؤکد است، غسل کردن و دعا خواندن هنگام داخل‌شدن به کعبه، خواندن دو رکعت نماز بین دو ستونی که (از داخل) مقابل درب کعبه هستند روی سنگ قرمز صافی که آنجا وجود دارد به این صورت که در رکعت اول (حمد و سورۀ سجده) را بخواند و در رکعت دوم [حمد و] به تعداد آیاتِ سورۀ سجده [از سورۀ دیگر] بخواند. مستحب است در چهارگوشۀ خانه نماز بخواند و سپس دعاهای مرسوم را قرائت کند. دست کشیدن به ارکان کعبه مستحب است و استحباب رکن یمانی مؤکد است، سپس هفت دور خانه را طواف نماید و سپس بر ارکان و بر مستجار دست بکشد و هر دعایی که دوست دارد انتخاب کند و بخواند، سپس نزد چاه زمزم آمده، از آب آن بنوشد و سپس درحالی‌که دعا می‌خواند از آن خارج گردد. مستحب است از درب حنّاط‌ها خارج شود (در حال حاضر اثری از آن وجود ندارد، پس از هر دربی که می‌تواند رکنی را که حجر در آن قرار دارد ببیند خارج شود) و به سجده بیفتد و رو به قبله کند و دعا نماید و به قیمت یک درهم (5/2 گرم نقره) خرما بخرد و آن را از باب احتیاط به‌عوض چیزهایی که شاید در حال احرام از او سر زده باشد و متوجه نبوده است صدقه بدهد.

ويكره الحج على الإبل الجلالة، ويستحب لمن حج أن يعزم على العود، والطواف أفضل للمجاور من الصلاة، وللمقيم بالعكس. ويكره المجاورة بمكة، ويستحب النـزول بالمعرس على طريق المدينة، وصلاة ركعتين به.

مکروه است روی شتر نجاست‌خوار، حج به‌جا آورد. مستحب است کسی که حج انجام می‌دهد تصمیم داشته باشد دوباره برگردد. برای کسانی که مجاور مکه هستند طواف از نماز بهتر است و برای کسی که در آنجا قصد اقامت نموده‌اند نماز بهتر از طواف می‌باشد.

مجاور شدن با مکه (سکنی گزیدن نزدیک مکه) مکروه است. مستحب است در مسیر مدینه در معرّس([[262]](#footnote-262)) پیاده شود و دو رکعت نماز به‌جا آورد.

مسائل ثلاث:

**سه مسئله:**

الأولى: للمدينة حرم، وحده من عاير إلى وعير. ولا يعضد شجرة، ولا بأس بصيده إلا ما صيد بين الحرتين، وهذا على الكراهية المؤكدة.

**اول:** مدینه حرمی دارد و محدودۀ آن از کوه عیر (عایر) تا کوه وعیر است. نباید درختان حرم را قطع کند و اشکالی ندارد در حرم مدینه صید کند، مگر در محدودۀ بین حرّتین([[263]](#footnote-263)) که این مورد کراهت شدید دارد.

الثانية: يستحب زيارة النبي (ص) للحاج استحباباً مؤكداً.

**دوم:** مستحب مؤکد است که حاجیان، پیامبر  را زیارت نمایند.

الثالثة: يستحب أن تزار فاطمة (ع) والأئمة (ع) بالبقيع.

**سوم:** مستحب است فاطمه  و امامان  را در بقیع زیارت کنند.

خاتمـة:

**خاتمه:**

تستحب المجاورة بها، والغسل عند دخولها، وتستحب الصلاة بين القبر والمنبر وهو الروضة، وأن يصوم الإنسان بالمدينة ثلاثة أيام للحاجة، وأن يصلي ليلة الأربعاء عند اسطوانة أبي لبابة، وفي ليلة الخميس عند الاسطوانة التي تلي مقام رسول الله (ص)، وأن يأتي المساجد بالمدينة كمسجد الأحزاب ومسجد الفتح ومسجد الفضيخ، وقبور الشهداء بـ (أحد) خصوصاً قبر حمزة عليه السلام . ويكره النوم في المساجد ويتأكد الكراهة في مسجد النبي (ص).

مستحب است مجاور مدینه شود (نزدیک مدینه ساکن شود)، هنگام ورود به مدینه غسل کند و بین قبر رسول خدا و منبر ایشان (روضۀ مطهر) نماز بخواند. مستحب است انسان در مدینه سه روز برای برآورده‌شدن نیازهایش روزه بگیرد و اینکه شب چهارشنبه کنار ستون ابو لبابه نماز بخواند و در شب پنجشنبه کنار ستونی که پشت مقام رسول خدا  است نماز بخواند و اینکه به مساجد مدینه برود، مثل مسجد احزاب، مسجد فتح، مسجد فضیخ و قبور شهدا در اُحُد به‌خصوص قبر حضرت حمزه .

خوابیدن در مسجدها کراهت دارد و این کراهت برای مسجد پیامبر  بیشتر است.

\* \* \*

\* \* \*

الركن الثالث : في اللواحق

**بخش سوم: ملحقات**

وفيها مقاصد:

شامل چند مبحث است:

الأول: في الاحصار والصد

**اول: احصار و صَدّ**([[264]](#footnote-264))

الصد بالعدو، والاحصار بالمرض لا غير. فالمصدود إذا تلبس ثم صد تحلل من كل ما أحرم منه إذا لم يكن له طريق غير موضع الصد، أو كان له طريق وقصرت نفقته، ويستمر إذا كان له مسلك غيره ولو كان أطول مع تيسر النفقة. ولو خشي الفوات لم يتحلل وصبر حتى يتحقق، ثم يتحلل بعمرة، ثم يقضي في القابل واجباً إن كان الحج واجباً وإلا ندباً، ولا يحل إلا بعد الهدي ونية التحلل. وكذا البحث في المعتمر إذا منع عن الوصول إلى مكة. ولو كان ساق يكفيه ما ساقه. ولا بدل لهدي التحلل، فلو عجز عنه وعن ثمنه بقي على إحرامه، ولو تحلل لم يحل.

«صدّ» به‌وسیلۀ دشمن و احصار به‌واسطۀ بیماری (نه چیز دیگر) محقق می‌شود. مصدود ([[265]](#footnote-265)) اگر مشغول حج شده بود و سپس ‌از آن منع شود چنانچه راهی دیگر به‌جز راهی که در آن از حج منع شده، نداشته باشد، یا اینکه راه دیگری باشد ولی هزینۀ رفتن از آن راه را نداشته باشد، همۀ چیزهایی که به‌واسطۀ احرام برایش ممنوع بوده برایش حلال می‌شود، ولی اگر راه دیگری باشد و هزینۀ آن را هم همراه داشت، هرقدر هم که راه دوم طولانی‌تر باشد احرامش را ادامه ‌دهد. اگر بترسد از اینکه حجش از دست برود از احرام خارج نشود تا اینکه صدّ محقق گردد، سپس با انجام عمره از احرام خارج گردد؛ اگر حجش واجب بود باید در سال آینده قضایش را انجام دهد و اگر مستحبی بود، مستحب است (سال آینده قضایش را به‌جا آورد). فقط بعد از قربانی و نیت خروج از احرام، از احرام خارج می‌شود. همین حکم برای کسی که حج عمره رفته و از رسیدن به مکه منع شده است نیز وجود دارد. اگر قربانی همراهش برده بود، همان برای خروج از احرام کفایت می‌کند. برای قربانیِ تحلل (خروج از احرام) جایگزینی وجود ندارد و اگر نتوانست قربانی کند و پولش را هم نداشت در حالت احرام می‌ماند و اگر خود را از احرام خارج کند مُحِلّ نمی‌گردد.

ويتحقق الصد بالمنع من الموقفين، وكذا بالمنع من الوصول إلى مكة. ولا يتحقق بالمنع من العود إلى منى لرمي الجمار الثلاث والمبيت بها، بل يحكم بصحة الحج ويستنيب في الرمي.

اگر از وقوف در عرفات و مشعر و همچنین از رسیدن به مکه منع شود، صدّ محقق گشته است، ولی اگر از بازگشت به منا برای رمی جمرات سه‌گانه و بیتوته (شب ماندن) در آن منع شود، صدّ محقق نشده و حکم به صحیح بودن حجش داده می‌شود و برای رمی جمرات نایب می‌گیرد.

فروع:

**پنج نکته:**

الأول: إذا حبس بدين فإن كان قادراً عليه لم يتحلل، وإن عجز تحلل، وكذا لو حبس ظلماً.

**اول:** اگر به جهت دِینی که دارد حبس شود و قادر به پرداخت آن باشد از احرام خارج نمی‌شود، ولی اگر از پرداخت آن عاجز باشد مُحِلّ می‌گردد (از احرام خارج می‌شود). اگر او را ظالمانه محبوس کرده باشند نیز به همین صورت خواهد بود.

الثاني: إذا صابر ففات الحج لم يجز له التحلل بالهدي، وتحلل بالعمرة، ولا دم، وعليه القضاء إن كان واجباً.

**دوم:** اگر صبر کرد و زمان حج به پایان رسید، خروج از احرام با قربانی کافی نیست، بلکه باید عمره به‌جا آورد و قربانی‌کردن نیاز نیست و اگر حجش واجب بود باید آن را قضا کند.

الثالث: إذا غلب على ظنه انكشاف العدو قبل الفوات جاز أن يتحلل، لكن الأفضل البقاء على إحرامه، فإذا انكشف أتم، ولو اتفق الفوات أحل بعمرة.

**سوم:** اگر گمان قوی داشته باشد که خطر دشمن پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد رفع می‌شود می‌تواند از احرام خارج شود، اما بهتر است بر احرامش باقی باشد تا اگر خطر رفع شد حجش را تمام کند و چنانچه وقت از دست رفته بود با انجام عمره از احرام خارج گردد.

الرابع: لو أفسد حجه فصد كان عليه بدنة، ودم للتحلل، والحج من قابل. ولو انكشف العدو في وقت يتسع لاستئناف القضاء وجب، وهو حج يقضى لسنته. وعلى ما قلناه فحجة العقوبة باقية، ولو لم يكن تحلل مضى في فاسده وقضاه في القابل.

**چهارم:** اگر حجش را باطل کرده و سپس مصدود شده باشد، سه چیز بر او واجب است: قربانی‌کردن یک شتر، قربانیِ خروج از احرام، به‌جا آوردن حج در سال آینده. اگر خطر دشمن رفع شد و برای از سر گرفتن قضای حج وقت کافی داشت باید قضا کند و این حج، قضای حج همان سالش محسوب می‌شود؛ اما همان‌طور که گفتیم هنوز حج عقوبت (تنبیهی) باقی است؛ ولی اگر از احرام خارج نشده بود همان حج باطل شده را به اتمام برسانَد و در سال آینده آن را قضا ‌نماید.

الخامس: لو لم يندفع العدو إلا بالقتال وجب إذا غلب على الظن السلامة، ولو طلب مالاً لم يجب بذله إلا إذا كان غير مجحف.

**پنجم:** اگر دشمن فقط و فقط با جنگیدن از سر راه کنار می‌رود، چنانچه ظنّ قوی داشته باشد که سالم می‌ماند واجب است بجنگد و اگر دشمن، مالی را از او درخواست کرد، واجب نیست به او بدهد، مگر اینکه ضرری جدی برایش نداشته باشد.

والمحصر : هو الذي يمنعه المرض عن الوصول إلى مكة أو عن الموقفين، فهذا يبعث ما ساقه، ولو لم يسق بعث هدياً أو ثمنه، ولا يحل حتى يبلغ الهدي محله وهو منى إن كان حاجاً، أو مكة إن كان معتمراً. فإذا بلغ قصر وأحل إلا من النساء خاصة حتى يحج في القابل إن كان واجباً، أو يطاف عنه طواف النساء إن كان تطوعاً.

«مُحصَر» -‌کسی که به سبب بیماری از رسیدن به مکه یا یکی از دو موقف (عرفات و مشعر) بازمانده باشد- قربانی‌ که با خود آورده را بفرستد و اگر قربانی همراهش نیاورده بود یک قربانی و یا قیمتش را بفرستد و تا هنگامی‌که قربانی به‌جایگاهش نرسیده باشد از احرام خارج نگردد. جایگاه قربانی برای کسی که حج به‌جا می‌آورد «مِنا» و برای کسی که عمره انجام می‌دهد «مکه» است. به‌محض اینکه (قربانی به‌جایگاهش) رسید تقصیر انجام ‌دهد و همۀ محرمات احرام به‌جز ارتباط با زنان برایش حلال می‌شود؛ زنان بر او حرام می‌مانند تا اینکه اگر حجش واجب است در سال آینده حج به‌جا آورد و اگر مستحب است از طرف او طواف نسا به‌جا آورند.

ولو بان أن هديه لم يذبح لم يبطل تحلله، وكان عليه ذبح هدي في القابل. ولو بعث هديه ثم زال العارض لحق بأصحابه، فإن أدرك أحد الموقفين في وقته فقد أدرك الحج، وإلا تحلل بعمرة وعليه في القابل قضاء الواجب. ويستحب قضاء الندب.

اگر معلوم شد حیوان او ذبح نشده است خروج از احرامش باطل نمی‌شود و بر عهدۀ او خواهد بود که سال آینده یک قربانی انجام دهد. اگر قربانی‌اش را فرستاد و سپس مشکلش حل شد باید به همراهانش ملحق شود؛ حال اگر در وقت موردنظر به یکی از دو موقف رسید حجش درست است، وگرنه با انجام عمره از احرام خارج شود و در سال آینده حج واجبش را باید قضا کند و مستحب است قضای حج مستحبی که از دست رفته را نیز به‌جا آورد.

والمعتمر : إذا تحلل يقضي عمرته عند زوال العذر.

کسی که عمره انجام می‌دهد، اگر از احرام خارج شود وقتی عذرش برطرف شد باید عمره‌اش را قضا ‌کند.

والقارن: إذا احصر فتحلل لم يحج في القابل إلا قارناً إن كان واجباً، وإن كان ندباً حج بما شاء من أنواعه، وإن كان الإتيان بمثل ما خرج منه أفضل.

کسی که حج قِران به‌جا می‌آورد، اگر مُحصَر شد فقط در صورتی واجب است در سال آینده حج قِران انجام دهد که حجش واجب بوده باشد و اگر مستحب بود، در سال آینده هر‌یک از انواع حج را که خواست می‌تواند به‌جا آورد، هرچند بهتر است مشابه همان نوعی که سال پیش از دست داده بود را به‌جا آورد.

وباعث الهدي تطوعاً يواعد أصحابه وقتاً لذبحه أو نحره، ثم يجتنب جميع ما يجتنبه المحرم، فإذا كان وقت المواعدة أحل، لكن هذا لا يلبي. ولو أتى بما يحرم على المحرم كفر استحباباً.

کسی که مستحبی و داوطلبانه قربانی می‌فرستد، زمانی را برای قربانی (ذبح یا نحر) با همراهانش مقرر کند؛ سپس از همۀ محرمات احرام اجتناب نماید و وقتی موعد مقرر فرارسید از احرام خارج گردد، ولی این شخص تلبیه نکند (لبیک‌ها را نگوید) و اگر کاری را که بر محرم حرام است انجام داد مستحب است کفاره بدهد.

المقصد الثاني: في أحكام الصيد

**دوم: احكام صيد (شکار)**

الصيد: هو الحيوان الممتنع، ولا يشترط أن يكون حلالاً، والنظر فيه يستدعي فصولاً:

صید مربوط به حیوان غیر اهلی است و شرط نیست که حلال‌گوشت باشد. این بحث دارای چهار فصل است:

الفصل الأول: الصيد قسمان

**فصل اول: صيد بر دو نوع است**

فالأول منها: ما لا يتعلق به كفارة، كصيد البحر وهو ما يبيض ويفرخ في الماء، ومثله الدجاج الحبشي، وكذا النعم ولو توحشت.

اول: صیدی که کفاره ندارد

مانند صید دریایی، ‌یعنی هر آنچه در آب تخم می‌گذارد یا بچه می‌زاید، مرغِ شاخ‌دار و نیز چهارپایانی که وحشی شده باشند.

ولا كفارة في قتل السباع ماشية كانت أو طائرة، إلا الأسد فإن على قاتله كبشاً إذا لم يرده. وفيما تولد بين وحشي وإنسي، أو بين ما يحل للمحرم وما يحرم يراعى الاسم.

کشتن درندگان، ‌چه رونده باشند و چه پرنده، کفاره ندارد، به‌جز شیر که اگر به او حمله نکرده باشد کسی که آن را کشته باید یک قوچ قربانی کند. در مورد موجودی که حاصل آمیزش یک حیوان وحشی و اهلی بوده و یا حاصل آمیزش حیوانی که صیدش برای مُحرم حلال است با حیوانی که حرام است بوده باشد، متناسب با اسم آن حیوان عمل می‌کنیم.([[266]](#footnote-266))

ولا بأس بقتل الأفعى، والعقرب، والفأرة، والوزغ، وبرمي الحدأة، والغراب رمياً. ولا بأس بقتل البرغوث، والزنبور.

کشتن این حیوانات اشکالی ندارد: مار، عقرب، موش، وزغ، شاهین و کلاغ (با پرتاب سنگ) و نیز کشتن کَـک و زنبور اشکالی ندارد.

ولا يجوز قتل النحل، ولا كفارة في قتله خطأ، وفي قتله عمداً صدقة، ولو بكف من طعام. ويجوز شراء القماري، والدباسي، وإخراجها من مكة. ولا يجوز قتلها، ولا أكلها.

کشتن زنبور عسل جایز نیست؛ اگر غیر عمد کشته شود کفاره ندارد، اما اگر عمداً کشته شود باید برایش صدقه داده شود، حتی اگر (این صدقه) به‌اندازۀ یک‌کف‌دست غذا باشد. خریدن قُمری و سینه‌سرخ و بیرون‌بردن آن از مکه جایز است ولی کشتن و خوردن آن دو جایز نیست.

الثاني: ما يتعلق به الكفارة، وهو ضربان:

دوم: آنچه کفاره دارد

که بر دو صورت است:

الأول: ما لكفارته بدل على الخصوص، وهو كل ما له مثل من النعم، وأقسامه خمسة:

**اول: حیواناتی که برای کفارۀ کشتنشان جایگزینِ به خصوصی وجود دارد،([[267]](#footnote-267))** که شامل هر حیوانی می‌شود که برایش در میان چهارپایان، مِثلی وجود دارد و اقسام آن پنج مورد است:

الأول: النعامة، وفي قتلها بدنة، ومع العجز تقوّم البدنة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان، ولا يلزم ما زاد عن ستين. ولو عجز صام عن كل مدين يوماً، ولو عجز صام ثمانية عشر يوماً. وفي فراخ النعام من صغار الإبل.

**۱-** شترمرغ که کفاره‌اش یک شتر است و اگر نتوانست، قیمت شترِ قربانی را مشخص کند و با آن گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد (یک کیلو و نیم) گندم صدقه ‌دهد و بیش از شصت نفر لازم نیست؛([[268]](#footnote-268)) و اگر نتوانست به ازای هر دو مد (یک کیلو‌و‌ نیم) یک روز روزه بگیرد (یعنی شصت روز) و باز هم اگر نتوانست، هجده روز روزه بگیرد. در مورد کفارۀ جوجه شترمرغ، یک شتر کوچک قربانی کند.

الثاني: بقرة الوحش وحمار الوحش، وفي قتل كل واحد منهما بقرة أهلية، ومع العجز يقوّم البقرة الأهلية ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد على الثلاثين، ومع العجز يصوم عن كل مدين يوماً، وإن عجز صام تسعة أيام.

**۲-** گاو وحشی و الاغ وحشی که کفارۀ کشتن هرکدام از آن‌ها یک گاو اهلی است و اگر نتوانست، قیمت گاو را برآورد ‌کند و با آن گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد (معادل یک کیلو و نیم) صدقه ‌دهد و لازم نیست اِطعام از سی فقیر بیشتر شود و اگر نتوانست، به ازای هر دو مد، یک روز روزه بگیرد (یعنی سی روز) و باز هم اگر نتوانست نُه روز روزه بگیرد.

الثالث: في قتل الظبي شاة، ومع العجز تقوّم الشاة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد عن عشرة، فإن عجز صام عن كل مدين يوماً، فإن عجز صام ثلاثة أيام.

**۳-** آهو که کفارۀ آن یک گوسفند است و اگر نتوانست، قیمت گوسفند را گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد گندم صدقه ‌دهد و صدقه دادن به بیش از ده نفر لازم نیست؛ اگر نتوانست، به ازای هر دو مد، یک روز روزه بگیرد ( یعنی ده روز) و باز هم اگر نتوانست، سه روز روزه بگیرد.

وفي الثعلب والأرنب شاة، ومع العجز تقوّم الشاة ويفض ثمنها على البر، ويتصدق به لكل مسكين مدان. ولا يلزم ما زاد عن عشرة، فإن عجز صام عن كل مدين يوماً، فإن عجز صام ثلاثة أيام. والأبدال في الأقسام الثلاثة على الترتيب.

کفارۀ کشتن روباه و خرگوش یک گوسفند است و اگر نتوانست قیمت گوسفند را گندم بخرد و به هر مسکین دو مُد گندم صدقه بدهد و صدقه دادن به بیش از ده نفر لازم نیست؛ اگر نتوانست، به ازای هر دو مد یک روز روزه بگیرد (یعنی ده روز) و باز هم اگر نتوانست، سه روز روزه می‌گیرد.

جایگزین‌های ذکر شده در سه مورد بالا ترتیبی هستند.([[269]](#footnote-269))

الرابع: في كسر بيض النعام إذا تحرك فيها الفرخ بكارة من الإبل لكل واحدة واحد، وقبل التحرك إرسال فحولة الإبل في إناث منها بعدد البيض، فما نتج فهو هدي، ومع العجز عن كل بيضة شاة، ومع العجز إطعام عشرة مساكين، فإن عجز صام ثلاثة أيام.

**۴-** شکستن تخم شترمرغ، اگر جوجۀ درون آن تکان خورده باشد به ازای هر تخم شترمرغ یک شتر بِکر([[270]](#footnote-270)) قربانی کند و اگر هنوز جوجۀ درون تخم حرکت نکرده بود به تعداد تخم‌هایی که شکسته، شتر یا شتران ماده را آمیزش دهد و آنچه متولد می‌شود را قربانی ‌نماید و اگر نتوانست، به ازای هر تخم شترمرغ یک گوسفند قربانی کند و اگر باز هم نتوانست، ده مسکین را اطعام کند و اگر از این هم عاجز بود، سه روز روزه بگیرد.

الخامس: في كسر بيض القطا والقبج إذا تحرك الفرخ من صغار الغنم، وقبل التحرك إرسال فحولة الغنم في إناث منها بعدد البيض، فما نتج فهو هدي، فإن عجز كان كمن كسر بيض النعام.

**۵-** برای شکستن تخم‌مرغ قطا (سنگ‌خوار) و کبک، اگر جوجۀ درون آن حرکت کرده بود یک گوسفند کوچک قربانی کند و اگر هنوز جوجۀ درون تخم حرکت نکرده بود به تعداد تخم‌های شکسته شده، گوسفند یا گوسفندان ماده را آمیزش ‌دهد و سپس هر تعداد گوسفند که متولد شد به‌عنوان کفاره قربانی کند و اگر نتوانست، مانند کسی است که تخم شترمرغ را شکسته باشد.([[271]](#footnote-271))

الثاني: ما لا بدل له على الخصوص، وهو خمسة أقسام:

**دوم: حیواناتی که برای کفارۀ کشتنشان جایگزین خاصی گفته نشده** که پنج قِسم می‌باشد:

الأول: الحمام، وهو اسم لكل طائر يهدر ويعب الماء، وفي قتلها شاة على المحرم، وعلى المحل في الحرم درهم (2.5 غرام فضة خالصة)، وفي فرخها للمحرم حمل، وللمحل في الحرم نصف درهم (1.25 غرام فضة).

**۱-** کبوترها (کبوتر به هر پرنده‌ای گفته می‌شود که صدایش را به‌صورت پیاپی در گلو زمزمه می‌کند و منقارش را در آب کرده، آب می‌نوشد([[272]](#footnote-272))) که کفارۀ کشتن آن برای مُحرم، قربانی‌کردن یک گوسفند و برای کسی که محرم نیست ولی در حرم است یک درهم (دو و نیم گرم نقرۀ خالص) است. کفارۀ کشتن جوجۀ آن برای محرم یک برّه و برای غیر محرم در حرم نصف درهم (25/1 گرم نقرۀ خالص) است.

ولو كان محرماً في الحرم اجتمع عليه الأمران، وفي بيضها إذا تحرك الفرخ حمل، وقبل التحرك على المحرم درهم، وعلى المحل ربع درهم. ولو كان محرماً في الحرم لزمه درهم وربع. ويستوي الأهلي وحمام الحرم في القيمة إذا قتل في الحرم، لكن يشتري بقيمة الحرمي علف لحمامه.

اگر صیاد مُحرم و در حرم نیز باشد هر دو کفاره بر او واجب است (کفارۀ جمع). کفارۀ شکستن تخم کبوتر، اگر جوجه در آن تکان خورده باشد یک برّه و اگر پیش از تکان خوردن بوده باشد، برای مُحرم یک درهم و برای غیر محرم ربع درهم است و اگر شخص، محرمِ در حرم باشد یک درهم کامل و ربع درهم باید کفاره بدهد. کفارۀ کشتن کبوتر، چه اهلی و چه کبوتر حرم اهلی، اگر در حرم کشته شوند یکسان است، اما در مورد کبوتر حرم باید به‌اندازۀ قیمتش برای کبوتران حرم خوراک بخرد.

الثاني: في كل واحد من القطا والحجل والدراج حمل قد فطم ورعى.

**۲-** کفارۀ کشتن مرغ قطا (سنگ‌خوار)، کبک و قرقاول، برّه‌ای است که از شیر گرفته شده و علف می‌خورد.([[273]](#footnote-273))

الثالث: في قتل كل واحد من القنفذ والضب واليربوع جدي.

**۳-** کفارۀ کشتن هر‌یک از حیواناتِ خارپشت، مارمولک و موش صحرایی، یک بچه بُز نَر تا یک ساله است.

الرابع: في كل واحد من العصفور والقبرة والصعوة مد من طعام.

**۴-** کفارۀ هر‌یک از انواع گنجشک، چکاوک یا قناری، یک مُد طعام است.

الخامس: في قتل الجرادة كف من طعام، وكذا في القملة يلقيها عن جسده. وفي قتل الكثير من الجراد دم شاة. وإن لم يمكنه التحرز من قتله بأن كان على طريقه، فلا إثم ولا كفارة. وكل ما لا تقدير لفديته ففي قتله قيمته، وكذا القول في البيوض.

**۵-** کشتن ملخ، یک مشت طعام کفاره دارد. اگر شپشی را از بدنش پرتاب کند نیز به همین صورت است. کفارۀ کشتن تعداد زیادی ملخ، یک گوسفند است و اگر نتوانست از کشتن آن‌ها اجتناب کند -‌مثلاً اگر سر راهش بودند- گناهی نکرده و کفاره‌ای هم ندارد.

اگر حیوانی را که کفاره‌ای برای صیدش تعیین نشده است([[274]](#footnote-274)) صید کند قیمت خود آن حیوان را به‌عنوان کفاره بپردازد. کفارۀ تخم این حیوانات هم به همین صورت است.

فروع خمسة:

**پنج نکته:**

الأول: إذا قتل صيداً معيباً كالمكسور والأعور فداه بصحيح، ولو فداه بمثله جاز ويفدي للذكر بمثله وبالأنثى، وكذا الأنثى وبالمماثل أفضل.

**اول:** اگر حیوان معیوبی را صید کند (مثل حیوانی که شکستگی در بدن دارد یا حیوانی که لنگ است) کفارۀ آن را باید با حیوان سالم بدهد و اگر حیوانی باشد که در نوع و مقدار عیب، مانند آن باشد نیز کفایت می‌کند. کفارۀ صید حیوان نر (یا ماده) هم می‌تواند حیوان نر باشد و هم ماده، البته اگر هم‌جنس خودش باشد بهتر است.

الثاني: الاعتبار بتقويم الجزاء وقت الإخراج، وفيما لا تقدير لفديته وقت الإتلاف.

**دوم:** برای قیمت‌گذاری حیواناتی که برایشان کفاره تعیین‌شده قیمتِ زمان پرداخت ملاک است و برای حیواناتی که کفاره‌ای برایشان تعیین نشده، ملاک، زمان صید است.

الثالث: إذا قتل ماخضاً مما له مثل يخرج ماخضاً، ولو تعذر قوم الجزاء ماخضاً.

**سوم:** اگر حیوان بارداری را بکشد (از حیواناتی که مِثل دارند) به‌جایش حیوان بارداری را قربانی کند و اگر نتوانست، باید قیمت حیوانِ باردار را بپردازد.

الرابع: إذا أصاب صيداً حاملاً فألقت جنيناً حياً ثم ماتا فدى الأم بمثلها والصغير بصغيرة، ولو عاشا لم يكن عليه فدية إذا لم يعب المضروب. ولو عاب ضمن أرشه، ولو مات أحدهما فداه دون الآخر. ولو ألقت جنيناً ميتاً لزمه الأرش، وهو ما بين قيمتها حاملاً ومجهضاً.

**چهارم:** اگر حیوان بارداری را صید کند و آن صید جنینش را درحالی‌که زنده است سقط کند، سپس هر دو بمیرند، در ازای مادر، مِثلش را و در ازای بچۀ سقط‌شده نیز حیوان کوچکی قربانی کند و اگر هر دو زنده باشند، اگر حیوان صیدشده معیوب نشده باشد فدیه‌ای بر عهده‌اش نیست و اگر معیوب شده باشد «دیِه» (اَرش) (مابه‌التفاوت قیمت حیوان سالم و معیوب) بر عهدۀ او خواهد بود و اگر یکی از آن دو مرده باشد فقط فدیۀ همان بر عهدۀ اوست. اگر جنین مرده سقط شده باشد «دیه» بر او لازم است؛ که در اینجا مابه‌التفاوتِ قیمت حیوان حامله و حیوانی است که بچه‌اش سقط شده است.

الخامس: إذا قتل المحرم حيواناً وشك في كونه صيداً لم يضمن.

**پنجم:** اگر شخص محرم حیوانی را بکشد و شک کند در اینکه این حیوان صید بوده است یا خیر، ضامن چیزی نیست.

الفصل الثاني: في موجبات الضمان

**فصل دوم: آنچه موجب ضمان است**

وهي ثلاثة: مباشرة الإتلاف، واليد، والسبب.

أما المباشرة :

که سه مورد هستند: اقدام به تلف‌کردن، در اختیار داشتن، باعث تلف‌شدن

**اقدام به تلف‌کردن:**

فنقول: قتل الصيد موجب لفديته، فإن أكله لزمه فداء آخر، فيفدي ما قتل ويضمن قيمة ما أكل. ولو رمى صيداً فأصابه ولم يؤثر فيه فلا فدية، ولو جرحه ثم رآه سوياً ضمن أرشه. وإذا لم يعلم حاله لزمه الفداء، وكذا لو لم يعلم أثر فيه أم لا.

می‌گوییم: کشتن به‌واسطۀ صید موجب کفاره می‌شود، حال اگر از آن صید بخورد کفارۀ دیگری نیز بر عهده‌اش خواهد بود؛ پس کفارۀ آنچه را که صید کرده است می‌پردازد و قیمت آن مقدار که خورده نیز بر ذمّه‌اش خواهد بود. اگر تیری به‌سوی صید پرتاب کند و به آن برخورد کند ولی تأثیری نگذارد کفاره‌ای بر عهده‌اش نیست و اگر آن را مجروح کند سپس آن را سالم بیابد پرداخت «دیه» بر او لازم است و اگر خبری از وضعیتش نداشت یا نمی‌دانست تیر در او اثر کرده یا خیر، باید کفاره‌اش را بپردازد.

ولو اشترك جماعة في قتل الصيد ضمن كل واحد منهم فداءً كاملاً. ومن ضرب بطير على الأرض كان عليه دم وقيمة للحرم، وأخرى لاستصغاره. ومن شرب لبن ظبية في الحرم لزمه دم وقيمة اللبن. ولو رمى الصيد وهو محل فأصابه وهو محرم لم يضمنه، وكذا لو جعل في رأسه ما يقتل القمل وهو محل ثم أحرم فقتله.

اگر گروهی در کشتن صید همکاری کرده باشند هر‌یک از آن‌ها باید یک کفارۀ کامل بپردازد. هر‌کس که پرنده‌ای را (در حرم) بزند و روی زمین بیفتد، یک قربانی بر عهدۀ اوست و نیز دو قیمت پرنده (یکی به این دلیل که پرنده را در حرم صید کرده و دیگری برای اینکه حرمت حرم را کوچک شمرده است). کسی که از شیر آهویی در حرم بنوشد یک قربانی و نیز قیمت شیری که نوشیده است بر عهده‌اش خواهد بود. اگر کسی‌که مُحرم نیست به‌سوی صیدی تیراندازی کند و تیر هنگامی‌که او مُحرم شده است به صید برخورد کند ضامن آن نیست (چیزی بر عهده‌اش نخواهد بود). اگر درحالی‌که مُحرم نیست چیزی روی سر خود قرار دهد که با آن شپش‌ها کشته می‌شوند، سپس مُحرم شود و شپش‌ها ‌توسط آن بمیرند نیز حکم به همین صورت خواهد بود.

الموجب الثاني : اليد

**دوم: در اختیار داشتن**

ومن كان معه صيد فأحرم زال ملكه عنه ووجب إرساله، فلو مات قبل إرساله لزمه ضمانه، ولو كان الصيد نائياً عنه لم يزل ملكه. ولو أمسك المحرم صيداً فذبحه محرم ضمن كل منهما فداء، ولو كانا في الحرم تضاعف الفداء ما لم يكن بدنة، ولو كانا محلين في الحرم لم يتضاعف، ولو كان أحدهما محرماً تضاعف الفداء في حقه. ولو أمسكه المحرم في الحل فذبحه المحل ضمنه المحرم خاصة. ولو نقل بيض صيد عن موضعه ففسد ضمنه، فلو أحضنه فخرج الفرخ سليماً لم يضمنه. ولو ذبح المحرم صيداً كان ميتة ويحرم على المحل، ولا كذا لو صاده وذبحه محل.

کسی که شکاری همراهش باشد سپس احرام ببندد مالکیتش از بین می‌رود و باید حیوان را رها کند و اگر پیش از رها کردن، آن حیوان بمیرد شخصِ صیاد ضامن آن خواهد بود. اگر حیوان شکار شده از او دور باشد مالکیت شکارچی از بین نمی‌رود. اگر شخص مُحرم صید را نگه دارد و شخص مُحرم دیگری آن‌را ذبح کند هرکدام از آن دو یک فدیۀ کامل بر عهده دارند و اگر در حرم باشند علاوه بر کفاره -‌اگر کفاره شتر فربه نباشد- ضامن قیمت شکار هم خواهند بود و اگر آن دو مُحرم نباشند ولی در حرم باشند چیزی به کفاره افزوده نمی‌شود و اگر فقط یکی از آن دو نفر مُحرم باشد فقط به کفارۀ او افزوده می‌گردد. اگر شخص محرم در بیرون از حرم شکار را نگه دارد و کسی که مُحرم نیست آن را ذبح کند، فقط فرد مُحرم باید کفاره بپردازد. اگر تخم حیوانی که شکار محسوب می‌شود را جابه‌جا نماید و باعث فاسدشدن آن گردد ضامن خواهد بود، اما اگر از آن مراقبت کند تا جوجه سالم از آن خارج شود ضامن نخواهد بود. اگر شخص مُحرم، صیدی را ذبح کند، آن صید، مردار محسوب می‌شود و برای غیر مُحرم، حرام می‌گردد ؛ اما اگر مُحرم آن را صید و مُحِل آن را ذبح کند، چنین حکمی نخواهد داشت.

الموجب الثالث : السبب ، وهو يشتمل على مسائل:

**سوم: باعث‌تلف شدن**

که شامل چند مسئله است:

الأولى: من أغلق على حمام من حمام الحرم وله فراخ وبيض ضمن بالإغلاق، فإن زال السبب وأرسلها سليمة سقط الضمان. ولو هلكت ضمن الحمامة بشاة، والفرخ بحمل، والبيضة بدرهم إن كان محرماً، وإن كان محلاً ففي الحمامة درهم وفي الفرخ نصف، وفي البيضة ربع.

**اول:** کسی که باعث به دام افتادن کبوتری از کبوتران حرم گردد، درحالی‌که آن کبوتر دارای جوجه و تخم باشد‌، ضامن خواهد بود (ضامن کبوتر، جوجه و تخم)؛ حال اگر اسباب به دام‌انداختن از بین برود و کبوتر را به‌سلامت رها سازد، دیگر ضامن نخواهد بود. اگر کبوتر هلاک شود به ازای کبوتر، یک گوسفند کفاره ‌دهد، به ازای جوجه، یک برّه و به ازای تخم کبوتر یک درهم بپردازد و اگر شخص مُحرم نباشد، به ازای کبوتر یک درهم، به ازای جوجه نصف درهم و به ازای تخم، یک‌چهارم درهم بپردازد.

الثانية: إذا نفر حمام الحرم فليس عليه شيء، والأفضل أن يتصدق.

**دوم:** اگر کبوتر حرم را بِتاراند چیزی بر عهده‌اش نیست، اما بهتر است صدقه بدهد.

الثالثة: إذا رمى اثنان فأصاب أحدهما وأخطأ الآخر، فعلى المصيب فداء لجنايته، وكذا على المخطئ لإعانته.

**سوم:** اگر دو نفر به‌سوی صیدی تیراندازی کنند و تیر یکی به هدف بخورد و دیگری به خطا رود، کسی که به هدف زده ‌برای جنایتش باید کفاره بدهد و کسی که تیرش به خطا رفته نیز باید کفاره بدهد زیرا کمکش کرده است.

الرابعة: إذا أوقد جماعة ناراً فوقع فيها صيد لزم كل واحد منهم فداء إذا قصدوا الاصطياد، وإلا ففداء واحد.

**چهارم:** اگر گروهی به‌قصد صید، آتشی بر پا کنند و صیدی داخلش بیفتد باید هرکدام از آن‌ها یک کفاره بپردازد، اما اگر قصد صید نداشته‌‌اند، باید همگی با هم فقط یک کفاره بدهند.

الخامسة: إذا رمى صيداً فاضطرب فقتل فرخاً أو صيدا آخر كان عليه فداء الجميع، لأنه سبب للإتلاف.

**پنجم:** اگر صیدی را با تیر بزند و صید رَم کند و جوجه و یا صیدی دیگر را بکشد، باید کفارۀ همگی را بدهد، زیرا او باعث تلف‌شدن آن‌ها شده است.

السادسة: السائق يضمن ما تجنيه دابته ( أو السيارة ووسائط النقل ) ، وكذا الراكب إذا وقف بها، وإذا سار ضمن ما تجنيه بيديها.

**ششم:** شخصی که چهارپا (یا ماشین یا وسایل نقلیۀ دیگری) را می‌راند ضامن چیزی است که چهارپای او باعث هلاکتش می‌شود. اگر راکب، آن را متوقف کند نیز به‌همین‌صورت خواهد بود.([[275]](#footnote-275)) اگر پیاده سفر کند و باعث صدمه‌زدن به چیزی شود نیز ضامن خواهد بود.

السابعة: إذا أمسك صيداً له طفل فتلف بإمساكه ضمن، وكذا لو أمسك المحل صيداً له طفل في الحرم.

**هفتم:** اگر صیدی را که بچه‌دار است بگیرد و نگه دارد و به این واسطه بچه‌اش تلف شود، ضامن خواهد بود. اگر غیر مُحرِم، شکار بچه‌داری را درون حرم بگیرد نیز به همین صورت خواهد بود.

الثامنة: إذا أغرى المحرم كلبه بصيد فقتله ضمن، سواء كان في الحل أو الحرم، ولكن يتضاعف إذا كان محرماً في الحرم.

**هشتم:** اگر سگِ خود را به‌سوی صیدی روانه کند و سگش صید را بکُشد ضامن است، چه داخل حرم باشد و چه خارج از آن‌؛ اما اگر مُحرم و داخل حرم بوده باشد، علاوه بر کفاره ضامن قیمت هم می‌باشد.

التاسعة: لو نفر صيداً فهلك بمصادمة شئ، أو أخذه جارح ضمنه.

**نهم:** اگر صیدی را بتاراند و صید در اثر برخورد با چیزی هلاک شود یا پرندۀ شکاری شکارش کند، ضامن است.

العاشرة: لو وقع الصيد في شبكة فأراد تخليصه فهلك أو عاب ضمن.

**دهم:** اگر صید داخل تور گیر افتاده باشد و شخصی بخواهد آن را آزاد کند اما موجب هلاکت یا معیوب شدنش بشود، ضامن خواهد بود.

الحادية عشرة: من دل على صيد فقتل ضمنه.

**یازدهم:** شخصی که دیگران را به‌سوی صیدی راهنمایی کند و باعث کشته‌شدنش شود ضامن است.

الفصل الثالث: في صيد الحرم

**فصل سوم: صید در محدودۀ حرم**

يحرم من الصيد على المحل في الحرم ما يحرم على المحرم في الحل، فمن قتل صيداً في الحرم كان عليه فداؤه، ولو اشترك جماعة في قتله فعلى كل واحد فداء. ويحرم وهو يؤم الحرم ولو أصابه ودخل الحرم فمات ضمنه.

صید کردن تمام حیواناتی که بیرون از حرم بر شخص محرم حرام است، داخل حرم بر شخص غیر مُحرم نیز حرام می‌باشد؛ پس اگر کسی داخل حرم صیدی را به قتل برساند کفاره‌اش بر عهده‌اش خواهد بود و اگر گروهی با هم در کشتن صید سهیم باشند هر‌یک از آن‌ها باید یک کفاره بپردازد. اگر حیوان قصد ورود به حرم را داشته باشد باز هم کشتنش حرام است و اگر حیوانی که با تیر زده داخل حرم شده، آنجا بمیرد (شکارچی) ضامن خواهد بود.

ويكره الاصطياد بين البريد (22 كيلومتر) والحرم، فلو أصاب صيداً فيه ففقأ عينه، أو كسر قرنه كان عليه صدقة استحباباً. ولو ربط صيداً في الحل فدخل الحرم لم يجز إخراجه.

صید‌کردن در حدفاصل «برید» (22 کیلومتر) و حرم مکروه است.([[276]](#footnote-276)) اگر در این محدوده صید کرد و چشم شکار کور شد یا شاخش شکست، مستحب است صدقه بدهد. اگر صیدی را در محدودۀ بیرون حرم ببندد، سپس حیوان داخل حرم شود جایز نیست آن را خارج نماید.

ولو كان في الحل ورمى صيداً في الحرم فقتله فداه، وكذا لو كان في الحرم ورمى صيداً في الحل فقتله ضمنه. ولو كان بعض الصيد في الحرم فأصاب ما هو في الحل أو في الحرم منه فقتله ضمنه. ولو كان الصيد على فرع شجرة في الحل فقتله ضمن إذا كان أصلها في الحرم.

اگر شخص از بیرون حرم صیدی را در داخل حرم نشانه برود و آن را از پای دربیاورد، باید کفاره‌اش را بدهد. اگر فردی داخل حرم باشد و صیدی را که بیرون از حرم است با تیر بزند و بکشد ضامن است. اگر قسمتی از صید در حرم باشد و تیر به آن قسمتی که بیرون یا داخل حرم است اصابت کند و حیوان کشته شود، صیاد ضامن خواهد بود. درختی که در حرم روییده است، اگر صیدی بر یک شاخه از آن درخت که بیرون از حرم قرار گرفته است نشسته باشد، اگر آن صید را بکُشد ضامن خواهد بود.

ومن دخل بصيد إلى الحرم وجب عليه إرساله، ولو أخرجه فتلف كان عليه ضمانه، سواء كان التلف بسببه أو بغيره. ولو كان طائراً مقصوصاً وجب عليه حفظه حتى يكمل ريشه، ثم يرسله.

کسی که با صیدی داخل حرم شود باید آن را رها کند و اگر خارجش کند و حیوان تلف شود ضامن است، چه به دست خود او بمیرد و چه به دلیل دیگری تلف شود. اگر پرهای پرنده‌ای را چیده باشند باید از آن مراقبت کند تا پرهایش کامل شود سپس آن را رها نماید.

ولا يجوز صيد حمام الحرم وهو في الحل. ومن نتف ريشة من حمام الحرم كان عليه صدقة، ويجب أن يسلمها بتلك اليد. ومن أخرج صيداً من الحرم وجب عليه إعادته، ولو تلف قبل ذلك ضمنه. ولو رمى بسهم في الحل فدخل الحرم ثم خرج إلى الحل فقتل صيداً لم يجب الفداء.

شکار کبوتران حرم در بیرون از حرم جایز نیست. کسی که پَری از کبوتر حرم را جدا کند باید صدقه بدهد و باید با همان دستی که این کار را کرده است صدقه را بپردازد. کسی که صیدی را از حرم خارج کند واجب است آن را برگرداند و اگر قبل از بازگرداندن، آن حیوان بمیرد ضامن است. اگر از بیرونِ حرم تیری بیندازد و تیر به حرم وارد شود سپس باز از حرم خارج شده، صیدی را از پای درآورد، کفاره ندارد.

ولو ذبح المحل في الحرم صيداً كان ميتة، ولو ذبحه في الحل وأدخله الحرم لم يحرم على المحل، ويحرم على المحرم. ولا يدخل في ملكه شئ من الصيد.

اگر غیر مُحرم صیدی را در حرم ذبح نماید، آن حیوان مردار است و اگر در خارج از حرم آن را ذبح و سپس آن را وارد حرم کند استفاده از آن برای غیر محرم حرام نیست، اما بر محرم حرام است و او مالک هیچ‌چیزی از صید نخواهد بود.

الفصل الرابع: في التوابع

**فصل چهارم: ملحقات**

كل ما يلزم المحرم في الحل من كفارة الصيد، أو المحل في الحرم يجتمعان على المحرم في الحرم حتى ينتهي إلى البدنة فلا يتضاعف. وكلما يتكرر الصيد من المحرم نسياناً وجب عليه ضمانه. ولو تعمد وجبت الكفارة أولاً، ثم لا تتكرر، وهو ممن ينتقم الله منه.

تمام کفارات صیدی که در خارج از حرم بر عهده مُحرم است یا آنچه در حرم بر عهدۀ غیر مُحرم می‌باشد، به‌طور مجموع بر عهدۀ مُحرمی است که در حرم مرتکب صید شود تا هنگامی‌که به حد یک شتر فربه برسد و از آن تجاوز نخواهد کرد. هر بار که صید کردن -به‌طور غیرعمدی- توسط مُحرم تکرار شود ضامن است، اما اگر از روی عمد تکرار شود، بار اول کفاره دارد اما اگر بیشتر شد کفاره تکرار نمی‌شود و این شخص از کسانی خواهد بود که خدا از آن‌ها انتقام می‌گیرد.

ويضمن الصيد بقتله عمداً وسهواً، فلو رمى صيداً فمرق السهم فقتل آخر كان عليه فداءان، وكذا لو رمى غرضاً فأصاب صيداً ضمنه. ولو اشترى محل بيض نعام لمحرم فأكله كان على المحرم عن كل بيضة شاة، وعلى المحل عن كل بيضة درهم. ولا يدخل الصيد في ملك المحرم باصطياد، ولا ابتياع، ولا هبة، ولا ميراث، هذا إذا كان عنده، ولو كان في بلده فإنه يملك.

هر‌کس عمداً یا سهواً صیدی را بکشد ضامن است؛ پس اگر به‌سوی صیدی تیر پرتاب کند و تیر از داخل بدن صید عبود کند و صید دیگری را نیز بکشد باید دو کفاره بپردازد. همچنین اگر به‌سوی هدفی تیر بیندازد اما به صید دیگری اصابت کند، ضامن آن خواهد بود. اگر غیر مُحرم برای شخص مُحرم تخم شترمرغ بخرد و محرم آن را بخورد، محرم باید به ازای هر تخم یک گوسفند به‌عنوان کفاره بپردازد و غیر محرم به ازای هر تخم یک درهم بپردازد. صید به هیچ‌یک از طرق زیر در تملّک مُحرم درنمی‌آید: با صید کردن، خرید کردن، بخشیدن، ارث بردن؛ البته این‌ها در صورتی است که صید همراهش باشد، اما اگر در شهر و دیار خودش باشد مالک می‌گردد.

ولو اضطر المحرم إلى أكل الصيد أكله وفداه، ولو كان عنده ميتة أكل الصيد إن أمكنه الفداء، وإلا أكل الميتة. وإذا كان الصيد مملوكاً ففداؤه لصاحبه، وإن لم يكن مملوكاً تصدق به.

اگر مُحرم مجبور شد (به اضطرار افتاد) از صید بخورد، آن را بخورد و کفاره‌اش را نیز بپردازد و اگر (علاوه بر صید) مرداری هم در اختیارش بود و توانایی پرداخت کفاره را هم داشت صید را بخورد وگرنه مردار را بخورد. اگر صید در ملکیت کس دیگری باشد کفاره از آنِ صاحبش خواهد بود و اگر در ملکیت کسی نباشد، کفاره را صدقه می‌دهد.

وكل ما يلزم المحرم من فداء يذبحه أو ينحره بمكة إن كان معتمراً، وبمنى إن كان حاجاً. وكل من وجب عليه شاة في كفارة الصيد وعجز عنها كان عليه إطعام عشرة مساكين، فإن عجز صام ثلاثة أيام في الحج.

هر کفاره‌ای که بر عهدۀ مُحرم است، اگر در عمره باشد آن را در مکه و اگر در حج باشد در منا ذبح (و یا نحر) کند.

کسی که باید به‌عنوان کفاره یک گوسفند بدهد و نتواند، ده فقیر را اطعام کند و اگر باز هم نتوانست، سه روز در حج روزه بگیرد.

المقصد الثالث: في باقي المحظورات

**سوم: سایر محرمات احرام**

وهي سبعة:

که هفت مورد است:

الأول: الاستمتاع بالنساء، فمن جامع زوجته في الفرج قبلاً أو دبراً، عامداً عالماً بالتحريم فسد حجه، وعليه إتمامه وبدنة والحج من قابل، سواء كانت حجته التي أفسدها فرضاً أو نفلاً. وكذا لو جامع أمته وهو محرم.

اول: بهره‌بردن از زنان.

کسی که با همسرش نزدیکی کند (چه از جلو و چه عقب) درحالی‌که بداند این کار حرام است و عمداً مرتکب آن شود حجش باطل است و باید حجش را تمام کند و یک شتر فَربه نیز قربانی و در آینده حجش را قضا نماید، چه حجی که باطل کرده است، واجب باشد و چه مستحب. اگر با کنیزش درحالی‌که خودش مُحرم است نزدیکی کند نیز همین حکم جاری است.

ولو كانت امرأته محرمة مطاوعة لزمها مثل ذلك، وعليهما أن يفترقا إذا بلغا ذلك المكان حتى يقضيا المناسك إذا حجا على تلك الطريق، ومعنى الافتراق ألا يخلو إلا ومعهما ثالث. ولو أكرهها كان حجها ماضياً، وكان عليه كفارتان، ولا يتحمل عنها شيئاً سوى الكفارة.

اگر همسرش در حال احرام باشد و در این کار با شوهرش همکاری کند، بر زن نیز مثل همین کفاره واجب می‌شود و (هنگام قضا نمودن حج) زمانی که به آن مکان رسیدند بر هردوی آن‌ها واجب است از یکدیگر جدا شوند تا زمانی که مناسکشان را به پایان برسانند (البته اگر از همان مسیر حج قبلی حج را به‌جا بیاورند) و معنی جدایی این است که نباید با یکدیگر خلوت کنند مگر اینکه نفر سومی همراهشان باشد. اگر مرد همسرش را مجبور به نزدیکی نماید حجِ زن صحیح است و مرد باید دو کفاره بپردازد و مرد از طرف همسرش چیزی جز کفاره بر عهده‌اش نخواهد بود.([[277]](#footnote-277))

وإن جامع بعد الوقوف بالمشعر ولو قبل أن يطوف طواف النساء، أو طاف منه ثلاثة أشواط فما دونه، أو جامع في غير الفرج قبل الوقوف كان حجه صحيحاً، وعليه بدنة لا غير.

اگر بعد از وقوف در مشعر و پیش از انجام طواف نسا یا تا دور سوم از طواف نسا یا کمتر چنین کند، یا پیش از وقوف اما از راهی غیر از فرج با همسرش نزدیکی کند، حجش صحیح است و تنها یک شتر فربه به‌عنوان کفاره بپردازد.

تفريع: إذا حج في القابل بسبب الإفساد فأفسد لزمه ما لزم أولاً. وفي الاستمناء بدنة، ولا يفسد به الحج ولا يجب القضاء.

**نکته:** اگر در سال بعد به سبب باطل‌شدن حجش، حج به‌جا آورد و حج دوم را نیز باطل نماید، آنچه در اولین مرتبه بر او واجب بود در این مرتبه نیز بر او واجب خواهد بود. کفارۀ استمنا یک شتر فربه است، اما حجش با انجام این عمل باطل نمی‌شود و قضا هم بر او واجب نیست.

ولو جامع أمته محلاً وهي محرمة بإذنه تحمل عنها الكفارة بدنة أو بقرة أو شاة، وإن كان معسراً فشاة أو صيام ثلاثة أيام.

اگر شخص غیر مُحرم با کنیزش -که با اجازۀ خود او مُحرم شده است‌- نزدیکی کند، باید از طرف او یک شتر، گاو یا گوسفند کفاره بدهد و اگر فقیر است یک گوسفند بدهد یا سه روز روزه بگیرد.

ولو جامع المحرم قبل طواف الزيارة لزمه بدنة، فإن عجز فبقرة أو شاة. وإذا طاف المحرم من طواف النساء خمسة أشواط ثم واقع لم يلزمه الكفارة، وبنى على طوافه.

اگر شخص مُحرم قبل از طواف زیارت نزدیکی کند، واجب است یک شتر کفاره دهد ‌و اگر نتوانست، یک گاو یا گوسفند؛ و اگر شخص مُحرم پنج دور از طواف نسا را انجام داده باشد سپس نزدیکی نماید، نیاز نیست کفاره بدهد و طوافش را ادامه ‌دهد.

وإذا عقد المحرم لمحرم على امرأة ودخل بها المحرم، فعلى كل منهما كفارة، وكذا لو كان العاقد محلاً.

اگر شخص مُحرمی برای مُحرمی دیگر، زنی را عقد و مُحرم دوم با آن زن نزدیکی کند هرکدام از آن دو باید یک کفاره بپردازد. اگر عاقد محرم نباشد نیز به همین صورت است.

ومن جامع في إحرام العمرة قبل السعي فسدت عمرته، وعليه بدنة وقضاؤها، والأفضل أن يكون في الشهر الداخل.

کسی که در حال احرام عمره و پیش از سعی، نزدیکی کند عمره‌اش باطل است و باید یک شتر فَربه کفاره دهد و عمره‌اش را نیز قضا نماید و بهتر است که در همان ماه برای قضای عمره اقدام کند.

ولو نظر إلى غير أهله فأمنى كان عليه بدنة إن كان موسراً، وإن كان متوسطاً فبقرة، وإن كان معسراً فشاة.

اگر به شخصی غیر از همسرش نگاه کند و جُنُب شود، در صورت توانمندی باید یک شتر کفاره دهد و اگر از طبقۀ متوسط است یک گاو و اگر از فقیران است یک گوسفند.

ولو نظر إلى امرأته لم يكن عليه شئ، ولو مسها بشهوة كان عليه شاة ولو لم يمن. ولو قبل امرأته كان عليه شاة، ولو كان بشهوة كان عليه جزور، وكذا لو أمنى عن ملاعبة. ولو استمع على من يجامع فأمنى من غير نظر لم يلزمه شئ.

ولی اگر به همسرش نگاه کند چیزی بر او واجب نیست. اگر با شهوت همسرش را لمس کند، ‌حتی اگر جنب نشود‌، باید یک گوسفند کفاره دهد. اگر همسرش را ببوسد باید یک گوسفند بدهد و اگر این بوسیدن از روی شهوت باشد باید یک شتر قربانی کند؛ اگر در حین ملاعبه (بازی و نوازش همسر) منی از او خارج شود نیز به همین صورت خواهد بود. اگر به صدای نزدیکی‌کردن دو نفر گوش دهد و بدون اینکه به آن‌ها نگاه کند جنب شود، چیزی بر عهده‌اش نیست.

فرع: لو حج تطوعاً فأفسده ثم أحصر كان عليه بدنة للإفساد ودم للاحصار، وكفاه قضاء واحد في القابل.

**نکته:** اگر شخصی حج مستحبی که به‌جا می‌آورد را باطل کند، سپس محصور شود، باید برای باطل‌کردن حج یک شتر و برای احصار یک گوسفند قربانی کند و در سال آینده تنها یک قضا کفایت می‌کند.

المحظور الثاني: الطيب، فمن تطيب كان عليه دم شاة، سواء استعمله صبغاً أو طلاءً، ابتداء أو استدامة ، أو بخوراً، أو في الطعام. ولا بأس بخلوق الكعبة ولو كان فيه زعفران. وكذا الفواكه كالاترج والتفاح، والرياحين كالورود.

**دوم: بوی خوش:** کسی که بوی خوش استفاده کند باید گوسفندی قربانی نماید، چه بوی خوش را به‌عنوان رنگ و لاک استفاده کند و چه به خود بمالد، چه بوی خوش را از همان زمان استفاده کند و چه اینکه از قبل خوشبو بوده باشد و دوباره آن را استفاده نماید، یا بُخور کند یا در غذا بریزد. عطر خانۀ کعبه اشکالی ندارد حتی اگر در آن از زعفران استفاده شده باشد. میوه‌جاتی مانند پرتقال و سیب و گیاهان خوشبو -مانند گل‌ها‌- نیز همین حکم را دارند.

الثالث: القلم، وفي كل ظفر مد من طعام، وفي أظفار يديه ورجليه في مجلس واحد دم، ولو كان كل واحد منهما في مجلس لزمه دمان. ولو أفتي بتقليم ظفره فأدماه لزم المفتي شاة.

**سوم: گرفتن ناخن**

باید برای هر ناخن یک مُد طعام بدهد و اگر در یک نوبت، هم‌زمان ناخن‌های دست‌وپا را کوتاه کند یک قربانی بر عهده‌اش است و اگر هرکدام (از دست‌وپا) را در نوبت جداگانه کوتاه کند باید دو قربانی تقدیم نماید. اگر شخصی به فرد مُحرم([[278]](#footnote-278)) فتوا بدهد که ناخنش را بگیرد و خون جاری شود، شخص فتوا‌دهنده باید یک گوسفند قربانی کند.

الرابع: المخيط حرام على المحرم (الرجل)، فلو لبس كان عليه دم، ولو اضطر إلى لبس ثوب يتقي به الحر أو البرد جاز وعليه شاة.

**چهارم: پوشیدن لباس دوخته‌شده**

بر مرد مُحرم حرام است که لباس دوخته‌شده بر تن کند؛ اگر چنین کرد باید یک گوسفند قربانی کند و اگر ناچار شد لباس بپوشد تا او را از گرما و سرما محافظت نماید، جایز است و باید یک گوسفند قربانی ‌کند.

الخامس: حلق الشعر، وفيه شاة، أو إطعام عشرة مساكين لكل منهم مد، أو صيام ثلاثة أيام. ولو مس لحيته أو رأسه فوقع منهما شئ أطعم كفاً من طعام.

ولو فعل ذلك في وضوء الصلاة لم يلزمه شئ. ولو نتف أحد إبطيه أطعم ثلاثة مساكين، ولو نتفهما لزمه شاة.

**پنجم: تراشیدن مو**

کفاره‌اش یک گوسفند است یا اطعام ده فقیر (به هرکدام یک مد طعام) و یا سه روز روزه. اگر به موی صورت یا سرش دست بکشد و مویی از آن فرو افتد، باید یک کف دست غذا اطعام نماید. اگر هنگام وضو گرفتن برای نماز چنین اتفاقی بیفتد چیزی بر عهده‌اش نیست. اگر موهای زیر بغل یکی از دست‌هایش را تنظیف نماید کفاره‌اش اطعام سه مسکین است و اگر هر دو را با هم تنظیف کند کفاره‌اش یک گوسفند است.

وفي التظليل سائرا شاة، وكذا لو غطى رأسه بثوب، أو طيّنه بطين يستره، أو ارتمس في الماء، أو حمل ما يستره.

برای قرار گرفتن در سایۀ متحرک، باید یک گوسفند کفاره بدهد. اگر سر خود را با لباس بپوشاند یا پوششی از گِل بر آن قرار دهد یا سر خود را در آب فرو ببرد یا سایبانی بالای سر خود بگیرد نیز به همین صورت خواهد بود.

السادس: الجدال في الكذب منه مرة شاة، ومرتين بقرة، وثلاثاً بدنة. وفي الصدق ثلاثاً شاة، ولا كفارة فيما دونه.

**ششم: جدال**

درصورتی‌که جدال در موردی دروغین باشد اگر یک بار باشد یک گوسفند و اگر دو بار بود یک گاو و اگر سه بار بود باید یک شتر بدهد؛ ولی در موردی درست، کمتر از سه مرتبه کفاره‌ای ندارد، اما اگر سه مرتبه شد باید یک گوسفند بپردازد.

السابع: قلع شجرة الحرم، وفي الكبيرة بقرة ولو كان محلاً، وفي الصغيرة شاة، وفي أبعاضها قيمة. ولو قلع شجرة منه أعادها، ولو جفت يلزمه ضمانها. ولا كفارة في قلع الحشيش وإن كان فاعله مأثوماً.

**هفتم: از بُن کندن درختان حرم**

برای درخت بزرگ باید یک گاو بدهد -حتی اگر محرم نباشد- و برای درخت کوچک، یک گوسفند و اگر قسمتی از آن را ببُرد قیمتش را بپردازد. اگر درختی که متعلق به حرم است را از ریشه بکند باید آن را برگرداند و اگر خشک شود ضامن نیز هست. کَندن خار و خاشاک کفاره‌ای ندارد، هرچند کسی که چنین کند گناهکار است.

ومن استعمل دهناً طيباً في إحرامه كان عليه شاة، وفي حال الضرورة لا شيء عليه. وفيمن قلع ضرسه لا كفارة، ويجوز أكل ما ليس بطيب من الادهان كالسمن و دهن السمسم، ولا يجوز الادهان به.

هر‌کس در حال احرام از روغن‌های خوشبو استفاده کند باید یک گوسفند کفاره بدهد و اگر بنا به ضرورت بوده باشد چیزی بر عهده‌اش نیست. کسی که دندان خود را از جا درآورد کفاره ندارد. خوردن روغن‌هایی که خوشبو نیست مانند روغن حیوانی و روغن کنجد جایز است اما روغن‌مالی با آن‌ها جایز نیست.

خاتمـة:

**خاتمه:**

تشتمل على مسائل:

شامل چهار مسئله است:

الأولى: إذا اجتمعت أسباب مختلفة كاللبس وتقليم الأظافر والطيب لزمه عن كل واحد كفارة، سواء فعل ذلك في وقت واحد أو وقتين، كفر عن الأول أو لم يكفر.

**اول:** اگر چند کار مختلف را که موجب کفاره می‌شود انجام دهد -مثل‌اینکه لباس دوخته‌شده بپوشد، ناخن‌هایش را کوتاه و از بوی خوش استفاده کند‌- باید برای هرکدام یک کفاره بدهد و تفاوتی ندارد آن‌ها را در یک‌زمان انجام داده باشد یا در زمان‌های مختلف و یا اینکه کفارۀ کار اول را پرداخته باشد یا خیر.

الثانية: إذا كرر الوطأ لزمه بكل مرة كفارة، ولو كرر الحلق فإن كان في وقت واحد لم تتكرر الكفارة، وإن كان في وقتين تكررت. ولو تكرر منه اللبس أو الطيب، فإن اتحد المجلس لم يتكرر، وإن اختلف تكرر.

**دوم:** اگر شخص مُحرم، نزدیکی را تکرار کند، باید به ازای هر مرتبه یک کفاره بپردازد، اما اگر تراشیدن مو را در یک‌زمان چند بار تکرار کند باعث تکرار کفاره نمی‌شود، ولی اگر در زمان‌های مختلف تکرار کند کفاره‌اش تکرار می‌شود. در مورد پوشیدن لباس دوخته‌شده یا استعمال بوی خوش نیز حکم به‌همین‌صورت است؛ اگر در یک‌زمان انجام شود باعث تکرار کفاره نمی‌شود، ولی اگر در زمان‌های مختلف باشد کفاره‌اش تکرار می‌شود.

الثالثة: كل محرم أكل أو لبس ما لا يحل له أكله أو لبسه كان عليه دم شاة.

**سوم:** هر مُحرمی که مرتکب خوردن یا پوشیدن چیزهایی که برایش حلال نیست بشود باید یک گوسفند قربانی کند.

الرابعة: تسقط الكفارة عن الجاهل والناسي والمجنون إلا في الصيد، فإن الكفارة تلزم ولو كان سهواً.

**چهارم:** کفاره از جاهل، فراموش‌کار و دیوانه ساقط است، مگر کفارۀ شکار که حتی اگر سهوی باشد هم کفاره دارد.

\* \* \*

\* \* \*

**كتاب العمرة**

**کتاب عمره**

وصورتها: أن يحرم في الميقات الذي يسوغ له الإحرام منه، ثم يدخل مكة فيطوف ويصلي ركعتيه، ثم يسعى بين الصفا والمروة، ويقصر.

چگونگی آن

به این صورت است که در میقاتی که می‌تواند از آنجا احرام ببندد، احرام می‌بندد، سپس داخل مکه شده، طواف می‌کند و دو رکعت نماز طواف می‌خواند، سپس بین صفا و مروه سعی انجام داده، قسمتی از موی سر یا ناخن خود را کوتاه (تقصیر) می‌نماید.

وشرائط وجوبها شرائط وجوب الحج، ومع الشرائط تجب في العمر مرة، وقد تجب بالنذر وما في معناه، والاستئجار، والإفساد، والفوات، والدخول إلى مكة مع انتفاء العذر، وعدم تكرار الدخول. ويتكرر وجوبها بحسب السبب.

شرایط واجب‌شدن عمره

همان شرایط واجب شدن حج است و با وجود شرایط، یک بار در طول عمرش واجب است عمره به‌جا آورد. به سبب نذر و آنچه در معنای نذر است،([[279]](#footnote-279)) با اجیر شدن، باطل شدن عمره، از دست رفتن وقت و وارد شدن به مکه همراه با از بین رفتن عذر،([[280]](#footnote-280)) عمره واجب می‌شود و وجوب عمره با هرکدام از این علت‌ها تکرار می‌شود.([[281]](#footnote-281))

وأفعالها ثمانية: النية، والإحرام، والطواف، وركعتاه، والسعي، والتقصير، وطواف النساء، وركعتاه.

وتنقسم إلى: متمتع بها، ومفردة.

**اعمال هشت‌گانۀ عمره**

نیت، احرام بستن، طواف، دو رکعت نماز طواف، سعی، تقصیر، طواف نسا و دو رکعت نماز طواف نسا.

عمره بر دو نوع است: عمرۀ تمتّع و عمرۀ مفرده.

فالأولى: تجب على من ليس من حاضري المسجد الحرام، ولا تصح إلا في أشهر الحج، وتسقط المفردة معها، ويلزم فيها التقصير، ولا يجوز حلق الرأس. ولو حلقه لزمه دم، ولا يجب فيها طواف النساء.

**اول (عمرۀ تمتّع)**

بر کسی که از اهل مسجدالحرام نیست واجب می‌شود. این نوع عمره فقط در ماه‌های حج صحیح است و با انجام آن، عمرۀ مفرده ساقط می‌شود. تقصیر در آن لازم است و تراشیدن سر جایز نیست و اگر چنین کند باید یک قربانی کفاره بدهد. طواف نسا در آن واجب نیست.

والمفردة: تلزم حاضري المسجد الحرام، وتصح في جميع أيام السنة، وأفضلها ما وقع في رجب.

**دوم (عمرۀ مفرده)**

بر اهل مسجدالحرام واجب است و در تمام ایام سال صحیح می‌باشد و بهترین عمره، عمره‌ای است که در ماه رجب انجام شود.

ومن أحرم بالمفردة ودخل مكة جاز أن ينوي التمتع ويلزمه دم، ولو كان في غير أشهر الحج لم يجز. ولو دخل مكة متمتعاً لم يجز له الخروج حتى يأتي بالحج، لأنه مرتبط به. نعم، لو خرج بحيث لا يحتاج إلى استئناف إحرام جاز، ولو خرج فاستأنف عمرة تمتع بالأخيرة.

اگر کسی احرام عمرۀ مفرده بست و داخل مکه شد می‌تواند نیت عمرۀ تمتّع کند و باید قربانی هم انجام دهد و اگر در غیر از ماه‌های حج باشد نیتِ عمرۀ تمتّع جایز نیست. اگر درحالی‌که احرام تمتّع بسته بود داخل مکه شد، اجازۀ خروج از آنجا را ندارد مگر اینکه حج را به‌جا آورد، چراکه این احرام مرتبط با حج است. اگر به‌صورتی از مکه خارج شود که نیازمند احرام مجدد نباشد می‌تواند خارج شود و اگر خارج شود سپس مجدداً احرام عمره ببندد، با احرام دوم، تمتّع را به‌جا می‌آورد.

وتستحب المفردة في كل شهر، وأقله عشرة أيام. ويكره أن يأتي بعمرتين بينهما أقل من عشرة أيام.

عمرۀ مفرده در تمام ماه‌ها مستحب است. کمترین فاصلۀ بین دو عمره ده روز است و مکروه است دو عمره را به فاصلۀ کمتر از ده روز به‌جا آورد.

ويتحلل من المفردة بالتقصير، والحلق أفضل. وإذا قصر أو حلق حل له كل شئ إلا النساء، فإذا أتى بطواف النساء حلت له النساء، وهو واجب في المفردة بعد السعي على كل معتمر من امرأة وخصي وصبي. ووجوب العمرة على الفور.

از احرام عمرۀ مفرده با تقصیر خارج می‌شود، اما تراشیدن مو (حلق) بهتر است. وقتی تقصیر کرد یا مو را تراشید همه‌چیز برای او حلال می‌شود به‌جز زنان؛ وقتی طواف نسا را انجام داد زنان نیز برایش حلال می‌گردند.([[282]](#footnote-282))طواف نسا در عمرۀ مفرده بعد از سعی، بر کسی که عمرۀ مفرده انجام می‌دهد -‌چه زن چه، چه خواجه و چه بچه‌- واجب است.

عمره در صورت وجوب، فوراً باید اجرا شود (واجب فوری است).

**كتاب الجهاد**

والنظر في أركان أربعة:

الأول: من يجب عليه

وهو فرض على: كل مكلف، حر، ذكر، غير همٍّ. فلا يجب على الصبي، ولا على المجنون، ولا على المرأة، ولا على الشيخ الهمِّ، ولا على المملوك.

وفرضه على الكفاية بشرط وجود الإمام، أو من نصبه للجهاد. ولا يتعين إلا أن يعينه الإمام لاقتضاء المصلحة، أو لقصور القائمين عن الدفع إلا بالاجتماع، أو يعينه على نفسه بنذر وشبهه.

ويسقط فرض الجهاد بأعذار أربعة: العمى، والزمن كالمقعد، والمرض المانع من الركوب والعدو، والفقر الذي يعجز معه عن نفقة طريقه وعياله وثمن سلاحه، ويختلف ذلك بحسب الأحوال.

فروع ثلاثة:

الأول: إذا كان عليه دين مؤجل فليس لصاحبه منعه، ولو كان حالاً وهو معسر كذلك فليس لصاحبه منعه.

الثاني: للأبوين المؤمنين منعه عن الغزو ما لم يتعين عليه.

الثالث: لو تجدد العذر بعد التحام الحرب لم يسقط فرضه، إلا مع العجز عن القيام به.

وإذا بذل للمعسر ما يحتاج إليه وجب، ولو كان على سبيل الأجرة لم يجب. ومن عجز عنه بنفسه وكان موسراً وجب إقامة غيره، ولو كان قادراً فجهز غيره سقط عنه ما لم يتعين.

ويحرم الغزو في الأشهر الحرم إلا أن يبدأ الخصم، أو يكونوا ممن لا يرى للأشهر حرمة. ويجوز القتال في الحرم، وقد كان محرماً فنسخ.

ويجب المهاجرة عن بلد الشرك على من يضعف عن إظهار شعائر الإسلام مع المكنة، والهجرة باقية ما دام الكفر باقياً، وأهل الكفر مأواهم جهنم جميعاً: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ ﴾ المؤمنون: 44، وسواء منهم من كفر بالأنبياء جميعاً، أم ببعضهم كمن يؤمن بموسى u ويكفر بعيسى u، أو يؤمن بهما ويكفر بمحمد (ص)، أم من كفر بالأئمة (ع)، أم من يكفر بالمهديين (ع) الذين أوصى رسول الله بإتباعهم.

ومن لواحق هذا الركن المرابطة: وهي الأرصاد لحفظ الثغر، وهي مستحبة ولو كان الإمام مفقوداً، لأنها لا تتضمن قتالاً، بل حفظاً وإعلاماً. ومن لم يتمكن منها بنفسه يستحب أن يربط فرسه (مركبته) هناك.

ولو نذر المرابطة وجبت مع وجود الإمام وفقده، وكذا لو نذر أن يصرف شيئاً في المرابطين وجب. ولو أجر نفسه وجب عليه القيام بها.

\* \* \*

الركن الثاني: في بيان من يجب جهاده وكيفية الجهاد

وفيه أطراف:

الأول: في من يجب جهاده

وهم ثلاثة: البغاة على الإمام u من المسلمين، وأهل الذمة: وهم اليهود والنصارى والمجوس إذا أخلوا بشرائط الذمة، ومن عدا هؤلاء من أصناف الكفار.

وكل من يجب جهاده فالواجب على المسلمين النفور إليهم إما لكفهم، وإما لنقلهم إلى الإسلام والإيمان. فإن بدأوا فالواجب محاربتهم، وإن كفوا وجب بحسب المكنة، وأقله في كل عام مرة. وإذا اقتضت المصلحة مهادنتهم جاز، لكن لا يتولى ذلك إلا الإمام، أو من يأذن له الإمام.

الطرف الثاني: في كيفية قتال أهل الحرب

والأولى أن يبدأ بقتال من يليه إلا أن يكون الأبعد أشد خطراً. ويجب التربص إذ كثر العدو وقل المسلمون حتى تحصل الكثرة للمقاومة، ثم يجب المبادرة. ولا يبدأون إلا بعد الدعاء إلى محاسن الإسلام، ويكون الداعي الإمام أو من نصبه، ويسقط اعتبار الدعوة فيمن عرفها.

ولا يجوز الفرار إذا كان العدو على الضعف من المسلمين، أو أقل إلا لمتحرف كطالب السعة، أو موارد المياه، أو استدبار الشمس، أو تسوية لامته. أو لمتحيز إلى فئة قليلة كانت أو كثيرة.

ولو غلب عنده الهلاك لم يجز الفرار، والفرار هو الهلكة في قوله تعالى: ﴿وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ البقرة: 195، بل يجب الثبات لقوله تعالى: ﴿إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ﴾ الأنفال: 45. وإن كان المسلمون أقل من ذلك لم يجب الثبات، ولو غلب على الظن السلامة استحب. وإن غلب العطب فيجب الانصراف لتهيئة العدة والعدد. ولو انفرد اثنان بواحد من المسلمين يجب الثبات.

ويجوز محاربة العدو بالحصار، ومنع السابلة دخولاً وخروجاً، وهدم الحصون والبيوت، وكل ما يرجى به الفتح. ويكره قطع الأشجار، ورمي النار، وتسليط المياه إلا مع الضرورة. ويحرم بإلقاء السم، فإن لم يمكن الفتح إلا به جاز.

ولو تترسوا بالنساء أو الصبيان منهم كف عنهم إلا في حال التحام الحرب، وكذا لو تترسوا بالاسارى من المسلمين وإن قُتِلَ الأسير، إذا لم يمكن جهادهم إلا كذلك، ولا يلزم القاتل دية، ويلزمه كفارة. ولو تعمد الغازي مع إمكان التحرز لزمه القود والكفارة.

ولا يجوز قتل المجانين، ولا الصبيان، ولا النساء منهم ولو عاونوهم، إلا مع الاضطرار. ولا يجوز التمثيل بهم، ولا الغدر. ويستحب أن يكون القتال بعد الزوال بعد صلاة الظهر.

الطرف الثالث: في الذمام

والكلام في: العاقد، والعبارة، والوقت.

أما العاقد:

فلا بد أن يكون بالغاً، عاقلاً، مختاراً. ويستوي في ذلك الحر والمملوك، والذكر والأنثى. ولو أذم المراهق أو المجنون لم ينعقد، لكن يعاد إلى مأمنه. وكذا كل حربي دخل في دار الإسلام بشبهة الأمان كأن يسمع لفظاً فيعتقده أماناً، أو يصحب رفقة فيتوهمها أماناً.

ويجوز أن يذم الواحد من المسلمين لآحاد من أهل الحرب، فلا يذم عاماً ولا لأهل إقليم، والإمام يذم لأهل الحرب عموماً وخصوصاً ، وكذا من نصبه الإمام للنظر في جهة يذم لأهلها. ويجب الوفاء بالذمام ما لم يكن متضمناً لما يخالف الشرع ، ولو أكره العاقد لم ينعقد.

وأما العبارة:

فهو أن يقول: أمنتك، أو أجرتك، أو أنت في ذمة الإسلام. وكذا كل لفظ دال على هذا المعنى صريحاً. وكذا كل كناية علم بها ذلك من قصد العاقد. ولو قال: لا بأس عليك، أو لا تخف، لم يكن ذماماً ما لم ينضم إليه ما يدل على الأمان.

وأما وقته:

فقبل الأسر. ولو أشرف جيش الإسلام على الظهور فاستذم الخصم جاز مع نظر المصلحة. ولو استذموا بعد حصولهم في الأسر فأذم لم يصح، ولو أقر المسلم إنه أذم لمشرك، فإن كان في وقت يصح منه إنشاء الأمان قبل.

ولو ادعى الحربي على المسلم الأمان فأنكر المسلم، فالقول قوله. ولو حيل بينه وبين الجواب بموت أو إغماء لم تسمع دعوى الحربي، وفي الحالين يرد إلى مأمنه، ثم هو حرب.

وإذا عقد الحربي لنفسه الأمان ليسكن في دار الإسلام دخل ماله تبعاً. ولو التحق بدار الحرب للاستيطان انتقض أمانه لنفسه دون ماله. ولو مات انتقض الأمان في المال أيضاً إن لم يكن له وارث مسلم، وصار فيئاً. ويختص به الإمام، لأنه لم يوجف عليه. وكذا الحكم لو مات في دار الإسلام. ولو أسره المسلمون فاسترق ملك ماله تبعاً لرقبته.

ولو دخل المسلم دار الحرب مستأمناً فسرق وجب إعادته، سواء كان صاحبه في دار الإسلام، أو في دار الحرب. ولو أسر المسلم وأطلقوه، وشرطوا الإقامة عليه في دار الحرب، والأمن منه لم يجب الإقامة، وحرمت عليه أموالهم بالشرط، ولو أطلقوه على مال لم يجب الوفاء به. ولو أسلم الحربي وفي ذمته مهر لم يكن لزوجته مطالبته، ولا لوارثها. ولو ماتت ثم أسلم، أو أسلمت قبله ثم ماتت طالبه وارثها المسلم دون الحربي.

خاتمـة:   
فيها فصلان:

الأول: يجوز أن يعقد العهد على حكم الإمام، أو غيره ممن نصبه للحكم. ويراعى في الحاكم: كمال العقل، والإسلام، والعدالة. ولا يراعى الذكورة والحرية.

ويجوز المهادنة على حكم من يختاره الإمام، دون أهل الحرب. ولو مات الحاكم قبل الحكم بطل الأمان، ويردون إلى مأمنهم. ويجوز أن يسند الحكم إلى اثنين وأكثر، ولو مات أحدهم بطل حكم الباقين، ويتبع ما يحكم به الحاكم، إلا أن يكون منافياً لوضع الشرع. ولو حكم بالسبي والقتل وأخذ المال فأسلموا سقط الحكم في القتل خاصة، ولو جعل للمشرك فدية عن أُسراء المسلمين لم يجب الوفاء لأنه لا عوض للحر.

الثاني: يجوز لوالي الجيش جعل الجعائل لمن يدله على مصلحة كالتنبيه على عورة القلعة، وطريق البلد الخفي. فإن كانت الجعالة من ماله ديناً اشترط كونها معلومة الوصف والقدر، وإن كانت عيناً فلابد أن تكون مشاهدة أو موصوفة، وإن كانت من مال الغنيمة جاز أن تكون مجهولة كجارية وثوب.

تفريع:

لو كانت الجعالة عيناً، وفتح البلد على أمان فكانت في الجملة، فإن اتفق المجعول له وأربابها على بذلها أو إمساكها بالعوض جاز، وإن تعاسرا فسخت الهدنة، ويردون إلى مأمنهم. ولو كانت الجعالة جارية فأسلمت قبل الفتح لم يكن له عوض.

الطرف الرابع: في الاسارى

وهم: ذكور وإناث.

فالإناث يملكن بالسبي ولو كانت الحرب قائمة، وكذا الذراري. ولو اشتبه الطفل بالبالغ اعتبر بالإنبات، فمن لم ينبت وجهل سنه الحق بالذراري.

والذكور البالغون يتعين عليهم القتل إن كانت الحرب قائمة ما لم يسلموا، والإمام مخير إن شاء ضرب أعناقهم ، وإن شاء قطع أيديهم وأرجلهم من خلاف وتركهم ينزفون حتى يموتوا. وإن أسروا بعد تقضي الحرب لم يقتلوا، وكان الإمام مخيراً بين المن والفداء والاسترقاق، ولو أسلموا بعد الأسر لم يسقط عنهم هذا الحكم. ولو عجز الأسير عن المشي لم يجب قتله، ولو بدر مسلم فقتله كان هدراً.

ويجب أن يطعم الأسير ويسقى وإن أريد قتله، ويكره قتله صبراً، وحمل رأسه من المعركة. ويجب مواراة الشهيد دون الحربي، وإن اشتبها يوارى كلاهما. وحكم الطفل المسبي حكم أبويه، فإن أسلما أو أسلم أحدهما تبعه الولد، ولو سبي منفرداً يتبع السابي في الإسلام.

تفريع:

إذا أسر الزوج لم ينفسخ النكاح ، ولو استرق انفسخ لتجدد الملك. ولو كان الأسير طفلاً أو امرأة انفسخ النكاح لتحقق الرق بالسبي، وكذا لو أسر الزوجان. ولو كان الزوجان مملوكين لم ينفسخ، لأنه لم يحدث رق. ولو سبيت امرأة فصولح أهلها على إطلاق أسير في يد أهل الشرك فأطلق لم يجب إعادة المرأة، ولو أعتقت بعوض جاز ما لم يكن قد استولدها مسلم.

ويلحق بهذا الطرف مسألتان:

الأولى: إذا أسلم الحربي في دار الحرب حقن دمه، وعصم ماله مما ينقل كالذهب والفضة والأمتعة، دون ما لا ينقل كالأرضين والعقار فإنها للمسلمين، ولحق به ولده الاصاغر ولو كان فيهم حمل. ولو سبيت أم الحمل كانت رقاً دون ولدها منه، وكذا لو كانت الحربية حاملاً من مسلم بوطء مباح. ولو أعتق مسلم عبداً ذمياً بالنذر فلحق بدار الحرب، فأسره المسلمون جاز استرقاته، ولو كان المعتق ذمياً استرق.

الثانية: إذا أسلم عبد الحربي في دار الحرب قبل مولاه ملك نفسه بشرط أن يخرج قبله، ولو خرج بعده كان على رقه.

الطرف الخامس: في أحكام الغنيمة

والنظر في: الأقسام، وأحكام الأرضين المفتوحة، وكيفية القسمة.

أما الأول:

فالغنيمة: هي الفائدة المكتسبة سواء اكتسبت برأس مال كأرباح التجارات، أو بغيره كما يستفاد من دار الحرب.

والنظر ههنا يتعلق بالقسم الأخير، وهي أقسام ثلاثة:

الأول: ما ينقل كالذهب والفضة والأمتعة، وما لا ينقل كالأرض والعقار، وما هو سبي كالنساء والأطفال.

والأول ينقسم إلى: ما يصح تملكه للمسلم، وذلك يدخل في الغنيمة. وهذا القسم يختص به الغانمون بعد الخمس والجعائل، ولا يجوز لهم التصرف في شئ منه إلا بعد القسمة والاختصاص، ويجوز لهم تناول ما لابد منه كالوقود وأكل الطعام وإلى ما لا يصح تملكه كالخمر والخنزير، ولا يدخل في الغنيمة بل ينبغي إتلافه إن أمكن كالخنزير، ويجوز إتلافه وإبقاؤه للتخليل كالخمر.

فروع :

الأول: إذا باع أحد الغانمين غانماً شيئاً، أو وهبه لم يصح قبل القسمة.

الثاني: الأشياء المباحة في الأصل كالصيد والأشجار لا يختص بها أحد، ويجوز تملكها لكل مسلم. ولو كان عليه أثر ملك، وهو في دار الحرب كان غنيمة بناء على الظاهر كالطير المقصوص والأشجار المقطوعة.

الثالث: لو وجد شئ في دار الحرب يحتمل أن يكون للمسلمين ولأهل الحرب كالخيمة والسلاح، فحكمه حكم اللقطة.

الرابع: إذا كان في الغنيمة من ينعتق على بعض الغانمين لا ينعتق إلا يجعله الإمام في حصته، أو حصة جماعة هو أحدهم ثم يرضى هو، فيلزمه شراء حصص الباقين إن كان موسراً.

وأما ما لا ينقل: فهو للمسلمين قاطبة وفيه الخمس، والإمام مخير بين إفراز خمسه لأربابه، وبين إبقائه وإخراج الخمس من ارتفاعه.

وأما النساء والذراري: فمن جملة الغنائم، ويختص بهم الغانمون، وفيهم الخمس لمستحقه.

الثاني: في أحكام الأرضين

كل أرض فتحت عنوة وكانت محياة فهي للمسلمين قاطبة، والغانمون في الجملة، والنظر فيها إلى الإمام، ولا يملكها المتصرف على الخصوص، ولا يصح بيعها ولا هبتها ولا وقفها، ويصرف الإمام حاصلها في المصالح مثل سد الثغور، ومعونة الغزاة ، وبناء القناطر. وما كانت مواتاً وقت الفتح فهو للإمام خاصة، ولا يجوز إحياؤه إلا بإذنه إن كان موجوداً. ولو تصرف فيها من غير إذنه كان على المتصرف طسقها أي أجرتها.

وكل أرض فتحت صلحاً فهي لأربابها وعليهم ما صالحهم الإمام، وهذه تملك على الخصوص ويصح بيعها، والتصرف فيها بجميع أنواع التصرف. ولو باعها المالك من مسلم صح وانتقل ما عليها إلى ذمة البائع، هذا إذا صولحوا على إن الأرض لهم، أما لو صولحوا على إن الأرض للمسلمين ولهم السكنى وعلى أعناقهم الجزية كان حكمها حكم الأرض المفتوحة عنوة عامرها للمسلمين ومواتها للإمام.

ولو أسلم الذمي سقط ما ضرب على أرضه وملكها على الخصوص، وكل أرض أسلم أهلها عليها فهي لهم على الخصوص، وليس عليهم شئ فيها سوى الزكاة إذا حصلت شرائطها.

خاتمـة:

كل أرض ترك أهلها عمارتها كان للإمام تقبيلها ممن يقوم بها، وعليه طسقها لأربابها. وكل أرض موات سبق إليها سابق فأحياها كان أحق بها، وإن كان لها مالك معروف فعليه طسقها. وإذا استأجر مسلم داراً من حربي ثم فتحت تلك الأرض لم تبطل الإجارة وإن ملكها المسلمون.

الثالث: في قسمة الغنيمة

يجب أن يبدأ بما شرطه الإمام كالجعائل والسلب إذا شرط للقاتل، ولو لم يشرط لم يختص به. ثم بما يحتاج إليه من النفقة مدة بقائها حتى تقسم كأجرة الحافظ والراعي والناقل. وبما يرضخه للنساء أو العبيد والكفار إن قاتلوا بإذن الإمام، فإنه لا سهم للثلاثة. ثم يخرج الخمس، ثم تقسم أربعة أخماس بين المقاتلة ومن حضر القتال ولو لم يقاتل حتى الطفل ولو ولد بعد الحيازة وقبل القسمة، وكذا من اتصل بالمقاتلة من المدد ولو بعد الحيازة وقبل القسمة.

والجيش يشارك السرية في غنيمتها إذا صدرت عنه، وكذا لو خرج منه سريتان، أما لو خرج جيشان من البلد إلى جهتين لم يشرك أحدهما الآخر. وكذا لو خرجت السرية من جملة عسكر البلد لم يشركها العسكر لأنه ليس بمجاهد. ويكره تأخير قسمة الغنيمة في دار الحرب إلا لعذر، وكذا يكره إقامة الحدود فيها.

مسائل ثلاث:

الأولى: المرصد نفسه للجهاد لا يملك رزقه من بيت المال إلا بقبضه، فإن حل وقت العطاء ثم مات كان لوارثه المطالبة به.

الثانية: لا يستحق أحد سلباً ولا نفلاً في بداية ولا رجعة إلا أن يشترط له الإمام.

الثالثة: الحربي لا يملك مال المسلم بالاستغنام، ولو غنم المشركون أموال المسلمين وذراريهم ثم ارتجعوها فالأحرار لا سبيل عليهم. أما الأموال والعبيد فلأربابها قبل القسمة، ولو عرفت بعد القسمة يجب إعادتها على المالك، ويرجع الغانم بقيمتها على الإمام مع تفرق الغانمين.

\* \* \*

الركن الثالث: في أحكام أهل الذمة

والنظر في أمور:

الأول: من تؤخذ منه الجزية

تؤخذ ممن يقر على دينه وهم أهل الكتاب السماوي، ولا يقبل من غيرهم إلا الإسلام. وأهل الكتاب إذا التزموا شرائط الذمة أقروا سواء كانوا عرباً أو عجماً. ولو ادعى أهل حرب إنهم منهم ، وبذلوا الجزية لم يكلفوا البيـنة وأقروا ، ولو ثبت خلافها انتقض العهد. ولا تؤخذ

الجزية من الصبيان، والمجانين، والنساء، والهم، والرهبان.

وتجب على الفقير وينظر بها حتى يوسر. ولو ضرب عليهم جزية فاشترطوها على النساء لم يصح الصلح. ولو قتل الرجال قبل عقد الجزية فسأل النساء إقرارهن ببذل الجزية لا يصح، وكذا لو كان بعد عقد الجزية. ولو أعتق العبد الذمي منع من الإقامة في دار الإسلام إلا بقبول الجزية. والمجنون المطبق لا جزية عليه، وكذا من كان يفيق وقتاً. وكل من بلغ من صبيانهم يؤمر بالإسلام أو بذل الجزية ، فإن امتنع صار حربياً.

الثاني: في كمية الجزية

ولا حد لها، بل تقديرها إلى الإمام بحسب الأصلح. ويجوز وضعها على الرؤوس، أو على الأرض، أو على الصناعات والتجارات .

ويجوز أن يشترط عليهم - مضافاً إلى الجزية - ضيافة مارة العساكر، ويحتاج أن تكون الضيافة معلومة. ولو اقتصر على الشرط وجب أن يكون زائداً عن أقل مراتب الجزية. وإذا أسلم قبل الحول، أو بعده قبل الأداء سقطت الجزية. ولو مات بعد الحول لم تسقط، وأخذ من تركته كالدين.

الثالث: في شرائط الذمة، وهي ستة:

الأول: قبول الجزية.

الثاني: أن لا يفعلوا ما ينافي الأمان مثل العزم على حرب المسلمين، أو إمداد المشركين، ويخرجون عن الذمة بمخالفة هذين الشرطين.

الثالث: أن لا يؤذوا المسلمين كالزنا بنسائهم، واللواط بصبيانهم، والسرقة لأموالهم، وإيواء عين المشركين، والتجسس لهم. فإن فعلوا شيئاً من ذلك، وكان تركه مشترطاً في الهدنة كان نقضاً، وإن لم يكن مشترطاً كانوا على عهدهم، وفعل بهم ما يقتضيه جنايتهم من حد أو تعزير. ولو سبوا النبي (ص) قتل الساب، ولو نالوه بما دونه عزروا إذا لم يكن شرط عليهم الكف.

الرابع: أن لا يتظاهروا بالمناكير كشرب الخمر، والزنا، وأكل لحم الخنزير، ونكاح المحرمات. ولو تظاهروا يفعل بهم ما يوجبه شرع الإسلام من حد أو تعزير.

الخامس: أن لا يحدثوا كنيسة، ولا يضربوا ناقوساً، ولا يطيلوا بناء، ويعزرون لو خالفوا، ولو كان تركه مشترطاً في العهد انتقض.

السادس: أن يجري عليهم أحكام المسلمين.

وها هنا مسائل:

الأولى: إذا خرقوا الذمة في دار الإسلام كان للإمام ردهم إلى مأمنهم، وله قتلهم واسترقاقهم ومفاداتهم.

الثانية: إذا أسلم بعد خرق الذمة قبل الحكم فيه سقط الجميع عدا القود والحد واستعادة ما أخذ ، ولو أسلم بعد الاسترقاق أو المفاداة لم يرتفع ذلك عنه.

الثالثة: إذا مات الإمام وقد ضرب لما قرره من الجزية أمداً معيناً، أو اشترط الدوام وجب على القائم مقامه بعده إمضاء ذلك. وإن أطلق الأول كان للثاني تغييره بحسب ما يراه صلاحاً. ويكره أن يبدأ المسلم الذمي بالسلام، ويستحب أن يضطر إلى أضيق الطرق.

الرابع: في حكم الأبنية

والنظر في: البيع والكنائس، والمساكن، والمساجد.

لا يجوز استئناف البيع والكنائس في بلاد الإسلام، ولو استجدت وجب إزالتها سواء كان البلد مما استجده المسلمون، أو فتح عنوة، أو صلحاً على أن تكون الأرض للمسلمين. ولا بأس بما كان قبل الفتح، وربما استجدوه في أرض فتحت صلحاً على أن تكون الأرض لهم. وإذا انهدمت كنيسة مما لهم استدامتها جاز إعادتها.

وأما المساكن: فكل ما يستجده الذمي لا يجوز أن يعلو به على المسلمين من مجاوريه، ويجوز مساواته. ويقر ما ابتاعه من مسلم عل علوه كيف كان. ولو انهدم لم يجز أن يعلو به على المسلم، ويقتصر على المساواة فما دون.

وأما المساجد: فلا يجوز أن يدخلوا المسجد الحرام، ولا غيره من المساجد. ولو أذن لهم لم يصح الإذن، لا استيطاناً، ولا اجتيازاً، ولا امتياراً، ولا يجوز لهم استيطان مكة والمدينة.

الخامس: في المهادنة

وهي: المعاقدة على ترك الحرب مدة معينة، وهي جائزة إذا تضمنت مصلحة للمسلمين، إما لقلتهم عن المقاومة، أو لما يحصل به الاستظهار، أو لرجاء الدخول في الإسلام مع التربص. ومتى ارتفع ذلك، وكان في المسلمين قوة على الخصم لم يجز.

ويجوز الهدنة أكثر من أربعة أشهر بحسب المصلحة التي يراها الإمام، ولا تصح إلى مدة مجهولة، ولا مطلقاً إلا أن يشترط الإمام لنفسه الخيار في النقض متى شاء. ولو وقعت الهدنة على ما لا يجوز فعله لم يجب الوفاء مثل التظاهر بالمناكير، وإعادة من يهاجر من النساء، فلو هاجرت وتحقق إسلامها لم تعد، لكن يعاد على زوجها ما سلم إليها من مهر خاصة إذا كان مباحاً، ولو كان محرماً لم يعد، ولا قيمته.

تفريعان:

الأول: إذا قدمت مسلمة فارتدت لم ترد، لأنها بحكم المسلمة.

الثاني: لو قدم زوجها وطالب المهر فماتت بعد المطالبة دفع إليه مهرها، ولو ماتت قبل المطالبة لم يدفع إليه. ولو قدمت فطلقها بائناً لم يكن له المطالبة، ولو أسلم في العدة الرجعية كان أحق بها.

أما إعادة الرجال فمن أمن عليه الفتنة بكثرة العشيرة وما ماثل ذلك من أسباب القوة جاز إعادته، وإلا منعوا منه. ولو شرط في الهدنة إعادة الرجال مطلقاً يبطل الصلح. وكل من وجب رده لا يجب حمله، وإنما يخلي بينه وبينهم. ولا يتولى الهدنة على العموم، ولا لأهل البلد والصقع إلا الإمام أو من يقوم مقامه.

ومن لواحق هذا الطرف مسائل:

الأولى: كل ذمي انتقل عن دينه إلى دين لا يقر أهله عليه لا يقبل منه، إلا الإسلام. أما لو انتقل إلى دين يقر أهله كاليهودي ينقل إلى النصرانية يقبل، وإن عاد إلى دينه يقبل.

الثانية: إذا فعل أهل الذمة ما هو سائغ في شرعهم، وليس بسائغ في الإسلام لم يُتَعَرَّضوا. وإن تجاهروا به عمل بهم ما تقتضيه الجناية بموجب شرع الإسلام، وإن فعلوا ما ليس بسائغ في شرعهم كالزنا واللواط، فالحكم فيه كما في المسلم.

الثالثة: إذا اشترى الكافر مصحفاً لم يصح البيع، ومثل ذلك كتب أحاديث النبي (ص) وسلم والأئمة (ع).

الرابعة: لو أوصى الذمي ببناء كنيسة أو بيعة لم يجز، لأنها معصية. ولو أوصى بصرف شيء في كتابة التوراة والإنجيل جاز وإن كانت محرفة، ولو أوصى للراهب والقسيس جاز، كما تجوز الصدقة عليهم.

الخامسة: يكره للمسلم أجرة رم الكنائس والبيع من بناء ونجارة وغير ذلك.

\* \* \*  
الركن الرابع : في : قتال أهل البغي

يجب قتال من خرج على إمام عادل إذا ندب إليه الإمام عموماً أو خصوصاً، أو من نصبه الإمام، والتأخر عنه كبيرة. وإذا قام به من فيه غناء سقط عن الباقين ما لم يستنهضه الإمام على التعيين. والفرار في حربهم كالفرار في حرب المشركين.

وتجب مصابرتهم حتى يفيؤوا أو يقتلوا. ومن كان من أهل البغي لهم فئة يرجع إليها جاز الإجهاز على جريحهم واتباع مدبرهم، وقتل أسيرهم. ومن لم يكن له فئة فالقصد بمحاربتهم تفريق كلمتهم، فلا يتبع لهم مدبر، ولا يجهز على جريحهم ولا يقتل لهم مأسور.

مسائل:

الأولى: لا يجوز سبي ذراري البغاة، ولا تملك نسائهم.

الثانية: لا يجوز تملك شيء من أموالهم التي لم يحوها العسكر سواء كانت مما ينقل كالثياب والآلات، أو لا ينقل كالعقـارات، ويؤخذ ما حواه العسكر مما ينقل ويحول، عملاً بسـيرة علي u.

الثالثة: ما حواه العسكر للمقاتلة خاصة يقسم بينهم.

خاتمة:

من منع الزكاة لا مستحلاً فليس بمرتد، ويجوز قتاله حتى يدفعها. ومن سب الإمام العادل وجب قتله. وإذا قاتل الذمي مع أهل البغي خرق الذمة. وللإمام أن يستعين بأهل الذمة في قتال أهل البغي. ولو أتلف الباغي على العادل (المؤمن) مالاً أو نفساً في حال الحرب ضمنه. ومن أتى منهم بما يوجب حدا ، واعتصم بدار الحرب فمع الظفر يقام عليه الحد.

\* \* \*

**كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر**

**كتاب امربه‌معروف و نهی از منكر**

المعروف: هو كل ما أمر به الشارع أو حث عليه.

معروف: هر آنچه شارع، به آن امر و یا تشویق کرده باشد.

والمنكر: هو كل ما نهى عنه الشارع.

منکر: هر آنچه شارع، از آن نهی کرده باشد.

والأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر واجبان على كل فرد في المجتمع المؤمن.

امربه‌معروف و نهی‌از‌منکر بر تک‌تک افراد در جامعۀ مؤمنان واجب است.

والمعروف ينقسم إلى: الواجب والندب، فالأمر بالواجب واجب، وبالمندوب مندوب. والمنكر: لا ينقسم، فالنهي عنه كله واجب.

معروف تقسیم می‌شود به واجب و مستحب؛ امر به واجب، واجب و امر به مستحب، مستحب است.

منکر تقسیم‌بندی ندارد؛ بنابراین نهی از تمام اقسام منکر واجب است.

ولا يجب النهي عن المنكر ما لم تكمل شروط أربعة:

نهی‌از‌منکر درصورتی‌که شروط چهارگانۀ زیر برقرار نباشد واجب نیست:

الأول: أن يعلمه منكراً ليأمن الغلط في الإنكار، ويجب على كل مؤمن أن يتعلم

**اول:** (نهی‌کننده) منکر را منکر بداند تا از اشتباه در معنای منکر در امان بماند و بر هر مؤمنی واجب است که (موارد منکر را) یاد بگیرد.

الثاني: أن يجوز تأثير إنكاره ، فلو غلب على ظنه ، أو علم أنه لا يؤثر لم يجب.

**دوم:** نهی‌از‌منکر تأثیری داشته باشد؛ اگر گمان قوی یا یقین داشته باشد که تأثیری ندارد واجب نخواهد بود.

الثالث: وأن يكون الفاعل له مصراً على الاستمرار، فلو لاح منه إمارة الامتناع أو أقلع عنه سقط الإنكار.

**سوم:** کسی که مرتکب منکر شده است بر ادامۀ آن اصرار داشته باشد؛ اگر نشانه‌ای از ترک منکر از آن شخص به او رسید یا آن شخص به‌طور کامل دست برداشت، نهی‌از‌منکر ساقط می‌گردد.

الرابع: ألا يكون في الإنكار مفسدة ، فلو ظن توجه الضرر إليه أو إلى ماله، أو إلى أحد من المؤمنين سقط الوجوب.

**چهارم:** در نهی‌از‌منکر مفسده‌ای وجود نداشته باشد؛ اگر گمان قوی داشت که ضرری به او یا به اموالش یا به یکی از مؤمنان می‌رسد وجوب آن ساقط می‌شود.

ومراتب الإنكار ثلاث: بالقلب، ومنه النظر بغضب لفاعل المنكر والإعراض عنه، وهو يجب وجوباً مطلقاً، وباللسان، وباليد.

**نهی‌از‌منکر سه مرحله دارد:**

**۱-** با قلب؛ که شامل نگاه‌کردن با غضب به مرتکب منکر و روی‌‌برگرداندن از او می‌شود. این مرحله به‌طورکلی واجب است.

**۲-** با زبان (گفتاری).

**۳-** با دست (عملی).

ويجب دفع المنكر بالقلب أولاً كما إذا عرف أن فاعله ينزجر بإظهار الكراهة، وكذا إن عرف أن ذلك لا يكفي وعرف الاكتفاء بضرب من الإعراض والهجر وجب واقتصر عليه.

در وهلۀ اول، دفع منکر با قلب واجب است، هنگامی‌که بداند اظهار انزجار او در مرتکب‌شوندۀ منکر تأثیر می‌گذارد و از کارش دست برمی‌دارد؛ همچنین اگر بداند این کار کافی نیست و نوع خاصی از روی‌برگرداندن و قهر کردن لازم است باید آن کار را انجام دهد و به همان بسنده نماید.

ولو عرف إن ذلك لا يرفعه انتقل إلى الإنكار باللسان مرتباً للأيسر من القول فالأيسر. ولو لم يرتفع إلا باليد مثل الضرب وما شابهه جاز، ولو افتقر إلى الجراح أو القتل لا يجوز إلا بإذن الإمام.

اگر بداند این حد از انکارِ منکر آن شخص را از انجام منکر منصرف نمی‌کند به انکار زبانی می‌پردازد؛ البته باید در انکار زبانی مرحله‌به‌مرحله پیش رود و از لحن آرام‌تر شروع نماید؛ و اگر به‌هیچ‌وجه دست برنداشت جایز است به انکار عملی متوسل شود، ‌مثلاً با زدن یا کاری شبیه آن‌؛ ولی اگر به مجروح‌کردن و یا کشتن او نیاز بود این کار بدون اجازۀ امام جایز نیست.

ولا يجوز لأحد إقامة الحدود إلا للإمام مع وجوده، أو من نصبه لإقامتها. ومع عدمه يجوز للمولى إقامة الحد على مملوكه، ولا يجوز للرجل إقامة الحد على ولده وزوجته.

اجرای حدود الهی فقط در زمان حضور امام و فقط برای امام یا شخص منصوب از سوی ایشان برای برپایی این کار، جایز است. در صورت عدم حضور امام، مولا می‌تواند بر مملوک خود حد جاری کند، ولی مرد نمی‌تواند بر فرزند و همسرش اجرای حد نماید.

|  |  |
| --- | --- |
| نام کتاب  نویسنده  مترجم  نوبت انتشار  تاریخ انتشار  کد کتاب  ویرایش ترجمه | احکام نورانی اسلام، جلد دوم (عبادت‌ها)  احمد‌الحسن  گروه‌ مترجمان انتشارات انصار امام مهدی  اول  1397  132  دوم |

\* \* \*

والحمد لله رب العالمين

1. - زکات مال و زکات فطره. (مترجم) [↑](#footnote-ref-1)
2. - یعنی مالکِ تمام مال باشد و مثلاً شریک نداشته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-2)
3. - نصاب: یک معیار اندازه‌گیری است که اگر مال به آن مقدار مشخص برسد پرداخت زکات آن مال -تحت شرایطی خاص- واجب می‌گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-3)
4. - در معاملات حیوانات سه روز خیار فسخ (حق باطل‌کردن معامله) در نظر می‌گیرند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-4)
5. - حق باطل کردن قرارداد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-5)
6. - یعنی محاسبۀ سال زکات از زمان جاری شدن قرارداد خرید شروع می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-6)
7. - یعنی حتی اگر امکانش نبود که زکات را به دست مستحقش برساند باز هم زکات بر او واجب می‌شود، اما اگر امکان رساندن زکات به دست مستحق بود و کوتاهی کند و پیش از اینکه آن را به مستحق برساند تلف شود او ضامن است و باید مشابه همان مالی را که تلف شده فراهم کند و به‌عنوان زکات پرداخت نماید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-7)
8. - مثل پیمانه‌هایی که در اندازه‌گیری روغن یا چیزهای دیگر استفاده می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-8)
9. - مثلاً اگر اسب و گاو با هم آمیزش کنند، اگر به حیوانی که از آن دو ایجاد شده گاو گفته شود زکات دارد وگرنه زکات ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-9)
10. - مثلاً سال محاسبۀ زکات فرا رسیده و یک‌دهم از مال زکات بدون اینکه مالک کوتاهی کرده باشد تلف شده است، در این صورت یک‌دهم از مقدار زکات واجب کم می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-10)
11. - اموال مرتد فطری بین وارثانش تقسیم می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-11)
12. - به کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده باشد و سپس مرتد شود مرتد فطری می‌گویند، ولی اگر مسلمان‌زاده نباشد مرتد ملی گفته می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-12)
13. - که از آن در آسیاب، شخم زدن، آبیاری یا در سواری کار می‌کِشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-13)
14. - ماده شتری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-14)
15. - ماده شتری که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-15)
16. - ماده شتری که سه سالش تمام و وارد سال چهارم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-16)
17. - ماده شتری که سال چهارمش تمام و وارد سال پنجم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-17)
18. - گاو نری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-18)
19. - گاو ماده‌ای که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-19)
20. - ماده‌گاوی که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-20)
21. - شتر نری که چهار سالش تمام و وارد پنج سال شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-21)
22. - مثلاً نمی‌گوییم چون سه سال تفاوت سن دارند، شش گوسفند یا شصت درهم بگیرد یا بپردازد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-22)
23. - زیرا برای سال‌های بعد، از آن حدنصابی که بوده است کمتر می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-23)
24. - یعنی در سال‌های بعد هم می‌تواند زکات را از آن پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-24)
25. - که بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از حیوانی باشد که لازم است بدهد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-25)
26. - مثلاً اگر بر مالک واجب باشد که چهار گاو مسنه را به‌عنوان زکات بپردازد و گاوهای مسنه مریض باشند، به‌جای آن‌ها تعدادی گاو تبیعه هم‌قیمت با چهار گاو مسنه می‌پردازد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-26)
27. - هر مثقال برابر بیست قیراط است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-27)
28. - توبه: 34 [↑](#footnote-ref-28)
29. - یعنی به‌اندازه‌ای از درهم‌های ناخالص بپردازد که برابر با زکاتش باشد، یعنی دو و نیم درصد نقرۀ خالص موجود در کل درهم‌ها. (مترجم) [↑](#footnote-ref-29)
30. - یعنی درهم‌ها را آب و نقرۀ خالصش را جدا نماید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-30)
31. - یعنی زکات شتر وقتی واجب می‌شود که حداقل به پنج شتر برسد؛ پس اگر چهار شتر و تعدادی گاو دارد نمی‌گوییم یک نصاب کامل دارد و هنوز زکات بر او واجب نشده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-31)
32. - یعنی حالتی که انسان در آبیاری آن نقش داشته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-32)
33. - مثلاً زمینی که بیشتر اوقات از آبیاری قنات یا چاه استفاده می‌کند و مقداری هم بارش باران در رویش محصولات تأثیرگذار بوده است باید فقط یک‌بیستم از محصولات را به‌عنوان زکات پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-33)
34. - یعنی تمام محصولات را با هم جمع می‌بندیم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-34)
35. - یعنی زکات بر عهدۀ کسی است که محصول در حال تملک او به بار بنشیند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-35)
36. - 850 کیلوگرم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-36)
37. - یعنی مال را به‌واسطۀ معاملۀ دوطرفه به دست آورده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-37)
38. - اگر ارث یا هدیه باشد یا آن را برای حفظ و نگهداری تهیه کرده باشد زکات ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-38)
39. - مضاربه عقدی است که یک طرف پولی را در اختیار دیگری قرار می‌دهد تا با آن به کار بپردازد و در سود با هم شریک باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-39)
40. - یعنی هرچند بالفعل پول چندانی ندارد، اما کسب‌وکار یا مهارتی دارد که می‌تواند به‌اندازۀ مخارجش از آن درآمد کسب کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-40)
41. - یعنی باید در صورت امکان از او پس بگیرند و اگر ممکن نبود بر عهدۀ او باقی خواهد ماند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-41)
42. - که از زکات برای آزاد کردنشان پرداخت می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-42)
43. - مکاتب، برده‌ای است که با مولایش قرارداد بسته و قرار است پس از مدتی معین با شرایطی خاص آزاد شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-43)
44. - کسی که در صورت فقر، پرداخت مخارج او بر عهدۀ انسان است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-44)
45. - یعنی زکات هاشمی برای هاشمی حلال است ولی زکات غیر هاشمی برای هاشمی حلال نیست، درحالی‌که هاشمی می‌تواند هم به هاشمی زکات دهد، هم به غیر هاشمی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-45)
46. - در حال حاضر تنها اولاد امام علی  -یعنی سادات- از هاشمی‌ها شناخته شده هستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-46)
47. - یعنی گناهکار و ضامن است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-47)
48. - که می‌تواند همان طلب را به‌عنوان زکات حساب کند و از فقیر پس نگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-48)
49. - مثلاً کسی که فقیر بوده است غنی شود و یا ایمانش را از دست بدهد و... . (مترجم) [↑](#footnote-ref-49)
50. - یعنی قبلاً به مستحقی پولی را به‌عنوان قرض داده بودیم و الآن که وقت پرداخت زکات اموالمان رسیده قصد داریم تا همان قرض را به‌عنوان زکات حساب کنیم، اما الآن دیگر آن فرد، جزو افراد مستحق زکات نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-50)
51. - زیرا در حالت اول، فقیر با گرفتن آن مال قرضی دارا شده و اگر آن را پس بگیرد باز هم فقیر و مستحق زکات می‌شود، اما در حالت دوم فقیر با مالی غیرازآن قرض دارا شده و دیگر مستحق زکات نیست، چون حتی بدون داشتن آن مال قرضی هم دیگر فقیر نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-51)
52. - برده‌ای که [قرار](http://wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1_%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF%DB%8C_%D8%A8%D8%B1%D8%AF%D9%87)  گذاشته شده پس از مرگ مالک و چه‌بسا اشخاص دیگر آزاد شود.   
    این [قرار](http://wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1) که مالک آن را در زمان زندگی خود اعلام کرده است اصطلاحاً [تدبیر](http://wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%AF%D8%A8%DB%8C%D8%B1) و بردۀ مزبور [مُدَبَّر](http://wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AF%D8%A8%D8%B1) نامیده می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-52)
53. - کنیز زنی که از مالکش دارای فرزند شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-53)
54. - بردۀ مکاتب برده‌ای است که با مولایش قرارداد نوشته تا به ازای مبلغ مشخصی آزاد شود که مشتمل بر دو نوع است: بردۀ مکاتب مطلق که در قراردادش ذکر شده که به ازای هر میزان از مبلغ قرارداد که بپردازد به همان نسبت آزاد شود و مکاتب مشروط که شرط شده از لحظه‌ای که تمام پول قرارداد را بپردازد آزاد باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-54)
55. - چون مانند نماز و روزه از عبادات است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-55)
56. - اگر فقیر مؤمن وجود نداشت جایز است زکات فطریه را به مستضعف غیر‌مؤمن بدهند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-56)
57. - باید به فروشنده بگوید و اگر مال فروشنده نبود، می‌تواند آن را تصاحب کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-57)
58. - نوعی گیاه در کف دریا یا نوعی عطر. (مترجم) [↑](#footnote-ref-58)
59. - یعنی بعد از کم‌کردن هزینه‌ها، خمس محاسبه می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-59)
60. - [کافران](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%A7%D9%81%D8%B1) دو گروه‏اند: اهل کتاب ([کتابی](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8%DB%8C)) و غیر اهل کتاب. غیر اهل کتاب، راهی جز پذیرش [اسلام](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) ندارند، اما اهل کتاب سه راه پیش رو دارند: پذیرش اسلام، [جنگ](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AC%D9%86%DA%AF) و [التزام](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B2%D8%A7%D9%85) به شرایط [ذمّه](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B0%D9%85%D9%87). (مترجم)

    به کسانی که راه سوم را انتخاب کنند و به شرایط ذمّه [ملتزم](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%84%D8%AA%D8%B2%D9%85) شوند، اهل ذمّه یا [ذمّی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B0%D9%85%DB%8C) گفته می‏شود و حکومت [اسلامی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) در قبال تعهد ایشان به شرایط ذمّه، [متعهد](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AA%D8%B9%D9%87%D8%AF) است از آنان به‌عنوان [شهروند](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B4%D9%87%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AF) حمایت کند و هیچ [مسلمانی](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B3%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%86) حق [تعرض](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B9%D8%B1%D8%B6) به آنان را ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-60)
61. - یعنی ابتدای سال خمسی آن را پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-61)
62. - یعنی ساداتی که از نسل عبدالمطلب باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-62)
63. - یتیم و مسکین و در راه مانده. (مترجم) [↑](#footnote-ref-63)
64. - چون شبیه خمس است که به دست امام رسیده است و ایشان آن را مصرف می‌نماید و... (مترجم) [↑](#footnote-ref-64)
65. - معنی حج، شرایط حج، اقسام حج، میقات‌ها. (مترجم) [↑](#footnote-ref-65)
66. - حج برای برده‌ای که مولا به او اجازه داده باشد مستحب است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-66)
67. - حج واجبی است که در ایام ذی‌حجه انجام می‌شود و برای هر‌کس در مدت حیاتش -‌اگر تمام شرایط را داشته باشد- فقط یک بار واجب می‌گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-67)
68. - یعنی کودک، بالغ شود و بیماریِ دیوانه برطرف گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-68)
69. - به‌عنوان‌مثال اگر کودک از طریق ارث یا غیره دارای اموالی باشد، هزینه‌های او از این اموال برداشته نمی‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-69)
70. - لباس، وسایل کار، خادم و منزل مسکونی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-70)
71. - مثلاً علاوه بر منزل مسکونی که در آن زندگی می‌کند یک خانۀ دیگر نیز دارد یا موارد دیگری از این دست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-71)
72. - استقرار حج بر ذمّه یعنی فرد دارای تمام شرایط وجوب حج شده و حج بر او واجب گشته است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-72)
73. - مقصود در حالتی است که خودِ فرد توانایی پرداخت آن پول را ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-73)
74. - یعنی در حکم کسی است که حجش را به‌جا آورده و دیگر نیازی نیست کسی به‌جای او حج به‌جا آورد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-74)
75. - یعنی احرامی که در حال کُفر بسته است صحیح نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-75)
76. - مثلاً پنج میلیون تومان بدهی دارد و اجرت‌المثل سفر حج (یعنی مقدار رایج دست مزدی که معمولاً به‌عنوان نیابت از طرف کسی می‌گیرند) ده میلیون تومان باشد و کل اموال باقی‌ماندۀ میت نُه میلیون تومان است. در اینجا نسبت بدهی به اجرت‌المثل یک به دو است، پس نه میلیون تومان باقی‌مانده را به سه قسمت تقسیم و یک قسمت برای قرض و دو قسمت برای اجرت‌المثل حج قرار می‌دهند؛ یعنی سه میلیون تومان برای قرض و شش میلیون تومان برای اجرت‌المثل. (مترجم) [↑](#footnote-ref-76)
77. - یعنی تا جایی که امکان دارد کسی را از مدینه برای قضا کردن حج اجیر می‌کنند و اگر نشد از طائف یا جده تا کمترین تصرف در اموال باقی‌ماندۀ میت صورت بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-77)
78. - یعنی چنین شخصی نمی‌تواند به‌جای کس دیگری حج به‌جا آورد، چه به نیت واجب باشد و چه به نیت مستحب. (مترجم) [↑](#footnote-ref-78)
79. - یعنی اگر حج واجب بر عهده داشته باشد می‌تواند حتی بدون اجازۀ شوهر به حج برود، اما برای حج مستحبی نیاز به اجازۀ شوهر دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-79)
80. - یعنی اگر شوهر در ابتدا به همسرش برای به حج رفتنش اجازه دهد و حج بر زن واجب شود، سپس شوهر او را از حج رفتن نهی کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-80)
81. - مقصود از معابر، مکان‌هایی است که فرد مجبور است با کشتی یا شبیه آن عبور کند که باید در این موارد داخل کشتی یا آن وسیلۀ نقلیه ایستاده بماند تا اینکه از آن معبر بگذرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-81)
82. - مثلاً شیعه به‌جای سنی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-82)
83. - بری شدن ذمّه یعنی دیگر چیزی بر عهده‌اش نیست؛ در اینجا یعنی دیگر نیازی نیست کسی به‌جای میت برای حج واجبی که بر ذمّه داشته است اجیر شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-83)
84. - کوتاه‌کردن مقداری از موهای سر و یا کوتاه‌کردن ناخن‌ها را تقصیر می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-84)
85. - روز هشتم ذی‌حجه. (مترجم) [↑](#footnote-ref-85)
86. - به تراشیدن موهای سر، حلق می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-86)
87. - هر‌یک از جمرات نامی دارد: به ترتیب از سمت منا رو به مکه، به اولی جمرۀ اولی و به دومی جمرۀ وُسطی و به آخری جمرۀ عَقَبه می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-87)
88. - میزاب یا ناودان طلا روی بام [کعبه](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%B9%D8%A8%D9%87) به سمت درون [حجر اسماعیل](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AD%D8%AC%D8%B1_%D8%A7%D8%B3%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C%D9%84) نصب شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-88)
89. - یعنی باید نیت خود را به حج اِفراد تبدیل کنند و فقط عمرۀ مفرده بر عهده دارند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-89)
90. - این عمل اشعار نام دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-90)
91. - یعنی هم مکه و هم آن شهر وطنش به‌حساب آیند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-91)
92. - نام یکی از میقات‌های حج که در گذشته شهری بوده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-92)
93. - فخّ نام [چاهی](http://www.wikifeqh.ir/%DA%86%D8%A7%D9%87) معروف می‌باشد که در یک فرسخی مکۀ مکرمه بوده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-93)
94. - به این عمل تَجَرُّد می‌گویند؛ برای کودکانِ پسر لباس‌های دوخته‌شدۀ آن‌ها را باید بیرون آورند و برای کودکان دختر زیورآلاتشان را. (مترجم) [↑](#footnote-ref-94)
95. - احرام منعقد نمی‌شود، یعنی از ابتدا احرامی وجود نداشته است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-95)
96. - تقلید: کفش‌هایی را که با آن‌ها نماز خوانده، به گردن قربانی بیاویزد و این کار برای شتر، گاو و گوسفند است؛ و اشعار یعنی اینکه کوهان شتر را از سمت راست بشکافد و صورت شتر را به خونش آغشته نماید و اشعار فقط برای شتر است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-96)
97. - زیرا چنین شخصی هنوز مُحرم به‌حساب نمی‌آید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-97)
98. - ظهر شرعی، وقت اذان است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-98)
99. - اینکه کسی با خود کاری کند که منی از او خارج شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-99)
100. - مثل‌اینکه کفش یا جوراب بپوشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-100)
101. - اذان و اقامه بگوید و مغرب را خوانده، بلافاصله اقامه بگوید و نماز عشا را بخواند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-101)
102. - باید جذع باشد؛ یعنی گوسفندی که هفت ماهش تمام و وارد هشت ماه شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-102)
103. - البته زمان شروع دقیقش، عید قربان پس از طلوع آفتاب و گذشتن به‌اندازۀ نماز عید و دو خطبه می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-103)
104. - قیمت گران و متوسط و ارزان را جمع و تقسیم بر سه ‌کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-104)
105. - حلق به معنی تراشیدن تمام موی سر و تقصیر به معنای کوتاه کردن قسمتی از موی سر است حتی به مقداری اندک. (مترجم) [↑](#footnote-ref-105)
106. - مکانی در یک‌فرسخی مکه برای کسی که از سمت مدینه به مکه وارد می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-106)
107. - یک نوع سبزی معطر که برای خوشبو شدن دهان جویده می‌شود و در فارسی به آن «کوم» گفته می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-107)
108. - زیرا ‌بنا‌بر‌آنچه در روایات آمده است، بت [هبل](http://www.wikifeqh.ir/%D9%87%D8%A8%D9%84) پس از سقوط از بام [کعبه](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%B9%D8%A8%D9%87) به دست حضرت [علی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%DB%8C)  کنار باب بنی‌شیبه به سمت [مسجد](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF) [دفن](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%81%D9%86) گردیده است که با ورود از این در، [بت](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A8%D8%AA) یادشده لگدمال می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-108)
109. - دعاهای نقل‌شده از آل محمد .(مترجم) [↑](#footnote-ref-109)
110. - یعنی حجر اسماعیل در درون دایرۀ طواف قرار گیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-110)
111. - شعاع حرکتش بیشتر از فاصلۀ بین کعبه و مقام ابراهیم نباشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-111)
112. - مثلاً چهار شوط (دور) انجام داده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-112)
113. - (هذه أَمانَتِی أَدَّیْتُها، وَ مِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاة، اَللَّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ، وَ عَلی سُنَّةِ نَبِیّـِک، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ وَ کَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ، وَ بِاللاَّتِ وَ الْعُزّی، وَ عِبادَةِ الشَّیْطانِ وَ عِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعَی مِنْ دُونِ اللَّه)؛ (اَدای امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا اینکه به وفای به عهد برایم گواهی دهی. پروردگارا! کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم جز خدای یکتا و بی‌همتا معبودی نیست و به‌راستی، محمد  بنده و فرستادۀ اوست. به الله ایمان آوردم و به هر معبودی جز حق و به طاغوت و لات و عُزّی و به پرستش شیطان و پرستش هر آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر می‌ورزم). (مترجم) [↑](#footnote-ref-113)
114. - امام صادق  فرمود: بر گِرد خانۀ خدا هفت شوط طواف کن و در طواف بگو: (اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یُمْشَی بِهِ عَلَی طَلَلِ الْمَاءِ کَمَا یُمْشَی بِهِ عَلَی جَدَدِ الاْرْضِ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلاَئِکَتِکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ أَنْ تَفْعَلَ بِی... کَذَا وَ کَذَا مَا أَحْبَبْتَ مِنَ الدُّعَاءِ)؛ (خدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن بر پشت دریاها راه می‌روند، همچنان که با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند و به آن نامی که عرش تو برای آن به لرزه درمی‌آید و به آن نامت که گام‌های فرشتگانت برایش به لرزه می‌افتند. خدایا! تو را به آن نامت سوگند که موسی  از سوی وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش دادی و محبتی از خویش بر او انداختی و به آن نامت می‌خوانم که با آن محمد  را و گناه گذشته و آینده‌اش را بخشیدی و نعمت خویش را بر او تمام کردی. از تو می‌خواهم... هر دعا و خواسته‌ای که دوست داری بگو). (مترجم) [↑](#footnote-ref-114)
115. - محلی در پشت درب کعبه، کمی مانده به رکن یمانی، مقابل ملتزم و در سوی دیگر کعبه. دیوار کنار رکن یمانی را «مستجار» می‌نامند. «جار» به معنای همسایه و «مستجار» به معنای پناه‌بردن به هم‌جوار و به‌صورت کلی‌تر «پناه‌بردن» است. این مکان نیز در اعتقاد مسلمانان از مکان‌های پذیرفته‌شدن دعاست. هنگامی‌که خانۀ کعبه دو در داشت، درِ دیگر آن کنار مستجار بود که بسته شد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-115)
116. - یعنی هنوز اعمالشان را تکمیل نکردند و تا غروب روز دوازدهم در منا مانده باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-116)
117. - چون سایر محرمات با حلق یا تقصیر پس از قربانی حلال می‌شود، اما صید و ارتباط با زنان تا پایان مناسک مکه و منا ممنوع است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-117)
118. - یعنی اگر صاحبش پس از یک سال پیدا شد چیزی بر عهدۀ یابنده نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-118)
119. - تقریباً پانزده متر. (مترجم) [↑](#footnote-ref-119)
120. - به قدر استراحت، نه اینکه بخوابد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-120)
121. - مکانی در راه بین مکه و مدینه. (مترجم) [↑](#footnote-ref-121)
122. - سرزمینی که سنگ‌های فرسودۀ سیاه دارد، مانند اینکه آنجا را سوزانده‌اند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-122)
123. - کسی که به‌واسطۀ بیماری و یا به‌واسطۀ دشمن از ادامۀ حج بازمانده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-123)
124. - کسی که توسط دشمن از حج منع شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-124)
125. - یعنی اگر نام حیوان اهلی یا حلال به آن اطلاق شد، آن را حلال خواهیم دانست وگرنه حرام خواهد بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-125)
126. - یعنی در روایات گفته شده کفاره‌اش فلان چیز باشد و اگر نتوانستی به‌جایش فلان چیز دیگر را کفاره بدهد، برخلاف صورت دوم که برای کفاره‌اش در روایات جایگزین خاصی ذکر نشده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-126)
127. - یعنی اگر قیمت شتر بیشتر از صدوبیست مد (نود کیلو) گندم بود لازم نیست تمام قیمت شتر را گندم بخرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-127)
128. - یعنی اگر مورد اول را نتوانست باید مورد دوم را انجام دهد و اگر نتوانست، سراغ مورد سوم برود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-128)
129. - یعنی شتری که هنوز شتر نر بر آن نجسته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-129)
130. - یعنی ده مسکین را اِطعام ‌کند و اگر از این هم عاجز بود سه روز روزه بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-130)
131. - مانند مرغ و گنجشک نیست که چند قطره آب بردارند و سر را بلند کنند و آب را ببلعند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-131)
132. - در حدود چهار ماه تا یک سال عمر دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-132)
133. - و از مواردی که کفاره ندارند هم نیستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-133)
134. - مثلاً وسیلۀ نقلیۀ خود را در وسط راه متوقف کند و به همین دلیل چیزی با آن تصادف کند و به او صدمه وارد شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-134)
135. - منظور از فاصله بین برید و حرم، فضای داخل برید است، زیرا برید از حرم جدا نیست و به معنی محدودۀ 22 کیلومتری محیط بر حرم می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-135)
136. - مثلاً نیاز نیست به‌جای او حج قضا به‌جا بیاورد یا نایب بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-136)
137. - در این زمینه حدیثی وجود دارد که شخصی از یکی از اهل‌بیت پرسید: کسی انگشتانش آسیب دیده است و نمی‌تواند ناخن‌هایش را کوتاه کند و دیگری به او فتوا داده که ناخن‌هایت را کوتاه کن. او نیز چنین کرد و از انگشتانش خون جاری شد. حضرت فرمودند: «کسی که فتوا داده باید یک گوسفند بپردازد...». (وسائل الشیعه: ج 9، باب 13) (مترجم) [↑](#footnote-ref-137)
138. - مثل عهد و قسم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-138)
139. - درصورتی‌که پیش از برطرف شدن عذر از مکه خارج نشده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-139)
140. - یعنی هر سببی باعث واجب‌شدن یک عمره می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-140)
141. - یعنی بعدازآن می‌تواند با همسرش ارتباط داشته باشد یا با زن دیگری ازدواج نماید، درحالی‌که با احرام از هرگونه رابطه با زنان منع شده بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-141)
142. - زکات مال و زکات فطره. (مترجم) [↑](#footnote-ref-142)
143. - یعنی مالکِ تمام مال باشد و مثلاً شریک نداشته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-143)
144. - نصاب: یک معیار اندازه‌گیری است که اگر مال به آن مقدار مشخص برسد پرداخت زکات آن مال -تحت شرایطی خاص- واجب می‌گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-144)
145. - در معاملات حیوانات سه روز خیار فسخ (حق باطل‌کردن معامله) در نظر می‌گیرند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-145)
146. - حق باطل کردن قرارداد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-146)
147. - یعنی محاسبۀ سال زکات از زمان جاری شدن قرارداد خرید شروع می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-147)
148. - یعنی حتی اگر امکانش نبود که زکات را به دست مستحقش برساند باز هم زکات بر او واجب می‌شود، اما اگر امکان رساندن زکات به دست مستحق بود و کوتاهی کند و پیش از اینکه آن را به مستحق برساند تلف شود او ضامن است و باید مشابه همان مالی را که تلف شده فراهم کند و به‌عنوان زکات پرداخت نماید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-148)
149. - مثل پیمانه‌هایی که در اندازه‌گیری روغن یا چیزهای دیگر استفاده می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-149)
150. - مثلاً اگر اسب و گاو با هم آمیزش کنند، اگر به حیوانی که از آن دو ایجاد شده گاو گفته شود زکات دارد وگرنه زکات ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-150)
151. - مثلاً سال محاسبۀ زکات فرا رسیده و یک‌دهم از مال زکات بدون اینکه مالک کوتاهی کرده باشد تلف شده است، در این صورت یک‌دهم از مقدار زکات واجب کم می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-151)
152. - اموال مرتد فطری بین وارثانش تقسیم می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-152)
153. - به کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده باشد و سپس مرتد شود مرتد فطری می‌گویند، ولی اگر مسلمان‌زاده نباشد مرتد ملی گفته می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-153)
154. - که از آن در آسیاب، شخم زدن، آبیاری یا در سواری کار می‌کِشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-154)
155. - ماده شتری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-155)
156. - ماده شتری که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-156)
157. - ماده شتری که سه سالش تمام و وارد سال چهارم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-157)
158. - ماده شتری که سال چهارمش تمام و وارد سال پنجم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-158)
159. - گاو نری که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-159)
160. - گاو ماده‌ای که یک سالش تمام و وارد سال دوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-160)
161. - ماده‌گاوی که دو سالش تمام و وارد سال سوم شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-161)
162. - شتر نری که چهار سالش تمام و وارد پنج سال شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-162)
163. - مثلاً نمی‌گوییم چون سه سال تفاوت سن دارند، شش گوسفند یا شصت درهم بگیرد یا بپردازد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-163)
164. - زیرا برای سال‌های بعد، از آن حدنصابی که بوده است کمتر می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-164)
165. - یعنی در سال‌های بعد هم می‌تواند زکات را از آن پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-165)
166. - که بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از حیوانی باشد که لازم است بدهد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-166)
167. - مثلاً اگر بر مالک واجب باشد که چهار گاو مسنه را به‌عنوان زکات بپردازد و گاوهای مسنه مریض باشند، به‌جای آن‌ها تعدادی گاو تبیعه هم‌قیمت با چهار گاو مسنه می‌پردازد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-167)
168. - هر مثقال برابر بیست قیراط است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-168)
169. - توبه: 34 [↑](#footnote-ref-169)
170. - یعنی به‌اندازه‌ای از درهم‌های ناخالص بپردازد که برابر با زکاتش باشد، یعنی دو و نیم درصد نقرۀ خالص موجود در کل درهم‌ها. (مترجم) [↑](#footnote-ref-170)
171. - یعنی درهم‌ها را آب و نقرۀ خالصش را جدا نماید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-171)
172. - یعنی زکات شتر وقتی واجب می‌شود که حداقل به پنج شتر برسد؛ پس اگر چهار شتر و تعدادی گاو دارد نمی‌گوییم یک نصاب کامل دارد و هنوز زکات بر او واجب نشده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-172)
173. - یعنی حالتی که انسان در آبیاری آن نقش داشته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-173)
174. - مثلاً زمینی که بیشتر اوقات از آبیاری قنات یا چاه استفاده می‌کند و مقداری هم بارش باران در رویش محصولات تأثیرگذار بوده است باید فقط یک‌بیستم از محصولات را به‌عنوان زکات پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-174)
175. - یعنی تمام محصولات را با هم جمع می‌بندیم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-175)
176. - یعنی زکات بر عهدۀ کسی است که محصول در حال تملک او به بار بنشیند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-176)
177. - 850 کیلوگرم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-177)
178. - یعنی مال را به‌واسطۀ معاملۀ دوطرفه به دست آورده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-178)
179. - اگر ارث یا هدیه باشد یا آن را برای حفظ و نگهداری تهیه کرده باشد زکات ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-179)
180. - مضاربه عقدی است که یک طرف پولی را در اختیار دیگری قرار می‌دهد تا با آن به کار بپردازد و در سود با هم شریک باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-180)
181. - یعنی هرچند بالفعل پول چندانی ندارد، اما کسب‌وکار یا مهارتی دارد که می‌تواند به‌اندازۀ مخارجش از آن درآمد کسب کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-181)
182. - یعنی باید در صورت امکان از او پس بگیرند و اگر ممکن نبود بر عهدۀ او باقی خواهد ماند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-182)
183. - که از زکات برای آزاد کردنشان پرداخت می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-183)
184. - مکاتب، برده‌ای است که با مولایش قرارداد بسته و قرار است پس از مدتی معین با شرایطی خاص آزاد شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-184)
185. - کسی که در صورت فقر، پرداخت مخارج او بر عهدۀ انسان است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-185)
186. - یعنی زکات هاشمی برای هاشمی حلال است ولی زکات غیر هاشمی برای هاشمی حلال نیست، درحالی‌که هاشمی می‌تواند هم به هاشمی زکات دهد، هم به غیر هاشمی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-186)
187. - در حال حاضر تنها اولاد امام علی  -یعنی سادات- از هاشمی‌ها شناخته شده هستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-187)
188. - یعنی گناهکار و ضامن است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-188)
189. - که می‌تواند همان طلب را به‌عنوان زکات حساب کند و از فقیر پس نگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-189)
190. - مثلاً کسی که فقیر بوده است غنی شود و یا ایمانش را از دست بدهد و... . (مترجم) [↑](#footnote-ref-190)
191. - یعنی قبلاً به مستحقی پولی را به‌عنوان قرض داده بودیم و الآن که وقت پرداخت زکات اموالمان رسیده قصد داریم تا همان قرض را به‌عنوان زکات حساب کنیم، اما الآن دیگر آن فرد، جزو افراد مستحق زکات نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-191)
192. - زیرا در حالت اول، فقیر با گرفتن آن مال قرضی دارا شده و اگر آن را پس بگیرد باز هم فقیر و مستحق زکات می‌شود، اما در حالت دوم فقیر با مالی غیرازآن قرض دارا شده و دیگر مستحق زکات نیست، چون حتی بدون داشتن آن مال قرضی هم دیگر فقیر نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-192)
193. - برده‌ای که [قرار](http://wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1_%D8%A2%D8%B2%D8%A7%D8%AF%DB%8C_%D8%A8%D8%B1%D8%AF%D9%87)  گذاشته شده پس از مرگ مالک و چه‌بسا اشخاص دیگر آزاد شود.   
     این [قرار](http://wikifeqh.ir/%D9%82%D8%B1%D8%A7%D8%B1) که مالک آن را در زمان زندگی خود اعلام کرده است اصطلاحاً [تدبیر](http://wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%AF%D8%A8%DB%8C%D8%B1) و بردۀ مزبور [مُدَبَّر](http://wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AF%D8%A8%D8%B1) نامیده می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-193)
194. - کنیز زنی که از مالکش دارای فرزند شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-194)
195. - بردۀ مکاتب برده‌ای است که با مولایش قرارداد نوشته تا به ازای مبلغ مشخصی آزاد شود که مشتمل بر دو نوع است: بردۀ مکاتب مطلق که در قراردادش ذکر شده که به ازای هر میزان از مبلغ قرارداد که بپردازد به همان نسبت آزاد شود و مکاتب مشروط که شرط شده از لحظه‌ای که تمام پول قرارداد را بپردازد آزاد باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-195)
196. - چون مانند نماز و روزه از عبادات است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-196)
197. - اگر فقیر مؤمن وجود نداشت جایز است زکات فطریه را به مستضعف غیر‌مؤمن بدهند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-197)
198. - باید به فروشنده بگوید و اگر مال فروشنده نبود، می‌تواند آن را تصاحب کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-198)
199. - نوعی گیاه در کف دریا یا نوعی عطر. (مترجم) [↑](#footnote-ref-199)
200. - یعنی بعد از کم‌کردن هزینه‌ها، خمس محاسبه می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-200)
201. - [کافران](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%A7%D9%81%D8%B1" \o "کافر) دو گروه‏اند: اهل کتاب ([کتابی](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%AA%D8%A7%D8%A8%DB%8C)) و غیر اهل کتاب. غیر اهل کتاب، راهی جز پذیرش [اسلام](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) ندارند، اما اهل کتاب سه راه پیش رو دارند: پذیرش اسلام، [جنگ](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AC%D9%86%DA%AF) و [التزام](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%B2%D8%A7%D9%85) به شرایط [ذمّه](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B0%D9%85%D9%87). (مترجم)

     به کسانی که راه سوم را انتخاب کنند و به شرایط ذمّه [ملتزم](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D9%84%D8%AA%D8%B2%D9%85) شوند، اهل ذمّه یا [ذمّی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B0%D9%85%DB%8C) گفته می‏شود و حکومت [اسلامی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85) در قبال تعهد ایشان به شرایط ذمّه، [متعهد](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%AA%D8%B9%D9%87%D8%AF) است از آنان به‌عنوان [شهروند](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B4%D9%87%D8%B1%D9%88%D9%86%D8%AF) حمایت کند و هیچ [مسلمانی](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B3%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%86) حق [تعرض](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B9%D8%B1%D8%B6) به آنان را ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-201)
202. - یعنی ابتدای سال خمسی آن را پرداخت کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-202)
203. - یعنی ساداتی که از نسل عبدالمطلب باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-203)
204. - یتیم و مسکین و در راه مانده. (مترجم) [↑](#footnote-ref-204)
205. - چون شبیه خمس است که به دست امام رسیده است و ایشان آن را مصرف می‌نماید و... (مترجم) [↑](#footnote-ref-205)
206. - معنی حج، شرایط حج، اقسام حج، میقات‌ها. (مترجم) [↑](#footnote-ref-206)
207. - حج برای برده‌ای که مولا به او اجازه داده باشد مستحب است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-207)
208. - حج واجبی است که در ایام ذی‌حجه انجام می‌شود و برای هر‌کس در مدت حیاتش -‌اگر تمام شرایط را داشته باشد- فقط یک بار واجب می‌گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-208)
209. - یعنی کودک، بالغ شود و بیماریِ دیوانه برطرف گردد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-209)
210. - به‌عنوان‌مثال اگر کودک از طریق ارث یا غیره دارای اموالی باشد، هزینه‌های او از این اموال برداشته نمی‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-210)
211. - لباس، وسایل کار، خادم و منزل مسکونی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-211)
212. - مثلاً علاوه بر منزل مسکونی که در آن زندگی می‌کند یک خانۀ دیگر نیز دارد یا موارد دیگری از این دست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-212)
213. - استقرار حج بر ذمّه یعنی فرد دارای تمام شرایط وجوب حج شده و حج بر او واجب گشته است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-213)
214. - مقصود در حالتی است که خودِ فرد توانایی پرداخت آن پول را ندارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-214)
215. - یعنی در حکم کسی است که حجش را به‌جا آورده و دیگر نیازی نیست کسی به‌جای او حج به‌جا آورد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-215)
216. - یعنی احرامی که در حال کُفر بسته است صحیح نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-216)
217. - مثلاً پنج میلیون تومان بدهی دارد و اجرت‌المثل سفر حج (یعنی مقدار رایج دست مزدی که معمولاً به‌عنوان نیابت از طرف کسی می‌گیرند) ده میلیون تومان باشد و کل اموال باقی‌ماندۀ میت نُه میلیون تومان است. در اینجا نسبت بدهی به اجرت‌المثل یک به دو است، پس نه میلیون تومان باقی‌مانده را به سه قسمت تقسیم و یک قسمت برای قرض و دو قسمت برای اجرت‌المثل حج قرار می‌دهند؛ یعنی سه میلیون تومان برای قرض و شش میلیون تومان برای اجرت‌المثل. (مترجم) [↑](#footnote-ref-217)
218. - یعنی تا جایی که امکان دارد کسی را از مدینه برای قضا کردن حج اجیر می‌کنند و اگر نشد از طائف یا جده تا کمترین تصرف در اموال باقی‌ماندۀ میت صورت بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-218)
219. - یعنی چنین شخصی نمی‌تواند به‌جای کس دیگری حج به‌جا آورد، چه به نیت واجب باشد و چه به نیت مستحب. (مترجم) [↑](#footnote-ref-219)
220. - یعنی اگر حج واجب بر عهده داشته باشد می‌تواند حتی بدون اجازۀ شوهر به حج برود، اما برای حج مستحبی نیاز به اجازۀ شوهر دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-220)
221. - یعنی اگر شوهر در ابتدا به همسرش برای به حج رفتنش اجازه دهد و حج بر زن واجب شود، سپس شوهر او را از حج رفتن نهی کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-221)
222. - مقصود از معابر، مکان‌هایی است که فرد مجبور است با کشتی یا شبیه آن عبور کند که باید در این موارد داخل کشتی یا آن وسیلۀ نقلیه ایستاده بماند تا اینکه از آن معبر بگذرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-222)
223. - مثلاً شیعه به‌جای سنی. (مترجم) [↑](#footnote-ref-223)
224. - بری شدن ذمّه یعنی دیگر چیزی بر عهده‌اش نیست؛ در اینجا یعنی دیگر نیازی نیست کسی به‌جای میت برای حج واجبی که بر ذمّه داشته است اجیر شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-224)
225. - کوتاه‌کردن مقداری از موهای سر و یا کوتاه‌کردن ناخن‌ها را تقصیر می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-225)
226. - روز هشتم ذی‌حجه. (مترجم) [↑](#footnote-ref-226)
227. - به تراشیدن موهای سر، حلق می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-227)
228. - هر‌یک از جمرات نامی دارد: به ترتیب از سمت منا رو به مکه، به اولی جمرۀ اولی و به دومی جمرۀ وُسطی و به آخری جمرۀ عَقَبه می‌گویند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-228)
229. - میزاب یا ناودان طلا روی بام [کعبه](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%B9%D8%A8%D9%87) به سمت درون [حجر اسماعیل](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AD%D8%AC%D8%B1_%D8%A7%D8%B3%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C%D9%84) نصب شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-229)
230. - یعنی باید نیت خود را به حج اِفراد تبدیل کنند و فقط عمرۀ مفرده بر عهده دارند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-230)
231. - این عمل اشعار نام دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-231)
232. - یعنی هم مکه و هم آن شهر وطنش به‌حساب آیند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-232)
233. - نام یکی از میقات‌های حج که در گذشته شهری بوده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-233)
234. - فخّ نام [چاهی](http://www.wikifeqh.ir/%DA%86%D8%A7%D9%87) معروف می‌باشد که در یک فرسخی مکۀ مکرمه بوده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-234)
235. - به این عمل تَجَرُّد می‌گویند؛ برای کودکانِ پسر لباس‌های دوخته‌شدۀ آن‌ها را باید بیرون آورند و برای کودکان دختر زیورآلاتشان را. (مترجم) [↑](#footnote-ref-235)
236. - احرام منعقد نمی‌شود، یعنی از ابتدا احرامی وجود نداشته است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-236)
237. - تقلید: کفش‌هایی را که با آن‌ها نماز خوانده، به گردن قربانی بیاویزد و این کار برای شتر، گاو و گوسفند است؛ و اشعار یعنی اینکه کوهان شتر را از سمت راست بشکافد و صورت شتر را به خونش آغشته نماید و اشعار فقط برای شتر است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-237)
238. - زیرا چنین شخصی هنوز مُحرم به‌حساب نمی‌آید. (مترجم) [↑](#footnote-ref-238)
239. - ظهر شرعی، وقت اذان است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-239)
240. - اینکه کسی با خود کاری کند که منی از او خارج شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-240)
241. - مثل‌اینکه کفش یا جوراب بپوشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-241)
242. - اذان و اقامه بگوید و مغرب را خوانده، بلافاصله اقامه بگوید و نماز عشا را بخواند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-242)
243. - باید جذع باشد؛ یعنی گوسفندی که هفت ماهش تمام و وارد هشت ماه شده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-243)
244. - البته زمان شروع دقیقش، عید قربان پس از طلوع آفتاب و گذشتن به‌اندازۀ نماز عید و دو خطبه می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-244)
245. - قیمت گران و متوسط و ارزان را جمع و تقسیم بر سه ‌کند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-245)
246. - حلق به معنی تراشیدن تمام موی سر و تقصیر به معنای کوتاه کردن قسمتی از موی سر است حتی به مقداری اندک. (مترجم) [↑](#footnote-ref-246)
247. - مکانی در یک‌فرسخی مکه برای کسی که از سمت مدینه به مکه وارد می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-247)
248. - یک نوع سبزی معطر که برای خوشبو شدن دهان جویده می‌شود و در فارسی به آن «کوم» گفته می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-248)
249. - زیرا ‌بنا‌بر‌آنچه در روایات آمده است، بت [هبل](http://www.wikifeqh.ir/%D9%87%D8%A8%D9%84) پس از سقوط از بام [کعبه](http://www.wikifeqh.ir/%DA%A9%D8%B9%D8%A8%D9%87) به دست حضرت [علی](http://www.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%DB%8C)  کنار باب بنی‌شیبه به سمت [مسجد](http://www.wikifeqh.ir/%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF) [دفن](http://www.wikifeqh.ir/%D8%AF%D9%81%D9%86) گردیده است که با ورود از این در، [بت](http://www.wikifeqh.ir/%D8%A8%D8%AA) یادشده لگدمال می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-249)
250. - دعاهای نقل‌شده از آل محمد .(مترجم) [↑](#footnote-ref-250)
251. - یعنی حجر اسماعیل در درون دایرۀ طواف قرار گیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-251)
252. - شعاع حرکتش بیشتر از فاصلۀ بین کعبه و مقام ابراهیم نباشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-252)
253. - مثلاً چهار شوط (دور) انجام داده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-253)
254. - (هذه أَمانَتِی أَدَّیْتُها، وَ مِیثاقِی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی بِالْمُوافاة، اَللَّهُمَّ تَصْدِیقاً بِکِتابِکَ، وَ عَلی سُنَّةِ نَبِیّـِک، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، آمَنْتُ بِاللهِ وَ کَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ، وَ بِاللاَّتِ وَ الْعُزّی، وَ عِبادَةِ الشَّیْطانِ وَ عِبادَةِ کُلِّ نِدٍّ یُدْعَی مِنْ دُونِ اللَّه)؛ (اَدای امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا اینکه به وفای به عهد برایم گواهی دهی. پروردگارا! کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم جز خدای یکتا و بی‌همتا معبودی نیست و به‌راستی، محمد  بنده و فرستادۀ اوست. به الله ایمان آوردم و به هر معبودی جز حق و به طاغوت و لات و عُزّی و به پرستش شیطان و پرستش هر آنچه همتای خدا خوانده می‌شود کفر می‌ورزم). (مترجم) [↑](#footnote-ref-254)
255. - امام صادق  فرمود: بر گِرد خانۀ خدا هفت شوط طواف کن و در طواف بگو: (اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یُمْشَی بِهِ عَلَی طَلَلِ الْمَاءِ کَمَا یُمْشَی بِهِ عَلَی جَدَدِ الاْرْضِ وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی یَهْتَزُّ لَهُ عَرْشُکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَهْتَزُّ لَهُ أَقْدَامُ مَلاَئِکَتِکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی دَعَاکَ بِهِ مُوسَی مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ أَلْقَیْتَ عَلَیْهِ مَحَبَّةً مِنْکَ، وَ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّد مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ أَتْمَمْتَ عَلَیْهِ نِعْمَتَکَ أَنْ تَفْعَلَ بِی... کَذَا وَ کَذَا مَا أَحْبَبْتَ مِنَ الدُّعَاءِ)؛ (خدایا! تو را به آن نامت می‌خوانم که با آن بر پشت دریاها راه می‌روند، همچنان که با آن راه‌های زمینی را طی می‌کنند و به آن نامی که عرش تو برای آن به لرزه درمی‌آید و به آن نامت که گام‌های فرشتگانت برایش به لرزه می‌افتند. خدایا! تو را به آن نامت سوگند که موسی  از سوی وادی طور تو را با آن صدا کرد و پاسخش دادی و محبتی از خویش بر او انداختی و به آن نامت می‌خوانم که با آن محمد  را و گناه گذشته و آینده‌اش را بخشیدی و نعمت خویش را بر او تمام کردی. از تو می‌خواهم... هر دعا و خواسته‌ای که دوست داری بگو). (مترجم) [↑](#footnote-ref-255)
256. - محلی در پشت درب کعبه، کمی مانده به رکن یمانی، مقابل ملتزم و در سوی دیگر کعبه. دیوار کنار رکن یمانی را «مستجار» می‌نامند. «جار» به معنای همسایه و «مستجار» به معنای پناه‌بردن به هم‌جوار و به‌صورت کلی‌تر «پناه‌بردن» است. این مکان نیز در اعتقاد مسلمانان از مکان‌های پذیرفته‌شدن دعاست. هنگامی‌که خانۀ کعبه دو در داشت، درِ دیگر آن کنار مستجار بود که بسته شد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-256)
257. - یعنی هنوز اعمالشان را تکمیل نکردند و تا غروب روز دوازدهم در منا مانده باشند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-257)
258. - چون سایر محرمات با حلق یا تقصیر پس از قربانی حلال می‌شود، اما صید و ارتباط با زنان تا پایان مناسک مکه و منا ممنوع است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-258)
259. - یعنی اگر صاحبش پس از یک سال پیدا شد چیزی بر عهدۀ یابنده نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-259)
260. - تقریباً پانزده متر. (مترجم) [↑](#footnote-ref-260)
261. - به قدر استراحت، نه اینکه بخوابد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-261)
262. - مکانی در راه بین مکه و مدینه. (مترجم) [↑](#footnote-ref-262)
263. - سرزمینی که سنگ‌های فرسودۀ سیاه دارد، مانند اینکه آنجا را سوزانده‌اند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-263)
264. - کسی که به‌واسطۀ بیماری و یا به‌واسطۀ دشمن از ادامۀ حج بازمانده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-264)
265. - کسی که توسط دشمن از حج منع شده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-265)
266. - یعنی اگر نام حیوان اهلی یا حلال به آن اطلاق شد، آن را حلال خواهیم دانست وگرنه حرام خواهد بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-266)
267. - یعنی در روایات گفته شده کفاره‌اش فلان چیز باشد و اگر نتوانستی به‌جایش فلان چیز دیگر را کفاره بدهد، برخلاف صورت دوم که برای کفاره‌اش در روایات جایگزین خاصی ذکر نشده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-267)
268. - یعنی اگر قیمت شتر بیشتر از صدوبیست مد (نود کیلو) گندم بود لازم نیست تمام قیمت شتر را گندم بخرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-268)
269. - یعنی اگر مورد اول را نتوانست باید مورد دوم را انجام دهد و اگر نتوانست، سراغ مورد سوم برود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-269)
270. - یعنی شتری که هنوز شتر نر بر آن نجسته باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-270)
271. - یعنی ده مسکین را اِطعام ‌کند و اگر از این هم عاجز بود سه روز روزه بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-271)
272. - مانند مرغ و گنجشک نیست که چند قطره آب بردارند و سر را بلند کنند و آب را ببلعند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-272)
273. - در حدود چهار ماه تا یک سال عمر دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-273)
274. - و از مواردی که کفاره ندارند هم نیستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-274)
275. - مثلاً وسیلۀ نقلیۀ خود را در وسط راه متوقف کند و به همین دلیل چیزی با آن تصادف کند و به او صدمه وارد شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-275)
276. - منظور از فاصله بین برید و حرم، فضای داخل برید است، زیرا برید از حرم جدا نیست و به معنی محدودۀ 22 کیلومتری محیط بر حرم می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-276)
277. - مثلاً نیاز نیست به‌جای او حج قضا به‌جا بیاورد یا نایب بگیرد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-277)
278. - در این زمینه حدیثی وجود دارد که شخصی از یکی از اهل‌بیت پرسید: کسی انگشتانش آسیب دیده است و نمی‌تواند ناخن‌هایش را کوتاه کند و دیگری به او فتوا داده که ناخن‌هایت را کوتاه کن. او نیز چنین کرد و از انگشتانش خون جاری شد. حضرت فرمودند: «کسی که فتوا داده باید یک گوسفند بپردازد...». (وسائل الشیعه: ج 9، باب 13) (مترجم) [↑](#footnote-ref-278)
279. - مثل عهد و قسم. (مترجم) [↑](#footnote-ref-279)
280. - درصورتی‌که پیش از برطرف شدن عذر از مکه خارج نشده باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-280)
281. - یعنی هر سببی باعث واجب‌شدن یک عمره می‌شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-281)
282. - یعنی بعدازآن می‌تواند با همسرش ارتباط داشته باشد یا با زن دیگری ازدواج نماید، درحالی‌که با احرام از هرگونه رابطه با زنان منع شده بود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-282)